



Size.	Contents.	Per unit of 96 or 100 pages.
Demy octavo ...	Oriental text only ..	Rs. 0-12-0
	Text and translation, English notes, etc., mixed; or transla- tion only ..	„ 1-0-0
Royal octavo ..	Oriental text only ..	„ 1-0-0
	Text and translation, English notes, etc., mixed; or transla- tion only ..	„ 1-4-0
Quarto ..	Oriental text only ..	„ 2-0-0
	Text and translation, English notes, etc., mixed; or transla- tion only ..	„ 2-8-0

There are some exceptions to this scale, which in each case will be indicated in the price-lists. For the calculation of prices, each part, unit in excess of the 96 or 100 pages counts again as a full unit.

Single issues may be bought separately, but three years after the completion of a work no complete sets are broken for the sale of loose component parts.

Each issue bears, besides its issue number, a fascicle number indicating its position in the work and volume to which it belongs.

With the issue of this Notice all previous prices and price-lists are cancelled.

CALCUTTA,  
1st January, 1931.

The publications or information about them are obtainable from the Asiatic Society of Bengal, No. 1, Park Street, Calcutta, or from the Society's Agents:—

MESSRS. LUZAC & Co., 46, Great Russell Street, London, W.C.

M. PAUL GUTHNER, 13, Rue Jacob, Paris, VI<sup>e</sup>.

BUCHHANDLUNG OTTO HARRASSOWITZ, 14, Querstrasse, Leipzig.

MESSRS. THACKER, SPINK & Co., 3, Esplanade, East, Calcutta.

*Residents of Europe should order from the Agents.*

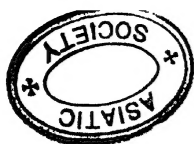
When ordering direct from the Society the following rules should be observed:—

Orders should be addressed to the Asiatic Society of Bengal and not to any Official by name or title.

All Cheques, Money Orders, etc., should be made payable to the "Treasurer, Asiatic Society of Bengal".

Orders for books should be accompanied by a full name and address, legibly written, and should be sent on a separate sheet of paper containing no other communication.

In India, books are supplied by V.-P.P.



B. I  
56

لقد كان في قصصهم عبرة لأولى الابصار

الحمد لله و المنة كه بفضل رحماني و تاليد يزداني نسخة  
متمركه المسمى به

## تاريخ مبارك شاهي

كه يكيي بن احمد بن عبد الله السيهرندي در حدود

سنه ۸۳۸ هجري فدي تصيف نموده بسعي و تصحيح احقر عباد

محمد هدايت حسين عفا الله عنه

ناظر مدرسه عاليه كلكته

برای اشيا تگ سوسائتي بنگاله

بتجليه طبع آراسته گرديد

طبع على اسلوب جيد و نمط حسن في مطبعة بهتس مشن

بكلكته

سنه ۱۹۳۱ ع









B. F.

56

## بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس بیقیاس مرحضرت خالق الجن و الانس را که اساس دین اسلام از امداد<sup>1</sup> عدل پادشاهان دین دار<sup>2</sup> چنان رفیع و مستحکم کرد که حتی اِذَا بُعِثَ مَا فِي الْقُبُورِ خلل نگیرد - و حمد بیحدّ مَرِ مَلِكٍ اِحدِ صمد را که بنیاد ملت کفر<sup>3</sup> از صلابت شمشیر شهریاران جان سپار چنان پست و خراب گردانید که اِلَى يَوْمِ النُّشُورِ عمارت نپذیرد - و قَالَ<sup>4</sup> عَلَيْهِ السَّلَامُ اَلدِّينُ وَ الْمَلِكُ تَوَامِلٌ - و صلوات نامیات - و تحیات زاکیات - بر زبده مغلوقات - و خلاصه موجودات - بهتر و مهتر عالم - سید اولاد آدم - محمد بن عبد الله ابن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف<sup>5</sup> و عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الاخْيَارَ - خصوصاً بر چهار یار برگزیده حضرت پروردگار آن خلیفه بتحقیق - خیر المصاحب و الرفیق - امیر المؤمنین ابوبکر الصدیق - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - قَالَ اللهُ تَعَالَى فِي شَانِهِ اِنَّنِي الْاَذْنَبِي اِذْ هُمَا فِي الْغَارِ - و آن تاج الاصغیاء - حُجَّةُ اللهِ عَلَى الْاَمْرَاءِ<sup>6</sup> - الْمُسْتَظْهَرُ بِعَوْنِ الْمَلِكِ الْوَهَّابِ - امیر المؤمنین عمر الخطاب - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - قَالَ اللهُ تَعَالَى فِي شَانِهِ اَشْدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ -

<sup>1</sup> B. and M. استمداد<sup>2</sup> دین داران, B.<sup>3</sup> M. ملت<sup>4</sup> M. قوله<sup>5</sup> B. adds و كفار عرب و مشرکان ديار عرب after قاتل مشرکان<sup>6</sup> B. الامر

وَأَن أَتَّضِلُ الشُّهَدَاءَ - مَقُودَةُ الْأَوْلِيَاءِ - جامع نظم قرآن - امیر المؤمنین عثمان  
ابن عفان - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي شَأْنِهِ رَحْمَةً يَنْهَمُ - و أَن ختم  
الخلافة - مُعِينُ الضَّعْفَاءِ - اسد الله الغالب - امیر المؤمنین علی بن ابی  
طالب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ - قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي شَأْنِهِ تَرْبِيَهُمْ رُكْعًا  
سَجْدًا يَنْبَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانًا - و أَن در جگر گوشه رسول - نور چشم  
زهرا بدول - كَسَوَادُ الْبَصَرِ فِي الْعَيْنَيْنِ - امیر المؤمنین الحسن و الحسین -  
رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُم<sup>۱</sup> وَ رَضُوا عَنْهُ - وَ عَلَى جَمِيعِ الصَّحَابَةِ وَ التَّابِعِينَ - وَ الْأَئِمَّةِ الْمُهَدِّثِينَ  
الْمُؤَرِّضِينَ - الَّذِينَ قَضَوْا بِالْحَقِّ وَ بِهِ كَانُوا يَعْدِلُونَ - که هر یکی مقتدای دین  
و اصحاب یقین بوده اند - قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَصْحَابِي كَالنَّجْمِ بَابِهِمْ أَقْدَانُهُمْ  
أَهْدِيْتُمْ<sup>۲</sup> \*

اما بعد عرضه میدارد دعاگوی کافه اهل اسلام<sup>۳</sup> - و کمترین بندگان ملک

عَلَّامٌ يَحْيِي بَنَ أَحْمَدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ السَّيْمَرَنْدِي<sup>۴</sup>  
وَفَقَهُ<sup>۵</sup> اللَّهُ عَلَى الطَّاعَةِ - وَ عَصَمَهُ<sup>۶</sup> عَنِ الْمَعْصِيَةِ - که چون خداوند  
تَبَارَكَ وَ تَعَالَى زمام سلطنت<sup>۷</sup> مملکت هندوستان بدست تصرف  
خدا یگان عالم - بادشاه بنی و بنات آدم - مالک ملوک العرب و العجم -

۱ عنهما B.

۲ M. اهدیتم

۳ M. کافه اسلام

۴ B. السیمرنندی

۵ B. وفق

۶ B. عصمة

۷ زمام سلطنت و قوام مملکت هند و سند B.

الرائق بتأیید الرحمن معز الدنيا والدين ابو الفتح

حضرت مبارک شاه<sup>۱</sup> السلطان خاد الله ملکه و سلطانہ<sup>۲</sup>

و اعلیٰ امره و شأنه - ابن الخان الكبير الکريم المرحوم المغفور نصیر الدولة

والدين خضر خان - طاب ثراه - و جعل الجنة منواله داد - و بر تخت

دارالملک دهلي که تختگاه بادشاهان کبار - و شهریاران نامدار بود

اجلاس بخشید - جهان و جهانیان از فرط عدل و احسان آن بادشاه - آسمان

جاء - بتشریف امن و امان مشرف گشتند - مکر طایفه بغی و فرقه کفار -

از مهابت تیغ آبدار - و صلابت عساکر جرار<sup>۳</sup> در کفج ادبار - خسته و خوار

خریده ماندند - خداوند تبارک و تعالی سایه هملی دولت - و ظل چتر

سلطنت - ظل الله فی العالم<sup>۴</sup> - تا بقای اولاد آدم - بر سر جهان و جهانیان

بافی و پاینده دارد - و از نکبات و بلیات آخر الزمان در پناه و عصمت

خویش<sup>۵</sup> جای دهد \* رباعی \*<sup>۶</sup>

همی خواهم که برخوردار باشی ز تخت و بخت و اقبال و جوانی<sup>۷</sup>

بنام نیک کشورها بگیری بکام خویش دولتها برانی

القصة این دعاگوی خواست تا بشرف خاکبوس حضرت همایون

اعلیٰ - اعلاء الله تعالی<sup>۸</sup> دایماً مشرف گردد - هیچ پیشکشی لائق

۱ ادو الفتح مبارک شاه M.

۲ سلطانه و شأنه B.

۳ و در کفج B.

۴ العالمین B.

۵ خویش نهد M.

۶ قطعه M.

۷ بخت اقبال جوانی B.

۸ الله دایما M.

خدمتِ بادشاهان نداشت - قصه سلاطین ماضیه<sup>۱</sup> نور الله برهانهم که در تخت گاه دهلی حرسها الله تعالى عن الحادثات ضابط بودند از تواریخ مختلف ناجلوس خدایگان مغفور فیروز شاه نور الله مرقده جمع آورده - بعده از روایت<sup>۲</sup> ثقات هرچه معاینه شده درین سطور مسطور<sup>۳</sup> گردانیده \*

\* بیت \*

نزدیک آسمان چه برد هدیه زمین

در پیش بادشاه چه کشد خدمتی<sup>۴</sup> گدا

و این کتاب را تاریخ مبارک شاهي نام داشته آمد<sup>۵</sup> - اگر قبول نظر خسروان حضرت اعلی گردد امید است که بنده<sup>۶</sup> مستوجب مرحمت و درخور شفقت شود - و سر بخت باسماں سعادت و دولت رساند -  
و الموفق هو الله \*

ذکر سلطان<sup>۷</sup> سعید شهید مرحوم مغفور معز

الدنیا والدین سلطان محمد<sup>۸</sup> سام غوری

طاب ثراه و جعل الجنة مثواه

چون اسلام در ملک دهلی و اقالیم هندوستان از سلطان سعید مرحوم مغفور آشکار شد<sup>۹</sup> ابتدا<sup>۱۰</sup> از ذکر او کرده آمد<sup>۱۱</sup> - سلطان سعید

۱ م. ضابط بوده اند ۲ رواة و ثقات و هرچه

۳ م. درین مسطور ۴ خدمت گدا ۵ ب. آبد

۶ بنده مسؤدت ۷ B. السعید ۸ م. محمد بن سام

۹ شده ۱۰ B. ابتداء ۱۱ م. کرده آمد القصه سلطان

بادشاه بزرگ و محتشم پسر سلطان<sup>۱</sup> بهاء الدین<sup>۱</sup> سام برادر زاده سلطان علاء الدین جهان سوز بود - چون بعد نقل سلطان سیف الدین پسر سلطان علاء الدین جهان سوز - ملک غور را سلطان غیاث الدین<sup>۲</sup> محمد برادر مهتر سلطان سعید ضابط شد - سلطان سعید را اقطاع کنده باد داد - سلطان سعید هم در اول سال ولایت غزنین که طایفه غز - سلطان موسوم<sup>۴</sup> خسرو ملک نبیسه سلطان مغفور محمود غازي را بیرون کرده بودند می تاخت - در سنه تسع و ستین و خمس مائه سلطان غیاث الدین از غور لشکرها جمع کرده در غزنین آمد - طایفه غز که ضابط غزنین بودند چون طاقت مقاومت نداشتند بضرورت عطف کرده باز در ولایت خویش رفتند - غزنین را سلطان غیاث الدین قابض شد - و مملکت غزنین هم بر سلطان سعید مقروض کرد و بخطاب سلطانی مشرف گردانید - و خود سمت فیروز کوه<sup>۵</sup> که دارالملک او بود مراجعت فرمود - اول سال سلطان معز الدین سعید<sup>۶</sup> مرحوم اطراف غزنین را در ضبط آورد - سال دوم سنه سبعین و خمس مائه اقطاع گردید<sup>۷</sup> فتح کرد - در سنه احدی و سبعین و خمس مائه سمت آچه<sup>۸</sup>

<sup>۱</sup> B. پسر سلطان شهاب الدین سام. But this reading is wrong as *Shihabuddin* was the epithet of *Muhammad (Ghori)*, see Lane-Pool, *Muhammadian Dynasties*, p. 292.

<sup>۲</sup> M. محمود

<sup>۳</sup> *Ṭabaḳāt Nāsiri*, p. 115, gives *تکیناباد (Tigin-ābād)*. Dow in his translation of *Firishta* spells the word as *Tunganabad* and locates it in the province of *Khurasān*. Briggs has *Tukuabad*, but the correct pronunciation is *Tigin-ābād*. It was a city between *Ghaznin* and *Ghore*. See Raverty, *Trans. of Ṭabaḳāt Nāsiri*, p. 110, n. 5.

<sup>۴</sup> سلطان مرحوم M. <sup>۵</sup> فیروز کوه M. <sup>۶</sup> معز الدین مرحوم

<sup>۷</sup> B. and M. گردیز. *Ṭabaḳāt Nāsiri* gives *گردیز (Gardaiz)*. It is the name of a large *darah* (long valley with hills on two sides, and a river running through it) of the *Tājiks*, well-watered, and once very populous and well-cultivated. To the east and south-east the *Afghāns* live. In Akbar's reign there was a strong castle here named *Gardaiz* also. See Raverty, p. 449, n. 9, and p. 498, n. 7.

<sup>۸</sup> M. آچه

و تهته<sup>۱</sup> و ملتان لشکر کشید - طایفه تهته در حصار اچه منحصر شده با سلطان معجزه کردند - بعد مدتی بعون الله تعالی حصار اچه فتح شد - افطاع ملتان و اچه مرسیه سالار علی کرماخ<sup>۲</sup> را داد - و خود طرف دار الملک غزنین مراجعت فرمود - در سنه اربع و سبعین و خمس مائه<sup>۳</sup> میان ملتان و اچه شده سمت گجرات لشکر کشید - و رای بهیم دیو<sup>۴</sup> لعین غابط گجرات پیل بسیار و سوار و پیاده بی شمار داشت با سلطان مرحوم مقابل شد - میان یکدیگر مقاتله بسیار رفت آخر لشکر اسلام را شکست افتاد - سلطان مرحوم بی غرض<sup>۵</sup> مراجعت فرمود - و در سنه خمس و سبعین و خمس مائه<sup>۶</sup> جانب فُشور لشکر کشید - آن را فتح کرد - و سال دیگر<sup>۷</sup> متواتر ولایت لاهور<sup>۸</sup> را تاخت - سلطان خسرو ملک طافت مقاومت صحرا نداشت - از حصار لاهور<sup>۹</sup> بیرون آمدن<sup>۱۰</sup> نتوانست - چون سلطان مرحوم نزدیک لاهور رسید سلطان خسرو ملک حصار بی شد - آخر الامر یک زنجیر پیل بوجه خدمتی داد - سلطان مرحوم از آنجا طرف غزنین مراجعت فرمودند - در سنه ثمانین و خمس مائه بار دیگر فصد کرد - و ولایت<sup>۱۱</sup> لاهور را نهی و تاراج ساخت - وقت مراجعت میان در آب<sup>۱۱</sup> راوی و آب جیلم حصار سیالکوت بنا کرد - و حسین

<sup>۱</sup> اچه و ملتان B.

<sup>۲</sup> B. Tabakāt Nāṣirī, p. 117, says:—

لوهور سلطان غازی را مسام شد و ممالک هندوستان در ضبط در آمد - سیه سالار علی کرماخ را که والی ملتان بود بلوهور نصب فرمود \*

<sup>۳</sup> اربع و سبعین میان M.

<sup>۴</sup> بهوچ دیو B.

<sup>۵</sup> بی غرض M. <sup>۶</sup> خمس و سبعین جانب M. <sup>۷</sup> و دیگر متواتر M.

<sup>۸</sup> لاهور M. <sup>۹</sup> آمد نتوانست B. <sup>۱۰</sup> رابت لوهور M.

<sup>۱۱</sup> میان آب راوی M.

خرمیل را استعداد مختصری داده در سیالکوت نصب گردانید و خود در دارالملک غزنین رفت - بعده سلطان خسرو ملک با جمیع لشکر خویش و حشر قبایل و مردم کهوکر حصار سیالکوت را محصر کرد<sup>1</sup> - چون دولت محمودیان آخر<sup>2</sup> شده بود فتح کردن نتوانست - بیغرض بازگشت - در سنه اثنین و ثمانین<sup>3</sup> و خمس مائه سلطان مرحوم باز در لاهور آمده<sup>4</sup> - سلطان خسرو ملک محصر شده جنگ می کرد - طاقت مقاومت<sup>5</sup> نداشت - بضرورت بعد مدتی ملاقات کرد - سلطان مرحوم او را برابر خویش در غزنین برد - و همدان سال سلطان<sup>6</sup> خسرو ملک وفات یافت - اقطاع لاهور مرسپه سالار علی کرمانج را<sup>7</sup> که والی ملتان بود مقوض گردانید - در سنه سبع و ثمانین و خمس مائه لشکر اسلام را مستعد کرده سمت قلعه تبرهنده<sup>8</sup> آمد - و آن قلعه را کشاده<sup>9</sup> بحواله ملک ضیاء الدین تولکی<sup>10</sup> گردانید - هزار و دویست مرد تولکی<sup>10</sup> را که<sup>11</sup> مردان بهادر و پهلوانان نامدار بودند نامزد در قلعه تبرهنده گذاشت - و استعداد محصری مهیا کرده بدیشان

1 محصر گردانید B.

2 بآخر B.

3 اثنی و ثمانین سلطان M.

4 آمد سلطان B.

5 طاقت مقاومت M.

6 سلطان وفات B.

7 کرمانج B.

<sup>8</sup> *Ṭabaqāt Nāsirī*, p. 119, gives قلعه سرهنده and *Ṭabaqāt Akbarī*, p. 37 سرهنده. The correct reading is تبرهنده See Raverty, p. 457, n 3 and also note 2, p. 76, next to the last para.

<sup>9</sup> قلعه را لشکر بحوله M.

<sup>10</sup> Both the MSS. have تولکی, but it should be تولکی See *Ṭabaqāt Nāsirī*, p. 118. *Tūlak* is a town in the mountains near Hirāt, in the territory of Khorāsān.

<sup>11</sup> تولکی که مردان گارزار و پهلوان نامدار B.

سپرد. م ب خواست که مراجعت کند همچنان خبر رسید که پتھور رای: ملعون با حشم و سوار<sup>۲</sup> و پیاده بیستمار و پیلان بسیار بقصد لشکر اسلام می رسد - سلطان مرحوم نیز<sup>۳</sup> مقابل آن ملعون با حشم<sup>۴</sup> در حوالی ترائی<sup>۵</sup> خطه سرستی<sup>۶</sup> موضع ترائین<sup>۷</sup> پیش رفت - میان هردو لشکر مسافت اندک مانده بود - دوم روز از جانبین صاف راست کرده بجنگ پیوستند - لشکر اسلام اگرچه در جان سپاری و تیغ گذاری نصیری<sup>۸</sup> نکرد - فاما بتقدیر الله تعالی کافران لعین غالب آمدند - لشکر اسلام را انہزام شد - چون سلطان مرحوم این حال معاینه کرد برپیلی که گویند رای<sup>۹</sup> ضابط دهلوی برادر پتھور رای ملعون سوار<sup>۱۰</sup> بود و همان پیل در مصاف پیش روی می کرد اسپ<sup>۱۱</sup> بر کوفت - و نیزه بر دهن گوبندرای مذکور زد - چنانچه دندان آن<sup>۱۲</sup> ملعون در آن زخم شکست - و<sup>۱۳</sup> گوبندرای مذکور نیز<sup>۱۴</sup> سلطان مرحوم را زخم نیزه گذارد<sup>۱۵</sup> کرد - چنانچه

۱ حشم سواد و سوار و پیاده B. ۲ حشم سواد و سوار و پیاده B.

۳ بر مقابل آن M. ۴ ملعون در حوالی M. ۵ مرستی M.

۶ B. and M. ترائی (Tarā'ī) the marshy forest at the foot of Sub-Himālayah. ترائین (Tarā'īn) a town on the banks of the Sursuti, south of Thānesvar.

۷ و تقصیر کرده B.

۸ کماندی رای برادر Tabakāt Akbarī, p. 38, says پتھور B. and M. give پتھورا Tabakāt Nāgiri, p. 118, gives گوبندرای and I think the Tabakāt Nāgiri is correct, see also Raverty, p. 459, n. 9.

۹ پیش روی می کرد برگرفت و نیزه M. ۱۰ سوار شده بود B.

۱۱ شکست که کدھرا M. ۱۲ دندان ملعون M.

۱۳ بز سلطان مرحوم زخم B.

۱۴ Both the MSS. give گدارد کرد Tabakāt Akbarī, p. 38, says و او نیز  
۱۵ بر سلطان نیزه زده بازوی سلطان را مجروح ساخت



در بازاری سلطان زخم کاری رسیده نزدیک بود که از اسب خطا کند -  
 خلجی بچه<sup>۱</sup> پیاده چالاک و مبارز نزدیک بود فی الحال پس  
 پشت سلطان<sup>۲</sup> بر اسب بر نشست و سلطان را<sup>۳</sup> بغل گرفت  
 و اسب را از میان کافران بیرون آورد - لشکر اسلام منهزم شده<sup>۴</sup> تا  
 محلی که از کفار ایمن شد رسیدند - فاما از سبب نیامدن سلطان غوغا  
 در لشکر اسلام افتاد - چون زمانی گذشت سلطان نیز بصحت و سلامت  
 در لشکر رسید - تمام لشکر را قرایی حاصل گشت - بعده<sup>۵</sup> سلطان مرخوم  
 از آنجا بکوچ متواتر میان ملتان و اُچّه شده باز در غزنین رفت - پتھور رای  
 ملعون تعاقب لشکر کردن نتوانست<sup>۶</sup> در قلعه تیرهنده چفسیده - مدت  
 سیزده ماه ملک ضیاء الدین تولکی<sup>۷</sup> محصر شده جنگ کرده آخر الامر  
 تذکجه علف شد و هیچ لشکری یاری ده نرسیده بضرورت امان خواست -  
 و حصار تیرهنده را خالی کرد - در سنه ثمان و ثمانین و خمس مائه  
 سلطان مرحوم<sup>۸</sup> لشکرها بسیار ساخته و مستعد شده روی به هندوستان نهاد -  
 پتھور رای ملعون نیز مستعد بود - بر معتاد<sup>۹</sup> اول باز هم در موضع ترائین  
 مذکور مقابل لشکر اسلام شد - سلطان به تعبیه لشکر و بنه که<sup>۱۰</sup> سوار و پیاده  
 و ایات و مراتب و چتر و دارات بتمام سه کروه عقب گذاشت - و خود  
 با چهل هزار سوار جرّار و مردان<sup>۱۱</sup> نامدار مقابل پتھور رای ملعون نابکار<sup>۱۲</sup>

۱ خلجین B. and M. پیاده M.

۲ سلطان بر است M.

۳ سلطان را در بغل M.

۴ تا محلی B.

۵ گشت سلطان M.

۶ نخواست B.

۷ Both B. and M. تولکی. See n. 10, p. 7.

۸ Both B. and M. مرحوم با لشکرها بسیار ساخته

۹ بر میعاد باز هم B.

۱۰ بنکه B.

۱۱ و مرکبان نامدار B.

۱۲ ملعون بیش رفت M.

پیش رفت - چهار فوج کرد و فرمود که دهگان هزار سوار از هر چهار طرف لشکر کفار در آیند - چون کافران با فوج پیلان و سواران یکطرف حمله کردند از طرفهای دیگر افواج لشکر اسلام بیکبارگی شعبه تیر<sup>۱</sup> گذند همچنین کردند - بنصرت الله تعالی لشکر کفار عاجز شد - و تعبیه ایشان شکست - چون نزدیک قلب لشکر اسلام رسیدند از پیشی لشکر قلب نیز<sup>۲</sup> بر کوفت - جمع کفار پریشان گشت - و انهرام در ایشان افتاد - گویند رای<sup>۳</sup> هم در معرکه کشته شد - و پتهورای لعین بر پیل سوار بود در وقت شکست از پیل فرود آمده بر اسپ سوار شده گریخت - نزدیک خطه سرستی<sup>۴</sup> بردست لشکر اسلام گرفتار آمد - و او را بدوزخ فرستادند - و این فتح در سنه ثمان و ثمانین و خمس مائه بود فَانْصَرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ - از آنجا قلعه سرستی و هانسی را کشاد - و اجمیر که دار الملک پتهورای بود<sup>۵</sup> نهب و تاراج کرد - و کفار دیار سواک را اسیر گردانید - و ملک قطب الدین ایبک بنده خود را در حصار کهرام با عساکر قاهره خویش گذاشت - و خود<sup>۶</sup> طرف دار الملک غزنین مراجعت فرمود -

<sup>۱</sup> M. کند. The *Ṭabaḳāt Nāṣirī*, p. 120, says:—

و سوار برهنه و جریده را چهار فوج فرموده بود از طرف کفار نامزد کرد و فرمان داد که می باند که از چهار طرف مبنه و میسره خلف و قدام لشکر بهر طرف ده هزار سوار تیرانداز دست بر لشکر کفار می دارند - چون پیلان و سوار و بیاده ملاعبن حمله می کنند شما بشت می دهید و بتگ اسپ از پیش ایشان دور می شوید - لشکر اسلامیان هم بران منوال کفار را عاجز کردند حق تعالی اسلام را نصرت بخشید و لشکر کفار منهرم گشت \*

See also Raverty, note 2, p. 468.

<sup>۲</sup> تیر گرفت

<sup>۳</sup> Both B. and M. کندهرای. See n. 8, p. 8.

<sup>۴</sup> سرمی

<sup>۵</sup> پتهورای نهب

<sup>۶</sup> خود ملک طرف

در سنه ثمان و ثمانین و خمس مائه مذکور<sup>۱</sup> ملک قطب الدین ایبک قلعه میرت<sup>۲</sup> و دهلی را که در قبض اقارب پتھور رای و گویند رای<sup>۳</sup> بود فتح کرد - کفار مذکور گریخته سمت جہان رفتند - در سنه تسع و ثمانین و خمس مائه قلعه کول را بکشاد - و نشست گاه تخت<sup>۴</sup> خویش دار الملک دهلی ساخته و اطراف و حوالی دهلی ضبط کرد - در سنه تسعین و خمس مائه سلطان سعید از غزنین بالشرکهای قاهره<sup>۵</sup> در میان دهلی شده سمت قنوج عزیمت فرمود - و رای جی<sup>۶</sup> چند ضابط قنوج رای محتشم بود - و سی صد و چند زنجیر پیل داشت مقابل لشکر اسلام آمده در حد چندوار<sup>۷</sup> اتاوه بحرب پیوست - و بتائید الله تعالی لشکر اسلام را فتح شد و کفار نگویند و منهنزه گشتند - رای مذکور کشته شد - پیلان تمام بر دست لشکر اسلام آمدند - الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى ذَلِكَ - سلطان با غنایم بسیار سمت دار الملک غزنین مراجعت فرمود - و ملک قطب الدین را هم در دهلی گذاشت - قلعه تهنکر<sup>۸</sup> و کالیپور و بداؤن از دست ملک قطب الدین فتح شد -

<sup>۱</sup> B. omits مذکور

<sup>۲</sup> M. میرن. See n. 1, p. 14.

<sup>۳</sup> Both B. and M. کندھرا. See n 8, p 8.

<sup>۴</sup> M. نشست گاه خویش

<sup>۵</sup> M. قاهر

<sup>۶</sup> رای جی خپلا Tabakāt Nāṣirī, p. 120,

<sup>۷</sup> Both B. and M. چندوار و اتاوه. Tabakāt Nāṣirī, p. 120, The only place bearing the name Chandwāl, Jundwāl, Chandwār and Chandāwār at this time, and in the direction indicated, is what is styled Chandpūr, in the district of Farrukhābād, on the route from Baraili to Fathgarh.

<sup>۸</sup> M. کالیور and B. بهنکیر. But Tabakāt Nāṣirī, p. 121, says:—

ولایت اطراف ممالک هند را فتح می کرد چنانچه بلاد نبرواله و بهنکر و قلعه کالیوان و بداؤن جمله فتح کرد \*

Raverty, p. 470, translates: "He continued to subdue the territory of Hindustan and parts adjacent, namely, the state of Nahrwālah, Thankīr, the fort Gwāliyūr, and Budā'ūr." Tabakāt Akbarī, p. 39, gives:—

قلعه تهنکر و گوالیار و بداؤن را مسخر ساخت \*

و بیشتر<sup>۱</sup> بلاد ولایت نهرواله را تاخت - سلطان سعید از غزنین در سنه احدى و ست مائه<sup>۲</sup> طرف خوارزم لشکر کشید - بسبب آنکه ملوک ترکستان و کفار خطا یاری دهی خوارزم کردند - و تنگی علف در لشکر شد - بیغرض باز گشت - همچنان خبر طغیان کوهکمران<sup>۳</sup> و قبایل کوه جود<sup>۴</sup> در سمع مبارک او رسانیدند - هم در سال مذکور طرف لاهور سواری فرمود - چون در حدود لاهور رسید ملک قطب الدین نیز از دهلی بر سلطان مرحوم با عساکر خویش پیوست - متمردان مذکور که از خوف لشکر بعضی در کوه درآمده و بعضی<sup>۵</sup> در کنار آب مقام قلب گرفته مانده بودند بیشتری علف تیغ گشتند - و اسیر و دستگیر شدند - سلطان مرحوم در دار الملک غزنین مراجعت فرمود - و ملک قطب الدین را وداع داده سمت دهلی فرستاد - چون در قصبه دمیک رسید فدائی<sup>۶</sup> ملاحظه یکایک میان سرا پرده در آمد و بر سلطان مرحوم زخم انداخت - چنانچه سلطان مرحوم سعید شهید غازی همدران زخم شهادت یافت<sup>۷</sup> - و این واقعه در سیوم ماه شعبان سنه اثنین و ست مائه بود - چنین آورده اند که بعد نقل سلطان

<sup>۱</sup> M. بیشتر مداد ولایت

<sup>۲</sup> M. در طرف

<sup>۳</sup> Tabakāt Nāṣirī p. 123 gives کوهکمران

<sup>۴</sup> M. خود. Koh Jūd or Jūd mountains, which are now styled the Salt Range from the number of mines of rock of salt contained within them, lie between Pind-i-Dādan *Khān* and *Khush Ab* and now compose part of the Shāhpūr District of the present Rāwal Pindī Division under the Panjab Government.

<sup>۵</sup> B. بعضی کنار آب

<sup>۶</sup> B. خلائی and M. فلائینی

<sup>۷</sup> B. adds the following after شهادت یافت:—

بزرگی نارنج ابن بادشاه غازی گفته است  
شهادت ملک دهر و بر معز الدین کز انداء جهان شه چو او نیامد یک  
سیم ز عمر شعبان ز سال ششصد و دو فدا در ره غزنین بمنزل دمیک  
\* قطعه \*

مرحوم هزار و پانصد من الماس که نفیس ترین جواهر است در خزانه  
موفوره موجود بود - نقود و جواهر دیگر برین قیاس باید کرد - آخر الامر  
جز عمل صالح هیچ چیز با خویش نبرد - چنانچه از مادر زاده و از وجود  
موجود شده بود همچنان تهی دست از جهان فانی سفر کرد \* بیت \*  
از گهر و گنج که نتوان <sup>۱</sup> شمرد      سام چه برداشت فریدون چه برد  
مدت ملک اوسی و دو سال و چند ماه بود - وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِالصَّوَابِ <sup>۲</sup>

## ذکر سلطان قطب الدین ابیک المعزی

سلطان قطب الدین بنده سلطان معز الدین محمد سام بود - و در  
شجاعت و سخاوت نظیر خود نداشت - در <sup>۳</sup> اول حال که او را از ترکستان  
آوردند در شهر نیشاپور فاضی القضاة امام فخر الدین عبد العزیز کوفی که از  
اولاد امام اعظم ابوحنیفه کوفی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ بود خرید - در موافقت  
فرزندان او کلام الله خواند و تیر اندازی آموخت - چنانچه <sup>۴</sup> در اندک  
مدت کامل حال گشت - چون بزرگ شد تجار بعضرت غزنین بردست  
سلطان مرحوم فروختند - بهمه باب اوصاف حمیده و آثار گزیده داشت -  
فاما چندان جمال نداشت - و انگشت خنصرش شکسته بود - بدان <sup>۵</sup>  
سبب ابیک شل گفتندی - در خدمت مخدوم <sup>۶</sup> ملازم بختی بود که  
عنقریب بنظر شفقت و مرحمت مخصوص گشت - و روز بروز مرتبه اش  
تضاعف می پذیرفت - چون همدوستان فتح شد اقطاع کهرام برو <sup>۷</sup> مقوض

<sup>۱</sup> B. گهر کنج که تواند شمرد

<sup>۲</sup> B. omits بالصواب

<sup>۳</sup> M. نداشت که اول حال او را

<sup>۴</sup> M. omits چنانچه

<sup>۵</sup> M. بدان ابیک شل گفتندی

<sup>۶</sup> B. در خدمت مجدد و ملازم

<sup>۷</sup> B. بدو

گردانید - در شهر سنه تسع و ثمانین و خمس مائه قلعه میرت<sup>۱</sup> فتح کرد<sup>۲</sup> -  
 در سنه احدى و تسعين و خمس مائه<sup>۳</sup> قلعه تهنکر<sup>۴</sup> را کشاده - در سنه ثلاث  
 و تسعين و خمس مائه طرف گجرات سوارى فرمود و راى<sup>۵</sup> بهيلم ديورا  
 كه با سلطان مرحوم مقابل شده بود نهى و تاراج كرد - و انتقام گذشته از  
 خصم خويش بكشيد<sup>۶</sup> - الغرض چون سلطان مرحوم وفات يافت سلطان  
 غياث الدين محمود پسر<sup>۷</sup> برادر بزرگ سلطان مرحوم برائى ملك قطب  
 الدين<sup>۸</sup> چتر و دور باش فرستاد - و بخطاب سلطاني مشرف گردانيد - در  
 سنه اثنين و ست مائه از دهلي سوارى فرمود - و در شهر ميمون لاهور<sup>۹</sup>  
 آمد - روز سه شنبه هژدهم ماه ذى القعدة سنه المذكور در قصر لاهور<sup>۹</sup>  
 جلوس فرمود - و امرا و ملوك خويش را انعامهاى فاخر و تشريفات وافره

<sup>1</sup> This statement of the author that Kutbuddin took the fort of Mirat in A.H. 589 is contradictory to his own statement which he made on p. 11 in connection with the reign of Sultan Mu'izzuddin Sam that "in A.H. 588 Kutbuddin conquered the fort of Mirat and took Dehli which were in possession of the relatives of Prithi Rai and Gobind Rai." The former statement is corroborated by the *Tabakat Nāsirī*, p. 120 :—

قطب الدين از كهرام بطرف ميرت آمد و فتح كرد و حضرت دهلي را كشاد  
 و همدزين سال قلعه كول را در شهر سنه سبع و ثمانين و خمس مائه فتح كرد \*

"Kutbuddin advanced from Kuhrām to Mirāt and took the city and he possessed himself of Dehli. In the same year (A.H. 589) Kutbuddin took the fort of Kol." The date (A.H. 587) سبع و ثمانين as given in p. 139 of *Tabakat Nāsirī* is, in my opinion, a mistake arising out of a confusion between سبع و ثمانين. See also a very interesting note by Raverty on the first capture of Dehli by Moslems, p. 469, n. 9; and Appendix A.

<sup>2</sup> B. بکړد <sup>3</sup> B. خمس مائه طرف گجرات

<sup>4</sup> M. تهکیر، see n. 8, p. 11.

<sup>5</sup> کشیده M. <sup>6</sup> رای بهيلم ديورا، *Tabakat Nāsirī*, p. 140. رای و بهيلم B.

<sup>7</sup> محمود برادر بزرگ M. <sup>8</sup> قطب الدين را B.

<sup>9</sup> M. لاهور

بخشید - و دست سخاوت بعدی کشاده بود که او را سلطان قطب الدین لکه بخش گفتندی - بعد مدتی میان او و میان سلطان تاج الدین یلدرز بندق معزی که بعد وفات سلطان مرحوم بادشاه غزنین شده بود سبب اقطاع لاهور مخالفت<sup>۱</sup> پیدا آمد - از جانبین قصد یکدیگر کردند - چون مصاف میان هر دو لشکر راست شد<sup>۲</sup> و بجنگ پیوستند - خدای تبارک<sup>۳</sup> و تعالی سلطان قطب الدین را ظفر بخشید - سلطان تاج الدین منهزم شده طرف<sup>۴</sup> کرمان رفت - حصار غزنین را سلطان قطب الدین قابض شد - چهار روز در دار الملک غزنین بر تخت بادشاهی نیز نشست - آخر در لاهور و طرب<sup>۵</sup> مشغول گشت - پیشتری<sup>۶</sup> امرا و ملوک معزی که در غزنین بودند پوشیده با سلطان تاج الدین یار شدند - و او را از کرمان استدعا کردند - چون سلطان تاج الدین از کرمان در حد غزنین رسید و مقدمه لشکر او نمودار شد سلطان قطب الدین خلق شهر را با ایشان موافق دید - سلطان قطب الدین از راه سنگ سوراخ بیرون آمد از آنجا عطف کرده در شهر لاهور رسید - غزنین باز در قبض<sup>۷</sup> سلطان تاج الدین یلدرز آمد - همچنان سلطان قطب الدین در میدان لاهور گوی بازی میکرد - ناگاه بتقدیر الله<sup>۸</sup> سبکانه و تعالی از اسب خطا شد - پیش کوه زین بر سینۀ مبارک سلطان آمد - و برحمت حق پیوست<sup>۹</sup> - او را همداران شهر میمون لاهور دفن<sup>۱۰</sup> کردند - سلطان مغفور شمس الدین ابیلمش حظیرۀ او را بنا کرده است \*

۱ M. مخالف

۲ M. شده بجنگ

۳ M. omits تبارک و

۴ B. omits طرف

۵ M. آخر در لاهور بطرب مشغول

۶ بیشتر

۷ B. باز دست سلطان

۸ M. omits سبکانه و

۹ M. پیوسته

۱۰ M. مدفون

## \* بیت \*

گردنِ گردان شکست این کهنه چرخِ چنبیری  
تا توانی دل منه بر مهر و ماه و مشتری

وفاتِ سلطان قطب الدین مرحوم در سنه سبع و ست مائه بود - و مدتِ ملک او از اول فتحِ دهلی تا ایامِ وفاتِ بیست سال و چند ماه بود <sup>۱</sup> - و عهدِ سلطنت با چتر و درویش و خطابِ بادشاهی مدتِ چهار سال بود و اللهُ اعلم \*

## ذکر سلطان شمس الدین ایلتمش

ملک ایلتمش بندهٔ سلطان قطب الدین ایبک <sup>۲</sup> المعزّی بود -<sup>۳</sup> چون سلطان قطب الدین وفات یافت امرا و ملوکِ قطبی آرام شاهِ پسر سلطان قطب الدین را بجهتِ آرامِ فتنه بر تخت <sup>۳</sup> بادشاهی اجلاس دادند - ملک ناصر الدین قباچه دامادِ سلطان قطب الدین طرفِ سند رفت - و اقطاعِ ملتان و اُچّه و بهکهر و سوستان را قابض گشت - سپه سالار علی اسماعیل امیردادِ حضرتِ دهلی بامراءِ دیگر یار شده ملک التمش را که در آن وقت امیرِ بدائون بود بجهتِ ملک استدعا کرد و مکتوباتِ بجانب او فرستاد - ملک التمش با جمیعتِ خویش از بدائون بسرعت تمام در حضرتِ دهلی <sup>۴</sup> آمد و قابض شد - آرام شاه از دهلی عطف کرده بیرون رفت - فامّا بعضی از اطرافِ برو <sup>۵</sup> جمع شدند

۱ بودند M.

۲ ایبک و المعزّی B.

۳ بر تختِ اجلاس B.

۴ تمام آمد در حضرتِ دهلی قابض M.

۵ بدو B.



و بنیاد مخالفت نهادند - چون نزدیک دهلی رسیدند ملک التمش نیز از دهلی بیرون آمد - میان ایشان در صحراء<sup>۱</sup> جود مصاف شد - حق سبکدانه و تعالی ملک التمش را فتح بخشید - آرام شاه و امرای قطبی منهزم گشتند - در سنه سبع و ستمائه سلطان شمس الدین خطاب خویش<sup>۲</sup> کرده - در شهر سنه المذكور ملک التمش در قصر دولتخانه بر تخت سلطنت جلوس فرمود و اقصای ممالک در ضبط آورد - و سلطان شمس الدین خطاب خویش کرد - در شهر سنه اثنی عشر و ستمائه طرف لاهور سواری فرمود - سلطان تاج الدین یلدر که از<sup>۳</sup> غزنین بعد نقل سلطان قطب الدین شهر میمون لاهور را گرفته بود مقابل شد - و میان هر دو لشکر محاربه شد - حق سبکدانه و تعالی سلطان شمس الدین را نصرت داد<sup>۴</sup> - سلطان تاج الدین بر دست لشکر او اسیر و دستگیر گشت - سلطان شمس الدین او را موقوف کرده در خطه بدایون فرستاد - چنانکه او هم در آن حبس برحمت حق پیوست - حظیره سلطان تاج الدین اَنَارُ اللّٰه برهانه هم در خطه بدایون در کنار لب آب سوتیه است - الغرض<sup>۵</sup> بعد فتح سمت<sup>۶</sup> دهلی مراجعت فرمود - و در خمس عشر و ستمائه ناصر الدین قباچه در حد آنچه یک کُوت با سلطان مرحوم مقابل شد<sup>۷</sup> و منهزم گشته بار دیگر بتاریخ مذکور در حد آنچه و ملتان مصاف داد و منهزم شد - چون لشکر تعاقب کرد در لب آب پنجاب در آمد و عبه کردن نتوانست غرق شد - در سنه ثمان عشر و ستمائه سلطان جلال الدین خوارزم شاه که سلطان تاج الدین را بیرون کرده غزنین گرفته

<sup>۱</sup> M. حود<sup>۲</sup> M. omits and also ملک و خویش در شهر سنه المذكور<sup>۳</sup> M. omits از<sup>۴</sup> M. کرد<sup>۵</sup> M. الغرض<sup>۶</sup> B. omits بعد and M. omits الغرض

بود بسبب خروج جنگیز خان ملعون غزنین را گذاشته با خیل و تبار<sup>۱</sup> و حشم و - دم خویش در حدود لاهور در آمد - چون سلطان مرحوم را ازین حال خبر شد طرف لاهور سواری فرمود - سلطان جلال الدین عطف کرده از پیش سلطان مرحوم سمت<sup>۲</sup> کوه پایه کشمیر و بکلی<sup>۳</sup> رفت - سلطان مرحوم طرف دار الملک دهلی باز گشت - دره سنه<sup>۴</sup> عشرين و ستمائه لشکر خود را بجانب لکهنوتی برد - غیاث الدین عوض<sup>۵</sup> خاجی را امان داده در رقبه اطاعت خویش در آورد و خطبه و سکه بنام خویش فرمود - و پسر خود را که مهتر بود اقطاع لکهنوتی داد - و سلطان ناصر الدین<sup>۶</sup> خطاب کرد - چتر و دور باش و هر چه دارات بادشاهی بود<sup>۷</sup> مفوض گردانید - خود بجانب دار الملک دهلی مراجعت فرمود - در سنه ثلاث و عشرين و ستمائه عزیمت طرف قلعه رنجهور<sup>۸</sup> کرد - مفسدان آن دیار

<sup>۱</sup> خیل و تبار B.

<sup>۲</sup> Tabakāt Nāgiri, p. 171, says:—

جلال الدین خوارزم شاه از پیش حشم هندوستان عطف کرد و بطرف سنه سیوسن رفت \*

Tabakāt Akbari, p. 59, gives:—

جلال الدین تاب نیاورده بطرف سند و سیوسن رفت. از آنجا براه کی و مکران بدر

رفت \*

Raverty, p. 293, writes:—

“Sultān Jalāl-ud-Dīn turned aside, and proceeded towards Uchchah and Multān. From thence he entered the territory of Kirmān, and afterwards Fārs.”

<sup>۳</sup> M. تلکی

<sup>۴</sup> Tabakāt Nāgiri, p. 171, says:—

بعد از آن در شهر سنه اثنی و عشرين و ستمائه بطرف بلاد لکهنوتی لشکر کشید \*

برو مفوض M. ۷ ناصر الدین خرد M. ۶ عوص Both B. and M.

رنجهور Tabakāt Nāgiri, p. 172, رنجهور. See also Raverty, p. 610. M. ۸

را گوشمال داد - در سنه اربع و عشرين و ستمائه سمت مندور<sup>۱</sup> و اجمير سوازي فرمود - و آن ديار را نيز با جمله سوالك ضبط كرد - و هم در آن سال بدار الملك دهلي مراجعت فرمود - در سنه ست و عشرين و ستمائه رسولان دار الخلافت جامههاي مرحمت خليفه خَلَدُ اللّٰهُ خِلَافَتَهُ براي سلطان مرحوم آوردند - سلطان مرحوم چنانچه شرط اطاعت و خدمتگري بايد بجا آورد - با فرزندان و ملوك بزرگ بخلعت خاص خليفه مشرف گشت - سلطان مرحوم را از پوشيدن خلعت خليفه چندان فرحت و بجهت روي داد كه در تحريز نيايد - در شهر قُبَّها بستند و طبل شادمانه كوفتند - بعد چنگاه رسولان دار الخلافت را باعزاز و اكرام روان كرد - و خدمتي<sup>۲</sup> بسيار در حضرت دار الخلافه فرستاد - و هم درين سال خبر وفات پسر مهتر<sup>۳</sup> كه بادشاه لکنهوتي شده بود رسيد - سلطان مرحوم بعد بجا آوردن شرط عزا لشكر كشي طرف لکنهوتي مسمم كرد - و فتنه كه در لکنهوتي<sup>۴</sup> قايم شده بود آن را تسكين داد - و ممالك لکنهوتي را بملك علاء الدين جاني<sup>۵</sup> مقوض گردانیده بحضرت دهلي باز گشت - در سنه تسع و عشرين و ستمائه سمت گوالير<sup>۶</sup> سوازي كرد بيسل<sup>۷</sup> ممالك

<sup>۱</sup> For مندور see Raverty, p. 611, n 3.

<sup>۲</sup> بس بسيار M.

<sup>۳</sup> Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 174, says:—

در ماه جمادي الاولى سنه ست و عشرين و ستمائه خبر فوت ملك سعيد ناصر

لکنهوتي قديم M.

الدين محمود برسيد \*

<sup>۴</sup> B. and M. علاء الدين خانى, but Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 174, and other histories give علاء الدين جاني <sup>۵</sup> M. كالير

<sup>۷</sup> B. بيل ميلك ديولعين. Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 174, gives:—

ميلك ديولعين پسر بيسل لعين \* .

Ṭabaḳāt Akbarī says: ملك ديول بيسل. Raverty, p. 619, says "Mangal Diw, the accursed, the son of the accursed Mal Diw." See also n. 7, 417 of the same.

لعین در قلعه مذکور محضر گشت - بعد یازده ماه قلعه مذکور بعون الله تعالی فتح شد - بجهت محافظت قلعه کوتوالی<sup>۱</sup> گذاشت - و خود سوی دار الملک دهلی مراجعت فرمود - در شهر سنه احدی<sup>۲</sup> و ثلاثین و ستمانه عزیمت طرف ولایت مالوه کرد - فسد آن ولایت را مالش داد - بتخانه که از سیصد سال باز برآورده<sup>۳</sup> بودند خراب گردانید - و بعده رخ سوی لُحین آورد - آن را نیز فتح کرد - و بتخانه مها کال دیو<sup>۴</sup> را بر انداخت - صورت و تمثال بکرماجیت<sup>۵</sup> و صورتهای دیگر که بر تخته ریخته بودند<sup>۶</sup> همه را برکنده<sup>۷</sup> در حضرت آورده پیش در مسجد جامع بی سپهر خلق گردانید - در شهر<sup>۸</sup> سنه ثلاث و ثلاثین و ستمانه لشکر بجانب<sup>۹</sup> بهیلسان<sup>۱۰</sup> برد - در ذات مبارک سلطان زحمتی پیدا آمد - سبب آن فی الحال مراجعت فرمود - بعد رسیدن در دهلی روز در شنبه بتاریخ بیستم ماه شعبان سنه ثلاث و ثلاثین و ستمانه از دار فنا بدار بقا رحلت فرمود -

کیست درین دائره دیو پای کوس من الملک زند جز خدای

<sup>۱</sup> M. کوتوالی

<sup>۲</sup> Tabakāt Nāṣirī, p. 176, says: سنه اثنی و ثلاثین و ستمانه. See Raverty, p. 621, n. 6.

<sup>۳</sup> Tabakāt Nāṣirī, p. 176, says: بتخانه که سیصد سال بود نا آن را عمارت می کردند.

<sup>۴</sup> M. دیوان

<sup>۵</sup> B. بکرمادبت

<sup>۶</sup> B. برد Tabakāt Nāṣirī, p. 176, gives:—

چند تمثال دیگر از برنج ریخته بودند \*

<sup>۷</sup> M. برکشیده

<sup>۸</sup> M. omits شهر

<sup>۹</sup> B. جانب

<sup>۱۰</sup> B. بهیلسان Tabakāt Nāṣirī, p. 176, gives بنیان, Tabakāt Akbarī, p. 61,

has ملتان, but that is evidently wrong. See also Raverty, n. 8, p. 623.

Bhilsān is a fortress and city in Mālwa.

حق سبحانه و تعالى آن بادشاه عادل را غریق رحمت گرداند - و این  
بادشاه آسمان چاه را تا قیام قیامت در امان و سلامت باقی و پاینده  
دارد بالنبی و آلہ الامجاد - مدت ملک سلطان شمس الدین بیست  
و شش سال و چند ماه بود و اللہ اعلم \*

## ذکر سلطان رکن الدین فیروز شاه

سلطان رکن الدین فیروز شاه پسر سلطان مرحوم<sup>۱</sup> مغفور شمس الدین  
التمش بود - چون سه روز شرط عزا بجا آوردند سیوم روز بعد وفات بیست و دوم  
ماه شعبان سنه ثلاث و ثلاثین و ستمائنه باتفاق امرا و ملوک و ایامه<sup>۲</sup>  
و سادات و بندگان شمسی در حضرت دهلی بقصر دولتخانه جلوس فرمود -  
و درهای خزاین کشاده هر کسی را خلعت و انعام عطا کرد - آخر دست  
در خرج نهاد و اسراف بافراط کردن گرفت - بعدی در عشرت و طرب  
و لهو مشغول شد که کارهای مملکت و امور سلطنت مهمل ماند -  
اغلب مصالح ملک و مملکت را شاه ترکان مادر سلطان رکن الدین  
می کرد - چنانچه حرم شمسی را بسبب مخالفت قدیم زیان می رسانید -  
و خوار می داشت - و شاهزاده قطب الدین<sup>۳</sup> محمد شاه پسر  
سلطان مرحوم که از مادری دیگر بود میل<sup>۴</sup> کشانید و آخر کشت -  
بدین سبب بیشتری امرا و ملوک حضرت و اطراف ممالک از سلطان  
رکن الدین متنفر شدند - و مخالفت بنیاد نهادند - چنانچه شهزاده  
ملک غیاث الدین محمود<sup>۵</sup> شاه برادر سلطان رکن الدین که امیر اود بود

<sup>۱</sup> پسر سلطان شمس الدین مرحوم M.

<sup>۲</sup> و سادات و آئمه B.

<sup>۳</sup> قطب الدین بن محمد شاه M.

<sup>۴</sup> دیگر بود حشم گردانید M.

<sup>۵</sup> ملک غیاث الدین محمد شاه بن سلطان, p. 183, Tabakāt Nāṣirī.

سر از اطاعت بیرون آورده و خدمتی<sup>۱</sup> مال لکنوتی که در حضرت می آوردند بستید - و ملک عز الدین سالاری در بدائون طغیان ورزید - و ملک علاؤ الدین مقطع لاهور و ملک عز الدین کنجان<sup>۲</sup> امیر ملتان و ملک سیف الدین کوجی مقطع هانسی یکجا جمع شدند و بنیاد فتنه و بلغاک آغاز نهادند - همچنان ملک نظام الملک جنیدی که وزیر سلطان رکن الدین بود خوف در خاطر او شد - از دهلی گریخته در بدائون بر ملک عز الدین سالاری پیوست - از آنجا یکجا شده بر امرائی که در لاهور یکجا شده بودند آمده<sup>۳</sup> پیوستند - سلطان بجهت دفع فتنه ایشان لشکر کشید - چون سلطان در خطه کهرام<sup>۴</sup> رسید امرای مذکور مقابل سلطان در حد منصور پور آمده بودند از آنجا چند نفر از ایشان<sup>۵</sup> چنانچه تاج الملک و محمد دبیر<sup>۵</sup> مشرف ممالک و بهاء الملک و کریم الدین زاهد و ضیاء الملک پسر نظام الملک وزیر و خواجه رشید و امیر

<sup>۱</sup> *Ṭabaḳāt Nāṣirī*, p. 183, می آوردند تصرف کرد

<sup>۲</sup> Both B. and M. کنجان. *Ṭabaḳāt Nāṣirī*, p. 183.

مقطع ملتان

<sup>۳</sup> B omits آمده

<sup>۴</sup> B. omits کهرام

<sup>۵</sup> M. نفر ایشان

<sup>۵</sup> M. *Ṭabaḳāt Nāṣirī*, p. 183, has an entirely different version:—

در حوالی منصور پور و ترائین تاج الملک محمود دبیر و مشرف ممالک و بهاء الملک حسین الشعری و کریم الدین زاهد و ضیاء الملک پسر نظام الملک جنیدی و نظام الملک مشرقانی و خواجه رشید الدین مالکانی و امیر فخر الدین و دیگر جماعت کار داران تازی را شهید کردند \*

Raverty, p. 634, translates the passage as follows:—

“And in the vicinity of Maṣūr-pūr and Trā'in, they martyred the Taj-ul-Mulk + + + and other Tāzīk officials.” Our author, I think, makes a blunder here as he mentions that all these persons “who have been put to death,” separated from the Sultan's army, went to Delhi and pledged their allegiance with Sultan Raḍīya. This mistake of our author has been copied by later his-

فخر الدین قصد و کشش کرده در شهر دهلی رفتند - یکایک اندرون در آمدند<sup>۱</sup> با سلطان رضیه دختر سلطان شمس الدین مرحوم بیعت کرده شاه ترکان مادر سلطان رکن الدین را موقوف گردانیدند - چون سلطان رکن الدین را ازین حال خبر شد طرف شهر دهلی مراجعت فرمود - و بکوی متواتر در کیلوکهری رسید - امرا و ملوک و بندگان شمسی که برابر او بودند بتمام در شهر<sup>۲</sup> دهلی در آمدند - و با سلطان رضیه پیوستند و بیعت کردند - بعده لشکر از شهر بر آمده سلطان رکن الدین را از کیلوکهری زنده گرفتند - و بر سلطان رضیه بردند - سلطان<sup>۳</sup> رضیه او را حبس کردن فرمود - چنانچه سلطان مرحوم هم در آن حبس برحمت حق پیوست \* \* بیت \*

بسا باد نفرین برین کوز پشت که بسیار ازین گونه پرورد و کشت و این واقعه در روز یکشنبه بتاریخ هژدهم ماه ربیع الاول سنه اربع و ثلاثین و ستمائه بود - مدت ملک او شش ماه و<sup>۴</sup> هشت روز بود و الله اعلم \*

torians, such as Nizām ad-Dīn, Firishṭa and Badā'ūnī. Elliot in his History, vol. II, p. 331, translates this passage of the *Ṭabaḳāt Nāṣirī* as follows:—

“And in the neighbourhood of Mansūrpūr and Narāin, Taju-d-dīn Muhammad, Secretary and Controller, + + + and other confidential officials, killed the Tāzik.” In my humble opinion Raverty is correct. The construction of the sentence as well as the whole trend of events, described previously, supports the version of Raverty. A combination of all these high officials could only be possibly needed for the assassination of the Sultan alone; against a less important man such a combination is evidently unnecessary. Further, if, as Elliot seems to imply in his footnote to page 331, “Tāzik” refers to Sulṭān Rukn ad-Dīn his statement in the same page that “they brought Sultan Rukn-d din prisoner to Dehli, where he was kept in confinement and died” will be contradictory.

<sup>۱</sup> درون آمدند M.

<sup>۲</sup> درون شهر M.

<sup>۳</sup> M. omits رضیه

<sup>۴</sup> *Ṭabaḳāt Nāṣirī*, p. 184, هشت روز. Raverty, p. 636, says “and his reign was six months and twenty-six days,” but in a note on “twenty-six days” he writes “some copies have twenty-eight days”: from the 20th Sha'bān, 633 A.H., the date of I-yāl-tamish's decease, to the 18th of Rabi'ul-Awwal, 634 A.H., is exactly six months and twenty-seven days.”

## ذکر سلطان رضیه

سلطان رضیه دختر بزرگ سلطان شمس الدین بود - در آن گاه که <sup>۱</sup> سلطان مرحوم از مهم گوالیر <sup>۲</sup> مراجعت کرد این دختر را واپس عهد خویش گردانید - القصه در <sup>۳</sup> روز یکشنبه بتاریخ هژدهم ماه ربیع الاول سنه اربع و ثلاثین و ستمائه سلطان رضیه بدارالملک دهلی در قصر دولتخانه بر تخت سلطنت جلوس فرمود - در ماه رجب قَدَره سنه المذكور طایفه قرامطه و ملاحده که از اطراف هندوستان جمع شده در حضرت دهلی ساکن بودند باغواهی <sup>۴</sup> ترک که مردی متعلم بود و در تذکیرات <sup>۵</sup> علمای <sup>۶</sup> سنت و جماعت را ناصبی و مرجی <sup>۷</sup> می گفت بعدد دو <sup>۸</sup> هزار مرد با اسلحه درون مسجد جمعه در روز جمعه فوج فوج از هر دو طرف در آمدند - مسلمانان در نماز جمعه مشغول بودند که آن ملحدان دست باسلحه بردند - بیشتری مسلمانان شهادت یافتند - و بعضی پایمال گشتند - ملک نصیر الدین بلارامی <sup>۹</sup> و امام ناصری <sup>۱۰</sup> شاعر و امرای دیگر با جمعیت کثیر آمده و مسلمانانی <sup>۱۱</sup> که از خوف بالای مسجد بر آمده بودند ملاحده مذکور را بزخم سنگ و خشت بکشتند تا این فتنه بخیر <sup>۱۲</sup> انجامید -

۱ B. and M. در آنکه سلطان

۲ M. and also Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 185, گوالیر. Raverty, p. 638, Gwāliyūr.

۳ B. omits در.

۴ M. باغوا , B. باغرا

۵ B. and M. علماء و سنت . ۶ B. ترکرات and M. ترکرات

۷ B. and M. ناصبی و مرجی ۸ Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 189, بقدر یک هزار مرد

۹ M. بدارامی

۱۰ B. ناصری و شاعر

۱۱ M. مسلمانانی

۱۲ M. omits بخیر



بعد از آن نظام الملک جنیدی<sup>۱</sup> و عز الدین کنجان و محمد سالاری که از سلطان رکن الدین عاصی شده بودند بر دروازه شهر جمع گشتند - و با سلطان رضیه مخالفت بنیاد نهادند - و ملک نصیر الدین<sup>۲</sup> تائبی امیر اوده بمدد<sup>۳</sup> سلطان رضیه در شهر می آمد - امرای مخالف او را استقبال کردند<sup>۴</sup> و بعد از دست آوردند - و موقوف داشتند - آخر چون مخالفت بطول<sup>۵</sup> کشید سلطان رضیه از شهر بیرون آمد - در کنار لب آب جون لشکرگاه ساخت - میان سلطان رضیه و امرای مخالف<sup>۶</sup> کرات محاربه و مقاتله می رفت - فاما جنگ قائم ماند - بعده بهزار حيله ايمه و مشايخ شهر درمیان آمده اصلاح دهانیدند<sup>۷</sup> - محمد سالاری و کنجان پوشیده با سلطان یار شدند - شبی بر در سراپرده خاص جمع گشتند - تا ماگ جانی<sup>۸</sup> و ملک کوچی<sup>۹</sup> و نظام الملک را دست آرند - ایشان را ازین حال

<sup>1</sup> Tabakāt Nāṣirī, p. 186, says:—

اما وزیر مملکت نظام الملک جنیدی علیه الرحمة موافقت نمود و ملک جانی و ملک کوچی و ملک کبیر خان و ملک عز الدین محمد سالاری و نظام الملک از اطراف بر در شهر دهلی جمع شدند و با سلطان رضیه مخالفت آغاز نهادند \*

<sup>2</sup> Tabakāt Akbarī, p. 66, says:—

درین حال ملک عز الدین هانسی جاگیر دار اوده بقصد مدد سلطان رضیه روی بدلهی نهاد \*

But the Tabakāt Nāṣirī, p. 186, mentions ملک نصیر الدین ناشی معزی مقطع اوده

<sup>3</sup> M. omits بمدد

<sup>4</sup> Tabakāt Nāṣirī, p. 186, says:—

استقبال کردند و بدست آوردند رنجوری بروی غالب شد و او برحمت حق

پیوست \*

<sup>5</sup> بتطویل B.

<sup>6</sup> M. مخالفان

<sup>7</sup> M. دهانید

<sup>8</sup> M. ملک خانی

<sup>9</sup> کوچی. Tabakāt Nāṣirī, p. 187, کوچی M.

روشن گشت<sup>۱</sup> طاقت آوردن نتوانستند فرار نمودند و متفرق شدند - سلطان را از کار ایشان معلوم شد لشکر دنبال ایشان فرستاد - ملک کوچی اسیر و دستگیر گشت و ملک جانی در حدود پایل<sup>۲</sup> شهادت یافت و ملک نظام الدین در کوه بردار<sup>۳</sup> در آمد - و لشکر سلطان باز گشت - چون کار دولت سلطانی منتظم شد گارداران دیگر سلطان رضیه<sup>۴</sup> نصب کردن فرمود - و ملک قطب الدین<sup>۵</sup> حسن را برای فرو نشانیدن<sup>۶</sup> فتنه که بعد سلطان شمس الدین مرحوم در رنتپور<sup>۷</sup> ظاهر شده بود نامزد کرد - و ملک جمال الدین یاقوت حبشی را عهد<sup>۸</sup> امیر آخوری داد - و بحضرت خود مقرب گردانید - چنانچه امرا و ملوک دیگر را غیرت آمد - و چنان<sup>۹</sup> اتفاق افتاد که سلطان رضیه کلاه و قبا پوشد و لباس مردان کزد - آخر همچنان کرد و از لباس ستر بیرون آمد - و چون سوار شدی بالای پیل سوار می شد - درین اثنا<sup>۱۰</sup> خبر طغیان ملک عز الدین<sup>۱۱</sup> کنجان امیر

<sup>1</sup> This passage is not very clear. It should have been as follows:—

ایشان ازین حال واقف گشتند طاقت ماندن نداشتند فرار نمودند و متفرق شدند \*

Tabakāt Nāsirī, p. 187, says:—

و ان ملوک را چون معلوم شد منبرم از لشکر گاه خود برفتند - سواران سلطان

تعاقب نمودند \*

<sup>2</sup> B. and M. حد بابل. Elliot, Bābul; Briggs, from Firishā, Babool, Pāyal or Pāyil is the name of a very old place, giving its name to the district with a lofty brick fort visible from a great distance on one of the routes from Dehli to Lūdiānah. See Raverty, p. 460, n. 3.

<sup>3</sup> کوه سرمرور M. Tabakāt Akbarī, p. 66 در کوه بردار, Tabakāt Nāsirī, p. 187.

<sup>4</sup> برای فتنه M. قطب حسن B. رنتپور M.

<sup>5</sup> بعد از خبر M. از چنان M.

<sup>6</sup> Tabakāt Nāsirī, p. 188, says:—

در شهر سنه سبع و ثلاثین و ستمائه ملک عز الدین کبیر خان که مقطع لومور

بود مخالفت آغاز نهاد \*

لاهور رسید - سلطان لشکر<sup>۱</sup> در آن سمت برد و اورا بشکست و آخر بصلح  
انجامید - تاریخ<sup>۲</sup> نوزدهم ماه شعبان سنه سبع و ثلاثین و ستمائه سلطان<sup>۳</sup>  
مراجعت کرد و در حضرت دارالملک آمد - بعد از آن ملک التونیه<sup>۴</sup>  
مقطع تبرهنده بنی ورزید - بتاریخ نهم ماه رمضان سنه المدکور لشکر بدان  
جانب بیرون آورد - بعضی امرا و ملوک و بندگان شمسى با او یار شدند -  
و خروج کرده جمال<sup>۵</sup> الدین یاقوت حبشی را بکشتند \* بیت \*  
عنان تافت دولت ز پیرامنش چو داغ سیه دید بر دامانش  
و سلطان رضیه را گرفته در قلعه تبرهنده محبوس کردند - و مکتوب بجانب  
امرائی که در شهر دهلی شهردار بودند فرستادند بدین مضمون که شاهزاده  
معز الدین پسر سلطان شمس الدین مرحوم را بر تخت سلطنت اجلاس  
دهند و خود بسرعت مراجعت کردند \* بیت \*  
سری را که گردون بدارد بلند همیش باز در گردن آرد کمند  
مدت<sup>۶</sup> ملک سلطان رضیه در دارالملک دهلی سه سال و پنج ماه و بیست  
و یک روز بود و الله اعلم بالصواب \*

۱ M. omits لشکر

۲ B. omits تاریخ

۳ M. omits سلطان

۴ M. التونیه

۵ B. ملک جمال الدین

۶ Tabakāt Nāgiri, p. 190, says:—

چون سلطان رضیه را بمعورسه تبرهنده محبوس کردند ملک التونیه اورا عقد  
کرد و در حباله خود آورد و بطرف دهلی لشکر کشید تا کورت دیگر مملکت را ضبط کند  
در ماه ربیع الاول سنه ثمان و ثلاثین و ستمائه سلطان معز الدین لشکر دهلی بدفع  
ایشان بیرون برد و سلطان رضیه و التونیه منهنم شدند و سلطان رضیه و التونیه بدست  
هندوان گرفتار شدند و هر دو شهید گشتند و هریمت ایشان بیست و چهارم ماه ربیع  
الاول بود و شهادت سلطان رضیه روز سه شنبه بست و پنجم ماه ربیع الآخر سنه ثمان  
و ثلاثین و ستمائه بود انتهى ملخصا \*

## ذکر سلطان معز الدین

سلطان معز الدین پسر خرد<sup>۱</sup> سلطان شمس الدین بود - چون سلطان رضیه در قلعه تبرهنده محبوس شد - روز دوشنبه بتاریخ بیست و هشتم ماه مبارک رمضان سنه سبع و ثلاثین و ستمائه سلطان معز الدین را امرا و ملوک شهردار بر تخت سلطنت در قصر دولتخانه خاص اجلاس دادند - و امرا و ملوک<sup>۲</sup> که برابر سلطان رضیه بودند روز یکشنبه سیزدهم ماه شوال سنه المذكور در شهر رسیدند - و بر سلطنت سلطان معز الدین بیعت کردند بشرط آنکه اختیار الدین ابتکین نائب<sup>۳</sup> باشد - چون ملک اختیار الدین وزیر شد بموافقت ملک مهدب الدین نظام الماک جماعه امور ممالک را در تصرف خویش آورد - و خواهر سلطان معز الدین را که از حکم<sup>۴</sup> پسر قاضی نصیر الدین خلع شده بود در حبالة خویش در آورد - و نوبت سه گانه<sup>۵</sup> و یک زنجیر پیل<sup>۶</sup> بر در خود مستقیم کرده - چون نغان امر و رونق کار روی بدو آورد سلطان معز الدین را بغایت گران نمود - روز دوشنبه هشتم ماه محرم سنه ثمان و ثلاثین و ستمائه در قصر سپید<sup>۷</sup> بحکم فرمان در ترک بچه خود را مست

<sup>۱</sup> خورد B.

<sup>۲</sup> B. omits ملوک

<sup>۳</sup> نائب B.

<sup>۴</sup> The word حکم has a peculiar significance here. It means here زوجیت "from being the wife." Tabakat Akbari, p. 68, says:—

و همیشه سلطان معز الدین را که سابقاً منکوحه قاضی اختیار الدین بود در نکاح در آورد \*

<sup>۵</sup> B. شبنه نوبت

<sup>۶</sup> At this period no one was allowed to keep an elephant at the door except the king.

<sup>۷</sup> B. سپید

ساخته ملک ایتکین<sup>۱</sup> را بزخم<sup>۲</sup> کارد شهید کردند - نظام الملک را در زخم بر پهلوی<sup>۳</sup> زدند - چون عمروی باقی بود از پیش ایشان گریخت و سلامت ماند - کار وزارت چنانچه<sup>۴</sup> پیش ازین می کرد همچنان کردن گرفت - و در ماه صفر سنه المذکور ملک التونیه<sup>۵</sup> سلطان رضیه را در نکاح آورد - و بقصد دهلی لشکر کشید<sup>۶</sup> - محمد سالاری و ملک قراقش از حضرت عطف کرده بر ایشان پیوستند - سلطان معز الدین بدفع ایشان لشکر از دهلی بیرون آورد - در حوالی شهر مضاف شد - سلطان رضیه و ملک التونیه منهنم گشتند - چون بعد کیتل رسیدند بر دست همدوان اسیر شدند - ایشان را<sup>۷</sup> بسته در حضرت فرستادند - بتاریخ بیست<sup>۸</sup> و پنجم ماه ربیع الاول هر دو را شهید<sup>۹</sup> کردند - بدر الدین سنقر امیر حاجب شده بود - فاما نظام<sup>۱۰</sup> الملک را بجا نمی آورد - و فوقیت می ورزید - سبب این معنی نظام الملک با او عداوت داشت - چون بدر الدین را روشن گشت هراسان می بود - بدین سبب خواست که فتنه انگیزد - روز دو شنبه هفدهم ماه صفر سنه تسع و ثلاثین و ستمانه در وثاق صدر الملک نبیسه<sup>۱۱</sup> علی موسی که مشرف ممالک بود بدر الدین سنقر جماعت

<sup>1</sup> See Raverty, p. 651, n. 7, for further particulars.

<sup>2</sup> M. کارد زده

<sup>3</sup> M. پهلوی

<sup>4</sup> M. چنچ

<sup>5</sup> B. لائونیه and M. التونیه

<sup>6</sup> B. کشده

<sup>7</sup> B. ایشان بسته

<sup>8</sup> B. بیست پنجم

<sup>9</sup> This statement varies from that given in *Ṭabaḳāt Nāṣirī*, quoted in p. 27, n. 6. See also De., Trans. of *Ṭabaḳāt Akbarī* p. 77, n. 2.

<sup>10</sup> B. نظام الدین

<sup>11</sup> *Ṭabaḳāt Nāṣirī*, p. 193, says:—

در وثاق صدر الملک تاج الدین علی موسی که مشرف ممالک بود بدر الدین سنقر جماعت صدور و اکابر حضرت را جمع کرد \*

اکابر و مدبر را جمع کرد تا برای انقلاب کار سلطنت تدبیری کنند -  
 و صدر<sup>۱</sup> ک را بطلب نظام الملک فرستادند - چون نظام<sup>۱</sup> الملک را  
 از آمدن او خبر شد شخصی از معتمدان<sup>۲</sup> سلطان نزدیک نظام الملک  
 بود - او را در مقامی که مقاتل ایشان استماع کند<sup>۳</sup> مخفی داشت -  
 و صدر الملک را<sup>۴</sup> طلبید تا تدبیر انقلاب ملک و دست آوردن مخالفان  
 و کسانی که درین قضیه اجماع کرده بودند بتمام باز نمود - نظام الملک  
 او را جواب داده باز گردانیده - و آن معتمد بر سلطان فرستاد<sup>۵</sup> تا هرچه  
 از صدر الملک شنیده است بحضرت باز نماید - و از زبان او عرضه داشت  
 که خداوند عالم سواری فرماید تا بر سر آن<sup>۶</sup> جماعت رود - از اقبال بادشاه<sup>۷</sup>  
 منزهم و متفرق خواهند شد<sup>۸</sup> - چون این معتمد بحضرت سلطان باز نمود -  
 همچنان سواری کردند - بدر الدین سقرا خبر شد بحضرت سلطان پیوست -  
 سلطان او را هم در آن ساعت اقطاع بداؤن داده روان کرد - و دیگر امرا که با او  
 یار بودند خایف شدند و در اطراف رفتند - بعد از چهار ماه بدر الدین از  
 بداؤن باز آمد - چون مزاج بادشاه با او<sup>۹</sup> متغیر بود او را و صدر الملک موسی  
 را محبوس کرد - و ایشان هم در آن حبس برحمت حق پیوستند - نظام الملک  
 نیز بسبب آنکه زخم کار خورده خداع<sup>۱۰</sup> در خاطر داشت - می خواست  
 بنوعی امرا و ملوک را از سلطان بگرداند - سلطان را بر ایشان بدگمانی  
 می کرد - چنانچه بعد از چندگاه لشکر مغل در لاهور رسیده<sup>۱۱</sup> مدتی جنگ  
 کرده - مقطع لاهور ملک قراش بود -<sup>۱۲</sup> بذاته او مرد دلور و مبارز بود - اما

۱ نظام را B.

۲ معتمدان B.

۳ کنند B.

۴ آنجا طلبید M.

۵ فرستادند B.

۶ این M.

۷ همه adds M.

۸ خواهد شد M.

۹ بر او B.

۱۰ حد M.

۱۱ رسید M.

۱۲ او بذاته مرد M.

خلقِ لاهور چنانچه شرطِ موافقت بود بجا نیارزدند - در جنگ و پاس تقصیر  
 دیدند - چون مزاج خلُق ملک قراچش را روشن گشت شباشب با حشم  
 خود از شهر بیرون آمده<sup>۱</sup> در سمت دهلی روان شد -<sup>۲</sup> کفار مغل<sup>۳</sup> او را  
 عاقب کردند - اما حق تعالی از میان ایشان سلامت بیرون آورد - چون  
 در لاهور فرمان ده<sup>۴</sup> نمادند روز دوشنبه شانزدهم ماه جمادی الآخر سنه تسع  
 و ثلاثین و ستمائه کفار مغل بر ایشان دست یافتند - و مسلمانان را شهید  
 کردند - و اتباع ایشان را اسیر گردانیدند - چون خبرهای<sup>۵</sup> بد بسلطان  
 معز الدین رسید امرا و ملوک و کائمه معارف دیگر را در قصر دولنخانه بیعت  
 تازه داد - و بجهت دفع فساد مغل ملک قطب الدین حسن<sup>۶</sup> و نظام الملک  
 را با لشکر انبوه نامزد کرد - چون بلب آب بیا رسید نظام الملک بر طریق  
 خفیه عرضه داشتی بحضرت ارسال کرد - که این امرا و ملوک نهرگز<sup>۷</sup>  
 اطاعت نخواهند کرد - مصلحت آنست که مثالی از حضرت اصدار  
 یابد تا من و ملک قطب الدین ایشان را بطریقی<sup>۸</sup> که توانیم دفع گردانیم -  
 چون این عرضه داشت بحضرت سلطان رسید از راه غفلت و عجلت فرمان  
 داد تا بروقی<sup>۹</sup> عرضه داشت او مثالی بنویسند و بر وی بفرستند -  
 چون مثال بر ایشان رسید نظام الملک عین آن مثال بامرا و ملوک نمود -  
 که سلطان در باب شما این چنین مثال داده است - ایشان بیک اتفاق از  
 سلطان بگشتند<sup>۱۰</sup> - و با نظام الملک باخراج و انقلاب مملکت بیعت  
 کردند - چون خبر مخالفت ایشان بسطان رسید - سید<sup>۱۱</sup> قطب الدین شیخ

<sup>۱</sup> B. omits آمده<sup>۲</sup> M. مراجعت شده<sup>۳</sup> B. مغول<sup>۴</sup> M. فرمان نمادند<sup>۵</sup> خبر هایل<sup>۶</sup> ملک قطب الدین حسین Tabakāt Nāṣiri, p. 195, gives<sup>۷</sup> M. ملوک هر اطاعت<sup>۸</sup> M. بطریق<sup>۹</sup> B. and M. بروقی مزاج عرضه داشت<sup>۱۰</sup> M. نگشتند<sup>۱۱</sup> M. omits سید

الاسلام دار الملک را بجهت تسکین برایشان فرستاد - چون او آنجا رسید در اغوای<sup>۱</sup> ایشان بیشتر مخالفت نیز<sup>۲</sup> نمود و باز گشت - عقب او نظام الملک و ملا، قطب الدین در حضرت رسیدند - و جنگ بنیاد نهادند - سلطان حصارى شده - هر چند اکابر و مددور<sup>۳</sup> دهلي در اصلاح آن کوشیدند<sup>۴</sup> ممکن نشد - از نوزدهم ماه شعبان تا آخر ذی القعدة قریب چهار ماه جنگ قائم ماند - و از طرفین خلق هلاک شد - و حوالی شهر تمام خراب گشت<sup>۵</sup> - سبب تطویل آن فتنه این بود که فخر الدین مبارک شاهي<sup>۶</sup> مهتر فرایشان که مقرب سلطان بود بصلح<sup>۷</sup> رضانمي داد - تا شب شنبه هشتم ماه ذی القعدة سنه تسع و ثلاثین و ستمائه نظام الملک با لشکر در حصار در آمده و مبارکشاهی را که ماده فساد و مایه فتنه بود بکشت - و سلطان را بگرفت و محبوس<sup>۸</sup> کرد - چنانچه<sup>۹</sup> هم در آن حبس برحمت حق تعالی<sup>۱۰</sup> پیوست \*

سرای کهنه گيتي<sup>۱۱</sup> که خانه دودر است

درو اساس اقامت مکن که برگذر است

مدت ملک او دو سال و یک ماه و پانزده روز بود - و الله اعلم بالصواب \*

اعرا<sup>۱</sup> M.

مخالفت<sup>۲</sup> B. and M. Tabakāt Nāṣirī, p. 196, says:—

او آنجا رفت و در اثارت آن فتنه مبالغت نمود و باز گشت \*

Tabakāt Akbarī p. 70:—

شیخ الاسلام شیخ قطب الدین بختیار اوشي را برای تسلي امرا فرستاد امرا بهیچ وجه تسلي نشدند شیخ برگشته بدعلي آمد \*

خراب شد<sup>۵</sup> M. کوشیدندی<sup>۴</sup> B. صدقه دهلي<sup>۳</sup> B.

صلح<sup>۷</sup> M. فخر الدین مبارکشاه فرخي<sup>۶</sup> Tabakāt Nāṣirī, p. 196,

Tabakāt Nāṣirī, p. 197, says:—

در شب سه شنبه هزدهم ماه مذکور سلطان معز الدین بهرام شاه شهید شد \*

See also Raverty, p. 660.

چنچ<sup>۹</sup> M.

تعالی<sup>۱۰</sup> M. omits

که در خانه<sup>۱۱</sup> B.



## ذکر سلطان علاء الدین مسعود شاه

سلطان علاء الدین مسعود شاه پسر سلطان رکن الدین فیروز شاه بود - چون معز الدین بهرام شاه محبوس شد ملک عز الدین بلبن در قصر دولتخانه بر تخت بنشست - و یک گزت منادی فرماندهی او<sup>۱</sup> در شهر گشته بود - اغلب امرا و ملوک را اتفاق نیفتاد - او را دور کردند - و همان ساعت سلطان ناصر الدین و جلال الدین و<sup>۲</sup> علاء الدین را که در قصر سپید محبوس بودند بیاروند - بر سلطنت سلطان علاء الدین اتفاق کردند - روز شنبه هشتم ماه ذی القعدة سنه تسع و ثلاثین و ستمائه بدار الملک دهلی بر تخت سلطنت نشاندند - و خلق را بیعت عام داده - و ملک قطب الدین حسن<sup>۳</sup> نایب مملکت و ملک مهذب<sup>۴</sup> الدین نظام الملک وزیر ممالک - و ملک<sup>۵</sup> قراقش امیر حاجب شد - مهذب الدین نظام الملک مصالح مملکت از امرای ترک اخراج کرد - و در ضبط و تصرف خویش آورد - امرای مذکور با وی مخالفت کردند - در صحرای حوض رانی روز چهارشنبه دریم ماه جمادی الاول سنه اربعین و ستمائه او را بکشند - بعده<sup>۶</sup> وزارت بصدر الملک نجم الدین ابو بکر مفوض شد - بعد از مدتی که اقطاع و مصالح بهر کسی مستقیم گشت و مملکت آرام گرفت خبر لشکر مغل که منگوته<sup>۷</sup> لعین سر همه<sup>۸</sup> بود از جانب اُچّه رسید - سلطان لشکرهای اطراف جمع کرده بدفع ایشان روان شد - چون بلب آب بیا رسید خبر

۱ سلطان علاء الدین M. فرماندهی در M.

۳ ملک قطب الدین حسین Tabakāt Nāṣiri, p. 198.

۴ ملک مهذب الملک والدین و نظام الملک وزیر ممالک B.

۵ M. omits و ملک M. بعده M. omits ۷ M. منگوته

۸ M. omits همه

کثرت لشکر اسلام که هیچ کسی<sup>۱</sup> از پادشاهان آنچنان جمع نکرده بود بمالین رسید - منهنم شده طرف خراسان باز رفتند - سلطان بدارالملک<sup>۲</sup> دهلی مراجعت فرمود - و درین<sup>۳</sup> مهم جماعتی حبشیان و ناچنسان بر سلطان راه یافته بودند - او را بر حرکات نامحمود باعث و مشغل می شدند - چنانچه قتل ملوک و اخذ اموال در طبیعت او جای گرفته بود - آن را بعمل مقرون می گردانید - تا محاسن بمعایب بدل گشت و بلهو و عشرت و شکار بغایتی اسراف و افراط نمود که کار مملکت مهمل و مختل ماند - امرا و ملوک مملکت باتفاق یکدیگر بجانب سلطان ناصرالدین که در آن وقت امیر بهرائیج بود مکتوب ارسال کردند - بامید ملک استدعا نمودند - چون سلطان ناصرالدین در دارالملک دهلی بیآمد روز یکشنبه بیست<sup>۴</sup> و سیوم ماه محرم سنه اربع و اربعین و ستمائنه سلطان علاء الدین را بگرفتند - و محبوس کردند - چنانچه هم در آن حبس برحمت حق پیوست \* بیت \*

ساحل دریای جان آشوب مرگ ست این سرای  
هان بتوس از موج دریا پایی در ساحل منه  
مدت ملک او چهار سال و یک ماه و یک روز بود وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ<sup>۵</sup>

## ذکر سلطان ناصرالدین محمود پسر سلطان سعید شمس الدین التمش

سلطان ناصرالدین پسر سلطان سعید شمس الدین التمش بود - از محبت ملک ناصرالدین محمود که در لکهنوتی وفات یافته<sup>۵</sup> بود ناصرالدین محمود لقب فرمود - چون سلطان علاءالدین محبوس شد

۱ کسی M. omits

۲ دارالملک M. omits

۳ درمهم M.

۴ و الله اعلم بالصواب B. omits

۵ M. omits بود

روز یکشنبه بیست و سیوم ماه محرم سنه اربع و اربعین و ستمانه دارالملک دهلی در قصر سپید بر تخت سلطنت جلوس فرمود - سیوم روز از جلوس در قصر دولتخانه بار عام داد - عامه خلائیق<sup>۱</sup> در روز جلوس بر سلطنت او بیعت کردند - و بتشریفات مشرف گشتند - وزارت مملکت بملک بلین بندگان شمسى داد و الغ خان خطاب کرد - و چتر و دور باش داد - و<sup>۲</sup> جمیع کارها بدر سپرد و او قابض شد - همدران اول سال طرف بنیان<sup>۳</sup> سواری فرمود - ولایت<sup>۴</sup> کوه جود و نذند<sup>۵</sup> را نهی و تاراج گردانید - چند گاه بر لب آب سودره<sup>۶</sup> مقام کرد - چون در لشکر تفرقی علف شده بدولت سمت دارالملک دهلی باز گشت - در سنه خمس و اربعین و ستمانه<sup>۷</sup> طرف هندستان<sup>۸</sup> میان دو آب عزیمت فرمود - چون در حد قنوج رسید موضع<sup>۹</sup> بلسنده که مقام قلب بود و کفار بسیار در آن<sup>۱۰</sup> حصن پناه جسته بودند فتح گردانیده رای دلکی و ملکی<sup>۱۱</sup> اسیر و دستگیر شدند - سلطان ناصر الدین سام و غانم طرف

عام داد عام جلوس M. and عامه خلائیق جلوس خاص بر سلطنت او بیعت B. سلطنت او بیعت

<sup>۲</sup> M. جمع

<sup>۳</sup> Elliot, vol. II. p. 346 translates: "He led his army to the bank of the Indus and to Multan." See also Raverty, p. 677, notes, 5 and 6.

<sup>۴</sup> B and M. کوه خود و بندنه ; see for کوه جود p. 12 n. 4

<sup>۵</sup> B. and M. بندنه . Elliot, vol. II., p. 346 n. 1 says the text has نندنه, but this evidently a mistake for سندنه or the river Indus, which agrees with what follows and with Firishta's statement, see also Raverty, p. 678, n. 7.

<sup>۶</sup> See Raverty, p. 678, n. 1.

<sup>۷</sup> M. طرف

<sup>۸</sup> B. and M. طرف میان دو آب

<sup>۹</sup> Tabakāt Nāsiri, p. 210, gives نندنه and Raverty, p. 679. Talsandah. See also Elliot, vol. II, p. 347., n. 2.

<sup>۱۰</sup> M. and B حصین

<sup>۱۱</sup> See Raverty, p. 682, n. 5.

شهر مراجعت فرمود - در سنه ست و اربعین و ستمائه جانب کوهپایه میوات<sup>۱</sup> بیرون آمد - و لشکر را باطوافِ جبال نامزد فرمود - نهب و تاراج کرد<sup>۲</sup> - و غنائم بسیار بر دست ایشان افتاد - فسدۀ آن دیار را مالش داده بدارالملک مراجعت نمود -<sup>۳</sup> همچنان خبر عصیان ملک عزالدین بلبن در خطۀ ناگور بسمع مبارک<sup>۴</sup> سلطان رسانیدند - در سنه تسع و اربعین و ستمائه طرف ناگور روان شد - چون نزدیک رسید ملک عزالدین بامان و دست راست بعصرت پیوست - فتنه او فرونشست - و از آنجا طرف کالیور<sup>۵</sup> و چندیری و مالوه لشکر کشید -<sup>۶</sup> چاهر دیو<sup>۷</sup> لعین که معظم ترین کفار آن دیار بود در حد مالوه با پنج هزار سوار و در<sup>۸</sup> لکبه پیاده با لشکر اسلام مقابل شده -<sup>۹</sup> آخر منہزم گشت -<sup>۱۰</sup> سلطان بعد فتح طرف دهلی باز گشت - سنه احدی و خمسین و ستمائه<sup>۱۱</sup> عزیمت لاهور و ملتان و اچہ مصمم کرد - فسدۀ آن دیار را نیز ضبط کرده<sup>۱۲</sup> مراجعت فرمود - در سنه اثنین و خمسین و ستمائه<sup>۱۳</sup> سمت کوه پایہ بردار و بیجنور<sup>۱۴</sup>

<sup>۱</sup> Tabakāt Nāsiri, p. 212 رنپور رانہ کوه پایہ Raverty, p. 684 translates:—Koh-pāyah [skirts of the hills] of Mewāt and Rantabhūr.

<sup>۲</sup> M. omits کرد <sup>۳</sup> چنان M. <sup>۴</sup> M. omits سلطان

<sup>۵</sup> Raverty, p. 690, Gwāliyūr, Elliot, vol. II., p. 351, Gwālior.

<sup>۶</sup> M. هرجا <sup>۷</sup> See Raverty, p. 690, n. 1.

<sup>۸</sup> M. لک <sup>۹</sup> M. omits آخر <sup>۱۰</sup> M. مروحوم سلطان

<sup>۱۱</sup> B. and M. سنه خمسین و ستمائه, but the correct date is سنه احدی See Tabakāt Nāsiri, p. 217. و خمسین و ستمائه

<sup>۱۲</sup> M. ضبط آورد و مراجعت

<sup>۱۳</sup> B. and M. سنه خمسین و ستمائه, but this date should be سنه اثنین و see Tabakāt Nāsiri, p. 218. و خمسین و ستمائه

<sup>۱۴</sup> B. and Tabakāt Nāsiri, کوهپایہ بردار و ببجور M. کوهپایہ بردار و ببجور p. 218 (skirt of the mountains) of Bardār and Bijnor.

لشکر بیرون آورد - مفسدان را فہب و تاراج گردانید - از آنجا دامی کوه گرفته میان سنتور شدہ تا لب آب دھب برفت - ولایت<sup>۱</sup> کتیر را بانتقام ملک معز الدین درخشی بتاخت - و خلق را اسیر گردانیدہ در خطہ بدائون لشکر کشید - از آنجا سمت خطہ اودہ عزیمت فرمودہ و فسدہ آن دیار را نیز مالش دادہ سمت دارالملک دھلی مراجعت فرمودہ - در سنہ اربع و خمسین و ستمائہ بدفع قتلغ خان کہ از پیش ملک<sup>۲</sup> عزالدین تافتہ رفتہ و با ہندوان پیوستہ بود عزیمت کرد - قتلغ خان با جمیع کفار و آن امرا کہ از حضرت خایف شدہ بدو پیوستہ<sup>۳</sup> بودند پیش آمدہ و با لشکر اسلام بحرب پیوست - بنصرت اللہ تعالیٰ لشکر اسلام را فتح شدہ جمع ایشان متفرق و پریشان گشت - سلطان مرحوم در تعائب ایشان تا کوه پایہ سرمور برفت - از آنجا سمت دھلی باز گشت - در سنہ خمس و خمسین و ستمائہ خبر پیوستن<sup>۴</sup> قتلغ خان مذکور<sup>۵</sup> و آن امرائی کہ با او یار بودند با ملک عزالدین کشلو خان کہ امیر ملتان و آچہ بود بسمع سلطان رسانیدند - الف خان<sup>۶</sup> را با عساکر قاہرہ بر ایشان نامزد فرمود - چون الف خان بدان<sup>۷</sup> سمت سواری کرد بعضی اکابر از حضرت چنانچہ سید قطب الدین شیخ الاسلام و قاضی شمس الدین بہرائچی مکتوبات بر قتلغ خان و کشلو خان فرستادہ<sup>۸</sup> استدعا کردند<sup>۹</sup> تا در حضرت آیند - و ملک را قابض شوند - خلق شہر را<sup>۱۰</sup> برین میعاد بر طریق خفیہ بیعت می<sup>۱۱</sup> دادند - مہدیان حضرت این کیفیت بہ<sup>۱۲</sup> الف خان در قلم آوردند -

۱ کتیر

۲ ملک عز بافتہ

۴ خبر سرمور

۷ آن سمت

۱۰ شہر نیز برین

۳ خایف شدہ بودند پیش آمدہ

۵ مذکور با آن امرائی

۸ فرستاد و استدعا

۱۱ بیعت دادند

۶ M. omits را

۹ M. استدعا نمودہ

۱۲ M. کیفیت الف خان

الغ خان به حضرت سلطان باز نمود که احوال دستار بندان حضرت برین جمله است - فرما، شود ایشان را در اقطاع<sup>۱</sup> خویش برونند - تا این فسده زیادت نگردد - سلطان همچنان کرد - فامّا مکتوب اکابر پیش از آن بر قتلغ خان و کشلو خان رسیده بود - مسافت صد کروه بدو روز<sup>۲</sup> قطع کرده از سامانه در حوالی شهر رسیدند - چون ایشان را روشن گشت که اکابر مذکور از شهر بیرون آمده و در اقطاع رفته متامل و متغیر شدند - سلطان مرحوم دروازه‌های شهر محکم گردانیده و امرای حضرت را بجنگ ایشان نامزد فرمود - چون طاقت مقاومت نداشتند منهنز گشتند - کشلو خان باز در ولایت خویش برفت - و اغلب حشم دست راست شده به حضرت پیوستند - و این فتنه فرو نشست - چون خبر<sup>۳</sup> بر الغ خان رسید سالمّا و غانمّا مراجعت کرد - و در روز سه شنبه یازدهم ماه جمادی الآخر سنه خمس و خمسين و ستانه به حضرت<sup>۴</sup> باز رسید - و در آخر سال مذکور لشکر ملاعین از طرف خراسان در حدود اچّه و ملتان رسید - کشلو خان بلبلی نیز<sup>۵</sup> بعد و امان با لشکر ملاعین پیوست - سلطان بدفع ایشان لشکرها جمع کرد - چون خبر عزیمت سلطان و جمعیت اندوه بدیشان رسید باز گشته سمت خراسان رفتند - سال دیگر سنه ست و خمسين و ستانه رسولان ترکستان به حضرت آمدند - ایشان را چنانچه شرط اعزاز و اکرام باشد بتشریفات فاخر و انعامات ذاخر مشرف گردانیدند<sup>۶</sup> و با یادگار تحف باز فرستادند - و همدر آن سال روز یکشنبه ششم ماه محرم بر عزیمت دفع کفار مغل لشکر برون آورد - و در حوالی شهر

۱ اقطاعات M.

۲ Tabakat Nāṣiri, p. 223 :

در دو روز و نیم بعد مسافت صد کروه را قطع کردند \*

۳ خبر الغ خان M.

۴ M. omits به حضرت

۵ بلبلی بدست و امان B.

۶ فرستاد and گردانید M.

لشکرگاه<sup>۱</sup> ساخت - بعده هر طرف امرا و ملوک را با فوج و حشم نامزد فرمود - و خود بحضرت باز آمد - و در سنه سبع و خمسين و ستمائه در زنجير پيل با نقود بسيار از ديار لکنهوتي بدرگاه اعلى بياردند - در سلخ ماه شوال همين سال مهلك<sup>۲</sup> کرلخان سنجر با لشکر انبوه بر حکم فرمان بحضرت اعلى<sup>۳</sup> پیوست - و در سیزدهم ماه صفر سنه ثمان و خمسين و ستمائه<sup>۴</sup> الغ خان بجهت دفع فساد متمردان ميوات بقدر ده هزار سوار برگستوان جراره و مبارزان خوانخواار تعيين شد - چون لشکر در کوهپايه ميوات سيد غزايم بسيار و مويشي بى شمار بر دست آورده - و سده ايشان را مالش داده سمت دارالملک دهلي مراجعت فرمود - همچنان زحمت بر تن مبارک سلطان غالب آمد بتقدير الله تعالى يازدهم ماه جمادى الاول سنه اربع و ستين و ستمائه از دارالفنا بدارالباقي رحلت فرمود<sup>۵</sup> -

بيا و يك نظر اعتبار كن در خاک كه خاک تكيه گه خسروان معتبرست مدت ملك او نوزده سال و سه ماه و شانزده روز بوده و الله اعلم \*

## ذکر سلطان غياث الدين بلبن

چون سلطان ناصر الدين وفات يافت امرا و ملوک سه روز در<sup>۶</sup> تعزيت نشستند - و شرط عزاء بجا آوردند - سيوم روز سیزدهم ماه جمادى الاول سنه

۱ M. لشکرها

۲ M. کرلخان. Tabakāt Nāsiri p. 227 and Raverty, p. 714, Malik Tāj-ud-Din Sanjar-i- Tez Khan.

۳ M. omits اعلى

۴ M. سنه ثمان و خمسين و ستمائه ماه صفر سیزدهم ماه

۵ M در کرد رحلت کرد

۶ B. omits در

اربع و ستین و ستمائنه سلطان غیاث الدین بلبن را در کوشک سپید بر تخت سلطنت اجلاس دادند- و ارکان دولت و وزراء و امراء و ملوک را بیعت<sup>۱</sup> می دادند- چون در<sup>۲</sup> ایام خانی زمام<sup>۳</sup> مملکت بر دست او بود کل ممالک<sup>۴</sup> هم بدو قرار گرفت- همان سال بجانب کویلدکیر عزیمت فرمود- و فساد آن دیار را مالش داده باز گشت- بعد از آن بر سمت کوهپایه سنتور ناخت<sup>۵</sup> و مقدمان آن طرف را علف تیغ گردانید- در موضع مکرکجوری حصاری بنا کرد- آن را حصار نو نام نهاده بدارالملک مراجعت کرده- بعده طرف حوالی عزیمت کرد- و آنجا نیز حصار<sup>۶</sup> بر آورد- و بکوچ متواتر بجانب کوه جود<sup>۷</sup> رفت- و هر دو پسر جوده<sup>۸</sup> نیز بحضرت پیوستند و بشرف اسلام مشرف گشتند- بعد چندگاه دیگر عزیمت هندوستان مصمم کرد- چون بر آب آب گنگ رسید حصار بتیالی و بهوچ پور بنا فرمود- همچنان خبر وفات سیر خان مقطع لکهنوتی رسید- لکهنوتی بامین خان مفوض گشت- و طغرل نایب او شد- از آنجا سمت دهلی مراجعت فرمود- بعد از آن لشکر جانب لاهور کشیده حصار لاهور که در عهد سلطان معز الدین بهرام شاه از دست ملاعین خراب و مندرس شده بود باز از سر بنا کردن فرمود- و خلق قصبات و ایمة و قضاات و سادات و اصحاب صغیره<sup>۹</sup> و اهل بازار روان<sup>۱۰</sup> کرده در شهر مذکور ساکن گردانیده- هم درین مهم زحمت بر وجود سلطان غالب آمد- چنانچه چند روز متواتر سلطان را کسی ندید-

ارکان وزراء و امراء ملوک بیعت B. and دوکان نفر را امرا و ملوک بیعت M. ۱

مملکت بدو قرار<sup>۱</sup> تمام مملکت B. ۳ همدران M. ۲

حصار بر آورد B. ۶ بناخت B. ۵

۷ M. see Elliot, vol. III., Appendix, p. 621 and p. 12 n. 4 of the text. کوه خود

روانی M. ۱۰ صغیر M. ۹ حوده M. ۸



خلق بدگمان شد و این آوازه شایع گشت - چون خبر مذکور در لکهنوتی رسید میان طغرل و امین خان یکدیگر مخالفت بود - جنگ کردند<sup>۱</sup> - طغرل ظفر یافت - امین خان بر دست او اسیر شد - طغرل علامات پادشاهی ظاهر گردانید - و خود را سلطان معز الدین خطاب کرد<sup>۲</sup> - چون چند روز گذشت چهار مثال حضرت اعلیٰ بجانب امین خان و طغرل و جمال الدین قندزی<sup>۳</sup> و ابتکین<sup>۴</sup> موسی در آن دیار صادر شد - مضمون آن که چند روز دشمنان ما را اندک مایه عارضی زحمت پیش آمده بود - حق سبحانه و تعالی بزرودی و خوبی شفای عاجل بخشید - می فرمائیم تا طبل شادیانه بزنند - و قبا بپندند و در عیش و طرب بر روی خاص و عام بکشایند - بندیان را آزاد و علما را شاد گردانند - اگر کسی بدیوان قضا سبب حق موقوف باشد آن مبلغ از خزانه داده او را مخلص گذانند - چون این فرمان شد و بر طغرل رسید لشکر بجانب بهار برد و ابتکین و جمال الدین قندزی و امین خان را در ناکله<sup>۵</sup> محبوس کرد - چون این خبر طغرل بسطان رسید ملک ترمیتی<sup>۶</sup> را بدفع طغرل نامزد کرد - طغرل از پیش ترمیتی عطف کرده کمین ساخته بود - ترمیتی غافل وار<sup>۷</sup> تعاقب کرد - ناگاه طغرل از کمین<sup>۸</sup> ساخته<sup>۹</sup> صف راست کرده بر قلب ترمیتی زد - هم در اول حمله بشکست و ترمیتی مذکور گریخته در<sup>۱۰</sup> اوده رفت - بعده سلطان ملک شهاب الدین میر اوده را سر لشکر گردانیده روان کرد - کچرو<sup>۱۱</sup> تمر خان را نامزد او فرمود

۱ کردند B. omits

خطاب کرد که چون B. and M.

۳ قندزی B.

۴ ابتکین M.

۵ مارکیل M.

۶ ملک ترمیتی عطف کرده B.

۷ غافل و او تعاقب B.

۸ از کمین خاسنه راست کرده M.

۹ ساخته وصف B.

۱۰ گریخته دروازه اوده B.

۱۱ ملک کچرو حاتم خان را M.

تا ملک<sup>۱</sup> ترمیتی را بر لب آب سر<sup>۲</sup> بر دار کرده بر طغرل برند<sup>۳</sup> -  
 همچنان کردند - چون در حدود<sup>۴</sup> لکهنوتی رسیدند طغرل پیش آمد -  
 و میان هر دو لشکر جنگ شد - طغرل ظفر یافت - ازین خبرها سلطان  
 متأمل شده خود عزیمت لکهنوتی کرد - همچنان<sup>۵</sup> شنید که سلطان  
 بجانب او حرکت فرمود - در بحر سر<sup>۶</sup> سوار شد - طرف نازکیله رفت -  
 سلطان ملک اختیار الدین نیک ترس<sup>۷</sup> را با عساکر قاهره برای دست  
 آوردن طغرل نامزد<sup>۸</sup> فرمود - همدین محل عرضه داشت رای<sup>۹</sup>  
 دنوح<sup>۱۰</sup> رسید که بآرزوی زمین بوس متوجه بعضرت می آمد -  
 بالتماس آنکه بادشاه اسلام برسیدن او قیام نماید - سلطان متفکر شد  
 که اولو الامر را تعظیم کفری واجب نباشد<sup>۱۱</sup> - ملک نیک ترس حاضر  
 بود عرضه داشت کرد که بادشاه ازین سخن اندیشمند نشود - پیش  
 از آنکه رای بیاید سلطان شکر<sup>۱۲</sup> بدست گیرد بر تخت بنشیند - چون  
 رای برسد و شرط زمین بوس بجا آرد بادشاه برخیزد و شکره بر جانوری  
 پراند - چنانچه خلق بدانند که بادشاه بجهت پرانیدن شکره قیام نموده  
 است - و التماس رای باجابت رسد - سلطان بر رای ملک نیک ترس  
 آفرین کرد - چون رای برسید همچنان کردند<sup>۱۳</sup> - و به تشریفات گرانمایه

1 Barni, Tārīkh, Fīrūz shāhī p. 84 says :-

تا امین خان مقطع اوده را در دروازۀ اوده بیاویختند \*

2 Barni, p. 83 The Saru سر<sup>۲</sup> gazetteerized into Sarjoo Sarjou,  
 etc: Bharā'ij is on its East bank.

3 M. بردند

4 B. حد

5 M. شنید

6 M. سرف

7 M. پیکرس

8 B. نامزد کرد فرمود

9 رای دنوح که بآرزوی زمین بوس متوجه بعضرت آمد برسید M.

10 Tabakāt Akbarī p. 93 بهوج رای

11 M. واجب نکند

12 B. دست گیرد

13 M. کرد

مشرف گردانید - رای مذکور قبول کرد که طغرل را بدانچه ممکن باشد  
 بیارم - سلطان بکوچ متواتر<sup>۱</sup> میرفت - چون به لکنوتی رسید طغرل  
 مذکور از خوف لشکر منصور عطف کرده در جنگلی خزیده بود - لشکر  
 منصور یکایک بر سر او رسید - ملک نیک ترس بی محابا بر طغرل زد  
 و او را زنده بدست آورد<sup>۲</sup> - بعده پوست او کشانیده<sup>۳</sup> و پرکاله کرده در  
 حضرت فرستاد - سلطان لکنوتی را بشاهزاده خرد بغرا خان که پیش  
 ازین امیر سامانه بود مقوض گردانیده سمت دار الملک دهلی<sup>۴</sup>  
 مراجعت فرمود - چون بدهلی رسید خان بزرگ اعنی محمد سلطان  
 پسر بزرگ سلطان غیاث الدین که<sup>۵</sup> از سالم تا حد جناتی اقطاع او داخل  
 ملتان بود که<sup>۶</sup> بعد شهادت او را خان شهید<sup>۷</sup> میگویند - جناتی شصت  
 کروزه از تهته بیشتر بر سر دیاست این قدر اقطاع طرف غرب داشت -  
 امیر خسرو و امیر حسن شاعر هر دو چاکر و ندیم او بودند - بسیار اوصاف  
 نیک پسندیده داشت - از ملتان آمده بود - چندگاه بر سلطان بماند  
 و باز رفت - بعد آن در<sup>۸</sup> سال با ملاعین بر لب آب لاهور در باغ تیر  
 مصاف کرد - و شهادت یافت - چنانچه کیفیت آمدن ملاعین و شهادت  
 یافتن خان بزرگ افصح المتکلمین امیر حسن علاء سنجری علیه الرحمه

<sup>۱</sup> بر میرفت M.

<sup>۲</sup> For details see Barni, pp. 88-90.

<sup>۳</sup> کشانیده M.

<sup>۴</sup> B. omits دهلی

<sup>۵</sup> که omits M.

<sup>۶</sup> B. که در شهادت

<sup>۷</sup> خان شهید M. omits

<sup>۸</sup> Barni, p. 109 says :-

در شهر سنه اربع و ثمانین و ستمائه خان ملتان را که پسر بزرگ سلطان بلبن  
 و ولیعهد او و پشت و پناه ملک او بود در میان لوهور و دیبالپور با تمر ملعون که سگی  
 شگوف از سگان چنگیز خان بود مبارزه و مقابله افتاد \*

در مرثیه او به تمام باز نموده است عین آن درین سطور ثبت افتاد -  
تا کیفیت مذکور مشرّح و مکیّف معلوم گردد<sup>۱</sup> \*

## مرثیه خان شهید این است

دیر یاز ست تاسپهرِ ستمگر اگرچه مدتی عقدِ موافقت می بندد -  
و عهدِ مصادقت می پیوندد - می گردد - و روزگارِ ناساز وار اگرچه یکچند  
رسمِ رضا می نهد - و وعدهٔ وفا می دهد - میگزرد - آسمانِ شوخ چشم که  
مردمکِ مردمی او بنخسِ خساست<sup>۲</sup> معیوب است - اگرچه اول چون  
مستان بی آنکه هیچ گرمی باعث<sup>۳</sup> باشد چیزی می بخشد - و لیکن  
آخر چون طفلان بی آنکه هیچ حیائی مانع آید باز می ستاند - عادات  
و معهودات زمانهٔ جایی<sup>۴</sup> هم برین منوال - چه بتجارب چه بتسامع<sup>۵</sup> دیده  
و شنیده آمده است - هرکرا چون ماه برآمده ببندد خواهد که روی  
کمالت او را بداغِ نقصان سیاه کند - هرکرا چون ابر سرآمده یابد  
در آن کوشد که جواهر<sup>۶</sup> او را پاره پاره در اطرافِ آفاق<sup>۷</sup> پراگند - درین  
باغِ حیرت - و بستانِ حسرت - چنانچه هیچ گلی بی خار نرست - هیچ  
دلی از خار خار نرست - ای بسا سبزهٔ نورسته که از خزان آفت در  
مقامِ لطافت زرد روی ماند - ای بسا نهالِ نو خاسته که از تندیاد زمان  
بر خاکِ زمین پهلو نهاد \*

در<sup>۸</sup> بادِ خزان بین که چه حدِ سردی کرد

بر سر<sup>۹</sup> جوان چه ناجوان مردی کرد

۱ M. معلوم گردد - مرثیه این است - المرتبه M.

۲ B. خامت

۳ B. عثه

۴ M. حالی

۵ M. مسامع

۶ M. جومر

۷ M. omits آفاق

۸ B. سردار خزان

۹ B. سر جوان

یکی از امثال این تمثیل واقعه<sup>۱</sup> خسرو ماضی قآن ملک غازی است  
 أَنَارَ اللَّهُ بُرْهَانَهُ وَ ثُقُلَ بِالْحَسَنَاتِ مِيزَانَهُ روز آدینه به سلیم<sup>۲</sup> ماه ذی الحجة  
 سنه ثلاث و ثمانین و ستمائه که - \* بیت \*

ماه چون مهر در دل کافر هیچ جا در جهان<sup>۳</sup> پدید نبود  
 آفتاب بمناسبت لشکر اسلام تیغ زنان برآمد - شاهزاده اعظم که آفتاب  
 آسمان ملک بود و نورانیت غزو<sup>۴</sup> در غرغرا لایح - و جهد افراط جهاد  
 در ضمیر منیر ثابت و راسخ<sup>۵</sup> پای مبارک در رکاب آورد - بر<sup>۶</sup> رای مشکل  
 کبابی او عرضه داشت نمودند<sup>۷</sup> که تمر ملعون<sup>۸</sup> با تمامی لشکر<sup>۹</sup> بسه  
 فرسنگی فرود آمده است - چون بامداد شد بر عزیمت کوچ از آن مقام  
 نهضت فرمود - و به یک<sup>۱۰</sup> فرسنگی آن ملاعین پیش باز آمد - موضع  
 مصاف در حدود باغ نیر بر کرانه آب لاهور<sup>۱۱</sup> اختیار کرد - چه متصل آب  
 دهندهی بزرگ بود - آن را حصن حصین<sup>۱۲</sup> صورت بست - که چون  
 کفار در مقابل<sup>۱۳</sup> شوند هر در آب در عقب لشکر باشد<sup>۱۴</sup> تا نه ازین جمله<sup>۱۵</sup>  
 کسی روی بفرار تواند نهاد - و نه از آن مخاذیل ساقه لشکر را آفتی<sup>۱۶</sup>  
 تواند رسید - و الحق آن احتیاط در غایت<sup>۱۷</sup> حزم و نهایت گاردانی

۱ واقع حرر B.

۲ روز آدینه سوم ماه ذی الحجة Tabakāt Akbarī, p. 98

۳ در جهان B. and M. omits

۴ نوریت عرو M.

۵ راسخ M. omits

۶ شب آن بر رای B.

۷ بودند M.

۸ خاقان M.

۹ لشکر بفرسنگی B.

۱۰ به یکی M.

۱۱ لاهورا M.

۱۲ حصن حصین ساخت و صورت بست Tabakāt Akbarī, p. 89

۱۳ مقابله M.

۱۴ باشند M.

۱۵ جمله M.

۱۶ الفتی M.

۱۷ عایط جرم B.

آن خان جهان<sup>۱</sup> ستان بوده است - اما چون قضای<sup>۲</sup> بد رسد سرشته همه مصالح<sup>۳</sup> از تاب برود - و سلک همه تدبیرها<sup>۴</sup> بی انتظام شود

\* رباعی \*

هرکرا از بخت بد<sup>۵</sup> راه افتد کار او در کام بد<sup>۶</sup> خبواه افتد  
 بخت چون دیوانه از ره<sup>۷</sup> گم شود عقل چون شب کور در چاه افتد  
 قضا را آن<sup>۸</sup> روز ماه و آفتاب که نسبت<sup>۹</sup> بملوک<sup>۱۰</sup> دارند در نشانه ماهی  
 آویخته بود - و مریخ که سرخ روی او همه از خون اعیان مملکت است  
 هم از ترکش آن برج خدنگ<sup>۱۱</sup> خزان و طغیان<sup>۱۲</sup> طغیان می کشاد -  
 و خوان جزوا کمر را که اسدی بود از<sup>۱۳</sup> برج آبی خانه خون و خرابی  
 دلایل<sup>۱۴</sup> فتن و متخایل فتور برین نوع ظاهر و باهر - رمز<sup>۱۵</sup> و اشارات<sup>۱۶</sup> جاء  
 القضاء ضاق القضاء در سباق<sup>۱۷</sup> اوراق تحریر افتاده است - القصه - راست که  
 سوار<sup>۱۸</sup> چرخ در ولایت نیم روز رسید - روز آن شاه گیتی فرور را وقت زوال  
 نزدیک شد - ناگاه گردی هم از سمت آن کفره<sup>۱۹</sup> پدید آمد - خان غازی  
 همان زمان سوار شد - و مثال داد که تمامی خیل و خدم و حاشیه و حشم  
 او بر قضیه اُقتلوا المشرکین کافه صفی صد بار قوی تر از سد سکندر  
 برکشیدند<sup>۲۰</sup> - بعد از ترتیب میمنه و ترکیب مسیر بذات<sup>۲۱</sup> عالی صفات

۱ خان جهانست آن بوده است B.

۲ قضا رسید B.

۳ مصالح ارباب برود B. and M.

۴ تدبیرها انتظام نشود M. از انتظام نشود B.

۵ بر M.

۶ راه M.

۷ آب روز B.

۸ سنت B.

۹ ملوک M.

۱۰ B. omits خدنگ

۱۱ طغیان B.

۱۲ آن برج B.

۱۳ M. و دلایل

۱۴ امن و اشارات B.

۱۵ سباق M.

۱۶ کفر B.

۱۷ سد بر کشید M.

۱۸ بران عالی B. and M.

خودش در قلب گاه<sup>۱</sup> چون در جمع کواکب ماه بجهاد ایستاد - کفار  
تتار<sup>۲</sup> علیهم اللعنة و الخذلان از آب لاهور<sup>۳</sup> عبره کردند - و مقابل صف  
اسلامیان در آمدند - ازین وحشیان خرابی دوست<sup>۴</sup> بیابان زاده - پرهلی بوم  
بر سرهای شوم خود نهاده - غزاة اسلام از ملوک ترک و خلج و معارف<sup>۵</sup>  
هندوستان و سایر سپاهی در نمازگاه<sup>۶</sup> معرکه ازان قبل<sup>۷</sup> که حضرت  
مصطفی علیه الصلوة جهاد را با صلوة نسبت فرمودند که رَجَعْنَا مِنَ الْجِهَادِ  
الْأَصْغَرِ إِلَى الْجِهَادِ الْكَبَرِ تکبیر گویان دست بر آوردند - و در اول حمله  
چندین زیر دستان را از خیل مغل بزیر تیغ گذرانیدند<sup>۸</sup> - نیزه ملوک درگاه  
در اعضای اعدا چنان می نشست که نیزه وار از بالای هر یک خون<sup>۹</sup>  
بر می خاست - شصت ترکان<sup>۱۰</sup> خاص بر در پر تافته چنان می بود که  
جامه بود بر اهل تتار که تار تار نشد -

\* بیت \*

در اول تگ خدنگ شه<sup>۱۱</sup> جست

گشتند همه تتاریان<sup>۱۲</sup> سست

قلب گاه چون صف دو شاه و در جمیع کواکب ماه بانفعال کفار تتار علیهم B. ۱  
قلب گاه چون صف بادشاه و در جمیع کواکب ماه با میعاد کفار تتار M. and اللعنة الخ  
علیهم اللعنة الخ \*

تبار<sup>۲</sup> B.

لب آب لاهور عبره M. ۳

خرابی کردند B. ۴

و معارف و هندوستان B. and M. ۵

بارگاه معرکه B. ۶

ازان جهت 99 p. Tabakāt Akbarī 7

گذرانید M. 8

خون میخواست B. and که نیزه وازار بالا هر یک چون میخواست M. 9

خاص نیز: B. and خاص تیر دریافته بود که جامه بود بر اهل تتار تار می شد M. 10

در یافتند چنان می بود که جامه بود بر اهل نیاز تار تار می شد 99 p. Tabakāt Akbarī  
شصت ترکان خاص بر در پر تافته چنان می بود که جا نه بود بر اهل تتار که تار تار نشد.

خدنگ مکر شه جست B. and خدنگ تگ شه چیست M. 11

هشت M. 12

خدايگان شير دل شمشير زن با شمشيری چون عقيدۀ خود صاف - از ميان مصاف - هر بار حمله مي آورد - شمشير گوئي در آن حرب گاه بر شمایل آن شاه مي لرزد<sup>۱</sup> - و همه تن زبان شده با او مي گفت که امروز دفع اين مهم و دفع آن ملاعين به بندگان دولت حواله کن - بنفس خود حرکت مفرمانی - که شمشير دو روی است - دفع<sup>۲</sup> اجل را زخمي بی حجاب نتوان دانست که از تقدير قادر بر کمال بکه رسد - من از عين<sup>۳</sup> الکمال حشم می ترسم - \* رباعي \*

مرو تا خاک تو بر چشم بندم<sup>۴</sup> مگر کز چشم بد اندیش مندم  
فلک روئی چنان روشن ندید است من از دیده بدان<sup>۵</sup> آتش سپندم  
که<sup>۶</sup> بدان سفر<sup>۷</sup> غرا و رسوم هيچا باقامت می رساند - هریک<sup>۸</sup> بزبان حال  
از اسلحه در مقال<sup>۹</sup> آمدند - نيژه<sup>۱۰</sup> مي گفت که شاها امروز دست  
از من کوتاه کن که زبان سنان من از بسيار<sup>۱۱</sup> جدال<sup>۱۲</sup> و قتال کذده شده  
است - مرا در روی خصم مجال طعنه نمائده - مبدا که چون بچشم  
حرکت<sup>۱۱</sup> پريشان از من در ظهور آید - تیر مي گفت ای عقد شست<sup>۱۲</sup>

۱ مي لرزد B.

۲ تیغ اجل را از خمر بیحجاب Tabakāt Akbari, p. 100

۳ من از عين الکمال حشم می زنم M. من از عين الکمال جسم میزنم C. B.

۴ ممکن کز چشم بد B. M. and Tabakāt Akbari, p. 100

۵ بران آتش M.

۶ Tabakāt Akbari, p. 100 after the quatrain, says

تازمانی در میدان جهد شرایط غرا و رسوم هيچا باقامت می رساند

۷ بدان شين M.

۸ هریک بزبان حال با او اسلحه ديگر که در مقابل آمدند و نيژه B. and M.

۹ ديگر که در مقابل M.

۱۰ جلال و قتال M. چون بر چشم M. ۱۱

۱۲ عقد شست تو عقدۀ جوهر کشاد و کئاد تو B. عقدۀ جوز بر جوهر کشاد بر کشاد



تو عقدۀ جوهر کشاده بقصد این<sup>۱</sup> فسدۀ پیش مرو - من خود<sup>۲</sup> در رفتن  
 خاک بر سر میکنم - نباید ترک تنگ چشم فلک که بر بام پنجم است بر  
 در خانۀ هشتم در گوش کمین از کمان کید<sup>۳</sup> و کین بر سبیل جسارت و جفا  
 خدنگ خطا روان کند - کمند گفت که امروز سر رشته تدبیر از دست تفکر  
 نمی باید<sup>۴</sup> داد - من ازین جنگ بی درنگ و رزم بی حزم تو بر خود  
 می پیچم - ساعتی بموقف نامل توقف کن - که اسلامیان و اسلام چون  
 طناب بر بستۀ خیم نغم تو اند - الله الله با این طایفه<sup>۵</sup> رسم طناب اندازی  
 را چندین اطناب<sup>۶</sup> مدۀ - \* بیت \*

من برغبت پیش تو سر در طناب آورده ام

تو کمند از زلف<sup>۷</sup> انداز ای کمند انداز من

فی الجملة آن شاه دین پناه - کفر گاه - بهمه<sup>۸</sup> قلب سپاه با این گروه گمراه  
 از نیم روز تا شبانگاه<sup>۹</sup> غزوی بی اجبار<sup>۱۰</sup> و اکراه میکند - غوغا غالبان و غا  
 و غلبان سرغزات<sup>۱۱</sup> غزا گوش گیتی و اسماع سما کر کرده - زبانهای آتش  
 که از سر نیزه اثر معرکه می خواست - و زبانهای تیغ که در<sup>۱۲</sup> گذارد پیغام  
 اجل یکطرف خطا نمیکرد - در آن قیامت همه بدین آیت روان بود  
 که يوم یقر المرء من اخیه - پشت زمین چون چشم پیران پسر بباد داده  
 پر خون - روی آسمان چون فرق<sup>۱۳</sup> پسران پدر کشته<sup>۱۴</sup> پر گرد<sup>۱۵</sup> \*

عقد جر زهر جوهر کشاد بر کشاد M. and عقدۀ جوهر کشاد نو کشاد B. تو بقصد

خود رفتن B. ۲

کیل and B. کند M. ۳

تفکر نمی یابد B. ۴

و ستم طناب B. ۵

طناب B. ۶

زلف نه انداز B. ۷

سهم قلب سپاه کفر گاه بهم قلب و سپاه M. ۸

شامگاه M. ۹

بی اختیار و اکراه M. ۱۰

سر عزلت غرا B. ۱۱

تیغ که دران کرد M. ۱۲

فوق بران M. ۱۳

یسران بزرگشته M. ۱۴

ترک کرد B. ۱۵

آهنِ شمشیر<sup>۱</sup> چون آتش چه تابی ای پدر

تا مرا داغِ یتیمی بر جگر خواهی نهاد

هم در عینِ این عنا - و در اثنای این آشوب و بلا - ناگه تیری از شستِ قضا  
بر بالِ آن شهبازِ فضلی غزا رسید - و مرغِ روح او از قفس<sup>۲</sup> قالبِ بچمن  
جنان و روضهٔ رضوان نقل کرد<sup>۳</sup> إِنَّ اللَّهَ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ - همان زمان پشتِ  
دینِ محمدی چون دلِ یتیمانِ زار<sup>۴</sup> بشکست - و سدِّ ملتِ احمدی  
چون گورِ غریبانِ پست بیفتاد - اعتضادی که بازوی مملکت را بود از  
دست بشد - اعتضادی که بیضه<sup>۵</sup> اسلام بود از جا برفت - راستِ وقتِ  
غروبِ آفتابِ عمر آن شاه که آفتابش زرد شده بود بمغرب فنا فرو شد -  
گردون بر شعارِ سوگواران جامه در نیل زده اشکِ سیّاره بر اطرافِ رخساره  
روان کردن<sup>۶</sup> گرفت - زحل بر وفقِ وفای شرطِ عزا کسوت سیاه گردانید -  
از مرگ او بر اهلِ هندوستان نوحه میکرد - و مشتری بر دریغِ آن گرد اندود  
و قبایِ خون آلوده ذرع چاک و دستارِ زیر خاک می زد - و مریخ که  
دستِ قوت او چون چشمِ تروکان و روحی معیشت او چون جعدِ زنگیان  
تنگ و تاپیک باد از تاسف این<sup>۷</sup> خار خار در دلِ خون انگیزخت -  
چون حوت در نقشِ آفتاب و چون حمل در قبضهٔ قصاب می<sup>۸</sup> طپید -  
آفتاب از شرم آنکه چرا در دفعِ این حادثه و قلعِ این واقعه نکوشیدیم بر آسمان  
بر نیامد و در زمین فرو می شد، و زهره چون می<sup>۹</sup> دید که احرام از جگ

۱ شمشیر آتش چون چه

۲ M. قفس and B. قبص

۳ کرد و انا الیه راجعون B.

۴ M. یتیمان وار

۵ M. اسلام را

۶ M. روان گرفت

۷ تاسف این خار خار B.

۸ B. قصاب می طپید

۹ M. چون دید

ایام چه زحمت یافتند زیر فی<sup>۱</sup> الطنبور نغمه دف را رزق بگردانید -  
و سماع در پردۀ دیگر آغاز کرد - بر وفاتِ آن شاه بنده نواز خود بجای ساز  
نالیدن گرفت - عطار که در غزوات و فتوحات بر موافقتِ کاتب - فتح نامها  
در قلم آوردی در آن تظلم از سوادِ دوات خود روی سیاه میکرد - و از اوراقِ  
دفتر خویش پیراهن کاغذی می پرداخت - ماهه حالی در صورت هلالی  
با قامت منحنی در آن قیامت زمین سر بر دیوار<sup>۲</sup> افق می زد و مراتب  
مرائی نگاه می داشت - \* رباعی \*

روی بخاک می نهی و که چنین نخواهمت

ماه زمانه ترا زیر زمین نخواهمت

گر بشکار میروی جان من ست خاک تو

خلوت خاک خوش بود جان من این نخواهمت

حق تبارک<sup>۳</sup> و تعالی روح مطهر مطیب آن شاهزادۀ غازی را بمدارجِ اعلی  
و مراتب والا برساند - و دمبدم جام مالامال تجلی جمال و جلال خودش  
بخشاند - و هر شفقت و مرحمت و تربیت و عاطفت که در حق این  
شکسته بی کس داشته است - سبب مزید درجات و معجز خطیّات او  
گرداند<sup>۴</sup> - آمین رَبَّ الْعَالَمین \*

<sup>۵</sup> القصه چون خبر مذکور بسمع سلطان رسید سه روز شرط عزا بجا  
آورد - پسر بزرگ خان شهید را خسرو خان خطاب کرد - و اقطاع ملتان  
بحواله او گردانید - و ملک<sup>۶</sup> کچر را نیابت داد - بعد از چندگاه مرض بر  
تن مبارک سلطان غالب آمد - خسرو خان را ولیعهد خویش گردانید

<sup>۱</sup> زیر الطنبور B.

<sup>۲</sup> دیوار و در افق M.

<sup>۳</sup> حق سبحانه و تعالی B.

<sup>۴</sup> گرداند B.

<sup>۵</sup> القصه B. omits

<sup>۶</sup> کچر B.

و ارکان دولت را با او بعیت داد و فرمود که کیقباد پسر بغرا خان را در لکه‌نوتی بر پدر او بفرستند - چون سلطان از دار فنا بدار بقا رحلت کرد ملک <sup>۱</sup> کچر نایب با امرا و ملوک گفت که مزاج خسرو خان ناستوده <sup>۲</sup> است اگر او بر تخت نشیند هیچکس <sup>۳</sup> را زنده نگذارند - ملک الامرا ملک کوتوال <sup>۴</sup> حضرت با او یار بود - امرای دیگر نیز با ایشان متفق شدند - ملک بیگ <sup>۵</sup> سارق و حسن بصری <sup>۶</sup> و علا دبیر را که با ایشان درین قصه مخالف بودند دست آورده <sup>۷</sup> جلا کردند - و خسرو خان <sup>۸</sup> را با خیل و تبع او اقطاع ملتان داده روان گردانیدند - و کیقباد پسر بغرا خان را بر تخت سلطنت اجلاس دادند - و این واقعه در سنه ست و ثمانین و ستمائه بود - \* بیت \*

ای دل جهان محفل ثبات و قرار نیست  
دست از جهان بدار که چون پایدار نیست

مدت ملک سلطان غیاث الدین مرحوم بیست و دو سال و چند ماه بود -  
و الله اعلم بالصواب \*

## ذکر سلطان معزالدین کیقباد

سلطان معزالدین کیقباد پسر بغرا خان بن سلطان غیاث الدین بلبن بود - بعد بجا آوردن شرط عزا سنه ست و ثمانین و ستمائه بانفاق امرا و <sup>۹</sup> ملوک

هیچ کسی را B. ۳ ناستوده M. ۲ کچر B. ۱

ملک الامرا فخر الدین کوتوال Tabakāt Akbari, p. 103 کوتوالیک حضرت M. ۴ دهلی.

Sark M. ۵

حضرت خواجه حسین بصری Barani in Tārīkh Firūz Shāhī, p. 121 says ۶

جدا کردند M. ۷

Barani, in Tārīkh Firūz Shāhī, p. 122 says:— ۸

در روز کیخسرو پسر خان شهید را در ملتان فرستادن روان کردند \*

امرا M. omits ۹

وایمه و قضات در قصر دولتخانه بر تخت سلطنت جلوس فرمود - خلق شهر از معارف<sup>۱</sup> و مشاهیر بتمام با او بیعت کردند - جمله کار داران جد را بر اشغال قدیم مقرر داشت - فاما چند نفر را اشغال جدید تعیین کردن فرمود - چنانکه ملک ترکی<sup>۲</sup> خاص حاجب شد - و ملک نظام الدین عهد<sup>۳</sup> داد بکی یافت ملک جاورجی<sup>۴</sup> سر جاندار گشت - و خواجه خطیر الدین را خواجه جهان خطاب کرد - چون مدت شش ماه بگذشت سلطان معز الدین در قصر کیلوکهری روز جمعه بار عام داد - بجهت دست<sup>۵</sup> آوردن بعضی امرای نو مسلمانان حيله کرد<sup>۶</sup> - عرضه داشتی از زبان امیر ملتان نبشتن فرمود - مضمون آنکه زمره ملاعین در حدود ملتان با لشکر انبوه آمده بود - بندقه کمینه لشکر منصور را مستعد کرده بر ملاعین زد - و ایشان را از اقبال بادشاه منهرم گردانید<sup>۷</sup> - الغرض چون فتح نامه بر عامه خلق با آواز بلند خواندند فرمان شد تا امرا و ملوک هر یکی بیایند و مبارکباد کفند - ملک نظام الملک با خیل خویش مستعد بالای کوشک بود - چون امرا و ملوک بجهت تهنیت آمدند ملک بیگ<sup>۸</sup> سارق امیر حاجب و ملک غازی وکیل در و ملک کریم الدین نایب بارک و ملک بهرام آخور بک و ملک جاورجی سر جاندار و ملک مغلتی مصلی دار را بگرفتند - و مغلتی و جاورجی را جلا کردند - و امرای دیگر را شهید گردانیدند - بعده ملک شاهک امیر حاجب شد و از بر خان خطاب کردند - امیر علی سر جاندار شد - و احمد فخر وکیل د:

۱ معارف مشاهیر M.

۲ Barani, p. 126 ملک اختیار الدین ترکی

۳ عهد M. omits

۴ جاورجی M.

۵ دست M. omits

۶ نو مسلمان خیل کرده M.

۷ گردانیده M.

۸ ملک بیل سارق M.

و ملک تماچی نایب امیر حاجب - و ملک ترکی عارض گشت -  
و علیشه <sup>۱</sup> کوه جودی و خورم <sup>۲</sup> برادر او پیش سلطان اختصاص گرفتند -  
و بمرتبه قرب رسیدند <sup>۳</sup> - ملک جبهجو را اقطاع شق سامانه تفویض شد -  
دختر او را سلطان در حباله خویش آورد <sup>۴</sup> و ملک کبکی را سر جانداز  
و ملک شعبان سبلیق <sup>۵</sup> شکنه بارگاه گشت - چون کار مملکت قرار  
گرفت روز دو شنبه در آخر ماه ذی الحجه سنة المذكور عزیمت  
هندوستان کرده در حوالی لشکرگاه ساخته بود - همچنان خبر کفار تبار <sup>۶</sup>  
که سر لشکر ایشان تمر ملعون بود رسید <sup>۷</sup> که در حدود لاهور و ملتان  
با عساکر انبوه تاخته - و بسیار خلق <sup>۸</sup> را اسیر کرده - سلطان خانجهان <sup>۹</sup>  
شاهک باربک را با سی هزار سوار نامزد فرمود - تا فسد ملاعین را مالش  
دهد - چون لشکر اسلام در حدود لاهور <sup>۱۰</sup> رسید طایفه ملاعین بغیر جنگ  
هزیمت نمودند - لشکر اسلام تعاقب کرده تا کوه پایه جمون - بیشتری را  
از ایشان علف تیغ گردانیده و بعضی را زنده بدست آورده بحضرت  
آمدند - هم در اثنای آن بسمع سلطان رسانیدند که بغرا خان پدر او در  
اقالیم بنگاله بر تخت سلطنت جلوس فرمود و خود را سلطان ناصر الدین  
خطاب کرد و با جمعی <sup>۱۱</sup> انبوه بقصد دهلی می آید - سلطان معز الدین  
نیز از اطراف ممالک لشکرها جمع آورده مقابل او سمت خطه اوده  
روان گشت - چون در کرانه آب <sup>۱۲</sup> سر رسید - میان هر دو لشکر محال  
شد - آب سر درمیان بود هیچ یکی عبره کردن نمی توانست - امر

۱ علیشه M.	۲ خورم M.	۳ قرب شدند M.
۴ آورده M.	۵ سبلیق M.	۶ کفار تبار B.
۷ رسید M. omits	۸ بسیار امیر کرده B.	
۹ جان جهان M.	۱۰ لاهور M.	
۱۱ جمیع انبوه B.	۱۲ آب سرور M.	

و ملوک غیاثی در میان آمده با پدر و پسر اصلاح دهانیدند - سلطان ناصر الدین با مختصان خویش آب سرو عبه کرده در اوده آمده در چبوتره<sup>۱</sup> تابسی پدر و پسر<sup>۲</sup> بربیک تخت بنشستند تا یکپاس قریب یکدیگر بودند - بعده سلطان ناصر الدین پسر را وداع کرده در سراپرده<sup>۳</sup> خویش رفت - آخر سلطان معز الدین اسپان تازی و تحف و تسبیح دیگر بوجه خدمتی بر پدر فرستاد - و سلطان ناصر الدین نیز پیلان کوه پیکر با عماري و نفایس دیگر پسر را داده طرف لکهنوتی مراجعت فرمود - سلطان معز الدین جانب دار الملک دهلی باز گشت - چنانچه درین باب امیر خسرو علیه الرحمة و الغفران کتاب قرآن السعدین ساخته است<sup>۴</sup> - و کیفیت احوال بتام<sup>۵</sup> باز نموده - الغرض چون<sup>۶</sup> سلطان معز الدین باز گشت - در قصر<sup>۷</sup> کیلوکهری نزول فرمود - و همانجا وطن ساخت<sup>۸</sup> - در سنه سبع و ثمانین و ستمائه ازبر<sup>۹</sup> خان مزاج سلطان بر خود متغیر دید هراس گرفته بجانب کوه پایه رفت - ملک صلاح الدین و ملک دولتشه و ملک هوشنگ همه برابر ازبر خان موافقت نمودند - ملک ایتمر<sup>۱۰</sup> کجهن شغل باریکی یافت - بعد چندگاه ازبر خان بحضرت پیوست - سلطان در میدان سیرگه بار عام داده بود ازبر خان<sup>۱۱</sup> پیش رفت - بر حکم معهود بسم الله نگفتند - ازبر خان متغیر شد - ملک کوتوال را فرمان شد که ازبر خان را بگوید<sup>۱۲</sup> که تو عهد خلاف کردی و پیمان شکستی بر تو چه واجب آید - جواب نداد - ملک کوتوال

۱ حوتره تابسی M.

۲ M. omits بر

۳ در پرده خویش گرفت M.

۴ M. omits است

۵ بتامی M.

۶ M. omits چون

۷ B. قصبه کیلوکهری

۸ ساخته M.

۹ ازبر M.

۱۰ B. ایتم

۱۱ ازبر خان M.

۱۲ M. omits تو

از بر خان و پسران و برادر او را در خانه خود درون حجره موقوف کرد<sup>۱</sup>  
 - چنانچه همانجا<sup>۲</sup> برحمت حق پیوستند - بعده ملک ترکی را بگرفتند  
 و کشتند - و عارض ممالک فیروز بغرش<sup>۳</sup> خلجی شد - و شایست خان  
 خطاب یافت - سلطان بیشتر احوال در عشرت و نشاط مشغول می<sup>۴</sup> بود -  
 چنانچه از اسراف و افراط مباشرت و معاشرت<sup>۵</sup> باز لقوه بر ذات مبارک  
 سلطان غالب شد - ملک<sup>۶</sup> ایتمر کچهن با امرا و ملوک اتفاق کرد که  
 شایست خان را دست آرند که تجارب<sup>۷</sup> زمانه بسیار دیده است - نباید  
 که از وی خطائی بر آید - ملک احمد چپ امیر حاجب ملک ایتمر  
 کچهن پیش ازین چاکر بچه<sup>۸</sup> شایست خان بود - شمه از غیر ملک  
 ایتمر مذکور بر شایست خان بکشد - و گفت شما را فردا در سرای خواهند  
 طلبید - زهار نباید رفت - شایست خان همان زمان عم<sup>۹</sup> خود را که حاجا  
 حسین<sup>۱۰</sup> گفتندی بر سیل الاغ در برن فرستاد و نقویر ساخت<sup>۱۱</sup> که  
 لشکر<sup>۱۲</sup> مغل در سامانه رسید - باید که جمله خیلخانه با نقد و جنس  
 و اسباب موجود شباشب بپایند - و مقابل غیاث پور گذار<sup>۱۳</sup> لب آب جون  
 بایستند - اتفاق او این بود که با خیلخانه از حضرت عطف کرده جای برود -  
 ملک خموش برادر و ملک عزالدین برادر زاده را<sup>۱۴</sup> بر خود طلبید که ما را  
 ذک مایه نکسر است - شما امشب بر من باشید - همچنان کردند -

۱ کرده M.

۳ برش B.

۵ M. omits معاشرت

۷ M. تجارت

۹ M. عمه

۱۱ M. تزویر ساخته

۱۳ M. گذارا لب آب

۲ هم از آنجا M.

۴ مشغول بود B.

۶ B. omits ملک

۸ M. ازین جا گریخته شایست خان

۱۰ M. omits حسین

۱۲ M. omits لشکر

۱۴ M. omits را



چون روز<sup>۱</sup> شد در فیروزه<sup>۲</sup> کوه که انرا بهوکل بهاری گویند نشست -  
و عرض لشکر قنوج آغاز کرد - ملک در پی مقطع قنوج نزدیک شایست  
خان نشسته بود - همچنان ایتمر مذکور یک کس<sup>۳</sup> بطلب ایشان فرستاد که  
سلطان می طلبد - شایست خان آن کس را دفع کرد - کت دیگر فرستاد -  
همچنین ایتمر مذکور کس می فرستاد - این دفع میکرد - چون<sup>۴</sup> ملک  
ایتمر دید که شایست خان نمی آید نباید که هراس گرفته باشد - ملک  
ایتمر مذکور خود سوار شده بر شایست خان آمد - او پیش از آن سوار شده  
بود - یکدیگر سلام کردند - ملک ایتمر گفت شما را چندین بار طلب شد  
توقف سبب چیست - شایست خان گفت چند نفر سوار از لشکر قنوج  
ماده است - ملک ساعتی فرود آید<sup>۵</sup> تا بحضور عرض<sup>۶</sup> کرده برای  
رکاب بحضرت رفته شود - ملک ایتمر مذکور از اسب فرود آمد - شایست  
خان دست او گرفت - گفت شما مردمانی که آدمی را بر طریق گوسپند  
ذبح کنید - و<sup>۷</sup> در آب می اندازید - این چنین بر من می خواهید  
بکنند - ملک ایتمر را همانجا<sup>۸</sup> گردن زد - سر او را بر نیزه بسته مقابل  
کوشک کیلوکهری ایستاد - ملک در پی مقطع قنوج با او موافقت نمود -  
همدران محل فخرالدین کوتوال با پسران بمبارکباد ماله نو بر سلطان  
میرفت - نظر شایست خان بر وی افتاد - گفت او را بطلبید - کوتوال  
بیامد - پسران او را در دیوان فرستاد و او را بر خود داشت - همان زمان  
جمله امرا و ملوک بر شایست خان پیوستند - روز دیگر جمله اقربای خود

۱ B. omits شد

۲ M. فیروز کوه

۳ M. omits یک کس

۴ M. خود ملک ایتمر

۵ M. فرود آید

۶ M. عرضه کرده

۷ M. omits و در آب می اندازید این چنین بر من می خواهید بکنید

۸ M. گرفته گردن

را از کدارا با جمعیت مستعد آرانید - پسر میانگی <sup>۱</sup> ملک حسام الدین را مقدمه لشکر کرده ترتیب و تعبیه جنگ ساخته فوجها آراسته مقابل کوشک کیلوکهری ایستاد - امرا و ملوک غیاثی و معزی نیز با پیلان و عساکر قاهره مستعد جنگ <sup>۲</sup> آمدند - ملک نصیر الدین شعبه پیل - پیلان را باز گردانیده پیش کوشک کیلوکهری برد - سلطان معز الدین را که زحمت باد لقوه داشت و سوار شدن نمی توانست چند نفر معدود چنانچه قاضی عالم و امیر علی و در نفر خواجه سرا برداشته <sup>۳</sup> بالای کوشک کیلوکهری آوردند - و چتر بر سر کشیدند - رجینی پایک <sup>۴</sup> که از مقربان سلطان بود با جمع خویش میان پیلان ایستاده بود - ملک جبهجو پیشتر شد و بانگ بر وی زد که ما را قصد این است که - او را در کشتی سوار کرده بر سلطان ناصر الدین در لکهنوتی خواهیم فرستاد - و شاهزاده کیکاؤس را بر تخت سلطنت اجلاس خواهیم داد - چون دولت خاندان غیاثی بسر آمده بود و مدت ملک داری دودمان بلندی انقراض یافته - ملک نصیر الدین و رجینی پایک و امرای دیگر پیلان و لشکر را از پیش در باز گردانیدند - شایست خان فرصت یافت - ملک حسام الدین پسر خود را با پانصد سوار مستعد درون کوشک فرستاد - و شاهزاده کیکاؤس پسر سلطان معز الدین را در کنار گرفته بیرون آورد - شایست خان استقبال نموده - شاهزاده را در چپوتره سیجانی <sup>۵</sup> برد - و بر تخت سلطنت اجلاس <sup>۶</sup> داد - و ملک حسین عم خود را در قصر کیلوکهری برای نگاهداشتن سلطان تعیین کرده - آنگاه شایست خان روی بجانب ملک <sup>۷</sup> جبهجو <sup>۸</sup> آورده گفت شاهزاده

<sup>۱</sup> پسر مایکی M.

<sup>۴</sup> رحلی پایک B.

<sup>۶</sup> اجلاس دارالملک داد B.

<sup>۲</sup> جنگ بیرون آمدند M.

<sup>۵</sup> سیجانی M.

<sup>۷</sup> ملک B. omits

<sup>۳</sup> برداشت M.

<sup>۸</sup> جبهجو B.

شما را محفل فرزند ست - او بادشاه شد شما نایب ملک شوید -  
 و مرا <sup>۱</sup> اقطاع ملتان و تبرهنده تا حدود دیپالپور <sup>۲</sup> دهید تا من همین  
 زمان روان شویم - ملک جهجو گفت شایان نیابت و درخور وزارت توئی -  
 مرا اقطاع کوه پده تا من آنجا روم - فخر الدین کوتوال روی بر شایست  
 خان آورده <sup>۳</sup> و گفت حق سبحانه و تعالی ترا بجهت دولتهای  
 فراوان آفریده است - همچنان کن که ملک جهجو میگوید - بعده <sup>۴</sup>  
 شایست خان ملک جهجو را جامه دهانیده <sup>۵</sup> همان زمان در کوه <sup>۶</sup>  
 روان کرد - و فرمود که بارگاه سلطان در سیری <sup>۷</sup> نصب کند - شاهزاده  
 را در بارگاه آورده و خود در دهلیز بنشست و لشکرگاه همانجا ساخت - دوم  
 روز آن سلطان معز الدین را که در بارگاه نشسته بود بستند - چنانکه همان جا  
 به تشنگی و گرسنگی هلاک شد - و در آن وقت سلطان معز الدین این نظم  
 از انشای خود نبشتن فرمود \*

اسپ هنرم <sup>۸</sup> بر سر میدان ماند ست

دست گرم در ته سفدان ماند ست

چشم که صد کان گهر <sup>۱۰</sup> کم دیدی

امروز بیا ببین <sup>۱۱</sup> چه حیران ماند ست

و این واقعه نوزدهم ماه محرم <sup>۱۲</sup> سنه تسع و ثمانین و ستمائه بود <sup>۱۳</sup>  
 و مدت ملک سلطان معز الدین کیفک سه سال و چند ماه بود و الله اعلم  
 بالصواب \*

<sup>۱</sup> مرا B. omits

<sup>۲</sup> سیالپور B.

<sup>۳</sup> آورده و گفت M.

<sup>۴</sup> حق تعالی M.

<sup>۵</sup> بعده M. omits

<sup>۶</sup> همان B.

<sup>۷</sup> کوه B.

<sup>۸</sup> در سیر M.

<sup>۹</sup> اسپ هنرم M.

<sup>۱۰</sup> کان گهر کردیدی B.

<sup>۱۱</sup> امروز بنانان M.

<sup>۱۲</sup> B. omits محرم

<sup>۱۳</sup> B. omits بود

## ذکر سلطان شمس الدین کیکاؤس

سلطان شمس الدین کیکاؤس پسر سلطان معز الدین کیقباد بود -  
 چون سلطان معز الدین در کوشک کیلوکهری شهادت یافت سلطان  
 شمس الدین پسر او را در سنه تسع و ثمانین و ستمائه سنه . المذکور در  
 چپوتره<sup>۱</sup> سیجانی<sup>۱</sup> بر تخت سلطنت اجلاس دادند - نایب مملکت  
 شایست خان شد - چون او<sup>۲</sup> ضابط ملک بود و نائب گشته تا مدت سه  
 ماه ملک بر قرار خویش بماند<sup>۳</sup> - چون سه ماه بگذشت ملک ایتمر سرخه  
 و جمیع بندگان غیابی اتفاق کردند که سلطان شمس الدین را از شایست  
 خان ببرند - و شایست خان را بکشند - برین اتفاق ملک بکت<sup>۴</sup> نایب  
 امیر حاجب را اعلام کردند - ملک بکت ایشان را بزبان<sup>۵</sup> فریب داد  
 و گفت صبر کنید تا من نیز مستعد شوم - همان زمان سوار شده بر شایست  
 خان آمد - و از<sup>۶</sup> مکر ایشان اعلام داد - شایست خان فی الحال ملک  
 حسام الدین پسر خود را با چند نفر سوار بر سبیل تعجیل در بازگه  
 سلطان شمس الدین فرستاد تا سلطان را بیارد - چون سلطان را بر شایست  
 خان آورد ایتمر سرخه و بندگان دیگر را خبر شد - ایشان<sup>۷</sup> سلاح پوشیده  
 تعاقب سلطان نمودند - چون بر شایست خان رسیدند دست بسلاح  
 بردند و بجنگ پیوستند - شایست<sup>۸</sup> خان و خلجیان دیگر را سوار  
 شدن ندادند - ملک اختیار الدین پسر بزرگ شایست خان سوار بود -

۱ M. سیجانی

۲ M. omits او

۳ M. نمانده

۴ M. بکت

۵ M. ایشان را زبان

۶ B. omits داد ایشان اعلام

۷ M. omits ایشان

۸ B. omits شایست خان

دران محل از اسب خطا شد - ملک ایتمر سرخه در آمده دو سه زخم تیغ بر ملک اختیار الدین مذکور انداخت - هیچ<sup>۱</sup> یکی کار نکرد - ملک اختیار الدین گمان کشید - تیری<sup>۲</sup> بر ایتمر سرخه مذکور زد چنانکه هم بدان<sup>۳</sup> زخم تیر کشته شد - سر او را بالای نیزه کردند - درین محل صاحب طبعی<sup>۴</sup> گوید \*

نوهزاده که ملک را<sup>۵</sup> بتدبیر بداشت تیری زد خصم را زبر و زیر بداشت در خانه ملک شاه خلل بود آن روز او آن همه خانه را<sup>۶</sup> نیک تیر بداشت چون ایتمر سرخه کشته شد جمعیت دیگر متفرق گشت - آن گاه شایست خان سلطان شمس الدین را سوار کرده در کوشک کیلوکهری آورده<sup>۷</sup> محبوس کرد - و خود بر تخت سلطنت<sup>۸</sup> بنشست - سلطان شمس الدین هم دران حدس برحمت حق پیوست \*

نوش فلک بی نمک نیش<sup>۹</sup> نیست شغل جهان شعبده<sup>۱۰</sup> بیش نیست مدت ملک سلطان شمس الدین کیکاؤس سه ماه و چند روز بود و الله اعلم بالصواب<sup>۱۱</sup> \*

## ذکر سلطان جلال الدین فیروز شاه

سلطان جلال الدین فیروز شاه پسر بغرش خلجی بود چون فتنه ایتمر سرخه فرو نشست و سلطان شمس الدین محبوس شد در ماه ربیع الآخر

<sup>۱</sup> M. omits هیچ

<sup>۲</sup> B. omits تیری

<sup>۳</sup> M. همدران

<sup>۴</sup> B. طبع

<sup>۵</sup> B. omits را

<sup>۶</sup> M. آورده و محبوس

<sup>۷</sup> M. کرده و خود کوشش بر تخت بنشست

<sup>۸</sup> M. بیش

<sup>۹</sup> B. مشغله

<sup>۱۰</sup> B. omits بالصواب

سنة المذكور<sup>۱</sup> سلطان جلال الدین باتفاق امرا و ملوک در کوشک کیلوکهری بر تخت سلطنت جلوس فرمود - بیشترى اعمال و اشغال باقربانى خویش مفوض گردانید - چنانچه پسر مهتر را خانخانان خطاب کرد و اقطاع حوالی داد - و پسر میانگی را<sup>۲</sup> ازکلی<sup>۳</sup> خان و پسر خرد را قدر خان و ملک حسین عم خود را تاج<sup>۴</sup> الملک خطاب کرد - و ملک خموش عارض ممالک و ملک نصیر الدین بقبق امیر حاجب و ملک خورم وکیلدر و ملک بکت<sup>۵</sup> نایب امیر<sup>۶</sup> حاجب و ملک اختیار الدین هندو خان غیاثی نایب وکیلدر و ملک نصیر الدین کهرامی خاص حاجب و ملک عز الدین برادر زاده قریبگ میمنه و ملک عوض قریبگ میسره و ملک احمد چپ سر جاندار میمنه و ملک هرنمار سر جاندار میسره و ملک علاء الدین برادر زاده اخور بگ میمنه و ملک اتاجی<sup>۷</sup> اخور بگ میسره شدند - و خواجه خطیر الدین خواجه جهان خطاب یافت - و کمال الدین کافوری را عهده نیابت عارضی و فخر الدین کوچی را عهده دادبیکى تفویض کرد - و اسد الدین<sup>۸</sup> و قیم<sup>۹</sup> سهم الحشم و شمله<sup>۱۰</sup> حشم گشتند - در ماه شعبان سنة المذكور<sup>۱۱</sup> ملک جهجور<sup>۱۲</sup> در کوزه<sup>۱۳</sup> طغیان

ای در سنه تسع و ثمانین و ستمائه - ضیای برنی در تاریخ فیروز شاهی<sup>۱</sup> صفحه ۱۷۵ سنه ثمان و ثمانین و ستمائه نوشته اما تاریخ جلوس علی اصم الروایه سنه تسع و ثمانین و ستمائه است چنانکه امیر خسرو نیز در مفتاح الفتوح "ز هجرت ششم و هشتاد و نه سال" تجریر فرموده \*

تاج الملک مخاطب گشتند B. and M. ۴  
ازکلی خان M. ۳  
را M. omits ۲  
ملک اباجی Barani, p. 174 اماجی M. ۷  
امیر M. omits ۶  
بکت M. ۵  
و شمله<sup>۱۰</sup> حشم M. omits ۱۰  
و قسم M. ۹  
اشد B. ۸

در 119 p. and also Tabakāt Akbarī, در دوم سال جلوس Barani, p. 181  
سال دوم از جلوس

ملک جهجور Barani, p. 181

در کوزه M. ۱۳

ورزید - امیر علی سرچاندار مقطع اوده و امرای هندوستان با او یار شدند - بعضی امرای جلای که اقطاع طرف هندوستان داشتند چنانچه ملک تاج الدین کوچی و ملک محمد قتلغ خان و ملک <sup>۱</sup> نصرت شحنة بارگاه و ملک علی بک و ملک قبران جمله در کرک <sup>۲</sup> جمع شدند - چون امرای مذکور بجانب خضرت کوچ کردند ملک البغازی <sup>۳</sup> مقطع کرک و ملک بهادر هم در کرک بماندند - امرای <sup>۴</sup> مذکور ملک سیلیق <sup>۵</sup> را بر ایشان فرستادند که توقف شما سبب چیست - ملک البغازی و بهادر سیلیق را گرفته گردن زدند - و بر امرای مذکور گفتند که ما بندگان غیاثیم بر ملک جهبجو خواهیم رفت - از کرک <sup>۶</sup> در بداون آمدند - از آنجا لب آب گنگ عبور کرده در قصبه بکلانه <sup>۷</sup> لشکر ساختند - و منتظر آمدن ملک جهبجو بودند - چون خبر مذکور بسمع سلطان رسید خانخانان را در دهلی گذاشت - و لشکر خود را در فوج کرد - یک فوج پسر میانگی از کلیخان را داد و بجانب امروزه <sup>۸</sup> روان کرد - و فوج دوم <sup>۹</sup> برابر خود بجانب کول و بداون بیرون آورد تا ملک جهبجو از جانب کابر در آمد - و از کلیخان در جوابد <sup>۱۰</sup> رفت - کنار لب آب رهپ <sup>۱۱</sup> هر دو لشکر مقابل شدند و جنگ می کردند چنانکه چند <sup>۱۲</sup> شیاروز جنگ قائم ماند - ناگاه کسان پیرم دیو کوتله <sup>۱۳</sup> بر ملک جهبجو آمده چنان تقویر کردند که سلطان، جلال الدین فیروز شاه از عقب می رسد - اگر میتوانی برو - ملک جهبجو را طاقت استقامت نماند

۱ M. قتلغخان نصره.

۳ M. البغازی.

۵ M. سلیق.

۷ B. بکلانه.

۹ B. فوج برابر خود کول و بداون.

۱۱ B. آب وهب.

۲ M. کیرک.

۴ B. omits. مذکور.

۶ B. اگر کرک.

۸ M. امروزه.

۱۰ M. در حواله رفت.

۱۳ M. کوبله و ملک.

۱۲ B. چنانکه قائم ماندند.

شب‌باش بگریخت - چون روز شد ارکلیخان عبده کرده تعاقب نمود - بهیم<sup>۱</sup> دیو را بدوزخ فرستاد و البغازی کشته شد - و ملک مسعود اخو ربک و ملک محمد<sup>۲</sup> باین زنده بدست آمدند - ارکلیخان بجانب ابهری کیتهور<sup>۳</sup> و ملک علاؤ الدین اقطاع کره یافت - و الماس بیگ اخو ربک شد - سلطان بجانب دارالملک مراجعت فرمود - بعد از آن سلطان رخ بجانب سنم بسبب دفع فتنه عبد الله بچه شاهزاده خراسان<sup>۴</sup> که با لشکر انبوه<sup>۵</sup> آمده بود بیرون آمد - میان هر دو لشکر محاربه شد - میان جانبین قصد بسیار رفت اما جنگ قائم ماند - آخر مسامحت کردند - و تحف بسیار از یکدیگر یادگار فرستادند - عبد الله بجانب خراسان رفت - سلطان بجانب دارالملک دهلی باز گشت - خان خانبان را درین وقت زحمت<sup>۶</sup> شد و برحمت حق پیوست - ارکلی خان از ملتان در دهلی آمد - سلطان ارکلی خان را بدهلی<sup>۷</sup> گذاشت و خود<sup>۸</sup> بجانب مذکور عزیمت فرمود - چون آنجا رسید وقت نماز شام<sup>۹</sup> ماک فخر الدین کوچی بر سلطان چنان باز نمود که ماک مغلتی و برادرش تاج الدین کوچی و هنرمار و ملک مبارک شکار بک غیاثی غدر اندیشیده اند - سلطان دران شب بیدار بود چون روز شد بار عام داد - جمله امرا و ملوک بسلام آمدند - سلطان رو بجانب مغلتی آورد<sup>۱۰</sup> و گفت چون الله سبحانه و تعالی<sup>۱۱</sup> مرا ماک بواسطه شما نداده است<sup>۱۲</sup> بسعی شما از من فرود - من در حق شما چه بد کرده ام که بدین نوع غدر اندیشیده اید -

<sup>۱</sup> بهیم دیو.

<sup>۲</sup> M. omits محمد

<sup>۳</sup> ابهری کیتهور

<sup>۴</sup> M. omits خراسان

<sup>۵</sup> M. انبوه بیرون آمده

<sup>۶</sup> M. در دهلی

<sup>۷</sup> M. omits خود

<sup>۸</sup> M. نماز شد

<sup>۹</sup> M. آورده و گفت

<sup>۱۰</sup> M. حق تبارک و تعالی

<sup>۱۱</sup> M. نداده است



همان زمان اقطاع بدائون او را مقوض شد - جامه یافت و روان کرد -  
و ملک مبارک تبرهنده یافت - و سرچانداری از هرنمار بستیدند -  
و ملک بغرا کندالی<sup>۱</sup> را دادند بعده حصار مندر فتح شد - سلطان  
بکوچ متواتر سواری<sup>۲</sup> کرده بسوی دارالملک مراجعت فرمود - چون  
در کوشک کیلوزکهری رسید روزی دران ایام جشنی ساخته بود و با چند نفر  
خواص نشسته - این دو بیت از انشای خود نبشتن فرمود \* رباعي \*

آن زلف پریشانست ژولیده نمی خواهم

وان روی چون گلزار<sup>۳</sup> تفسیده<sup>۴</sup> نمی خواهم

بی پیرهنست خواهم یکشب بکنار آئی

هان بانگ بلندست این پوشیده<sup>۵</sup> نمی خواهم

بعد از چند گاه دیگر ایام ملک الغو بر سیدی موله افترا کرد که تمامی امرا  
و ملوک بر روی یار شده اند - ملک الغو بر سلطان گفت که سیدی موله  
و قاضی شیخ جلال الدین کاشانی<sup>۶</sup> و پسران او و ملک تتر و ملک  
لنکی<sup>۷</sup> و ملک هندو پسر ترعی<sup>۸</sup> و ملک عز الدین بغانخان و هتیا  
پایک را در یک روز بگیرند - همچنان بگرفتند و مقید کردند - بعد ازان  
سیوم روز نماز جمعه اکابر و مدبر حضرت دهلی را طلب کردند - در سرای  
محضر ساختند - سلطان<sup>۹</sup> در منظر فحشته بود - سیدی موله و  
امرای مذکور را بیاروند - سلطان روی به سیدی آورده و گفت که  
درویشان را در کار مملکت و امور سلطنت چه گذر<sup>۱۰</sup> - شیخ آغاز کرد که  
این سخن بر من افترا کرده اند - بعد ازان روی بجانب قلعه

۱ کندالی M.

۲ سواری کرده B. omits M.

۳ تفسیده B. and تبسیده M.

۴ بوسیده M.

۵ کلیسانی M.

۶ کنکی M.

۷ Barani, p. 174 پسر نوعی B.

۸ ساختند در منظر M.

۹ چه سرزد B.

جلال الدین<sup>۱</sup> آورد که چون دانشمند<sup>۲</sup> بزرگ شود قضا یابد تو ازین بزرگ تر چه خواهی<sup>۳</sup> شد - او نیز گفت بهنای<sup>۴</sup> و بر من افترا بحق مالک یوم الدین می گذد و من ازین افعال منزّه و بیزارم - سلطان مزاج گرم کرده و سهم الحشم را فرمود که هتیا<sup>۵</sup> پایک را بگوز<sup>۶</sup> بکشند - و پسر تربعی را در پای پیل اندازند - آنگاه امیر هندو را طلبید گفت یکبار غدر کردی بخشیدم اکنون چه میگوئی - گفت همچنان است<sup>۷</sup> که بادشاه می فرماید اما در آنگاه غدر اندیشیده بودم جان بخشی کردی \* شعر<sup>۸</sup> \*

تا بیاموزند شاهانی که زر بکشند و سیم

رسم جان بخشیدن سلطان دین فیروز شاه

بالله العظیم این بار بی گناه کشته می شوم - اگر فرمان شود دب<sup>۹</sup> کذب - بعده روی بجانب درویشان آورده که شما چرا بر سیدی<sup>۱۰</sup> موله ماجرأ نمی کنید - در نفر قلندر و یک حیدری در آمدند - و کارد بکشیدند - معائن مبارک سیدی پاک دین<sup>۱۱</sup> با زنج فرود آوردند<sup>۱۲</sup> و سوزن جوالقیان در پهلوی راست زدند - سیدی پاک دین بنشست - سنگ مهره آنجا افتاده بود بر گرفتند بر سر سیدی بردند - آنگاه ارکلی خان

۱ قاضی جدال آورده M.

۲ دانشمندی M.

۳ خواهی شدن B and B بزرگ چه خواستی شدن M.

۴ نیز گفت بر من افترا می گذد سلطان M.

۵ هتیا.

۶ پایک را بزخم گوز بکشید M.

۷ است M. omits.

۸ این بار شعر upto M. omits.

۹ Barani p. 211 says:—

و دران مهرا خواص و عوام شهر گرد آمدند و انبوهی بس شگرف شد - سلطان فرمود که متهمان را در آتش در آرند تا صدق از کذب روشن شود و درین معنی از علما فقهی طلبید - علمای متدین بیک زبان گفتند که دب مشروع نیست و آتش سوزنده است و خاصیت چیزی که سوختن بود محل صدق و کذب نتواند بود \*

۱۰ موله M. omits.

۱۱ آن پاک دین B. ۱۲ تازم فرود آوردند B.

اشارت کرد تا پیل برانند - پیل در آمد سیدی را پاره پاره کرد - و سیدی استغفار می کرد<sup>۱</sup> - همچنین می آرند که مدت یکماه پیش ازیں واقعہ سیدی پاک<sup>۲</sup> دین و آن شیخ بزرگ منش شبانروز این بیت می گفت و می خندید عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ وَالْغُفْرَانُ \* رباعي \*

در مطبخ عشق جز نکو را نکشند لاف صفتان و زشت خو را نکشند  
گر عاشق صادق ز کشتن مگریز مرد<sup>۳</sup> مردار بود هر آنچه او را نکشند  
فرمان شد دیگران را باز گردانید - بعد آن سیوم روز کوکی کاقتند بقیاس ده گز طول سه گز عرض و دران آتش سخت کردند تا طایفه باقی را دب کذاندند - ارکلیخان دستارچه در گردن کرده بوجه شفاعت پایی سلطان گرفت - سلطان جمله را جان بخشی کرد - بعد آن درم کورت بجانب رتنبور<sup>۴</sup> مهم کرد - ارکلیخان بی رخصت سلطان در ملتان رفت - ملک علاء الدین مقطع کره جایی رفته<sup>۵</sup> بود سلطان بسبب این معنی<sup>۶</sup> بغایت متروند و مشوش می بود - طرف<sup>۷</sup> کاپور مقام کرد - و آنجا یک چبوتره و یک گنبد بزرگ بنا نهاد - و دران این رباعي از انشای خاص<sup>۸</sup> خود نوشتن<sup>۹</sup> فرمود - رباعي \*

مارا که قدم بر سر گردون<sup>۱۰</sup> ساید از تود<sup>۱۱</sup> سنگ و گل چه قدر<sup>۱۲</sup> افزاید  
آن سنگ شکسته ز آب نهادیم<sup>۱۳</sup> درست باشد که شکسته درو آساید  
ملک سعد منطقی و راجا علی را طلب فرمود و گفت درین<sup>۱۴</sup> رباعي هیچ عیبی است - باتفاق گفتند هیچ عیب<sup>۱۵</sup> نیست بغایت پسندیده

۱ M. omits استغفار می کرد سیدی. ۲ M. omits from پاک to منش.

۳ B. مرد and M. مرد مردان. ۴ M. رتنبور.

۵ M. جایی بود رفته.

۶ B. omits معنی.

۷ B. کاپور.

۸ M. omits خاص.

۹ M. نوشتن.

۱۰ M. شاید.

۱۱ M. چه دور افزاید.

۱۲ B. بنهادم دست.

۱۳ M. در رباعي.

۱۴ M. omits عیب.

آمده است - سلطان فرمود شما از برای خاطر من میگوئید <sup>۱</sup> فاما عیب آن من درین دو بیت ظاهر کنم بعده این رباعی فرمود \* رباعی \*  
 باشد که درین جا گذر کس <sup>۲</sup> باشد کش خرقة و رای چرخ اطلس باشد  
 باشد ز دم یا <sup>۳</sup> قدم معتبرش یک ذره بماند همان بس باشد  
 بعد آن چند روز دیگر خبر ملک علاء الدین تحقیق شد که در دیوگیر  
 رفت و نهب کرد و مال و پیدل و اسب بی شمار دست آورد و بجانب کره  
 باز گشت - سلطان از آنجا بدار الملک دهلی مراجعت فرمود - و ملک  
 عماد الملک و ضیاء الدین مشرف را بر ملک علاء الدین فرستاد - ملک  
 علاء الدین ایشان را موقوف کرد و ساخته شد که از بادشاه بتابد و طرف  
 لکهنوتی برود - ملک ریعان عرضه داشتی بحضرت <sup>۴</sup> اعلی ارسال کرد که  
 ملک علاء الدین هراس گرفته است او را مستظهر گردانند - و محمد خطاب  
 را که از ملک علاء الدین تافته بود و در حمایت قدر خلیا افتاد بزد  
 کرده بدر سپارند تا مگر <sup>۵</sup> ملک علاء الدین مستظهر گردد - چون عرضه  
 داشت ریعان مذکور بحضرت رسید سلطان <sup>۶</sup> در بجزا سوار شد و لشکر را  
 فرمان داد تا کنار آب گرفته آید - چون نزدیک کره رسید ملک علاء الدین  
 الماس بیگ را با مبلغی <sup>۷</sup> جواهر که از نهب و تاراج <sup>۸</sup> دیوگیر بدست  
 آورده بود بحضرت سلطان ارسال کرد - فرمان شد که ملک علاء الدین چرا  
 نمی آید - او عرضه داشت کرد که می ترسد - می خواهد که طرف  
 لکهنوتی برود - اگر بادشاه میخواهد که او پریشان نشود - بادشاه جهان تنها

<sup>۱</sup> می گویند M.

<sup>۳</sup> با قدم B.

<sup>۵</sup> تا مگر B.

<sup>۷</sup> بیگ را مبلغی B.

<sup>۲</sup> درین خاکدرس شد کس M.

<sup>۴</sup> اعلی M. omits.

<sup>۶</sup> رسید سلطان در بحر سوار و لشکر B.

<sup>۸</sup> و تاراج M. omits.

برود و او را بیارد - امرا و ملوک درین سخن رضا نمی دادند - سلطان گفته ایشان نشنید - با چند نفر معین چنانچه خورم وکیل در و ملک فخر الدین کوچی و ملک عوض قریب و ملک جمال الدین ابوالعالی و نصیر الدین کهرامی و اختیار الدین نایب وکیلدر و ترمیتی طشتدار بوقت نماز دیگر گذارالب آب گنگ شد - هم در کرانه آب جایگاهی راست کرده بودند - سلطان آنجا بنشست - ملک علاء الدین با جمعیت انبوه در آمد و پیلای سلطان پاک سیرت<sup>۱</sup> افتاد - و سلطان از غایت شفقت محاسن<sup>۲</sup> ملک علاء الدین گرفت و ببوسید - گفت که من ترا پدرم و<sup>۳</sup> چندین سال بهر این<sup>۴</sup> پروردم که از من هراس گیري - ملک علاء الدین دست سلطان بگرفت - محمود سالم سلاحدار<sup>۵</sup> تیغ از نیام کشید و بر سلطان بزد - بیک زخم<sup>۶</sup> بکشت - سر مبارک او را برنیزد کردند - امرای دیگر زخم خورده روی بکشتی آوردند<sup>۷</sup> - ملک علاء الدین دریده طناب کشتی بگرفت - بیشتر خود را در آب انداخته<sup>۸</sup> غرق شدند - ملک فخر الدین کوچی زنده بدست<sup>۹</sup> آمد - ملک علاء الدین همانجا بادشاهی ظاهر کرد - ملک احمد جب لشکر سلطان باز گردانیده و در دارالمک بر قدر خان آورد - ارکلیخان پسر میانگی سلطان که درخور سلطنت ولایق بادشاهی بود تا آمدن او از ملتان توقف نکردند - ملک رکن الدین قدر خان را در دهلی بر تخت<sup>۱۰</sup> نشاندند - و سلطان رکن الدین<sup>۱۱</sup> ابراهیم شاه خطاب شد - جمله امرا و ملوک

۱ سلطان افتاد. M.

۲ محاسن مبارک. M.

۳ M. omits و پدرم.

۴ بهر آن. B.

۵ سالم پیلید مردار. B.

۶ Barani, p. 235 says:—

در هفدهم ماه معظم رمضان بکشت

۷ آورده. M.

۸ انداختند و غرق. M.

۹ B. دست. بر.

۱۰ M. omits بر تخت.

۱۱ M. رکن الدین را ابراهیم.

دهلي با او بيعت کردند - بعده ملک علاء الدين کوچک متواتر بجانب دهلي رانده مي آمد - در هر منزلی که مي رسيد اجپوها<sup>۱</sup> زر لشکر را ميداد - چنانچه خلق تمام رخ بر<sup>۲</sup> علاء الدين نهادند - چون در کنار<sup>۳</sup> چون رسيد عراده و منجنیق<sup>۴</sup> نهاد واجپوها را بيرون انداختن گرفت<sup>۵</sup> - امرای دهلي<sup>۶</sup> بر ملک علاء الدين عهدها فرستادند و بيعت کردند - بعده دوگان سه گان<sup>۷</sup> امرا هر روز ازين جانب مي تافتند و بر ملک علاء الدين مي پيوستند - چون سلطان رکن الدين را اين حال معلوم شد طاقت استقامت نتوانست آورد - رخ بسوی ارکليخان نهاد - ملک قطب الدين و ملک احمد چپ و بغرا گيلاني موافقت نمودند و در ملتان رفتند - روز ديگر ملک علاء الدين آب چون عبره کرد و در سیری نزول فرمود - بعد از سي<sup>۸</sup> روز ديگر بر تخت مملکت بنشست - و اين واقعه در نوزدهم ماه ذی الحجه سنه خمس و تسعين و ستمائه بود - اين رباعي مي گفت<sup>۹</sup> -

ديدی چه کرد چرخ ستم گار<sup>۱۰</sup> و اخترش  
 نامش مبر چه چرخ نه چرخ و نه چنبرش  
 در خاک او فکند چه خورشيد ملک را  
 گردون که خاک بر سر خورشيد انورش

مدت ملک سلطان جلال الدين مرحوم هفت سال و چند ماه بود  
 وَ اَللّٰهُ اَعْلَمُ بِالصَّوَابِ<sup>۱۱</sup> \*

<sup>۱</sup> اجپوها زد. M.

<sup>۲</sup> ملک علاء الدين آوردند. M.

<sup>۳</sup> عراده منجنیق. M.

<sup>۴</sup> بيرون انداختن طرف امرا. M.

<sup>۵</sup> Tabakāt Akbarī, p. 137:

ملک علاء الدين هر روز منجنیق پير زر کرده در لشکر پراکنده ساختی \*

<sup>۶</sup> دوگان يگان امرا. M.

<sup>۷</sup> بعد از پنج روز. M.

<sup>۸</sup> اين رباعي مي گفت M. omite.

<sup>۹</sup> چرخ ستم گار اخترش. M.

<sup>۱۰</sup> بالصواب و اليه المرجع و المآب. M.

## ذکر سلطان علاء الدین محمد شاه

سلطان علاء الدین محمد شاه پسر ملک شهاب الدین خلجی بود - چون سلطان رکن الدین بجانب ملتان رفت بیست و دوم ماه<sup>۱</sup> ذی الحجه سنه المذكور باتفاق امرا و ملوک در قصر دولتخانه بر تخت سلطنت جلوس فرمود - و همان زمان در کوشک لعل آمد - هر کسی را بر اندازد حال او خطاب و اشغال معین گردانید - چنانکه الماس بیگ برادر خود را امیر حاجب باریک و الغ خان خطاب کرد - ملک هرنامار وکیلدر امین خان و ملک سرنج<sup>۲</sup> نکشیخان و ملک اماجی ارسلان خان شدند - اقطاع سامانه ارسلان<sup>۳</sup> خان را مفوض شد - یوسف خواهرزاده ظفر خان و سنجر حربون<sup>۴</sup> البخان و سلیمان شه برادر زاده البخان و برادر زاده دوم قتلغ خان و ملک خموش بغرشخان<sup>۵</sup> و ملک نصرت نصرت خان<sup>۶</sup> مخاطب گشتند - ملک تاج الدین کوچی تمغاچ خان<sup>۷</sup> و فخر الدین کوچی بغرا خان و مولانا تاج الدین سر پرده داری یافت - در ماه محرم سنه ست و تسعین و ستمائه سلطان علاء الدین - الغ خان و البخان را در ملتان<sup>۸</sup> بقصد ارکلیخان و سلطان رکن الدین فرستاد - چون الغ خان در ملتان رسید ایشان طاقت مقاومت نداشتند - حصارى شدند - ساکنان و متوطنان ملتان امان خواستند و صلح جستند - ارکلیخان و سلطان رکن الدین را بند کرده بر الغ خان آوردند - الغ خان ایشان را برابر کرده در حضرت می آورد - چون نزدیک

۱ ماه omite M.

۲ از ارسلان خان را مفوض B.

۳ بغر شیخان M.

۴ کوچی و تمغاچخان B.

۵ ملک سرنج نکشیخان M.

۶ سنجر خسرو پوره البخان M.

۷ نصرت خان omite M.

۸ در ملتان omite M.

ابهوهر رسید. فرمان<sup>۱</sup> جهان مطاع مادر گشت که همانجا ارکلیخان  
و سلطان رکن الدین را در<sup>۲</sup> چشم میل کشند- و البخان ایشان را در هانسی  
تسلیم کوتوال کرده بعضرت آید- همچنان کردند- و احمد چپ و الغورا  
نیز میل کشیده در گوالیر<sup>۳</sup> فرستادند- اقطاع ملتان ملک هرنمار یافت-  
الغ خان بعضرت پیوست- طایفه دیگر که با ارکلی خان یار بودند  
ایشان را نیز کور کرده در کهرام فرستادند- و ارکلی خان<sup>۴</sup> و ارسلان خان  
را از سامانه بند کرده در بهرائچ جلا<sup>۵</sup> کردند- و همانجا زه در گردن  
انداخته بیاویختند- و هرنمار از ملتان طلب شد او را نیز کور کرده  
در آچه فرستادند- اقطاع ملتان بالبخان مقروض شد- همچنین لشکر  
ملاعین در حد منجهور تاخت- سلطان<sup>۶</sup> الغ خان و ملک تغلق امیر  
دیبالپور را با عساکر قاهره نامزد فرمود- چون آنجا رسیدند خبر تحقیق  
شد که لشکر مغل تاخته است و غنیمت بسیار آورده میبرد-  
والغ خان کمین ساخته بر ایشان زد- چنانچه هم در اول حمله انهمزام  
در ملاعین افتاد- بعضی شکسته باز رفتند و بعضی زنده اسیر و دست گیر  
گشتند- کرت دوم قتلغ خواجه بادشاه ترکستان<sup>۷</sup> خود قصد ولایت  
هندوستان کرد- چنانچه لشکر مغل تا حد کیلی در آمد<sup>۸</sup>- سلطان الغ خان  
و ظفر خان را با عساکر قاهره نامزد فرمود- هر دو لشکر را در کیلی مصادف  
شد- و ظفر خان شهادت یافت- لشکر ملاعین مغنوم گشت- قتلغ خواجه  
با بعضی لشکر جانب ترکستان<sup>۷</sup> روی نهاده بعد از<sup>۸</sup> رفتن همانجا در دوزخ

۱ فرمان آمد تا همانجا.

۲ B. omits in در چشم.

۳ کالپور.

۴ M. omits خان ارکلی.

۵ جدا کردند.

۶ M. ملک الغ خان.

۷ خراسان.

۸ B. رفتن همانجا and M. omits از.



رفت - کرت سیوم ترغی<sup>۱</sup> که یکی از مرکنان<sup>۲</sup> آن دیار بود با لشکر انبوه  
 بقدر یک لکه و بیست هزار سوار دلیر و نامدار دامن کوه<sup>۳</sup> گرفته تا حد برن  
 رسید - ملک فخر الدین امیر داد مقطع برن حصار ی شد - سلطان بجبهت<sup>۴</sup>  
 دفع ملاعین ملک تغلق را با عساکر قاهره نامزد فرمود - چون لشکر اسلام  
 در برن رسید ملک فخر الدین امیر داد نیز بیامد - یکجا شده شب خون بر  
 ملاعین زدند - بعذایت الله تعالی لشکر ملاعین شکسته و منهزم شده  
 باز گشت - ترغی مذکور زنده بدست آمد - ملک تغلق او را در حضرت  
 آورد - کرت<sup>۵</sup> چهارم محمد ترتق<sup>۶</sup> و علی بیگ که بادشاهزادگان  
 خراسان بودند لشکر بی شمار و مردان جلد و نامدار جمع کردند بدو فوج -  
 یکی در دامن کوه سر مور تا حد آب بیاض - دوم جانب ناگور تاختند -  
 سلطان ملک نایب<sup>۷</sup> بنده خود و ملک تغلق امیر دیپالپور را در امره  
 نامزد فرمود - چون ایشان در امره رسیدند چنان تحقیق شد که مغل  
 بسیار غنایم<sup>۸</sup> بدست آورده است - کذا<sup>۹</sup> آب رهب گرفته  
 می آید - ملک نایب با استعداد جنگ پیش آهنگ در آمد - هر دو  
 لشکر را مصاف شد - لشکر اسلام ظفر یافت - و هر دو بادشاهزادگان مذکور اسیر  
 و دستگیر گشتند - غل<sup>۹</sup> و زنجیر که مشتاق گردن آن ملعونان بود  
 معانقه کرد - خذوه<sup>۱۰</sup> - فغلو<sup>۱۱</sup> - لشکر اسلام ایشان را غل در گردن کرده در  
 حضرت آوردند - و جمله غنایم و بهایم که بر دست مغل آمده بود  
 رها کنانیدند - و بیشتری از ملاعین علف تیغ بی دریغ<sup>۱۰</sup> گشتند - باقی

<sup>۱</sup> نزعی M.<sup>۲</sup> مرکنان M.<sup>۳</sup> کوه کروه M.<sup>۴</sup> سبب دفع فتنه ملاعین M.<sup>۵</sup> کرت M. omits<sup>۶</sup> ترتق M.<sup>۷</sup> M. and ملک نایب B. خود<sup>۸</sup> بسیار غنایم بی شمار B.<sup>۹</sup> M. omits from غل to آوردند<sup>۱۰</sup> بی دریغ M. omits

شکسته و پریشان باز رفتند - گرت پنجم اقبال<sup>۱</sup> منده و کیک - لشکرها جمع کرده به انتقام محمد ترنق و علی بیگ در حد ملتان تاختند - و این بار لشکر بی عدد بود - اما چون<sup>۲</sup> فیروزی سلطان علاؤ الدین معاینه کرده بودند و گرات منهنز و مقهور و مغذول<sup>۳</sup> گشته بیشتر آمدن نتوانستند - سلطان ملک نایب و ملک تغلق را<sup>۴</sup> با عساکر قاهره نامزد فرمود - چون ایشان در حد ملتان رسیدند لشکر مغل<sup>۵</sup> تاخته و غنیمت کرده باز گشته بود - ملک نایب و ملک تغلق تعاقب کرده بر ایشان زدند - کیک ملعون که یکی از مبارزان آن دیار بود زنده<sup>۶</sup> اسیر و دستگیر شد - غلام که بدست ملاعین آمده بود تمام باز شدند<sup>۷</sup> - لشکر اسلام مظفر و منصور بحضرت اعلی<sup>۸</sup> باز گشت - بعد ازین لشکر مغل از مهابت عساکر هندوستان گرد آن دیار<sup>۹</sup> نگشت و رخ بدین<sup>۱۰</sup> طرف ننهاده - چنین می آرند که سلطان در شراب شربی<sup>۱۱</sup> تمام داشته با حریفان مجلس شراب همی خورد - حاضران مجلس را<sup>۱۲</sup> بیگانه شده بود - یکدیگر را اشارت کردند که بر خیزیم - سلطان را بر اشارت دادن ایشان نظر افتاد - گفت<sup>۱۳</sup> غدر غدر - قاضی بها را بکشت - دیگران را باز گردانید<sup>۱۴</sup> - چون روز شد قاضی بها را طلبید - گفتند او در شب گشته شد - سلطان همان زمان فرمان داد تا شراب خانه را بتمام<sup>۱۵</sup>

۱ اقبال B

۳ و مغذول M. omits

۵ لشکر تاخته غنیمت M.

۷ بتمام باز خریدند M.

۹ گرد این نگشت M.

۱۱ شربی B.

۱۳ گفت غدر قاضی M.

۱۵ بتمام M. omits

۲ چون از روزی سلطان M.

۴ را M. omits

۶ بود به تمام اسیر B.

۸ اعلی M. omits

۱۰ برین طرف M.

۱۲ را M. omits

۱۴ دیگوان باز گشتند M.

پیش داخل بشکستند - و خود از شراب توبه کرد و فرمود که شراب در شهر نفروشدند - و هر که شراب خورد در زندان ابد<sup>۱</sup> کفند - بعد ازان در سنه سبع و تسعين و ستمائه سلطان بجهت برانداختن طایفه مغل<sup>۲</sup> نو مسلمانان اندیشه می کرد - اثنای<sup>۳</sup> آن نو مسلمانان تنی چند<sup>۴</sup> که در شهر بودند بر سلطان غدر کردند - سبب آنکه سلطان بر ایشان اندیشه میکرد - و سخت گرفته بود - و بر خلق ایشان بدگمان شده - قرار غدر بدان دادند که چون سلطان در سیرگاه نا مستعد شکره پراند و خلق بنظر<sup>۵</sup> مشغول گردد ما سوار در آئیم - بروی بزیم<sup>۶</sup> - او را و نزدیکان او را بکشیم - منهبان این خبر بسمع مبارک سلطان<sup>۷</sup> رسانیدند - بعده<sup>۸</sup> سلطان خفیه بر مقطعان<sup>۹</sup> بلاد و ممالک فرمان نبشست - و موعود مستقیم گردانید تا بیک موعود و بیک اتفاق و یک روز نو مسلمانان کل بلاد ممالک را بکشتند<sup>۱۰</sup> - چنانچه هیچ یکی از مغلی<sup>۱۱</sup> گویان در مملکت هندوستان نماند - بعد ازان بجانب هندوستان بیرون آمد<sup>۱۲</sup> و دیوگیر را که در نوبت امیری فتح کرده بود و غنایم فراوان<sup>۱۳</sup> و نفایس بی پایان بدست آورده بار دیگر لشکر کشید - و آن بلاد را مضبوط گردانید - و چون ممالک دهلی حق تبارک<sup>۱۴</sup> و تعالی او را صاف گردانید و از انهرام لشکر ملاعین

۱ M. omits ابد

۲ M. و نو مسلمانان

۳ M. در اثناء

۴ B. نو مسلمانانی چند

۵ M. خلق نظاره

۶ B. بروی زیم

۷ M. این خبر شنید بر سلطان

۸ M. omits بعده

۹ B. بر مقطعان بداد ممالک M. and بر متعلقان بلاد ممالک

۱۰ M. بکشد

۱۱ B. مغل

۱۲ M. آمده

۱۳ M. فراوان بدست آورده بار دیگر بکشد و چون ممالک دهلی

۱۴ B. omits تبارک و

فارغ شد در سنه ثمان و تسعين و ستمائه الف خان را <sup>۱</sup> با عساکر گردون مائثر قاهره طرف گجرات نامزد فرمود - تا دمار <sup>۲</sup> ازان دیار برآرد - در آن ایام کرن رای گجرات سی هزار سوار جرار و هشتاد هزار <sup>۳</sup> پیاده نامدار و سی زنجیر پیل مهیب ۳۰ خ رو و کوه پیکر و عفریت هیکل داشت - چون الف خان نزدیک گجرات رسید رای کرن طاقت مقاومت نیارود - منہزم گشت - الف خان در گجرات در آمد - تمامی ولایت را نہب و تاراج کرد و بیست زنجیر پیل بدست آورد - و تعاقب رای کرن مذکور<sup>۴</sup> تا سومنات کرد - بتخانه که در سومنات <sup>۵</sup> بود از قدم میشوم او خراب گشت - و آن بتخانه که قبله گاه ہندوان و رای رابان بود مستاصل و منہدم گردانیده و مسجدی بر آورده از آنجا بسوی حضرت باز گشت - چون در حد جالور رسید بجهت اموالی که لشکر را از نہب گجرات و سومنات بدست آمده بود تفحص آغاز کرد - خلق را دمه <sup>۶</sup> می نہاد و نمک آب میداد - بعضی طایفه مغل که برابر الب خان <sup>۷</sup> و الف خان بودند چنانچه یلجق <sup>۸</sup> و کسری و بیگی <sup>۹</sup> و تمغان و محمد شه و تمر بغه <sup>۱۰</sup> و شادی بغه و قتلغ بغه <sup>۱۱</sup> طاقت نتوانستند آورد و غنیمت باز نتوانستند داد - از الف خان برگشتند <sup>۱۲</sup> و قصد کشتن او کردند - اما مقهور و مغذول <sup>۱۳</sup>

<sup>۱</sup> B. omits را<sup>۲</sup> تاده از ازان دیار بر آرد<sup>۳</sup> سی هزار سوار و هشتاد هزار پیاده و سی زنجیر پیل داشت M.<sup>۴</sup> M. omits مذکور<sup>۵</sup> سومنات بود خراب کرده مسجدی بر آورد و بسوی M.<sup>۶</sup> دمه M.<sup>۷</sup> M. omits الب خان<sup>۸</sup> B. ملحق<sup>۹</sup> M. نیکه<sup>۱۰</sup> M. تمر تغه<sup>۱۱</sup> M. قتلعبه<sup>۱۲</sup> باز گشتند M.<sup>۱۳</sup> M. omits مغذول

شدند - بعضی از ایشان برای همیشه دیو در جهان رفتند و بعضی جانبین  
پراگنده گشتند - و الغ خان از آنجا بکوچ متواتر در حضرت رفت -  
و در سنه تسع و تسعين و ستمائه الغ خان با عساکر انبوه جانب رننهپور<sup>۱</sup>  
و جهان نامزد شد - در آنجا<sup>۲</sup> رای بود همیر<sup>۳</sup> دیو نام حصاری شد<sup>۴</sup> -  
و حصاری بر سر کوه باستحکام تمام داشت که عقاب بدستون بر آن کوه بی  
ستون نتوان گذشت<sup>۵</sup> - و او را دوازده<sup>۶</sup> هزار مرد تازی سوار و پیاده بی شمار  
و پیلان نامدار بودند - چون الغ خان آنجا رسید لشکرها<sup>۷</sup> ساخته کرد -  
هر دو لشکر<sup>۸</sup> از آن مقام پسترباز گشت و نزول کرد - از آنجا الاغان بحضرت  
فرستاد تا از استحکام حصار و استعداد پیاده و سوار عرضه<sup>۹</sup> دارند - و رکاب<sup>۱۰</sup>  
دولت بانهدام و انهرام آن مقام ترغیب نمایند - چون الاغان کیفیت حال  
بحضرت باز نمودند سلطان لشکرها جمع کرده بکوچ متواتر در رننهپور رفت  
و آن را فتح کرد - و همیر دیو لعین را بدوزخ فرستاد - پیل و مال و خزاین  
و دفاین او بتمام<sup>۱۱</sup> در دست ارکان دولت آمد - و در آن قلعه کوتوالی تعیین  
فرمود و اقطاع جهان<sup>۱۲</sup> بالغ خان مقوض شد<sup>۱۳</sup> - از آنجا قصد قلعه چتور  
کرد و آن را نیز<sup>۱۴</sup> فتح کرد - و آنجا خضر خان چتر لعل یافت - و چتور را  
خضر آباد نام کرده بخضر خان انعام فرمود - از آنجا رایات اعلی<sup>۱۵</sup> بفیروزی و  
پیروزی بجانب دارالملک دهلی باز گشت - و در سنه سبع مائه سلطان<sup>۱۶</sup>  
ملک عین الملک شهاب ملتانی را با لشکری بسیار در مالوه نامزد کرد -

همیره M. ۳ از آنجا B. ۲ جهان and رننهپور Barani, p. 213 رننهپور M. ۱

نتوان گذشت upto که عقاب M. ۵ نام حصاری بر سر کوه M. ۴

لشکرها B. and M. ۸ لشکرها M. ۷ ده هزار M. ۶

امکان دولت B. ۱۰ عرض دارند M. ۹

شد M. omits ۱۳ جهان M. ۱۲ بتمام دست آورد M. ۱۱

سلطان M. omits ۱۶ اعلی بجانب M. ۱۵ آن را فتح M. ۱۴

تا<sup>۱</sup> مفسدان آن دیار را قلع و قمع کند - و شر ایشان بکفایت رساند - و هر که سر در رفقۀ اطاعت آرد او را بخلعت امان و تشریف استظهار مشرف گرداند - و دران ایام در مالوۀ کوکا نام مقدّمی بود - بقیاس چهل هزار سوار و یک لکبه پیاده داشت - چون لشکر دران نواحی رسید کوکا طاقت مقاومت نیاورد - فرار نمود - ولایت او بتمام تاراج و نهب گشت<sup>۲</sup> - و دران ایام در سیوانه مفسدی بود سَلْدیو<sup>۳</sup> نام - با جمعیت انبوه در قلعه سیوانه حصاری شد - لشکر بسیار کوشش نمود<sup>۴</sup> اما نتوانست کشاد - سلطان بر طریق شکار بیرون آمد و آنجا رفت - هم در اول روز قلعه مذکور زیر و زبر<sup>۵</sup> گردانید - زهی اقبال و نصرت که الله سبحانه و تعالی آن بادشاه عادل رعیت نواز حشم پرور را عنایت فرموده بود - فتح کرد و سَلْدیو لعین را بدوزخ فرستاد - و همدران سال جالور بدست کمال الدین کرک فتح شد - و کستمر<sup>۶</sup> دیو مفسد بدوزخ رفت - بعده<sup>۷</sup> رایات اعلی بجانب دارالملک دهلی<sup>۸</sup> مراجعت فرمود - در سنه اثنین و سبعمائه لشکرها بجانب تلنگ نامزد شد - چون لشکر در حدود تلنگ رسید رای تلنگ پیلان و سوار و پیاده بی شمار داشت - مع هذا نتوانست که با لشکر اسلام مقاومت کند - حصاری شد - لشکر<sup>۹</sup> حصار را گرد کرده ولایت بتمام نهب و تاراج نهاد - رای تلنگ امان خواست - پیل و مال و خزاین و دَفَین بوجه خدمتی پیش آورد - و سر در رفقۀ اطاعت کشید - از آنجا لشکر اسلام بعضرت باز گشت - بعد ازان

۱ مفسدان دیار را قلع کند M.

۲ نهب گشت - بعده ازان در سیوانه M.

۳ سَلْدیو نام جمعیت M.

۴ کوشش نمودن نتوانست کشاد M.

۵ کتھر دیو M.

۶ قلعه مذکور فتح کرد و سَلْدیو M.

۷ لشکر اسلام حصار B.

۸ بعده omite

۹ M. omite دهلی

ملک نایب باریک<sup>۱</sup> با عساکر قاهره در ملک معبر نامزد شد - چون لشکر اسلام<sup>۲</sup> در حد معبر رسید ولایت معبر<sup>۳</sup> نهب و تاراج کرد و مال بسیار و دفاین بی شمار<sup>۴</sup> بردست آمد - و صد زنجیر پیل بدست آورد - و چند هزار مفسد نامدار بدوزخ فرستاد<sup>۵</sup> - اقالیم معبر در ضبط و تصرفِ بندگان حضرت اعلی آمد - و ملک نایب مظفر و منصور باز گشت - چون سلطان علاء الدین از کار جهانگیری و شغل کشور کشائی فارغ شد کار خیر شاهزاده<sup>۶</sup> بنیاد نهاد - فرمود تا اهل تقویم و اصحابِ تنجیم به<sup>۷</sup> نیکوترین فال روز اختیار کنند - منجمان<sup>۸</sup> بر حکم فرمان اعلی از شمار تقویم و حسابِ تنجیم به بهترین روزی و خوبترین ساعتی کار خیر شاهزاده<sup>۹</sup> مدللله عمده اختیار کردند - بطالع سعد و اختر میمون در شهر قبهای فلک سای<sup>۱۰</sup> بر آوردند - و بکنج و مهرتاب<sup>۱۱</sup> پوشانیدند - و اهل طرب از<sup>۱۲</sup> مسلم و هندو بقبها نغمه ساز گشتند - و فلک را در چرخ<sup>۱۳</sup> آوردند - بعد ازان چندگاه سلطان را زحمت تب<sup>۱۴</sup> غالب آمد - خضر خان پسر بزرگ سلطان به نیتِ صحت نذر کرد - که اگر حق تعالی سلطان را شفای عاجل کرامت کند پیاده بزیارت پیران هتمناپور رود - حق تعالی<sup>۱۵</sup> سلطان را اندک مایه صحت روی داد - خضر خان بر حکم نذر در هتمناپور بزیارت پیران<sup>۱۶</sup> رفت - ملک نایب بسطان باز نمود که البخیان را اتفاق آنست

ولایت نهب کرد M. ۳      اسلام M. omits ۲      ملک نایب باعساکر M. ۱

فرستاد B. omits ۵      و دفاین بی شمار M. omits ۴

به M. omits ۷      شاهزادگان بنیاد نهاد M. ۶

شاهزادگان اختیار B. ۹      منجمان نیک ترین حکم B. ۸

و بکنج و مهرتاب B. ۱۱      فلک سایه B. ۱۰

تب M. omits ۱۴      در چرخ آوردند M. ۱۳      از اهل طرب مسلم B. ۱۲

پیران M. omits ۱۶      حق سبحانه و تعالی B. ۱۵

که خضر خان را در ملک بنشانند و خود نایب ملک شود - و بعد از چندگاه او را نیز<sup>۱</sup> تمام کند - و مِنْ كُلِّ الْوُجُوهِ خود مُلْک بگیرد - سلطان را زحمت غالب شده بود - از خود<sup>۲</sup> خبر نداشت - این معنی تحقیق پنداشت - فرمان شد تا البغخان را بکشند - چون البغخان در سرلی آمد ملک کمال الدین کرک و ملک نایب هر دو البغخان را گرفته بکشند - چون ملک نایب کار البغخان<sup>۳</sup> پرداخت بر سلطان عرضه داشت کرد - جو البغخان کشته شد نباید خضر خان ازین سبب هراسی گیرد - بجانب خضر خان فرمان اصدار یابد و اقطاع امروة بدر مَفُوض گردد تا آنجا باشد - بمضون آنکه آن فرزند در امروة بنشیند و تا دامن کوه شکارگاه خود سازد - و تا فرمان طلب صادر نگردد اصلاً<sup>۴</sup> در حضرت اعلیٰ نیاید - چون فرمان اعلیٰ بر خضر خان برسد بغایت متروک و متامل<sup>۵</sup> شد - و از هتیناپور در امروة رفت - و در امروة نیز فرمانی دیگر رسید که چتر و دور باش و آنچه علامت بادشاهی باشد بحضرت اعلیٰ<sup>۶</sup> فرستد - خضر خان اطاعت کرد و هرچه علامات بادشاهی بود بحضرت فرستاد - بعد از چند روز با خود گفت که من خیانتی نکرده ام که موجب سیاستی و مستوجب ملامتی گردم - اگر بغیر فرمان در حضرت روم سلطان البته شفقت پدری از من دریغ ندارد - و اگر گناهی و یا خطائی در وجود آمده باشد بگذارد<sup>۷</sup> - سوار شد - دوم روز از امروة در حضرت آمد - پای بوس کرد - سلطان از شفقت پدری در گذار گرفت -

و سلطان از خود خبر B. 2 چندگاه کار او نیز تمام M. 1

البغخان سنجور پرداخت B. and البغخان را پرداخت M. 3

متامل M. omits 5 نگردد در حضرت نیاید M. 4

بگذرد B. 7 در حضرت فرستد M. 6



بوسه بر سر و روی<sup>۱</sup> آن شاهزاده یوسف صفت - فرشته منش داد و فرمود  
 برو مادر را ببین - چون خضر خان بدیدن مادر رفت ملک نایب  
 حرامخور<sup>۲</sup> قواشی بردار پس دریده پیش پرده محل خلوت یافت -  
 پیش سلطان عرضه داشت کرد که اگر<sup>۳</sup> خضر را اتفاق ملک گرفتن  
 نیست بی فرمان بادشاه چرا در حضرت آمده است - سلطان را چندان  
 ضبط و هوش نمانده بود<sup>۴</sup> فرمود تا خضر خان را و شادی خان را بند  
 کرده در گوالیر<sup>۵</sup> فرستند - هر دو برادر بی گناه<sup>۶</sup> را بند کرده سیوم روز در  
 گوالیر بردند - چون چند روزی بر آمد سلطان را زحمت غالب شد -  
 و همدران زحمت برحمت حق پیوست - در هفتم ماه شوال سنه  
 خمس عشر و سبعمائنه ملک نایب پسر سلطان را که شهاب الدین  
 لقب بود بر تخت بنشاند<sup>۷</sup> و سلطان شهاب الدین خطاب کرد  
 و خود<sup>۸</sup> نایب ملک شد - و ملک اختیار الدین سنبیل را در گوالیر  
 فرستاد تا چشم خضر خان و شادی خان بکشد<sup>۹</sup> - چون این خبر بر  
 خضر خان رسید<sup>۱۰</sup> چشم پر آب کرد و دل بر قضای مرگ<sup>۱۱</sup> نهاد - سنبیل  
 حرامخور ایشان را میل کشیده باز گشت - ملک نایب در تدبیر آن شد  
 که امرای علائی<sup>۱۲</sup> را بدست آورده دفع کند - همدران<sup>۱۳</sup> اندیشه فاسد  
 بود که مبشر و بشیر پایگان خوابگاهی سلطان علاء الدین اندیشه کردند  
 که حرامخور را بکشند - دران شب نوبت ایشان بود تیغ برکشیدند

۱ بوسه بر روی او داد فرمود M.

۲ حرام خوار محل خلوت M.

۳ نمانده بود و خوف گشته فرمود B.

۴ بی گناه M. omits

۵ بکشند M.

۶ اعلامی B.

۷ نشانند M.

۸ رسید M.

۹ بعد از آن اندیشه M.

۱۰ اگر M. omits

۱۱ کالیور M.

۱۲ کرد و چون نایب M.

۱۳ دل زیر فساد سنبیل M.

و سرها<sup>۱</sup> در بنا گوش بسته یکسر بالا رفتند - و تیغ بران<sup>۲</sup> بران حرامخور  
 انداختند - او گریخته در پردۀ حرماک خزید - از آنجا بیرون<sup>۳</sup> آورده سرش  
 بردند - بعد از آن مبارک خان که درون پنهان مانده بود<sup>۴</sup> از حرم معترم  
 بیرون آمد - سلطان شهاب الدین<sup>۵</sup> را خدمت کرد - خود نایب ملک شد  
 تا<sup>۶</sup> مدت چهار ماه - <sup>۷</sup> چون سلطان شهاب الدین خرد بود صلاح  
 و فساد مملکت نمی دانست - امرا و ملوک نیز بر مبارک خان<sup>۸</sup> نظر داشتند  
 اما بیرون نترانستند داد - بعده<sup>۹</sup> مبارک خان سلطان شهاب الدین را  
 جلا کرد<sup>۱۰</sup> و خود<sup>۱۱</sup> را سلطان خطاب کرد و بر تخت سلطنت جلوس فرمود -  
 و این واقعه در سنه ست عشر و سبعمائه بود \*

\* بیت \*  
 تا جهان بود چنین بود و چنین خواهد بود  
 همه را عاقبت کار همین خواهد بود  
 و مدت ملک سلطان علاء الدین بیست و یک سال بود و الله اعلم بالصواب \*

## ذکر سلطان قطب الدین مبارک شاه

سلطان قطب الدین مبارک شاه پسر سلطان علاء الدین بود - چون  
 سلطان شهاب الدین را جلا<sup>۱۰</sup> کردند روز یکشنبه بیستم ماه محرم سنه  
 المذكور در قصر دار الخلافت بر تخت سلطنت جلوس فرمود - و کسان  
 خود را بالقب و اشغال معین گردانید - چنانچه خسرو پاسبان را خسرو

۱ B. بر کشیدند و پرها در بنا گوش بسته بیکر بالا ۲ M. omits بران

۳ بیرون آوردند سرش ببریدند M.

۴ مانده بود برنده مبارکخان از حرم ۵ M. omits الدین

۶ B. چون مدت ۷ B. مدت چهار ماه بگذشت

۸ بر مبارکخان آن نظر M. ۹ M. omits بعده

۱۰ M. جدا کردند

خان خطاب کرد - و محمود محمد مولی<sup>۱</sup> میر خان - و ملک دینار  
ظفر خان شد - و ملک فخر الدین<sup>۲</sup> جونا پسر غازی ملک امیر آخور -  
و ملک قیصر خاص حاجب<sup>۳</sup> - و اصبیح قریبک میسر<sup>۴</sup> - و یک لکھی معو  
قریبک میمنه - و بشیر معزی<sup>۵</sup> نایب خاص حاجب - و بیگ روزمنی  
سر جانداز میمنه - و حسن بیگی سر جانداز میسر<sup>۶</sup> - و خواجه حاجی شب  
نویس نایب عرض ممالک گشتند - همداران سال جلوس اتفاق کرد که  
جانب دیوگیر رود - امرا و ملوک عرضه داشت کردند این معنی  
پسندیده نیست - بادشاه را در ابتدای جلوس که ملک نوگیر بود  
مصلحت نباشد که بدر دست عزیمت کند \*  
\* نظم \*  
پسندیده نبود ز فرهنگ و رای جهان بادشاه را خرامش ز جای  
که داند که در پرتو بد خواہ کیست بصدق اندرون مخلص شاه کیست  
بنده<sup>۷</sup> به که جا گیرد اول فراخ پس آنکه زند سوی هر بیم شاخ<sup>۸</sup>  
بعده سلطان فرمود<sup>۹</sup> هیچ کس را از شما گمان بود که ملک بوجود  
چندین برادران بمن رسد - گفتند نبود - پس گفت چون حق تعالی  
بی واسطه و بی منت کسی ملک بمن داد مقدور که باشد<sup>۱۰</sup> که از من  
بستاند - و آن وقت که بستاند حد کیست که باز<sup>۱۱</sup> دهد - و این بیت  
می گفت<sup>۱۱</sup> \*

<sup>۱</sup> Barani, p. 379 and Tabakāt Akbarī, p. 175 شیر خان ملک محمد مولی

و محمد مولی عم خود را شیر خان خطاب فرمود

<sup>۲</sup> Barani, p. 379 فخر الدین خربگ جونا برید ملک

<sup>۳</sup> Barani, p. 379 قریبک و میسر<sup>۴</sup> M. ملک ناج الدین حاجب قیصر خان

<sup>۵</sup> M. معتری<sup>۶</sup> M. تنه آن که جا<sup>۷</sup> B. بیخ و شاخ<sup>۸</sup>

<sup>۹</sup> M. گفت<sup>۱۰</sup> M. مقدور باشد که از<sup>۱۱</sup> B. باز دهاند<sup>۱۱</sup> M.

<sup>۱۱</sup> M. omite و این بیت می گفت

## \* بیت \*

خدا داد ما<sup>۱</sup> را بشمشیر و رای نیارد سند دیگری مجز خدای  
 آنگاه طرف دیوگیر عزیمت فرمود - و چندانکه آنجا سکونت کرده یک  
 لکهی را در دیوگیر گذاشت - و خود بحضرت دار الملک باز گشت -  
 چون در بالا کهی<sup>۲</sup> ساکونه رسید اسد الدین پسر ملک بخموش غدر  
 اندیشید - و چند نفر دیگر باو یار شدند - آرام شه پسر خورم کهچیزی وکیلدر  
 جلالی نیم شب سلطان را خبر داد - چون بامداد شد<sup>۳</sup> اسد الدین و ملک  
 مصری را بگرفتند - ایشان مقرر شدند - بسیاست پیوستند - سلطان از آنجا  
 بکوچ متواتر در دهلی آمد - بعد ازان یک لکهی در دیوگیر عسین ورزید  
 و علامات بادشاهی ظاهر گردانید - سلطان لشکری قاهره<sup>۴</sup> خسرو خان را  
 داده در دیوگیر بجهت<sup>۵</sup> دفع فتنه یک لکهی نامزد فرمود - چون خسرو  
 خان آنجا رسید لشکری دیوگیر که آنجا جمع شده بودند<sup>۶</sup> یک لکهی  
 را گرفته غل در گردن و زنجیر در پای کرده خدوه فغلو<sup>۷</sup> بر خسرو خان آوردند -  
 خسرو خان او را در حضرت فرستاد - و آنجا بسیاست پیوست - خسرو خان  
 از آنجا کوچ کرده طایفه راکهو<sup>۸</sup> را فهب و تاراج کرد<sup>۹</sup> - و غنایم فراوان  
 از زر سامت<sup>۱۰</sup> و ناطق بدست آورد - بعده ازان جانب تلنگ رفت -  
 چون در حدود تلنگ رسید رای تلنگ طاق<sup>۱۱</sup> مقاومت نیارود - حصاری  
 شد - خسرو خان حصار را محصر<sup>۱۲</sup> کرد - بعد از<sup>۱۱</sup> چند روز رای  
 مذکور<sup>۱۲</sup> عاجز گشت - صد و چند زنجیر پیل و خزاین و دقایق

۱ M. خدا داد ها را

۳ B. بامداد اسد الدین

۵ M. سبب دفع

۷ M. راکهو

۹ M. غنایم فراوان بدست آورد بعده جانب تلنگ

۱۱ M. بعد ازان چند

۲ M. بالا کهی

۴ M. لشکر قاهر

۶ B. جمع شده بود

۸ B. تاراج نهاد

۱۰ M. حصار را مهر کرد

۱۲ M. omits مذکور

و نفایس دیگر بوجه خدمتی خسرو خان را داد - و شرط اطاعت و خدمت گاری<sup>۱</sup> بجا آورد - و خلعت از خسرو خان پوشید - از آنجا خسرو خان بجانب ملکی<sup>۲</sup> نهضت کرد - و بیست زنجیر پیل و یک الماس بوزن شش درم دست آورده در ولایت معبر در آمد - از ایشان نیز پیل و مال فراوان گرفت - چون مالهای بیشمار و پیلان<sup>۳</sup> بسیار بدست او افتاد<sup>۴</sup> خواست تا از سلطان عاصی شده هم دران طرف بماند - امرا و ملوک حضرت که برابر او نامزد بودند چنانچه ملک تبلیغه بغده<sup>۵</sup> و ملک تبلیغه ناگوری و ملک حاجی نایب عرض و ملک ترم و ملک نکین و ملک مل و امرای دیگر همه متفق شده او را برزور در دهلی آوردند - و این معنی بحضور<sup>۶</sup> سلطان توجیه کردند - سلطان در حق او گفته ایشان مسموع نداشت - بلکه مرحمتهای فراوان و شفقتهای بی پایان ارزانی فرمود - و در حق آن حلال خواران سیاست فرمود - بعد از آن<sup>۷</sup> چندگاه خسرو خان حرام خوار غدیری بچه غدر اندیشید - و چند نفر براو اقبولی خویش آورده درون خانه پنهان داشت تا سلطان را بکشند - در وقت نماز خفتن آن حرامخوار بدبخت<sup>۸</sup> با برادران و قرائبان در آمد - سلطان در آن شب مست بود - بگرفت<sup>۹</sup> و خنجر بر خنجر مبارک راند - سلطان از قوت جوانی و زور مستی خود را از دست حرامخوارها گناید و عزیمت سراج معروسه کرد - آن حرام خوار تعاقب نمود - و جعد مبارک

۱ و خدمتگاری M. omits

۲ مقلی نهضت و بیست M.

۳ پیل بسیار M.

۴ بدست افتاده M.

۵ تبلیغه بغده Tabakāt Akbarī p. 181 بغره M.

۶ آوردند حضرت سلطان M.

۷ بعد از آن چندگاه M.

۸ بدبخت M. omits

۹ پاک عتقاد up to و خنجر and بگرفته کشت و خود بوخت M. را تمام ساخت

را بگرفت - و سلطان را بر زمین زد و خنجر در سینه مبارک چنان زد که سلطان شهید از دار فنا بدار بقا رحلت نمود - چون آن حرام خوار کار آن پادشاه پاک اعتقاد را تمام ساخت خود بر تخت سلطنت بنشست - و سلطان ناصر الدین خود را خطاب کرد و زن سلطان را در حباله خویش آورد<sup>۱</sup> - و این واقعه<sup>۲</sup> در پنجم ماه ربیع الاول در سنه عشرین و سبعمانه بود \*

شد خار خار بستر آن شخص نازنین گزار می رسید ز دیبا و ششترین<sup>۳</sup> مدت ملک سلطان قطب الدین چهار سال و چند<sup>۴</sup> ماه بود و الله اعلم بالصواب<sup>۵</sup> \*

## ذکر سلطان ناصر الدین خسرو خان

ناصر الدین خسرو خان از بندگان علانی بود - در عهد طفولیت خسرو خان و برادر او از نهب مالوه بردست لشکر<sup>۶</sup> اسلام اسیرگشته - و میان بندگان خاص جمع آمده در عهد سلطان قطب الدین مرحوم قربت و احتشام و اختصاص<sup>۷</sup> گرفت و نایب مملکت گشت - چون در اصلش خطا بود در عقلش نقصان - صواب کار خویش درین<sup>۸</sup> کار ناصواب دید - و کمال<sup>۹</sup> کفران نعمت ورزید \*

درختی که تلخ است<sup>۱۰</sup> او را سرشت گرش در<sup>۱۱</sup> نشانی بباغ بهشت در از جوی خلدش بهنگام آب به بینم<sup>۱۲</sup> انگبین ریزی و شیر ناب

<sup>۱</sup> M. omits from آورد to up وزن

<sup>۲</sup> B. omits ماه ربیع الاول

<sup>۳</sup> M. ششترش

<sup>۴</sup> M. چهار سال و دو ماه و یازده روز بود

<sup>۵</sup> M. omits بالصواب و الله اعلم

<sup>۶</sup> B. omits لشکر

<sup>۷</sup> M. احتشام گرفت ان مملکت

<sup>۸</sup> M. درین دید

<sup>۹</sup> M. بکمال

<sup>۱۰</sup> M. تلخ آمد

<sup>۱۱</sup> M. برنشانی

<sup>۱۲</sup> M. همه انگبین

سرانجام گروهی بکار آورد همان میوه تلخ بار آورد  
 القصه بعد کشتن سلطان قطب الدین مرحوم و شاهزادگان - خسرو خان در  
 برانداختن خاندان علائی دست بر آورد - و بعضی شهزادگان و پسران سلطان  
 علاء الدین مرحوم که در حادثات ماضیه از آفات مادر دهر بی مهر درون  
 حرم در کنار مادران مانده بودند چنانچه فرید خان و بو بکر خان و علیخان  
 و بهار خان همه را بیرون آورده در <sup>۱</sup> سنه احدی و عشرين و سبعمائنه میل  
 در چشم کشید - و بعضی امرا و ملوک علائی را که مخالف خود دید دست <sup>۲</sup>  
 آورده بخواری و زاری تمام نابود و نیست گردانید - و بعضی را  
 چنانچه عین الملک <sup>۳</sup> و شهاب تاج ملتانی و چند نفر دیگر <sup>۴</sup> را متفرق  
 گردانید - اغلب هنوز فرمانده و حاکم گشتند - و آن جماعت بر اعتماد  
 قریب <sup>۵</sup> ناصر الدین خسرو خان در میان مسلمانان ظلم و تعدی کردن  
 گرفتند - و عورات از درون حرم می بردند و خزاین و دقاین که از سلطان  
 علاء الدین مانده بود بتمام پریشان و تلف می کردند \*

همه گنج و انباء دیرینه سال که ناز کسی حصر آن در خیال  
 کلید درش هندوان را سپرد که هر یک بمقدار بایست برد  
 و بعضی امرا و ملوک که بر دست او محبوس نشدند حیران و مضطر  
 می بودند - تا ناصر الدین خسرو خان فرمانهای استظهار در اطراف فرستاد -  
 و خلق را بر خود اسندعا کرد - و از مقربان خود هر یکی را بخطاب  
 و القاب مشرف گردانید - چنانچه حسام الدین برادر خود را خانخانان  
 و یوسف صوفی را صوفیخان و عین الملک <sup>۶</sup> ملتانی را علم خان و اختیار

<sup>۱</sup> در M. omits

دست آورده بکشت و بعضی M. <sup>۲</sup>

عین الملک شهاب M. <sup>۳</sup>

چند فردی را متفرق M. <sup>۴</sup>

ناصرالدین در میان M. and اعتماد قریب B. <sup>۵</sup>

عین الملک و اختیار M. <sup>۶</sup>

الدین سنبل را حاتم خان خطاب کرد - و کمال الدین صوفی وکیلدر و ملک فخر الدین جونا پسر غازی ملک آخور بگ قطبی آخور بگ گشت - آن گاه خواست تا جمله امرا و ملوک اطراف را در حضرت آرد - بعضی می آمدند و بعضی سرکشی میکردند - روزی ملک فخر الدین آخور بگ را گفت که چند از سر اسپ<sup>۱</sup> تازی برق کنبد - ملک فخر الدین که همه وقت در اختلال خاندان سلطان علاء الدین تاسف میکرد بهانه یافت - بر غازی ملک<sup>۲</sup> بخفیه مکتوبی نوشت - که زینهار این<sup>۳</sup> کافر نعمت را استوار نداری و اتفاق آمدن<sup>۴</sup> نکندی - بلکه اگر خواست خدای تعالی<sup>۵</sup> باشد این فرزند نیز<sup>۶</sup> بخدمت می رسد - بعد از چند روز فرصت یافت هم بران اسپان سوار شده جانب دیپالپور راند - پسر ملک بهرام آینده<sup>۷</sup> را نیز برابر خود برد \* بیت \*

نشسته بران تازیان براق همی راند یکره بیک اتفاق  
ناصر الدین را از رفتن ملک فخر الدین خبر شد - یک فوج سوار متعاقب او فرستاد - ایشان<sup>۸</sup> سه شبان روز دنبال کردند نتوانستند رسید - ملک فخر الدین با پسر ملک بهرام هرچه تعجیل تر بر غازی ملک رفت - و مزاج فساد و اهانت اسلام بتمام<sup>۹</sup> باز گفت - ملک غازی ملک همان زمان مکتوبات<sup>۱۰</sup> بجانب بعضی امرا و ملوک علانی چنانکه ملک بهرام آینده و ملک مغلطي امیر ملتان - و ملک عین الملک شهاب ملتان و محمد شاه پسر امیر سیوستان<sup>۱۱</sup> و ملک بک لکهی بندده علانی امیر

۱ گفت تا چند سر اسپ M.

۲ ملک غازی M.

۳ نوشت که سخن این کافر نعمت را M.

۴ اتفاق باین بد عهد نکنی M.

۵ تعالی M. omits

۶ نیز M. omits

۷ بهرام امیر را M.

۸ ایشان M. omits

۹ بتمام M. omits

۱۰ مکتوب B.

۱۱ سیوستان B.



سامانه فرستاد - و بجهت استدعای خون<sup>۱</sup> سلطان قطب الدین ایشان را  
تحریر نمود - و ملک بهرام آینه<sup>۲</sup> بمجرد رسیدن مکتوبات بر ملک  
غازی ملک آمد - و مغلتی<sup>۳</sup> امیر ملتان جواب نوشت مضمون آنکه  
من امیر ملتانم با چندین هزار سوار و پیاده بیشر با دهلی خلاف  
نمی توانم کرد - علی الخصوص امیر دیپالپور زینهار این خیال فاسد از دماغ  
بیرون برد - و سر در رقبه اطاعت کشد - چون امیر ملتان برین نوع جواب  
نبشت ملک غازي بخفیه مکتوبی دیگر برای ساکنان و مقطاع ملتان  
فرستاد - بهرام سراج که یکی از معارف ملتان<sup>۴</sup> بود با جمعی انبوه مستعد  
شده در آمد - مغلتی را خبر شد - فرار نموده در جوئی که غازي ملک  
حفر کرده بود خزید - خلق ملتان سوار و پیاده تعاقب کردند - و از آنجا  
بیرون آوردند و کشتند<sup>۵</sup> - و محمد شاه پسر امیر سیوستان پیش ازین  
بر دست سیوستانیان محبوس بود - چون مکتوب غازي ملک رسید  
سیوستانیان بر محمد شاه<sup>۶</sup> گفتند اگر غازي ملک را اطاعت کنی  
ما ترا بگذاریم - همچنان کرد - او را گذاشتند - محمد شاه جواب نبشت  
که متعاقب مکتوب احرام گرفته می آیم<sup>۷</sup> - و قدری کیفیت از حبس  
خود و غیر مستعد بودن لشکر باز نمود - اما یک لکهی امیر سامانه عین  
مکتوب<sup>۸</sup> غازي ملک بر ناصر الدین خسرو خان فرستاد - و کیفیت  
مخالفت غازي ملک باز نمود - و لشکر خود مستعد کرده<sup>۹</sup> بجانب  
دیپالپور بیرون آورد - چون در حدود دیپالپور رسید ملک غازي ملک

۱ M. استدعا چون

۲ M. آینه

۳ M. مغلتی

۴ M. معارف ملک

۵ B. آوردند بکشتند

۶ M. بر محمد شاه را گفتند

۷ M. می آید

۸ M. سامانه عین الملک و غازالملک بر ناصر

۹ M. خود را مستعد کرده از شهر دیپالپور

نیز مستعد شده. مقابل آمد<sup>۱</sup> - یک لکھی مذکور هم در اول حمله شکست و منهزم شده در سامانه رفت - می خواست در دهلی بر ناصر الدین برود - همچنان خلق سامانه حشر کرده او را بکشتند - و ملک عین الملک ملتانی در دهلی بود - چون نبشته غازی ملک برو هم<sup>۲</sup> رسید او نیز جواب نبشت که من آمدن نتوانم اما عطف کرده در ولایت خویش خواهم رفت - یاری دهی هیچ یکی نخواهم کرد - هر که در میان<sup>۳</sup> شما دهلی بگیرد با او موافقت کرده خواهد شد - چون جواب مکتوبات<sup>۴</sup> هر یکی بر غازی ملک رسید خشم<sup>۵</sup> شد - و ملک بهرام این<sup>۶</sup> را طلب فرمود و معضّر ساخت که مملکت اسلام هندوان گرفتند - و خاندان علائی بر افتاد - اکنون می خواهم که انتقام آن خاندان بکشم - چنانچه سالها با من موافقت نموده اید<sup>۷</sup> این زمان نیز موافقت باید کرد - تا بباری شما برسم حلال خواران تیغ زنیم - هم برین عهد بستند و اتفاق بیرون آمدن کردند - همچنان خبر رسید که مال خراج ملتان و سیوستان و اسپان بی شمار و بی عدد بدلهی می رود - ملک غازی ملک که حیدر ثانی<sup>۸</sup> بود لشکر را فرمود تا بتمام مال و اسپان غارت کنند - و هر یکی را از<sup>۹</sup> لشکریان موجب دو سال مغرور کرده بدهند - همچنان کردند - چون غازی ملک را این چنین یم روی نمود از دیپالپور کوچ کرد<sup>۱۰</sup> و بتواتر در سرستی رسید - ناصر الدین خسرو خان نیز خانخانان برادر خود و صوفی خان را با لشکرهای انبوه پیش فرستاد - در حوض بهاتی جای مصاف اختیار کردند - آنجا هر دو لشکر را جنگ شد - حق تعالی غازی ملک را ظفر بخشید - لشکر

۱ مقابل آن یک لکھی مذکور M.

۲ بدو هم رسید B.

۳ خشم خود M.

۴ مکتوب B.

۵ ایبه M.

۶ حیدر ثانی M. omits

۷ هر که میان شما که دهلی M.

۸ از M. omits

۹ از M. omits

۱۰ کرده M.

۱۱ نموده اند B.

۱۲ هر که در میان شما که دهلی M.

۱۳ از M. omits

۱۴ حیدر ثانی M. omits

۱۵ کرده M.

ناصر الدین منہزم گشت - خانخانان و صوفی خان پیلان و مراتب گم کرده در دہلی رفتند - غازی ملک از آنجا جانب دہلی راند و بکوچ متواتر روان شد - ناصر الدین خسرو خان نیز خود بیرون آمد و لشکرہی اطراف جمع کرده نزدیک بیلکوش<sup>۱</sup> لشکر گاہ ساخت - چنانچہ یک سر لشکر در حوض خاص سلطان بود - و یک سر در اندبنتہ<sup>۲</sup> و خزانہ سلطان علاء الدین کشیدہ سہ گان چہار گان<sup>۳</sup> سال مواجب و انعام لشکر را دادن گرفت - و بعضی شاہزادگان علائی را کہ پیش ازین کور کردہ بود از درون حرم بیرون آوردہ بکشت - و غازی ملک نیز نزدیک روزی سلطان رضیہ منزلگاہ کردہ مستعد فرود آمد - روز جمعہ ناصر الدین خسرو خان غیر اتفاق سوار شد و صف کشیدہ ترتیب جنگ کرد - ازین طرف غازی ملک نیز لشکر خود مستعد ساخت و بایستاد - بعدہ<sup>۴</sup> ہر دو لشکر بجنگ پیوستند - اول لشکر ناصر الدین غالب آمد - لشکر غازی ملک را بشکست - آخر غازی ملک بایک فوج خاص بمقدار سیصد سوار کہ چون کوہ بر جای ماندہ بود بر چندان ہزار سوار بزد - چنانچہ ہم در اول حملہ ترتیب مراتب و پیلان و سواران بشکست - ناصر الدین خسرو خان منہزم شدہ با بعضی امرای خود در متبرک رفت و همانجا تلف شد - غازی ملک مظفر و منصور در سرا<sup>۵</sup> پردہ خویش فرود آمد - شب همانجا کرد - پگاہ بامداد درون دہلی در آمد و بر تخت مملکت جلوس فرمود - و سلطان غیاث الدین خود را خطاب کرد - درم روز آن خبر شد کہ خانخانان برادر ناصر الدین در باغ خزیذہ است - ملک نضر الدین را فرمان شد تا آن باغی را از باغ بیرون آوردہ در بازار دہلی

<sup>۱</sup> M. لشکرہا<sup>۲</sup> M. اندبنتہ<sup>۳</sup> B. سکان چہار گان<sup>۴</sup> M. omits بعدہ<sup>۵</sup> M. در پردہ

بگردانند - همچنان کردند - بعده بسیاست پیوست - و این واقعه در سنه

احدی و عشرين و سعمائه بود \* بیت \*

هرچه کنی باز نشانت دهند<sup>۱</sup> آنچه دهی باز همانست دهند  
و مدت ملک ناصر الدین خسرو خان چهار ماه و چند روز بود و اللَّهُ أَعْلَمُ  
بِالصَّوَابِ وَ إِلَيْهِ الْمَرْجِعُ وَ الْمآبُ<sup>۲</sup> \*

## ذکر سلطان غیاث الدین تغلق شاه

سلطان غیاث الدین تغلق شاه بادشاه کریم و عادل بود و در طبیعت او همه<sup>۳</sup> فراهمی و عمارت و آبادانی و دانایی و هشیاری<sup>۴</sup> و عصمت و پاکی و پاکیزگی مجبول و مذکور بود<sup>۵</sup> - و در کیاست و کفایت و فراست<sup>۶</sup> و دانایی و هوشیاری نظیر نداشت - دایماً خمس اوقات فرایض بجماعت گذاردی - و تا نماز خفتن نگذاردی درون حرم نرفتی - الغرض چون ناصر الدین منهزم شد سلطان غیاث الدین روز شنبه غروب ماه شعبان سنه المذکور باتفاق امرا و ملوک و ایمه و سادات و قضات و سایر انام<sup>۷</sup> در دار الخلافت بر تخت سلطنت جلوس فرمود - امرا و ملوک علائی را بنواخت - مراتب و منازل و اقطاع بر ایشان مقرر داشت - و خاندانهای قدیم که بر افتاده بودند احیا گردانید - و بعضی اقربای خود را القاب و اشغال تعیین فرمود - چنانچه ملک فخر الدین پسر بزرگ را الغ خان خطاب<sup>۸</sup> شد و ولی عهد خود کرد - و شاهزادگان دیگر بهرام خان

۱ B. کنند

۳ هر فراهمی B.

۵ M. omits بود

۷ سایر الانام

۲ و الیه المرجع و المآب M. omits

\* و دانایی و هشیاری M. omits

۶ M. omits فراست

۸ خطاب او شد و ولی خود گردانید M.

و ظفر خان و نصرت خان و محمود خان شدند - و ملک اسد الدین برادر زاده را نایب باریک گردانید - و ملک بهاء الدین خواهر زاده عرض ممالک و اقطاع سامانه یافت - و گرشاسب<sup>۱</sup> ملک خطاب داد و<sup>۲</sup> دیوان وزارت بعده شادی<sup>۳</sup> داد و داماد خود کرد و اعوان و انصار قدیم را شغلها مناسب حال<sup>۴</sup> ارزانی داشت - چون کار مملکت قرار گرفت در سنة المذکور الغ خان را با عساکر قاهره جانب ولایت تلنگ و معبر<sup>۵</sup> نامزد فرمود - الغ خان مذکور با کوبه و بدبه<sup>۶</sup> پادشاهی بیرون آمد<sup>۷</sup> - لشکر چندیری و داور و ارده و کره و دلمو و بنکرمو<sup>۸</sup> و اقطاع دیگر بدو پیوست - میان دیوگیر شده در ولایت تلنگ<sup>۹</sup> در آمدند - لشکر دیوگیر نیز<sup>۱۰</sup> بیامد - الغ خان در ارنگل که دار الملک هفصد سال<sup>۱۱</sup> رای کرن مها دیو و آبا و اجداد او بود رفته محصر کرد - رای مذکور با جمعیت مقدمان و سران خویش حصاری شد - و ارنگل را دوحصار است - سنگین و گلی - و هر دو در غایت<sup>۱۲</sup> استحکامی - چون الغ خان حصار گلی<sup>۱۳</sup> را محصر کرد - فرمود تا ولایت تلنگ را نهب و<sup>۱۴</sup> تاراج کنند - غنایم و علف بجهت لشکر بیارند - بدین سبب<sup>۱۵</sup> لشکر را در مایحتاج وسعتی پیدا آمد - در کار حصار گیری بدل و جان سعی می نمودند<sup>۱۶</sup> - جنگهای مردانه<sup>۱۷</sup> از طرفین سخت می شد -

بعده منادی داد M. ۳      داده دیوان M. ۲      کرشاسب ملک B. ۱

معبر M. omits ۵      مناسب ارزانی M. ۴

آمده M. ۷      الغ خان با کوبه پادشاهی بیرون M. ۶

ولایت ملتان در آمدند M. ۹      دلمو و سکرمو M. ۸

سال را ارن مهادیو و آبا B. ۱۱      نیز M. omits ۱۰

نهب کنند M. ۱۴      گلین M. ۱۳      غایت محکم M. ۱۲

می نمود M. ۱۶      بدین سبب M. omits ۱۵

مردانه M. omits ۱۷

و آدمیان از جانبین کشته می شدند - چون چند روز برآمد عبید شاعر سبب نارسیدن خبر دهلی آوازه کرد که سلطان غیاث الدین نماند<sup>۱</sup> - و برحمت حق پیوست - امرا و ملوک چنانکه ملک تکیں<sup>۲</sup> و امرای دیگر را اشتعال کرد تا الغ خان را بکشند و بلغاک کنند - الغ خان را ازین حال خبر شد - با پنجاه نفر سوار از آنجا بیرون آمد - امرای حرامشوار همه از آنجا هر کسی بجانب اقطاع خود رفتند - چون الغ خان بکوچ متواتر در حضرت آمد و حال بتمام عرضه داشت - سلطان فرمانها فرستاد تا هر کجا که ایشان را دریابند بکشند - امرای مذکور هنوز در ولایت خویش نرسیده بودند - چون فرمان بدین منوال<sup>۳</sup> صادر شد ایشان را هم دران جنگل ها تلف کردند - ملک حسام الدین ابو رجا مستوفی<sup>۴</sup> معالک را فرمان شد تا در اودهه برود - خیلخانه ملک تکیں را بیارد - او آنجا رفت و همه را بگرفت - ملک تاج الدین طالقانی<sup>۵</sup> داماد ملک تکیں از بندی خانه بگریخت - ملک تاج الدین مذکور<sup>۶</sup> در کرانه سرو گرفتار شد - او را همانجا گردن زدند - پسر ملک تکیں و خیل خانه او را در حضرت آوردند<sup>۷</sup> - سلطان همه را از عورات و مرد و خرد و بزرگ پیش داخل<sup>۸</sup> دار الخلافت در زیر پای پیل انداخت - و عبید شاعر را راز گونه بردار<sup>۹</sup> کردند - چنین روایت<sup>۱۰</sup> می کنند راویان اخبار که

۱ نماند امرا و ملوک M.

۲ ملک تکی B.

۳ بدین نوع M.

۴ طالقانی B.

۵ بگریخت در کرانه سرو M.

۶ گردن زد M.

۷ حضرت آورد M.

۸ داخل M.

۹ م. شاعر + Barani, p. 449 and Tabakāt Akbari, p. 195 + در دار کردند M.

باز گونه B. را زنده بر دار کرده اند

و این قصه در up to چنین روایت می کنند M. omite from 10

این عبید شاعر از ملازمان و خدمتگاران شیخ الاسلام شیخ نظام الحق و الشرع و الدین بود - و با امیر خسرو دائماً عکس می کردی - بسبب آن خاطر عاطر شیخ المشایخ متردد می شد - درین اثنا هفودی پیش آمد و مسلمان شد - شیخ نظام الدین او را تربیت می کرد - یک روز او را در مسواک دادند - آن نو مسلمان عبید را پرسید که این مسواک را بچه طریق کنم - آن بد بخت گفت یکی در دهن کند و یکی در کون - او هر روز همچنان می کرد - تا دبر او آماسیده گشت - یک روز پیش شیخ المشایخ غمگین آمد - و گفت ای شیخ دو مسواک که شما لطف فرموده بودید یکی بغایت خوب است که در دهن می کنم و دومی نهایت بد است که در دبر می کنم - بشرط شیخ المشایخ متغیر گشت - فرمود که این چنین کردن ترا که اموخت - گفت عبید شاعر - فی الحال شیخ از زبان دربار فرمودند که ای عبید با چوب بازی می کنی - از آن بلرهریکی دانستند که این شخص را بر دار خواهند کرد تا سخن شیخ بفغان رسید - و این قصه در سنه اربع و عشرين و سبعمائه بود که <sup>۱</sup> الغ خان را باز در تلنگ نامزد کردند - رای لدر مهادیو باز حصارى شد - بعد <sup>۲</sup> چند روز بزخم تیر و ناوک و سنگ و مغربی - حصار درونی و بیرونی بگرفت - و از نکل <sup>۳</sup> را فتح کرد - رای مذکور را با تمامی رایان <sup>۴</sup> با زن و بچه و خزاین و پیلان بدست <sup>۵</sup> آورد و فتح نامه در حضرت فرستاد - در شهر <sup>۶</sup> قبا بستند و شادیها کردند - و تمام <sup>۷</sup> ولایت تلنگ در ضبط آمد - مقطعان و کار کنان خود نصب فرمود - و از تلنگ جانب

در دار کردند سنه اربع و عشرين و سبعمائه الغ خان را <sup>۱</sup> M.

بعد سه چند <sup>۲</sup> B.

رایان دایگان و زن <sup>۴</sup> B.

فرستاد چون بدھلی رسید قبا <sup>۶</sup> M.

رانکل <sup>۳</sup> M.

برداشته آورد <sup>۵</sup> M.

تمام <sup>۷</sup> M. omite

جاجنجر<sup>۱</sup> لشکر کشید - آنجا<sup>۲</sup> چهل زنجیر پیل زنده بدست آمد -  
و مظفر و منصور باز<sup>۳</sup> در ارنکل آمد - چند روز مانده سوی حضرت  
اعلیٰ مراجعت کرد<sup>۴</sup> - در سنه اربع و عشرين و سبعمائه سلطان<sup>۵</sup>  
سمت لکهنوتی عزیمت فرمود - الغ خان را که ولیعهد کرده بود  
به نیابت ملک رانی در دار الملک تغلق آباد که در سه سال و چند ماه  
عمارت شده بود گذاشت - و مصالح غیبت تفویض کرد - و خود کوچ  
بکوچ متواتر<sup>۶</sup> در لکهنوتی رفت و آن را فتح کرد - و هم درین محل خبر  
اسیر شدن بهادر شاه عرف نوده<sup>۷</sup> بادشاه لکهنوتی بر دست هیبت الله  
تصوری رسید - سلطان از آنجا بجانب<sup>۸</sup> دار الملک مراجعت کرده  
و بهادر شاه مذکور را نیز برابر خود در حضرت می آورد - چون در موضع  
افغانپور رسید بر کوشکی<sup>۹</sup> که برای بار عام ترتیب کرده بودند و تر بر تر  
بتعمیل بر آورده بار داد - و فرمود تا پیلان که از<sup>۱۰</sup> نهب لکهنوتی آورده اند  
بیارند و یکجا بدوانند<sup>۱۱</sup> - کوشک تر بود زمین از اقدام پیلان کوه پیکران  
خلل پذیرفت و بافتاد - و سلطان غیاث الدین<sup>۱۲</sup> تغلق شاه مرحوم  
با یک نفر در زیر کوشک آمد و شهادت یافت - و این واقعه در ماه ربیع الاول  
سنه خمس و عشرين و سبعمائه بود<sup>۱۳</sup> - چنین<sup>۱۴</sup> روایت می کنند که در  
این جا هم نفس شینم الاقطاب شینم محی الدین نظام الحق و الشرع

۱ جاجنجر

۲ کشید و چهل پیل زنده

۳ آمد از آنجا باز مظفر و منصور در

۴ کرد

۵ سلطان

۶ متواتر

۷ بوده

۸ سلطان از آنجا بدار

۹ بر کشتگی که برای بار جرت ترتیب

۱۰ که نهب لکهنوتی

۱۱ بدوانند زمین بلرزید تقدیر الله تعالی خلل

۱۲ غیاث الدین مرحوم تغلق شاه

۱۳ بود

۱۴ بانجام رسید up to چنین روایت



والدین بود که وقت عزیمت سلطان شیخ بزبان دُرر بار فرموده بودند که دهلی از تو دور است - چون سلطان با فتح و نصرت در افغان پور آمد فرمود که بر سینه دشمن پای داده بسلامت آمدم - اما این خبر بسمع حضرت شیخ الاقطاب رسید فرمود که دهلی از تو دور است - و این واقعه در ماه مذکور بانجام رسید \*

جهان گر کنی در ته پای خویش      بخشپی سر انجام بر جای خویش  
مدت ملک سلطان غیاث الدین تغلق شاه مرحوم چهار سال و چند <sup>۱</sup> ماه بود      وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ وَ إِلَيْهِ الْمَرْجِعُ وَ الْآبَاق <sup>۲</sup> \*

## ذکر سلطان محمد شاه پسر مهتر سلطان غیاث الدین تغلق شاه

سلطان محمد شاه پسر مهتر سلطان غیاث الدین تغلق شاه بود - چون سلطان تغلق شاه شهید شد سه روز شرط عزرا بجا آورد - در ماه ربیع الاول سنه المذکور در قصر دولت خانه بر تخت سلطنت جلوس فرمود - و بعد چهل روز از تغلق آباد در دهلی رفت - پیش از آن در شهر قبا بسته بودند و بازارها و کوچه بجامهای منقش و رنگین آراسته - و از زمان در آمدن سلطان درون شهر تا آن وقت که در دولت خانه نزول فرمود تنگهای زر و نقره بر پشت پیلان نهاده <sup>۳</sup> بر <sup>۴</sup> خلق نثار و ریختنی می کردند - و در کوچه و محلت زر می ریختند - و در خانها می انداختند - چون بعد چندگاه کار مملکت قرار گرفت و هم در اوایل

<sup>۱</sup> سال و هشت ماه M.

<sup>۲</sup> M. omits from اللَّهُ up to الْمَآبِ

<sup>۳</sup> M. omits نهاده

<sup>۴</sup> M. بر خلق ریختنی می کردند در کوچه و محله می ریختند چون بعد چندگاه

سنوات جلوس سلطنت اقالیم بسیار مضبوط گشت امرا و ملوک و اعیان و ارکان خویش را که موافق<sup>۱</sup> و متفق سلطنت بودند<sup>۲</sup> بر حسب حال - هر یکی را خطاب و القاب تعیین فرمود - چنانچه ملک فیروز برادر اودری سلطان نایب باریک شد - و ملک<sup>۳</sup> ایاز احمد شهنشاه عمارت را خواجه جهان - و ملک قبول را ملک کبیر - و ملک سرتیز را عماد الملک - و ملک مقبول را قوام الملک - و ملک خورم موبز را ظهیر الجیوش خطاب کرد - حمید کوملی<sup>۴</sup> اشرف یافت و رضی الملک گشت - ملک پندار خلجی قدر خان شد - و اقطاع لکهنوتی یافت - ملک حسام الدین ابورجا را نظام الملکی و وزارت لکهنوتی داد - ملک عز الدین یحیی بندت را اعظم ملک و اقطاع ستگانو تفویض کرد - مولانا قوام الدین را قتلغ خان و شغل وکیلداری فرمود - و محمد پسر مهتر او البخان شد و اقطاع گجرات یافت - و مولانا کمال الدین برادر قتلغ خان صدر جهان - و مولانا نظام الدین برادر دیگر او عالم الملک - و نظام الدین کمال سرخ<sup>۵</sup> مخلص الملک - و شهاب سلطانی تاج الملک - و مولانا یوسف داور ملک<sup>۶</sup> مخاطب گشتند - و یک دختر سلطان در حباله مولانا یوسف آمد - و ملک قیران صفدر الملک و ملک بیگی سر دواتدار<sup>۷</sup> و ملک شهاب الدین ابورجا ملک التجار و اقطاع نوساری یافت - و در سنه سبع و عشرين و سبعمائه سلطان محمد عزیمت دیوگیر کرد - و از دهلی تا دیوگیر در هر کروهی دهواره آبادان گردانید - و ایشان را همان جاها زمین داد تا مجمل مواجب ایشان محصل آن باشد - و هر الاغی که بیابد در

سلطنت بوده اند چنانچه ملک فیروز M. ۲ موافقت و متفق B. ۱

ملک زاده احمد عیاض M. ۳

حمید لویکی M. ۴

سر ح. B. ۵

دوار الملک M. ۶

سرود انداز و مولانا شهاب M. ۷

گهت<sup>۱</sup> بر نشانده بر سر کرانه دهواره بدهواره برسانند<sup>۲</sup> - و در هر منزلی کوشکی بنا<sup>۳</sup> فرمود و خانقاهی ساخت - و شیخی مستقیم کرد - مایده معین گردانید تا هر وقت که کسی برسد طعام و شربت<sup>۴</sup> و نذیر و مقام موجود یابد - و هر دو طرف راه متصل درختان نهال کرد چنانچه اثر آن تا غایت باقی است - و دیوگیر را دولت آباد نام کرده دارالملک ساخت - با مخدومه جهان مادر سلطان جمیع خیلخانهای امرا و ملوک و معارف و مشاهیر و خواصان و بندگان و پیلان و اسپان و خزاین و دفاین درگاه در دولت آباد برد - و بعد رفتن مخدومه جهان سادات و مشایخ و علما و اکابر دهلی را در دولت آباد طلب شد - همه آنجا رفتند و بشرف زمین بوس مشرف گشتند - انعامات و ادارات یکی بدر شد - و از برای عمارت خانها زر<sup>۵</sup> علیحده یافتند - همه مفروح<sup>۶</sup> الحال گشتند - و هم در آخر سال مذکور<sup>۷</sup> ملک بهادر گرشاسب<sup>۸</sup> عارض لشکر در سفر بلغاک کرد - سلطان خواجه جهان را با عساکر قاهره بجهت دفع شر او نامزد فرمود - چون خواجه جهان آنجا رسید بهادر مذکور با مقدار<sup>۹</sup> جمعیت خویش پیش آمد و بجنگ پیوست - آخر الامر طاقت نیارورد و منهزم شده بدست هندوان اسیر و دستگیر گشت - او را زنده بحضرت آوردند - و آنجا بسیاست پیوست - بعده علی خطی برای آوردن خیلخانه بهرام آینه<sup>۱۰</sup> بحضرت در ملتان تعیین شد - چون آنجا رسید از جهت روان کردن خیلخانه سختی می نمود - و بهرام آینه<sup>۱۰</sup> را در دیوان نشسته تشنعات میکرد - و سخنان

<sup>۱</sup> در گهنت M.

<sup>۲</sup> برساند M.

<sup>۳</sup> بنا omits M.

<sup>۴</sup> شراب M.

<sup>۵</sup> زرها M.

<sup>۶</sup> مروح الحال B.

<sup>۷</sup> سنة المذكور M.

<sup>۸</sup> گرشاسب B.

<sup>۹</sup> مقدار از جمعیت M.

<sup>۱۰</sup> M. and Barani, p. 479 اینه بهرام

ترش آمیز می گفت - چنانچه ایشان از آن خوف می کردند - روزی لولی داماد بهرام آینه از خانه می آمد - علی خططی میگفت شما چرا خیلخانه خود را روان نمی کنید - مگر می خواهید نروید - حرامزادگی<sup>۱</sup> می کنید - گفت حرامزاده کرا می گوئی - علی گفت آنکه درون خانه نشسته است او را میگویم - او گفت ترا چه اندازه باشد که این چنین توانی گفت - علی خططی بدوید جعد لولی برگرفت - او علی را بر زمین انداخت و سلاحدار را فرمود که سرش از تن جدا کن - علی را کشته سر او بر نیزه کردند - آنکه قدری برای این کار اندیشه می کردند و بیرون دادند - دوم روز بهرام آینه عصیان ظاهر کرد - سلطان را از بغی بهرام خبر کردند - سلطان<sup>۲</sup> از دیوگیر بدھلی رسید - و<sup>۳</sup> لشکرهای قاهره جمع کرده بیرون آمد - و عزیمت ملتان مصمم کرد - چون در ملتان رسید بهرام آینه مقابل آمد<sup>۴</sup> - میان هردو لشکر مقاتله شد - آخر الامر لشکر ملتان منہزم گشت<sup>۵</sup> - بهرام کشته شد<sup>۶</sup> - سر او را بریده پیش تخت اعلی<sup>۷</sup> آوردند - بیشتری<sup>۸</sup> از مقربان لشکر او علف تیغ گشتند - سلطان بران شده بود که از ملتانیان جوی خون براند - شیخ الاسلام<sup>۹</sup> قطب العالم شیخ رکن<sup>۱۰</sup> الحق و الشرع والدین در باب عامه<sup>۱۱</sup> ملتان شفاعت کرد - در پیش درگاه سر مبارک خویش برهنه گردانیده ایستاده ماند - سلطان شفاعت بندگی شیخ قبول کرد - و ملتانیان را که با بهرام آینه یار بودند هم

رسید و از دھلی لشکرهای M. ۳ سلطان M. omits ۲ حرام زادگی کنید B. ۱

منہزم گشته M. ۵ مقابل آمد مقابل شد آخر الامر M. ۴

اعلی M. omits ۷ بهرام مذکور کشته گشت M. ۶

بیشتر از مقربان B. ۸

رکن الدین الحق و الشرع و الدین B. ۱۰ شیخ الاقطاب الاسلام B. ۹

عام ملتان M. ۱۱

بشیم بخشید - و اقطاع ملتان در سرحد بلاد <sup>۱</sup> سنده است <sup>۲</sup> - قوام الملک مقبول را تعیین کرد - بعد چند سال بهزاد را فرستاد - چون شاهو لودی بهزاد را بکشت سلطان نا دیپالپور رسید - شاهو بگریخت در کوه رفت - در آن وقت وفات شیخ قطب العالم شده بود - آن اقطاع سلطان <sup>۳</sup> ملک عماد الملک سلطانی را موقوف کرد - بعضی امرا و ملوک نامدار با پنجاه هزار سوار داخل ملک عماد الملک شدند - سلطان از آنجا بدار الملک دهلی مراجعت فرمود - در سنه تسع و عشرين و سبعمائه ترمه شیرینی مغل برابر قتلغ خواجه بادشاه خراسان با لشکریهای انبوه در ولایت دهلی در آمد - و بیشتری حصارها را فتح کرد - و خلقی لاهور و سامانه و اندری تا حد بداون اسیر گردانید نا کفاره آب - چون لشکریهای او برسید همان زمان <sup>۴</sup> باز گشت - سلطان میان دهلی و حوض خاص لشکریهای فراوان گرد آورده نزول کرده بود - چون ترمه <sup>۵</sup> شکسته و از آب سنده عبه کرد سلطان با لشکریهای خویش متعاقب او تا حد کلپور <sup>۶</sup> رفت - و حصار کلپور که خراب و مندوس <sup>۷</sup> بود عهده ملک <sup>۸</sup> مجیر الدین ابورجا گردانید تا او مرتب گزاند <sup>۹</sup> - و بعضی سران ملوک <sup>۱۰</sup> جلد و نامدار هم در عقب ترمه مذکور پیشتر فرستاده خود بسمت دار الملک دهلی مراجعت کرد - بعد از آن سلطان را اتفاق شد که خراج ولایت یکی <sup>۱۱</sup> به بیست

<sup>۱</sup> بلاسند B.

<sup>۲</sup> است M. omits

<sup>۳</sup> شده بود شیخ هود سلطان ملک عماد M.

برسید همچنان باز <sup>۴</sup>

<sup>۵</sup> چون مندوس شکسته او از آب سنده عبه کرده M.

کلانور M.

<sup>۷</sup> مندوس M.

<sup>۸</sup> عهده معی الدین ابورجا M.

<sup>۹</sup> گردانید و مرتب گزاندید M.

سران جلد و M. <sup>۱۰</sup>

<sup>۱۱</sup> یکی بده و یکی به بیست M.

گفتند - کهری و جرائی<sup>۱</sup> پیدا کرد چنانچه مویشها را داغ می نهادند و رعایا را خانه می شمردند و کشتبا می پیمودند<sup>۲</sup> و وفاها فرمانی می گرفتند<sup>۳</sup> و نرخ فرمانی می بستند -<sup>۴</sup> ازین سبب خلق - مویشی را فواهی گذاشته در جنگها می خزیدند و مفسدان قوت می گرفتند - بعده فرمان قضا مضا<sup>۵</sup> صادر شد - تا جمیع ساکنان<sup>۶</sup> دهلی و قصبات جوار را قافله سازند و در دولت آباد روان کنند - و خانههای شهر از شهریان بخرند - و بهای خانهها از خزانه نقد بدهند - بحکم فرمان اعلی<sup>۷</sup> تمامی اهل شهر و حوالی را جانب دولت آباد روان کردند - شهر دهلی چنان خالی شد که چند روز دروازه بسته مانده<sup>۸</sup> بود - و سگ و گربه درون شهر بانگ نمی کردند - مردم عوام و اوباش که در شهر مانده بودند جمله اسباب شهریان از خانهها بیرون می آوردند - و تلف می کردند - بعد ازان<sup>۹</sup> فرمان شد تا علما و مشایخ که معارف خط و قصبات بزرگ را از اطراف بیارند و درون شهر ساکن<sup>۱۰</sup> گردانیدند - و ایشان را انعامها و ادرارها دادند - بتمامی دولت آباد از خلق شهر معمور شد - چون سلطان بخششها و انعامها بافراط کرد و مالها و اسبابها باسراف بخشید مال خزاین نقصان پذیرفت - و طریق درآمد و ابواب داخل و خارج<sup>۱۱</sup> بکلی مسدود و مفسد<sup>۱۲</sup> شد - مهر مس را سکه<sup>۱۳</sup> فرمود - و مهری مقدار<sup>۱۴</sup> بیست

۱ کهری و حرائی M.

۳ می بستند M.

۵ قضا مضا صادر M. omits

۷ اعلی M. omits

۹ بعد ازین M.

۱۱ داخل بکلی M.

۱۳ تیکه فرمود M.

۱۴ و مهری بمقدار بیست پنجاهانی و انرا یک تنگه حال نهال هرکه درستدن M.

۲ کشتبا می نمودند M.

۴ نرخ فرمانی می بستند M. omits

۶ ساکن B.

۸ بسته بود M.

۱۰ ساکن کردند B.

۱۲ مسدود شد M.

گانی و آن را به یک تنگه<sup>۱</sup> حال نرخ نهاد - هرکه درستدن آن مهر تعلق<sup>۱</sup>  
و تامل میکرد بمسیاست می پیوست - همدوان و مفسدان مواسات<sup>۲</sup>  
و موالات ولایت در هر دیهی دارالضرب ساختند - و مهر مس می زدند -  
و در شهر می فرستادند - بدان<sup>۳</sup> زر و نقره و اسب و اسلحه و نفایس  
می خریدند - بدین سبب مفسدان قوت گرفتند<sup>۴</sup> - چنانچه در قریب ایام<sup>۵</sup>  
خلق دور دست مهر مس را نمی ستدند - و تنگه زر به پنجاه  
تنگه<sup>۶</sup> و شصت تنگه مس<sup>۷</sup> رسید - چون در آن سکه کشاده<sup>۷</sup> دید  
بضرورت دور کرد و فرمود که هرکه را مهر مس در خانه باشد بیارد  
و از خزانه تنگه های زر برد - مبلغی مال<sup>۸</sup> خلق بردند - و بدین سبب  
غنی گشتند - و از خزانه تنگه های زر برده و آن مهر مس مردود شد -  
تا غایت در کوشک تعلق آباد چون پشتها مانده بود - و فرمود تا کوه  
قراجل<sup>۹</sup> که میان ممالک هند و چین حایل شده است ضبط کنند -  
هشتاد هزار سوار با سران لشکر نامزد کرد و فرمود از آنجا که در گهتی در آیند  
در راه تهانها مستقیم کنند تا لشکر را بوقت باز گشتن دشواری نباشد -  
چون لشکر در آنجا رسید تهانها مستقیم شد - و لشکر بتمام درون کوه قراجل  
در آمد - اما<sup>۱۰</sup> تنگهی علف و تنگی راه بر ایشان غالب شد - و تهانهای

<sup>۱</sup> M. مهر تامل

<sup>۲</sup> B. مواسات ولایت در دهی

<sup>۳</sup> M. بران زر

<sup>۴</sup> B. قوت کردند

<sup>۵</sup> B. قوت ایام

<sup>۶</sup> M. omits مس

<sup>۷</sup> M. کشاد دید

<sup>۸</sup> M. مبلغی خلق برین سبب غنی گشت

<sup>۹</sup> M. Elliot vol. III., p. 241, Karājāl and Baranī, p. 477 - قراجل - کوه هماجل  
Tabakā Akbarī, p. 204

<sup>۱۰</sup> M. در آمد یاران تنگی

که استقامت یافته بودند کوهیان بگرفتند - و بنامی<sup>۱</sup> نهانه داران را بکشتند - و لشکر که درون رفته بود تمام و کمال<sup>۲</sup> کشته شده و بعضی سران لشکر اسیر شدند - و مدتی پیش را می بماندند - آنچه<sup>۳</sup> لشکر بعد از آن جمع نشد - و این واقعه در سنه ثمان و ثلاثین و سبعمائه بود - بعده<sup>۴</sup> بهرام خان در سنار گانو برحمت حق پیوست - در سنه تسع و ثلاثین و سبعمائه<sup>۵</sup> ملک فخرالدین سلاحدار بهرام خان بلغاک کرد<sup>۶</sup> - و بادشاه شد - و خود را سلطان فخرالدین خطاب گردانید - ملک پندار خلجی قدر خان که ضابط لکهنوتی شده بود و ملک حسام الدین ابو رجا مستوفی ممالک و اعظم ملک<sup>۷</sup> عزالدین یحییی مقطع ست گانو و فیروز خان پسر نصرت خان امیر کره بدفع نساد فخرالدین در سنار گانو رفتند - او با جمعیت خویش مقابل آمد - یکدیگر مقاتله شد - آخر الامر فخرالدین منهنم گشت - و از آن مقام فرار<sup>۸</sup> نمود - پیل و اسپ او نیز بدست آمد - قدر خان همانجا ماند - و امرای دیگر در اقطاع خویش رفتند - چون بشکال رسید اسپان<sup>۹</sup> لشکر قدر خان بیشتر سقط شدند - و او از سبب آنکه مال بسیار از جنس تنکهای نقره جمع کرده بود بعد دوسه ماه درون در سرای آورده یکجا توده<sup>۱۰</sup> میزد و می گفت همچنین پیش داخل توده خواهیم زد - هر چند که بیشتر جمع کنم بهر خدمتی بهتر باشد - ملک حسام<sup>۱۰</sup> الدین می گفت که مال بسیار در اقطاع دور دست

<sup>۱</sup> M. omits بنامی

<sup>۲</sup> M. تمام کشته

<sup>۳</sup> B. چون بهرام

<sup>۴</sup> B. و سبعمائه

<sup>۵</sup> B. کردند

<sup>۶</sup> B. omits ملک

<sup>۷</sup> M. فرار نموده

<sup>۸</sup> M. و لشکر قدر خان بیشتری

<sup>۹</sup> M. بوده می زد

<sup>۱۰</sup> M. حسام می گفت



جمع کرده زبان دارد - خلق طمع می بدد و کم دانان در گمان می افتند که چه سبب در حضرت نمی فرستد - مال خزانه هر چه جمع شود در خزانه بادشاه رسیده بهتر - او نمی شنید - <sup>۱</sup> نه حق لشکر به لشکری داد و نه مال بخزانه می رسانید - لشکر دران طمع بسته بود - همچنان ملک فخر الدین <sup>۲</sup> پیامد - لشکر او با فخر الدین یار شد - او را بکشتند - فخر الدین در سنار گانو بنشست و مخلص غلام خود را در لکهنوتی گذاشت <sup>۳</sup> - علی مبارک عارض لشکر قدر خان غلام مذکور را بکشت - و لکهنوتی را بگرفت - اما غلامت بادشاهی ظاهر نکرد و در حضرت عرایض فرستاد که من لکهنوتی را بدست آورده ام اگر بنده از حضرت تعیین شود در لکهنوتی بنشیند <sup>۴</sup> من متوجه حضرت شوم - سلطان اتفاق کرد که یوسف شعبه شهر را مراتب خانی داده <sup>۵</sup> روان کند - هم دران ایام ملک یوسف برحمت حق پیوست - سلطان بدان نپرداخت - و کسی را در لکهنوتی نفرستاد - بضرورت علی مبارک سبب مخالفت فخر الدین علامت بادشاهی ظاهر گردانید - و خود را سلطان علاء الدین خطاب کرد - بعد چند روز ملک الیاس حاجی صاحب خیل بود و جمعیت بسیار داشت با بعضی امرا و ملوک و خلق لکهنوتی یار شده علاء الدین را بکشتند - ملک الیاس حاجی بادشاه شد - و خود را سلطان شمس الدین خطاب کرد - و در سنه احدی و اربعین و سبعمانه بقصد سنار گانو روان شد - و ملک <sup>۶</sup> فخر الدین را زنده بدست آورده مراجعت فرمود - بعد چند روز او را هم در لکهنوتی بکشت - ازان باز لکهنوتی <sup>۷</sup> مدتی در قبض سلطان

<sup>۱</sup> او نمی شنیدند حق لشکر بلشکر می داد M.

<sup>۲</sup> ملک فخر الدین یار شده او را بکشتند B.

<sup>۳</sup> غلام خود در لکهنوتی برداشت M.

<sup>۴</sup> داد روان M.

<sup>۵</sup> ملک M. omite

<sup>۶</sup> بنشینند M.

<sup>۷</sup> ازان باز مدت لکهنوتی B.

شمس الدین و فرزندان او بود - بعد آن در ضبط بادشاهان دهلی نیامد -  
 7۴ و در سنه اثنین و اربعین و سبعمائه سید حسن کیتلی پدر ملک ابراهیم  
 خریطه دار در معبر بلغاک کرد - حشمی که از دهلی برای  
 ضبط<sup>۱</sup> معبر نامزد بود بعضی را بکشت - و بعضی را بترغیب  
 بر خود داشت - و تمامی ولایت معبر ضبط کرد - سلطان بدفع  
 آن فتنه در<sup>۲</sup> دیوگیر رفت تا تلنگ رسیده بود که زحمتی شد -  
 از آنجا باز گشت - و آوازه شایع شده بوده<sup>۳</sup> که سلطان را در پالکی  
 مرده می آرند - ملک هوشنگ بدیده<sup>۴</sup> از فتنه متواری شد - چون  
 تحقیق کرد که سلطان زنده است باز گشته بحضرت پیوست - سلطان  
 بکوچ متواتر در دهلی آمد و قتلخ خان را در دولت آباد گذاشت -  
 فتنه معبر همچنان قائم ماند - و دران ایام در دهلی قحط آغاز شده بود -  
 و در سنه ثلاث و اربعین و سبعمائه گلچندر<sup>۵</sup> و ملک هلا چون غدر کرده  
 ملک تدار خرد مقطع لاهور<sup>۶</sup> را بکشتند و بلغاک کردند - سلطان<sup>۷</sup> خواجه  
 جهان را بجهت دفع شر ایشان نامزد کرد - چون در لاهور رسید ملک  
 هلا چون و گلچندر کهوکر مقابل آمدند آخر منهنز گشتند - خواجه جهان  
 آن فتنه را مالش داده باز گشت - در سنه اربع و اربعین و سبعمائه بسبب  
 تنگ آوردن لشکر<sup>۸</sup> فخرالدین بهزاد بغدادی بنیاد نهاده بود - شاهر لودی  
 افغان در ملتان بلغاک کرده فخرالدین بهزاد را بکشت - ملک نوا<sup>۹</sup>  
 برابر او بود از آنجا گریخته بحضرت آمد - سلطان خود قصد ملتان

بدفع آن فتنه لکهنوتی دیوگیر M. ۲ ضبط معین نامزد بودند M. ۱

بدیده را رفته متواری M. ۴ آوازه شایع شده که سلطان M. ۳

لاهور بکشتند M. ۶ گلچندر روز و ملک هلاچون B. ۵

لشکر را فخر M. ۸ سلطان omits M. ۷

ملک بهوره از ملتان گریخته بدیهلی آمد Tabkāt Akbarī, p. 207 ۹

کرد - در آن ایام در شهر هفوز قحط مهلک بود - چنانچه آدمی

آدمی را <sup>۱</sup> می خورد \* بیت \*

قحط <sup>۲</sup> تا حدی که شخص از فرط بی قوتی چو شمع

جسم خود را سوختی بر آتش و بردهی بکار

الْفِرَارُ مِمَّا لَا يُطَاقُ مِنْ سُنَنِ الْمُرْسَلِينَ - چون سلطان در حدود دیپالپور رسید

شاهو طاقت مقاومت <sup>۳</sup> نیارزد - فرار نمود - در کوه پایه برفت - سلطان آن

دیپالپور باز گشته <sup>۴</sup> اقطاع ملتان بعماد الملک سرتیز تفویض کرده میان

سنام و سامانه شده <sup>۵</sup> و سادات کیتهل و مسلمانان دیگر را بکشت -

و مقدمان آن دیار را بتمام روانی کرده در حوالی شهر برد <sup>۶</sup> - و ایشان را

دیپها و اقطاع تعیین فرمود - و هر یک را کمرهای زر و کلاههای مرصع

و مکمل <sup>۷</sup> بخشید و همانجا ساکن گردانید - و خود درون شهر در آمد -

خلق شهر را فرمان داده تا هر کسی جانب هزدرستان برود و چند

ماه <sup>۸</sup> بگذرانند - و خود را از بالای قحط و رهاند - در این <sup>۹</sup> ایام

اهل خراسان بطمع بخشش سلطان که در باب آن طایفه <sup>۱۰</sup> بافراط

و اسراف می گرد رسیده بودند - هریکی را بر اندازة حال ایشان سیم و زر

و مروارید و اسپ و جامه و <sup>۱۱</sup> کمر بند و کلاه و برده و تحف و تنسج

دیگر از هر جنس چندان داده که هرگز ندیده بودند <sup>۱۲</sup> - و در شهر دولت

آدمی آدمی می خورد M. <sup>۱</sup>

M. omits the lines and the Arabic quotation. The author of these lines is Salmān Sāvājī. <sup>۲</sup>

طاقت استقامت M. <sup>۳</sup>

گشت B. <sup>۴</sup>

شد سادات M. <sup>۵</sup>

برود و ایشان B. <sup>۶</sup>

کلاهها بخشید M. <sup>۷</sup>

چندگاه M. <sup>۸</sup>

و دران ایام M. <sup>۹</sup>

در باب این طایفه بود بافراط M. <sup>۱۰</sup>

و جامه و زر کمر و کلاه برده M. <sup>۱۱</sup>

ندیده بود و در شهر M. <sup>۱۲</sup>

سرای اعلیٰ همین طایفه می نمود - و از هر<sup>۱</sup> جنس متاع از برده و زر و نقره و گنجد و کتاب بود ایشان خریده در خراسان<sup>۲</sup> فرستادند - در سنه خمس و اربعین و سبعمائه ملک نظام مقطع کوه باغواد و غرور چند غلامی که ایشان را گرد آورده بود<sup>۳</sup> بلغاک کرد - شهر الله برادر عین الملک از اوده لشکر ساخته کرده بر وی زد - لشکر او منہزم گشت - و او را زنده اسیر و دستگیر کرد - آن فتنه فرونشست - بعد آن هم در سنه المذكور شهاب سلطانی در بدر بلغاک کرد - و خلق بدر را ترغیب کرده با خود یار<sup>۴</sup> گردانید - قتلغ خان برای دفع<sup>۵</sup> شر او آنجا رفت - پسر خود<sup>۶</sup> شهاب الدین مذکور با جمعیت خویش پیش آمد - و مقاومت نتوانست کرد - منہزم شده<sup>۷</sup> درون حصار بدر در آمد - پدر و پسر هر دو حصار را شدند - قتلغ خان ایشان را بامان دست<sup>۸</sup> آورد و در حضرت فرستاد - و در سنه ست و اربعین و سبعمائه علی شہ<sup>۹</sup> خواهرزاده ظفر خان علانی امیر صده قتلغ خان برای تحصیل [ از ]<sup>۱۰</sup> دیوگیر [ به گلبرگه ] رفته بود - آن طرف از لشکر و مقطعان و والیان خالی دید برادران خود را با خود یار<sup>۱۱</sup> گردانید - بهی<sup>۱۲</sup> متصرف گلبرگه را بغدر کشت - مالهائی فراوان غارت کرد از آنجا در بدر آمد - نایب بدر را بکشت و اسباب فراوان بدست آورد - ولایت بدر ضبط کرد - ازین حال خبر کردند - قتلغ خان را با<sup>۱۳</sup> بعضی امرا و ملوک و حشم دهار بدفع فتنه او نامزد

گرد آورده بلغاک B. ۳ می فرستادند M. ۲ از جنس متاع M. ۱

پسر خود M. ۶ برای فتنه شر M. ۵ باز گردانید M. ۴

بامان در آورد M. ۸ شد درون B. ۷

علیشہ کہ خواہر زادۀ ظفر خان علاؤی کہ امیر Barani, p. 488 and علیشہ M. ۹ مدد قتلغ خان بود

علیشہ مذکور از Barani, p. 488 تحصیل در دیوگیر رفته بود B. and M. ۱۰ دیوگیر بہ گلبرگہ رفته بود

خان را بعضی B. ۱۳ بہترین Barani, p. 488 ۱۲ یار کرد M. ۱۱

فرمود - چون قتلخ خان آنجا رسید<sup>۱</sup> علی شه با جمعیت خویش پیش آمده بجنگ پیوست - آخر منهنز شده درون حصار در<sup>۲</sup> آمده - قتلخ خان حصار را<sup>۳</sup> محصر کرد - بعد چند روز علی شه با برادران زنده اسیر و دستگیر شد - قتلخ خان ایشان را بر سلطان در سرگداری<sup>۴</sup> فرستاد - سلطان همه را در غزنین جلا<sup>۵</sup> کرد - ایشان را از آنجا باز آراند و پیش داخل سیاست پیوستند - در سنه سبع و اربعین و سבעمائه سلطان<sup>۶</sup> طرف هندوستان لشکر کشید - چون در سرگداری رسید عین الملک در حضرت پیوست - مال و اسباب و نفایس دیگر بوجه خدمتی بسیار آورد - سلطان را اتفاق آن شد که او را با خیل و تبع و برادران در دولت آباد فرستد<sup>۷</sup> - قتلخ خان را در حضرت طلبید - این سخن<sup>۸</sup> نوعی در سمع عین الملک رسید - گمان برد که مگر بدین بهانه ما را از هندوستان بیرون آورده تلف خواهد کرد - ازین جهت خوف در خاطر او جای گرفت - از سرگداری<sup>۹</sup> شباشب گریخت - و گذارا لب آب گنگ شده در اوده رفت - و پیش از آنکه او متخلّف<sup>۱۰</sup> شود سلطان بیشتر پیلان و اسپان و سلاح داران و طوائف دیگر برلی فراخی علف هم با عتماد عین الملک گذارا لب آب گنگ فرستاده بود - چیزی پایگاه داشته - و آن ازان بود که ملک فیروز ملک نایب بارک عرضه داشت کرد که جمله اسپان پایگاه گذارا می روند - بجهت شکار البته حاجت خواهد بود - جمله فرستادن مصلحت نیست - آنکه چیزی اسپان در پایگاه داشته بودند - شهر الله برادر عین

۱ آنجا برسید M.

۲ حصار آمده M.

۳ حصار محصر M.

۴ سرگ داری M.

۵ جدا کرد M.

۶ سلطان M. omitt

۷ فرستاد M.

۸ این نوعی بسمع M.

۹ از سرگ داری شباشب M.

۱۰ متخلّف شود M.

الملك اسپان و پیلان از گذارا دست آورده و طوایف مذکور را نیز ترغیب کرده برابر خود روانه کرد <sup>۱</sup> - عین الملك و او با پیلان و اسپان و حشم تافته بکوچ متواتر فرودست قنوج رسیدند - از آنجا گذارا شده فرود آمدند - سلطان بعضی امرا و ملوک را که پیش ازین بجانب <sup>۲</sup> اقطاعات خویش وداع داده روان کرده بودند - چنانچه خواجه جهان را جانب دهار و ملک عماد الملك را جانب ملتان - و ایشان تا بیانه رسیده بودند - طلب فرمود - و امرای دیگر از اطراف نیز بیامدند - سلطان هم از آنجا پیشتر شده متصل حصار قنوج نزول کرد - عین الملك بوقت نماز دیگر در گذر لیدبه <sup>۳</sup> گذارا شد - این خبر به سلطان رسید - گفت لیدبه ایشان را فال بد است و ما مستعدیم - چون آخر شب شده در لشکرگاه بیامدند - پیاده شده بر طریقی که در جنگلهای هندوستان <sup>۴</sup> جنگ میکردند بحرب پیوستند - سلطان ازین طرف پیلان و حشم را فوج فوج کرده بود - حمله اول هزیمت در ایشان افتاده - شهر الله با زخم در لب آب گنگ افتاده غرق شده - همچنین بتمام لشکر با سپ و اسلحه در آب می افتادند و غرق می شدند - بعضی که سلامت بیرون آمدند <sup>۵</sup> بدست هندوان غارت شدند - عین الملك زنده اسیر و دستگیر گشت - او را ابراهیم بنگی <sup>۶</sup> برهنه بر لاشه سوار کرده پیش سلطان آورد <sup>۷</sup> - چند روز پیش داخل حضرت موقوف بود - آخر رها شد - و بمراحم خسروانه <sup>۸</sup> مخصوص گشت - سلطان از آنجا سمت دارالملك

<sup>۱</sup> مذکور را ترغیب برابر خود روان کرد M.

<sup>۲</sup> بجانب او اقطاعات M.

<sup>۳</sup> دیگر در گذارا به گذارا شد B.

<sup>۴</sup> بر طریقی که در جنگلهای هندوستان جنگ می کردند M.

<sup>۵</sup> بیرون می آمدند M.

<sup>۶</sup> سلطان آورده M.

<sup>۶</sup> ابراهیم بنکی M.

<sup>۸</sup> بمراحم فراوان M.

دهلي مراجعت فرمود - و قتلغ خان را از دولت آباد با خيل و تبع او در حضرت طلب شده - قتلغ خان بر حکم فرمان برادر خود عالم ملک را آنجا گذاشته متوجه گشت - در سنه ثمان و اربعين و سبعمائنه اميران صده ديهوئي<sup>۱</sup> و بروده - مقبل بنده خواجه جهان را که نايب وزير گجرات بود<sup>۲</sup> و در حضرت مي آمد بزدند - و بلغاک کردند - رخت و خزانه و اسباب و اسلحه بتمام بردست ايشان آمده<sup>۳</sup> - ملک عزيز<sup>۴</sup> ضابط دهار<sup>۵</sup> قصد امير صده مذکور کرد - او نيز کشته شد - سلطان بدفع اين فتنه با لشکرهای انبوه بيرون آمد - چون نزديک گجرات رسيد بعضي امرا چنانکه ملک علي شير<sup>۶</sup> جانداز و ملک احمد لاجين<sup>۷</sup> و چند امرای ديگر را در دولت آباد بر عالم ملک فرستاد - تا اميران صده دولت آباد را حضرت آرند - عالم ملک اميران صده مذکور را بر حکم فرمان اعلی<sup>۸</sup> روان کرد - چون ايشان بامرای مذکور درگهی<sup>۹</sup> مانک گنج رسيدند خوف در باطن ايشان راه يافت که ما را برای کشتن مي بزد - شب اتفاق غدر کردند - بوقت کوچ بر امرای مذکور زدند - ملک احمد لاجين کشته شد - ديگران گريختند - اميران صده مذکور<sup>۱۰</sup> در دولت آباد رفتند - عالم ملک<sup>۱۱</sup> در کوشک دولت آباد حصاري<sup>۱۲</sup> شده - اميران صده مذکور عالم ملک را سبب آنکه با ايشان زندگانی نیکو کرده بود امان داده جانب شهر فرستادند - اسماعيل مرغ<sup>۱۳</sup> را باسم بادشاهي اجلاس دادند - و سلطان ناصر

بروده B. and صده ديهوئي و بروده مقبل بند خواجه M. ۱

بود M. omits ۲

اسلحه بردست ايشان آمد M. ۳

ملک عزيز B. ۴

ضابط دهار M. omits ۵

علي سر جانداز M. ۶

ملک احمد احمد لاجين M. ۷

فرمان روان M. ۸

مذکور در کهنی بانکه گنج رسيدند M. ۹

در دولت آباد حصاري شده B. ۱۰

ملک عالم B. ۱۱

حصاری شده B. omits ۱۲

اسماعيل را باسم M. ۱۳

الدین خطاب کردند. اینی خبر بسمع سلطان رسید پیشتر شد - و لشکر بدفع  
 امیران صده دبهوئی و بروده<sup>۱</sup> فرستاد<sup>۲</sup> - امیران صده<sup>۳</sup> با لشکر سلطان  
 جنگ دادند - آخر منهنز شده در دولت آباد رفتند و با امیران صده<sup>۴</sup>  
 دولت آباد پیوستند - سلطان هم از آنجا راه دولت آباد گرفت - با اسمعیل  
 مع مصاف کرد - اسمعیل طاقت مقاومت نیاورد منهنز شده در حصار  
 دهراگر<sup>۵</sup> بر نشست - خلق بسیار کشته شد - و مسلمانان دولت آباد  
 بعضی اسیر و غارت شدند - و بعضی برابر اسمعیل رفتند - سلطان همانجا  
 بود که خبر طغیان ملک طغی از گجرات رسید که ملک مظفر را کشته<sup>۶</sup>  
 و مال و اسبلی او بتمام دست آورده است - سلطان ملک جوهر<sup>۷</sup>  
 و خداوند زاده قوام الدین و شیخ برهان الدین بلارامی و چند امرای دیگر  
 را در دهراگر<sup>۸</sup> گذاشت - و ملک عماد الدین سرتیز<sup>۹</sup> را با لشکرهای  
 قاهره<sup>۱۰</sup> دنبال لشکر دولت آباد که منهنز شده جانب بدر رفته بود نامزد  
 کرد - و خود سمت گجرات دنبال طغی روان شد - لشکر دولت آباد که  
 حسن کانکو سر ایشان بود کمین ساخته بر عماد الملک زد و او را بکشت -  
 لشکر عماد الملک منهنز شده در دولت آباد بیامد و ملک جوهر  
 و امرای دیگر که در دولت آباد پیش دهراگر<sup>۱۱</sup> فرود آمده بودند طاقت  
 استقامت نیاوردند - از آنجا برخاستند - حسن کانکو متعاقب ایشان در  
 دولت آباد آمده<sup>۱۲</sup> - اسماعیل مع را درر کرد - خود بادشاه شد و سلطان  
 علاء الدین خطاب کرد - از آن مدت باز اقطاع دولت آباد در قبض و تصرف  
 حسن کانکو و پسران او مانده - سلطان طرف گجرات دنبال طغی

<sup>۱</sup> بروده B.<sup>۲</sup> دهراگر M.<sup>۳</sup> جوهر که خداوند زاده M.<sup>۴</sup> عماد الملک شیم B.<sup>۵</sup> دهراگر گیر B.<sup>۶</sup> فرستاده B.<sup>۷</sup> کشته مال M.<sup>۸</sup> دهراگر گیر M.<sup>۹</sup> با لشکر ها دنبال لشکر M.<sup>۱۰</sup> آمد اسمعیل B.



جایجا می گشت - و او دو کُرت با سلطان مقابل شد؛<sup>۱</sup> و منهزم گشته بود - هم درین مهم ملک فیروز ملک را از دهلی طلب شد - او بعصرت پیوست - بعد چند گاه ملک کبیر پسر قبول حلیفتی<sup>۲</sup> نقل کرد - خواجه جهان و ملک مقبول قوام الملک در دهلی بودند - و درین ایام تمامی<sup>۳</sup> سعی و کوشش و جهد و جهاد جهان سلاطین ماضیه اَنَّا لِلّٰهِ بِرَهَانُهُم که برای<sup>۴</sup> ظهور اسلام و شفقت دین و خصب نعمات و امن طریق و آسایش خلق و آرامش ملک و آبادانی ولایت و ضبط اقالیم کرده بودند خصوصاً سلطان علاؤ الدین خلجی ذَوْرَ اللّٰهِ مَرْتَدَةً آن همه<sup>۵</sup> بضعت اسلام و فتور دین و قصور اسباب و فساد متمدنان و خوف راهها و محنت خلق و شورش ملک و اقالیم بدل گشته بود - و ظلم بجای عدل و کفر بجای اسلام استحکام یافته - و این را وجوه و اسباب بسیار است - سبب اول آنکه ترمه<sup>۶</sup> شیرین مغل بیشتری خلق قصبات و رعایا و قریات را نهب و تاراج کرده<sup>۷</sup> بعد آن ولایت آبادان نشده<sup>۸</sup> - سبب دوم<sup>۹</sup> آنکه ابواب ولایت یکی بده و یکی به بیست و مواشیا را برای جرایی<sup>۱۰</sup> داغ کردند - خلق خانها و مواشیا گذاشته در مواسات و محلهای قلب رفته<sup>۱۱</sup> - و مفسدان قوت گرفتند بعده ولایت نهب شد و بخرابی روی نهاد - سبب سیوم<sup>۱۲</sup> آنکه امساک باران و قحط مهلک در کل ولایت عام شد چنانچه مدت هفت سال قطره از آسمان نبارید و ابری در روی هوا پدید نشد - سبب چهارم آنکه

۱ شد منهزم B.

۲ ملک کبیر نقل کرد B.

۳ تمامی M.

۴ که ظهور B.

۵ آن M. omits

۶ ترمه شیرین بیشتری خلق M.

۷ تاراج برده B.

۸ نشد M.

۹ سبب دیگر B.

۱۰ جرایی M.

۱۱ رفت مفسدان M.

۱۲ سبب آنکه B.



می شد - چنانکه جلادان از کشیدن پوست کشتگان<sup>۱</sup> بستوه آمده بودند - و کار مملکت بکلی فتور پذیرفته بود - و امور سلطنت مطلقاً تصور گرفت<sup>۲</sup> - از هر جانب که سدّ فتن مملکت منظور<sup>۳</sup> می شد از جانب دیگر رخنه عظیم می افتاد - و از هر جهت که قرار سلطنت در خاطر می گذشت جهت دیگر خللی فاحش<sup>۴</sup> میزد - و اساس سلطنت که بادشاهان ماضی قرار داده بودند بکلی منهدم گشت - سلطان درین کار حیران و متعجب می بود - البته از آنچه بر خویش گرفته<sup>۵</sup> بود و بدان خلل ملک و نقصان دین و تشویش باطن و پریشانی ظاهر خود معاينه میکرد باز نمی آمد - و اسباب ملک<sup>۶</sup> داری و دستگاه شهر یاری از هیچ به هیچ نمانده بود - سبحان الله گوئی آن جمله را پیش خود از منزل دنیا روان کرده بود - خود جریده ماند - تا چون وقت در رسد خود نیز بر ایشان به پیوندد - همچنین روایت میکنند که در کشتن<sup>۷</sup> و سیاست بعدی اهتمام داشت که چهار نفر مفتی را درون گوشک - خانها داده بود - هر که را که به تهمتی میگرفت اول از جهت<sup>۸</sup> سیاست او با مفتیان مذکور گفتار میکرد - و ایشان را گفته بود اگر کسی بناحق کشته شود و شما در گفتن حق از جانب او تقصیر کنید<sup>۹</sup> خون آن کس در گردن شما باشد - مفتیان مذکور در گفتن حجت فرو گذاشت نمی کردند - اگر ایشان معجوج می شدند آن مهتم<sup>۱۰</sup> را<sup>۱۱</sup> فی الحال اگرچه نیم شب می بود میکشت - و اما اگر سلطان معجوج

۱ M. جلادان کشتگان ستوه

۲ B. تصور گشت

۴ M. فاحشه می زد - سلطان درین

۵ B. اسباب داری

۸ B. از سیاست

۱۰ B. آن مهتم

۳ M. مملکت منظوری

۵ M. گرفت بود

۷ M. کشش و سیاست

۹ M. تقصیر کنند

۱۱ M. omits را

می شد یک مجلس مفتیان مذکور را باز می گردانید - برای دفعِ حجت ایشان جوابی می اندیشید - اگر ایشان را مجال حجت نماند همان وقت او را سیاست میکرد - و اگر سلطان معجوج می شد همدران ساعت خلاص میداد - و این رعایتِ شرع معلوم نیست که از جهت آرامِ خلق<sup>۱</sup> میکرد یا سببی<sup>۲</sup> دیگر داشت - می آرند وقتی کفش پوشیده در محکمه دیوان قضای شهر قاضی کمال الدین صدر جهان رفت - و التماس کرد - شیخ زاده جامی مرا<sup>۳</sup> بذائق ظالم گفته است - او را طلب شود تا ظلم بر من ثابت کند تا<sup>۴</sup> هرچه بر نهج شرع آید برو<sup>۵</sup> کردن فرمایند - قاضی کمال الدین - شیخ زاده را طلب کرد - و جواب دعوی مذکور پرسیده شد<sup>۶</sup> - شیخ زاده اقرار کرده<sup>۷</sup> - سلطان آغاز کرد که ظلم مرا بیان<sup>۸</sup> کند - شیخ زاده گفت هرکه را سیاست میکنی حق یا ناحق العهده علیک<sup>۹</sup> - اما این که زن و فرزندان او را گرفته به جلادان می سپاری تا ایشان را بفروشند - این چنین ظلم و ستم در کدام مذهب آمده است - سلطان ساکت شد و هیچ جوابی نداد - چون از محکمه قاضی برخاست فرمود که شیخ زاده جامی را مقید کرده در قفس آهنین<sup>۱۰</sup> بدارند - هم چنین کردند - در مهم دولت آباد قفس آورده بالای پیل داشته می بردند - چون باز گشت در دهلی آمد - پیش محکمه از قفس بیرون آورده گردن زد<sup>۱۱</sup> - غرض از آوردن

۱ آرام می کرد M.

۲ نیتی دیگر M.

۳ جامی را بذائق B.

۴ با هرچه M.

۵ بدو کردن فرمان شده قاضی M.

۶ B. omits شد

۷ اقرار کرد M.

۸ بپایان کند B.

۹ العهده علیک B.

۱۰ مقید کرده در میان قفس او را بالای پیل داشته برده بود M.

۱۱ آورده دو نیم زد M.

کیفیتِ اسبابِ خرابیِ ملک و تعدیِ سلطان درین تاریخ مواب نیست -  
که بیان خطای بزرگان میشود \* مصرع \*

### خطای بزرگان<sup>۱</sup> گرفتن خطاست

فاما برای نصیحتِ اصحابِ دولت و ابوابِ مملکت در قلم آمده تا بشنیدن  
این قضیه<sup>۲</sup> اعتبار گیرند و متنبه<sup>۳</sup> شوند - فاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ - القصه چون  
از غایت ظلم و تعدی کار مملکت و امور سلطنت قصور و فتور<sup>۴</sup> پذیرفت  
ازین اندیشه و اندوه<sup>۵</sup> زحمت بر تن سلطان مستولی شده - مع هذا قصد  
تهنه<sup>۶</sup> کرده تا طغی را که آنجا پناه گرفته با آن طایفه بدست آورده بکشند -  
بعد چند روز از آن زحمت صحت یافته امیر قرغن<sup>۷</sup> نایب بادشاه  
خراسان موازنه پنجهزار سوار با التون بهادر مغل بمدد سلطان فرستاده  
بود - سلطان التون بهادر را با لشکر او بهرحمتی رافر و انعامهای فاخر  
مخصوص گردانیده - و ایشان همه برابر سلطان بودند - چون سلطان نزدیک  
تهنه رسید<sup>۸</sup> همان زحمت عود کرد - بیست و یکم ماه محرم سنه اثنین  
و خمس<sup>۹</sup> و سبعمائه بر لب آب سنده<sup>۱۰</sup> برحمت حق پیوست \* بیت \*

آنکه پا از سر نخوت نهدادی<sup>۱۱</sup> بر خاک  
عاقبت خاک شده خلق بر او می گذرند<sup>۱۲</sup>  
مدت ملک او بیست و هفت سال بود وَاللَّهُ اعْلَمُ بِالصَّوَابِ \*

۱ خطا بر بزرگان B.

۲ M. قصه

۳ و متنبه شوند B.

۴ تصور رفیق پذیرفت M.

۵ اندوه و زحمت M.

۶ تنهه Barānī, p. 524

۷ قرغن and Barānī, p. 524

۸ بر لب آب رسید برحمت M.

۹ نهند بر سر خاک M.

۱۰ خاک شود بر سر او بر گذرند M.

## ذکر سلطان الاعظم ابوالمظفر<sup>۱</sup> فیروز شاه طاب ثراه

سلطان فیروز شاه پسر اسپدار<sup>۲</sup> رجب برادر خرد سلطان غازي غیاث الدین تغلق شاه بود - چون باری تبارک و تعالی واهب المواهب<sup>۳</sup> تُوْنِي الْمَلِكَ مِنْ تَشَاءُ است دور مملکت و نوبت سلطنت برین بادشاه<sup>۴</sup> ملک سیرت - مُصطفی سِریرت<sup>۵</sup> - حلیم کریم عادل رسانید - هر ظلم و تعدی و جور و ستم و خرابی ملک و شورش خلق که در عهد خدایگان مغفور محمد تغلق شاه<sup>۶</sup> بود بعدل و انصاف و آرایش<sup>۷</sup> ملک و قرار جهان و امن طریق<sup>۸</sup> بدل گشت - و وفور علم و کثرت علما و مشایخ پیدا آمد - بیست و سیوم ماه محرم سنه المذکور در کفاره لب آب سنده بر تخت مملکت و سریر سلطنت جلوس فرموده - خلق از هر جنس در دولت سرای گرد آمد - جمیع ارکان مملکت و اعیان دولت بفرحت و بهجت تمام<sup>۹</sup> بیعت عام کردند و موافقت نمودند - سلطان لشکرها را برسم طویله<sup>۱۰</sup> فرود آورد - و روز دوم عزیمت جانب دهلی اختیار شد - صفها بیاراست - همان روز مغلان که برای مدد آمده بودند باشتعال نوروز<sup>۱۱</sup> مرکز بدبخت صفها کشیده اتفاق جنگ کردند - بنگاه را فرمان شد

۱ B. ابوالمظفر فیروز شاه السلطان

۲ اسپدار

۳ M. واهب مواهب

۴ B. برین ملک سیرت

۵ M. سیرت

۶ M. omits شاه

۷ M. انصاف آرایش ملک

۸ B. امن طریقت

۹ B. بهجت تمام عام کردند

۱۰ M. برسم طویل

۱۱ Baranī, p. 533 and Ṭabaqāt Akbarī, نوروز کرگن داماد ترمی شیرین

p. 225 نوروز کرکین که داماد بومه شیرین

تا کفارهٔ آب سنده گرفته روان شود - و لشکرها بار دوم طرف بنگاه شده رود - هم چنان کردند<sup>۱</sup> - لشکر مغل نمودار شد و اندک مایه نکبت زیر پایان بنگاه رسانید<sup>۲</sup> - لشکری سلطان بیشتر شدند - لشکر مغل منهزم شده جانب ولایت خویش رفت - سلطان سلامت بکوچ متواتر در سیوستان رسید - روز جمعه خطبه بنام مبارک سلطان خواندند - هم درین مهم شغل نایب باریکی ملک ابراهیم یافت - و شغل عازمی ملک بشتیر را شد و به خطاب عماد الملک مشرف گشت - هم ازین جا قمر الدین دبیر ملک الشرق ملک کبیر مرحوم در عرصهٔ گجرات بر ملک بهرام غزنین ملک نور سردواتدار و ملک نوا و شیخ حسن سر برهنه و ملوک دیگر که آنجا بودند با خلعتهای خاص و مراحم فراوان نامزد شدند - و سید علاء الدین رسولدار و<sup>۳</sup> سیف الدین و ملک سیف الدین شعبه پیل در دهلی بر خواجه جهان تعین گشتند - و مولانا محمد<sup>۴</sup> عماد مذکور و ملک علی غوری بر والی سنده و تهته بر طغی رفتند - و الاغان<sup>۵</sup> دیگر بر خداوند زاده<sup>۶</sup> قوام الدین و عین الملک در ملتان آمدند - و بعضی در سنام بر ملک محمود بک و بعضی در خطط و قصبات دیگر رفتند - و فرمان عام در کل بلاد ممالک بر مضمون مرحمت و شفقت و لطف و تربیت<sup>۷</sup> صادر گشت - و خود تابوت سلطان محمد بالی پیل داشته و چتر بران زه کرده بکوچ متواتر بر سمت دار الملک دهلی روان شد - درانکه که سلطان محمد برحمت حق پیوست برای<sup>۸</sup> رسانیدن این خبر ملیح بندهٔ خواجه جهان سیوم روز

۱ کردند هم چنین لشکر مغل B.

۲ رسولدار والدین و ملک سیف B.

۳ الاغان دیگر M.

۴ لطف و تربیت M.

۵ رسانیده M.

۶ مولانا عماد مذکور M.

۷ بر خداوند زاده بر قوام M.

۸ رای رسانیدن B.

روان شد - عنقریب در شهر رسید - و این خبر خواجه جهان را بگفت - خواجه جهان از راه عجلت بی تفحص و <sup>۱</sup> تأمل کودکی مجهول النسب و مفقود الحسب را آورد و پسر سلطان محمد ساخت - و باتفاق امرا و ملوک که در شهر بودند در سیوم مالا صفر سنة المذکور بر تخت مملکت و سرپر سلطنت <sup>۲</sup> نشاند <sup>۳</sup> - و سلطان غیاث الدین محمود خطاب کرد - خود کار گذار شد - سید رسولدار و ملک سیف الدین در شهر رسیدند - ایشان فرمان همایونی سلطان که بروی صادر <sup>۴</sup> بود رسانیدند - چون او آنچه کار ناشایسته بی تفکر کرده بود بضرورت هم بران قرار باطل مقرر ماند - بعضی امرا و ملوک چنانچه ملک نتهو خاص <sup>۵</sup> حاجب و اعظم ملک حسام الدین شیخزاده <sup>۶</sup> بسطامی و ملک مسن ملتانی و ملک حسام الدین ادهک بروی پیوستند - و بعضی امرای دیگر چنانچه شرف الملک و ملک دیلان <sup>۷</sup> و امیر قتلغه <sup>۸</sup> و ملک خلجین و ملک حسن امیر میران و قاضی مصر و خواجه بهاء الدین تپیکره و ملک منتجب باخعی و ملک بدرالدین بوتهارى باخفا <sup>۹</sup> عرایض خود پیش تخت اعلیٰ اَعْلَاَ اللّٰهُ <sup>۱۰</sup> تَعَالٰی فرستادند <sup>۱۱</sup> - و حال اخلاص و بندگی خود باز نمودند - خواجه جهان محمود بک را از سنّام طلب

۱ M. تأمل

۲ M. omits سلطنت و سرپر

۳ B. omits نشانند

۴ M. صادر شده بود

۵ M. نتهو صاحب حاجب

۶ B. ملک حسام الدین متوادهدک بروی پیوستند و بعضی امرا

۷ E. دهیلان Tabakāt Akbarī, p. 226 ملک دیدان

۸ M. قتلغه و ملک ذوالجی و ملک حسن B. and قتلغه

۹ B. باخفاء عرض عریضه

۱۰ M. اَعْلَاَ تَعَالٰی

۱۱ B. فرستادند - و شیخزاده نظامی و ملک مسن ملتانی و ملک حسام الدین و حال اخلاص



کرد - او در آمدن اهدال نمود و عرضه داشت متضمن اخلاص پیش تخت اعلي روان گرد - و بر خداوند زاده ترمذ و عین الملک در ملتان نیز نبشته‌ها فرستاد - ایشان عین آن نبشته‌های خواجه جهان را در حضرت روان کردند<sup>۱</sup> و سلطان را خبر اختلاف و اختلال خواجه جهان روشن شد - و ایشان متعاقب در لشکر سلطان پیوستند - بمراحم خسروانه و عواطف پادشاهانه<sup>۲</sup> مخصوص گشتند - خواجه جهان شنید که بکوچ متواتر سلطان می‌رسد و جمیع خلائق با او متفق است - سید جلال الدین کرم‌تی و ملک دیلان و مولانا نجم الدین راضی و داؤد مولا زاده خود را برسالست در لشکر روان کرد و باز نمود که سلطنت و بادشاهی هنوز در خاندان سلطان محمد است - حضرت خدایگانی باسم نیابت ملک داری و ولیعهدی مصالح ملک را تلقی نماید - و باستقلال پرداخت امور ملکی مشغول گردد - و با چند اقطاع از اقطاعات هندوستان اختیار کند - و هر امیری را که خواهد برابربرد - چون رسولان مذکور در لشکر رسیدند سلطان محضر کرد - و سلطان المشایخ قطب الاولیاء نصیر الحق و الشرع و الدین رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ و مولانا کمال الدین سامانه و مولانا شمس الدین باخوڑی<sup>۳</sup> را حاضر گردانید و فرمود شما را معلوم است که من پیش خدایگان مغفور چه حد قرب داشتم - شنیده باشید که خواجه جهان پسرکی را بدروغ پسر سلطان محمد ساخته - اگر سلطان را پسرکی<sup>۴</sup> بودی از من پنهان نماندی - و برای پرورش هیچ کس قریب تر و مشفق تر از من نبود - او را بر تخت نشانده است و خلق شهر را با او بیعت داده - اکنون رای شما چه اقتضا می‌کند - و چه رخصت می‌دهد و صواب چیست - مولانا

۱ کرده سلطان

۲ مراحم و عواطف مخصوص M.

۳ باخوڑی پنهان M.

۴ پسر بودی M.

کمال الدین گفت هر که اول در مملکت شروع کرده است او اولی تر است - و آن حضرت خدایگان اند<sup>۱</sup> - رسولان که آمده بودند سید جلال الدین کرمی و مولانا نجم<sup>۲</sup> این راضی و ملک دیلان هم در لشکر ماندند - داؤد مولا زاده خواجه جهان را باز گردانیدند - فرمان شد بر خواجه جهان بگوئی اگر حقوق نعمت ما را و قدم خدمت خود را یاد کنی از استبداد و جهل و ضلالت باز آئی و راه اطاعت سپری - مراحم در حق<sup>۳</sup> تو بیشتر شود و گناه تو بخشیده گردد - داؤد در شهر آمد و آنچه فرمان شده بود بدو رسانید - او بدید<sup>۴</sup> که شوکت و قوت خدایگانی تضاعف می شد و خلق از هر طرف می پیوست - درین ایام ملک ابو مسلم و ملک شاهین بک پسران ملک محمود بک با عرایض و خدمتی ها بدرگاه پیوستند و بمراحم مخصوص شدند - چون سلطان در خطه<sup>۵</sup> سرستی رسید ملک قوام الملک<sup>۶</sup> روز پنجشنبه آخر ماه جمادی الآخر سنه المذكور بوقت نماز پیشین با جمیع حشم و خدم<sup>۷</sup> خود اسلحه پوشیده از شهر بیرون آمد - احرام حضرت جهان پناه بگرفت - و امیر معظم کتبغه نیز موافقت نمود - و همان روز الاغان او در منزل فتح آباد بحضرت پیوستند - هم درین منزل شاهزاده مبارک قدم فتح خان ولادت یافت - و هم درین منزل خبر کنسته شدن طغی از گجرات رسید - دوم روز از بیرون آمدن قوام الملک - خواجه جهان بضرورت بر سمت حضرت بیرون آمد - بالای حوض خاص نزول کرده در منزل<sup>۸</sup> هانسی با امرای دیگر در حضرت پیوست - دستارها در گردن کرده در مجلس

<sup>۱</sup> M. خدایگانی است

<sup>۲</sup> B. and مراحم در حقیق پیشتر M.

<sup>۳</sup> M. او بزور و شوکت

<sup>۴</sup> B. قوام الدین

<sup>۵</sup> M. خدم و حرم خود

<sup>۶</sup> M. منزلها هانسی

حجابات<sup>۱</sup> ایستادند - فرمان شد احمد ایاز را<sup>۲</sup> بکوتوال هانسی تسلیم نمایند - و ملک خطاب را به تبرهنده برزد<sup>۳</sup> و منتهو خاص حاجب را در سنام جدا کنند<sup>۴</sup> و شیخ زاده بسطامی را فرمان شد از مملکت بیرون رود - و حسام الدین ادهک و مسن در حبس سالار در افتادند - سلطان در ماه رجب رجب قدره سنة المذکور در سواد شهر نزول فرمود - عامه خلایق<sup>۵</sup> استقبال کردند - و بمراحم خسروانه<sup>۶</sup> مخصوص شدند - و بطالع سعد و به پیروزی<sup>۷</sup> دوم ماه مذکور در قصر همایون<sup>۸</sup> فرود آمد - و در پرداخت مصالح مملکت و امور سلطنت مشغول گشت - در ماه صفر سنه ثلاث و خمسين و سبعمائه طرف سرور سواری کرد - بعد چهار ماه جانب شهر مراجعت فرمود - روز در شنبه سیوم ماه جمادی الاول سنة المذکور شاهزاده<sup>۹</sup> محمد خان در شهر ولادت یافت - این بشارت فرخنده و این خبر خجسته به سلطان رسانیدند - وصول مقدم<sup>۱۰</sup> مبارک او را میمون داشتند \* بیت \*

مبارک باد و میمون باد و فرخ باد و فرخنده

وصول امید ایس کرکز بیرج نیر اعظم

جشنها ساختند و شادیا<sup>۱۱</sup> کردند - خلقی که در نوبت بادشاهی تولد شد همین شاهزاده بود - و از آن روز باز که این شاهزاده از کتم عدم بصکرای وجود آمد کار مملکت هر روز تضاعف می پذیرفت - و رونق سلطنت ازدیاد می یافت<sup>۱۲</sup> - الغرض بعد چند ماه هم در سنة المذکور

۱ حجاب ایستادند M.

۲ ایاز را کوتوال B.

۳ ببرند M.

۴ جدا کند B.

۵ عامه خلق M.

۶ M. omits خسروانه

۷ و به پیروزی M. omits

۸ M. قصر حانوں

۹ و شاهزاده B. and M.

۱۰ M. قدم مبارک

۱۱ M. omits the couplet and B. شادی کردند

۱۲ M. ازدیاد یافت بعد

طرف کلانور سواری فرمود - و در جانب منجهور شکار<sup>۱</sup> کرده جانب دار الملک، دهلی باز گشت<sup>۲</sup> - همدران سال مسجد جامع نزدیک کوشک و مدرسه بالای حوض خاص بنا کرده<sup>۳</sup> - هم درین سال شیخ زاده صدر الدین نبیسه شیخ کبیر قطب الاولیاء بهاء الحق و الشرع و الدین زکریا رَحْمَةُ اللهِ عَلَیْهِ شیخ الاسلام شد - و قوام الملک<sup>۴</sup> مقبول که نایب وزیر بود وزارت مملکت یافته<sup>۵</sup> و به خطاب خانجهانی مشرف گشت - مسند و بالشهای زر دوزی ارزانی فرمود<sup>۶</sup> - و خداوند زاده قوام الدین خداوند خان شد - و شغل<sup>۷</sup> وکیلدری یافت - و تاتار ملک تاتار خان شد<sup>۸</sup> - هر سه نفر<sup>۹</sup> چترهای گوناگون یافتند - و ملک الشرق<sup>۱۰</sup> شرف الملک نایب وکیلدر و سیف<sup>۱۱</sup> الملک شکار بک و خداوند زاده عماد الملک سر سلاح دار و عین الملک<sup>۱۲</sup> مشرف ممالک و ملک حسین امیر میدان مستوفی ممالک شدند - و هم ماه شوال سنه اربع و خمسين و سبعمائه سلطان با لشکریهای انبوه طرف لکنهوتی بیرون آمد - و خانجهان را در شهر<sup>۱۳</sup> گذاشت - امور مملکت و احکام سلطنت کلی و جزوی بدو مفوض گردانید - و بکوچ متواتر در لکنهوتی روان شد - چون نزدیک گورکپور رسید آدی سنگه در حضرت پیدوست

۱ M. منجهور شکارها کرده

۲ B. باز گشته

۳ M. بنا فرمود

۴ M. قوام الملک ملک مقبول نایب

۵ M. یافت و بخطاب

۶ M. زر دوزی دادند

۷ M. وشغل

۸ M. تاتار خان گشت

۹ M. هر سه ملک

۱۰ B. ملک شرف الملک

۱۱ M. و خداوند سیف الملک

۱۲ B. عین الملک مستوفی ممالک مشرف و ملک حسین

۱۳ M. در سر گذاشت

بیست - لکه تنگه نقد و دو زنجیر پیل خدمتی آورد - و بمراحم خسروانه  
 مخصوص گشت - سلطان بیست و هفتم<sup>۱</sup> ماه ربیع الاول یکایک درون حصار  
 اكداله<sup>۲</sup> در رفت - آنجا جنگی محکم شد<sup>۳</sup> که در تحریر و تقریر ننگنج  
 بنگالیان بشکستند و بسیار کشته شدند<sup>۴</sup> - ستیدانو<sup>۵</sup> مقدم نایکان آن روز  
 کشته شد - بیست و نهم ماه مذکور لشکر از آنجا بیرون رفته کنار لب آب  
 گنگ<sup>۶</sup> فرود آمد - الیاس حاجی در اكداله حصاری<sup>۷</sup> شده بود - در پنجم  
 ماه ربیع الآخر با جمیع حشم و خدم و بنگالی بی شمار مستعد جنگ شده<sup>۸</sup>  
 بوقت نماز پیشین از حصار بیرون آمد - سلطان لشکرها فوج کرده صف  
 بکشید<sup>۹</sup> - بمحور آنکه نظر الیاس حاجی بر سلطان افتاد هراسیده روی  
 بهزیمت نهاد - لشکر حمله کرده چتر و چهل زنجیر<sup>۱۰</sup> پیل او بدست آمد -  
 و سوار و پیاده بیشمار علف تیغ گشت - سلطان روز دوم مقام کرد - سیوم روز  
 بر سمت دار الملک دهلی مراجعت فرمود - بعد چندگاه شهر معظم فیروز  
 آباد را حرسها الله عن الآفات بزیاد نهاد - در سنه ست و خمسين و سبعمائنه  
 طرف شهر دیپالپور عزیمت کرد - جوئی از آب ستلدر<sup>۱۱</sup> بکشید تا جعبز که  
 چهل و هشت کوه باشد ببرد - و در سال دوم جوئی فیروز آباد از حوالی  
 کوه مذدتی<sup>۱۲</sup> و سرمور کشید و هفت لب آب دیگر دران آب انداخته

اكداله محل برون در رفت B. 2

بست و هشتم M. 1

محکم شد بنگالیان M. 3

گسته شدند M. 4

سهدیو مقدم بایکان M. 5

آب گنگی فرود M. 6

حصاری شد M. 7

شده M. omits 8

صف کشید M. 9

زنجیر M. omits 10

آب ستلدر کشیده تاجپور Tabakāt Akbari, p. 230 11

نهری از آب جون از حوالی مندل و سرمور کشید Tabakāt Akbari, p. 230 12

و هفت نهر دیگر بار جمع کرده

در هانسی رسانیدند - از آنجا در اراسن<sup>۱</sup> برد و آنجا حصاری مستحکم  
 بنا فرمود و حصار فیروزه نام کرد - و زیر کوشک آن حوضی وسیع بگفت - و از  
 آن جوی پر آب گردانید و جوی دیگر از کهک<sup>۲</sup> کشیده زیر حصار سرستی برد  
 و از آنجا تا هرنی<sup>۳</sup> کهیره رسانید - و درین میانه حصاری ساخته فیروز آباد  
 نام کرده و جوی دیگر از لب آب بدهی<sup>۴</sup> جون کشیده در حصار فیروزه برد -  
 و در حوض انداخته از آنجا نیز پیشتر برد - در ماه ذی الحجه روز عید  
 اضحیه<sup>۵</sup> سنه المذکور خلعت و منشور خلیفه الحاکم بامر الله ابو الفتح  
 ابی بکر بن<sup>۶</sup> ابی الربیع سلیمان از دار الخلافه مصر متضمن تفویض ممالک  
 همد رسید - و هم درین<sup>۷</sup> سنه المذکور رسولان لکهنوتی از الیاس حاجی  
 با تحفه و نفایس بسیار رسیدند - بمراحم فراوان و عواطف بی پایان مخصوص  
 شده باز گشتند - و در کورت دیگر خدمتیان<sup>۸</sup> و تحفه از الیاس حاجی  
 بیاوردند - و در حصار فیروزه پای بوس کردند - فرمان شد این متاع بر بندگان  
 کمینگ ما بیشتر ازین باشد - باید که بعد ازین پیلان چیده که از بغداد<sup>۹</sup> حاصل  
 میشود بیارند - سنه ثمان و خمسین و سبعمائنه ظفر خان محمد کر<sup>۱۰</sup>  
 فارسی از سنار گانون تافته از راه دریا در توسائین<sup>۱۱</sup> با دو زنجیر  
 پیل خدمتی بدرگاه پیوست - و بمراحم مخصوص گشت و نیابت  
 وزارت یافت - در ماه ذی الحجه سنه تسع و خمسین و سبعمائنه طرف

<sup>۱</sup> برالین Tabakāt Akbarī, p. 230

<sup>۲</sup> کهک Tabakāt Akbarī, p. 230 <sup>۳</sup> see Elliot, III, p. 8. هرنی

<sup>۴</sup> بدمنی M.

<sup>۵</sup> عید الضحیه M.

<sup>۶</sup> بن M. omits

<sup>۷</sup> در سنه M.

<sup>۸</sup> خدمتی باب B.

<sup>۹</sup> که از برادر M.

<sup>۱۰</sup> ظفر خان فارسی Tabakāt, p. 230 کر فارسی M.

<sup>۱۱</sup> دریا توسائین B.

سامانه عزیمت فرمود و آنجا شکار<sup>۱</sup> می باخت - در اثنای آن خبر رسید که فوجی از مغل در حدود دیپالپور رسیده است - ملک قبول سر پرده دار با لشکرها نامزد شد - مغل<sup>۲</sup> از پیش لشکر عطف کرده در ولایت خود رفته - سلطان بر سمت دار الملک دهلی مراجعت کرد - و در آخر سنه المذکور ملک تاج الدین فتنه<sup>۳</sup> و چند امرای دیگر از لکهنوتی باسم رسالت با تحفه و خدمتیاران<sup>۴</sup> در حضرت آمدند - و بانواع مراسم مخصوص گشتند<sup>۵</sup> . سلطان نیز اسپان ترکی و تازی و میوه های خراسان از هر جنس و تحفه دیگر بر دست ملک سیف الدین شهنه<sup>۶</sup> پیل برابر ملک تاج الدین فتنه برای<sup>۷</sup> سلطان شمس الدین در لکهنوتی روان کرد - چون در بهار<sup>۸</sup> رسیدند شنیدند که سلطان شمس الدین وفات یافت - و پسر او سلطان سکندر بادشاه شد - رسولان لکهنوتی را در بهار داشتند و این کیفیت در حضرت اعلی باز نمودند - فرمان شد تحفه و نفایس در حضرت بفرسند - و اسپان<sup>۹</sup> حشم بهار را بدهند و رسولان را در کره برسانند - همچنان کردند - در سنه ستین و سبعمانه سلطان با لشکری از انبوه عزیمت لکهنوتی مصمم کرده روان شد - خانچهان را در دهلی گذاشت - و تاتار خان را از حد ولایت غزنین<sup>۱۰</sup> تا ملتان شقدار کرده آنجا داشت - چون سلطان در ظفر آباد رسید هوای بشکال قریب شد - همانجا مقام کرد - و درین منزل اعظم ملک شیخ زاده بسطامی که بر حکم فرمان از مملکت بیرون رفته بود از خلیفه خلعت آورد - سلطان در باب او مرحمت کرد - و اعظم خان

۱ و انجانب شکاری می باخت M.

۲ M. omits مغل

۳ M. بیتنه

۴ M. خدمتیاران

۵ B. گشته

۶ M. شهنیک پیل

۷ M. بر سلطان

۸ M. بهار رسیدند

۹ B. اسپان بهار را بدهند

۱۰ M. غزنین ملتان

خطاب فرمود - و سید رسولدار از برلد برابر رسولان لکه‌نوتی آمده بود باز در لکه‌نوتی نامزد شد - سلطان سکندر سید رسولدار را با پنج زنجیر پیل و تحفه و نفیس در حضرت فرستاد - و پیش از رسیدن سید رسولدار - عالم خان از لکه‌نوتی در حضرت آمد - بر وی فرمان شد که سلطان سکندر نادان و بی تجربه است راه اخلاص گذاشته است - ما اول نخواستیم که تیغ در میان آریم - چون او چنانچه شرط اطاعت است بجا نیارود اینک<sup>۱</sup> ما خود می‌رسیم - سلطان بعد بشکال<sup>۲</sup> با لشکر<sup>۳</sup> ها جانب لکه‌نوتی روان شد - در اثنای راه شاهزاده فتح خان اسباب ملک داری چنانچه پیلان و فراش خانه لعل یافت - و سکه بنام او زدند و اصحاب شغل تعیین شدند - چون سلطان در حد پندوه رسید سلطان سکندر در حصار اكداله جایی که سلطان شمس الدین به دژ<sup>۴</sup> او حصارى شده بود حصارى شد - سلطان سیزدهم ماه جمادی<sup>۵</sup> الاول سنه احدی و ستین و سبعمائه بر در حصار اكداله نزول فرمود - چون چند روز در استعداد حصار گیری گذشت ایشان را معلوم شد که ما را حد مقاومت با این<sup>۶</sup> لشکر نخواهد بود - بضرورت امان خواستند و صلح جستند - پیل و مال و اسباب خدمتی قبول کردند - سلطان بیستم ماه جمادی<sup>۷</sup> الاول سنه المذكور از پیش اكداله کوچ کرده مراجعت فرمود - چون در پندوه رسید سلطان سکندر سی و هفت زنجیر پیل و تحفه و نفیس دیگر خدمتی فرستاد - سلطان بکوی متواتر در جون‌پور آمد - موسم بشکال شد - همانجا ماند - چون

۱ نیارود آنکه ما خود M.

۲ برشکال M.

۳ بزر او حصارى M.

۴ با آن لشکر M.

۵ با لشکر جانب M.

۶ جماد الاول M.

۷ جماد الاول M.



بشکال بگذشت <sup>۱</sup> در ماه ذی الحجة سنة المذكور با لشکریهای قاهره از راه بهار طرف جاج نگر عزیمت کرد - فرمان داد تا <sup>۲</sup> لشکر ستور و عورات و اسپ لانر و مردم ضعیف نیاید <sup>۳</sup> - ملک قطب الدین برادر ظفر خان وزیر را با پیلان و بنگاه در کوه گذاشته خود بکوچ متواتر روان شد - چون در سیکره <sup>۴</sup> رسید آن را بتاخت - رای سیکره انحراف نمود - از آنجا شکر خاتون <sup>۵</sup> دختر رای سادهن <sup>۶</sup> با دایه بدست آمد - سلطان او را در محل دختران بپرورد - چون سلطان پیشتر شد ملک عماد الملک را با بعضی بندگان برابر بنگاه یک منزل عقب گذاشت - هم درین محل احمد خان که از لکنوتی عطف کرده در کوه زنتهور <sup>۷</sup> مانده بود بعضرت پیوست - بمراحم مخصوص گشت - سلطان از آنجا در شهر بنارس <sup>۸</sup> که مسکن رای بود رسید - لب آب مهندری را بگذشت <sup>۹</sup> رای فرار نمود - جانب تلنگ رفت - سلطان یک منزل بر عقب او پیشتر شد - چون معلوم شد که رای دور رفته است <sup>۱۰</sup> سلطان باز گشته هم دران حدود شکار می کرد - رای بیدر بهان دیو کسان فرستاد و صلح جست تا خلق او کشته نشود - و سلطان بعادت باز گردید - سی و سه زنجیر پیل و تحف و نفایس دیگر بوجه خدمتی پیش فرستاد - سلطان از آنجا باز گشته در بدمالوتی و برمتلاوی <sup>۱۱</sup> که مرغزار پیلان بود شکار می کرد - دو پیل

۱ B. بشکال گذشت

۲ B. تا در لشکر

۳ M. ضعیف بیاید

۴ Tabakāt Akbarī, p. 232 سنکرة M. see also Elliot, vol. IV., p. 10, note 3.

۵ B. شکر خان

۶ Tabakāt Akbarī, p. 232 راجه سنکرة رای see Elliot, vol. IV., p. 10, note 4.

۷ M. زنتهور

۸ Tabakāt Akbarī, p. 232 شهر بنارس

۹ M. مهندی را گذشت

۱۰ M. دور رفته است بر عقب سلطان

۱۱ M. برمتلاوی

را بکشت - و سیرم<sup>۱</sup> و دم و دندان ایشان بیاورد چنانچه درین محل

ضیاء الملک، باعی گفته است - . \* رباعی \*

شاهی که ز حق<sup>۲</sup> دولت پاینده<sup>۳</sup> گرفت

اطراف جهان چو مهر تابنده گرفت

از بهر شکار پیل در جاج نگر

آمد در بکشت سی و سه زنده گرفت

سلطان از آنجا بکوچ متواتر باز گشته در کوه رسید - و از کوه در سمت

دار الملک دهلی مراجعت فرمود - در ماه رجب سنه اثنین<sup>۴</sup> و ستین

و سبعمائنه مظفر و منصور درون شهر در آمد - بعد چندگاه شغید که نزدیک

بروار<sup>۵</sup> کوهی است از گیل - و آبی [از] میان آن<sup>۶</sup> کوه بزرگ<sup>۷</sup> می آید و در

ستلدر می افتد - آن را سرستی می گویند - و این طرف آن کوه جوئی

است آن را جوی سلیمه خوانند - اگر کوه گلین بکارند آب سرستی

درین جوی در آید از آنجا در سهند<sup>۸</sup> و منصور پور و از آنجا در سنام

برود دایم جاری باشد - چون آنجا رسید در حفرة آن کوه چندگاه مشغول

شد - و سهند را تا ده کوهی<sup>۹</sup> بحواله ملک ضیاء الملک شمس الدین

ابورجا<sup>۱۰</sup> از شق سامانه خارج گردانیده تا آبادان گذد - و آنجا حصار

برآورده فیروز پور نام کرد<sup>۱۱</sup> - چون سلطان کافتر کوه مذکور قابل ندید ترک

۱ M. سیرمر و دندان

۲ B. که بحق

۳ M. پاینده

۴ M. اثنه و ستین

۵ B. Firishta "Parwār". بروار

۶ B. و آبی میان آن و کوه

۷ B. کوه بزرگ لب آب می آید

۸ M. سهند و منصور بود و از آنجا

۹ M. تا ده کوهی

۱۰ M. شمس الدین ابورجا شق سامانه

۱۱ M. نام کرده

گرفته در نگر کوت رفت - آن را فتح کرده از آنجا عزم تهته<sup>۱</sup> نمود - چون در تهته رفت جام بابه‌نیه که ضابط تهته بود بقوت آبگیر<sup>۲</sup> محصور شده - مدتی محاربه کردند - در لشکر سلطان مغفور تنگچه<sup>۳</sup> علف و غله بعدی شد که بیشتر مردم بعد از گرسنگی هلاک گشته - بضرورت ناچار بعد کوشش بسیار جانب گجرات روان شد - ایام بشکال رسیده بود - بعد انصرام بشکال<sup>۴</sup> قصد تهته کرد و اقطاع گجرات ظفر خان را<sup>۵</sup> مفروض گردانید - ملک نظام الملک معزول شده با تمام<sup>۶</sup> خیل خانه در شهر آمد - بعد چند گاه نیابت وزارت ممالک یافت - چون سلطان مرحوم باز در تهته رفت - جام<sup>۷</sup> بابه‌نیه امان خواست - بحضرت پیوست<sup>۸</sup> و بمراحم مخصوص شد - سلطان<sup>۹</sup> او را با تمام<sup>۱۰</sup> مقدمان آن طرف برابر خویش در دار الملک دهلی آورد - چون مدتی خدمت کردند سلطان باز جام<sup>۱۱</sup> را اقطاع تهته داد و با ترتیب تمام<sup>۱۲</sup> روان گردانید - در سنه اثنین<sup>۱۳</sup> و سبعین<sup>۱۴</sup> و سبعمائه خانجهان نقل کرد - خانجهانی پسر مهتر او جوانان<sup>۱۵</sup> یافت - در سنه ثلاث و سبعین و سبعمائه ظفر خان در<sup>۱۶</sup> گجرات نقل کرد - شغل اقطاع گجرات بر پسر مهتر او شد - در دوازدهم ماه صفر سنه ست و سبعین و سبعمائه شاهزاده فتح خان در منزل کتهوار<sup>۱۷</sup>

۱ B. تهته

۳ M. تنگچه

۵ M. omits را

۷ جام و بابه‌نیه M.

۹ M. سلطان ایشان را

۱۱ M. سلطان بار حام

۱۳ M. اثنه

۱۵ M. جوانان

۱۷ Tabakṣṭi Akbari p. 234 در منزل کتهوار وفات یافت

۲ B. بقوت انکیر

۴ M. بشکل

۶ M. با تمامی خیل خانه

۸ M. پیوستند

۱۰ M. با تمامی مقدمان

۱۲ M. با ترتیب باز گردانید

۱۴ B. ستین

۱۶ B. ظفر خان در نقل

نقل کرد - سلطان ازین سبب بغایت متامل و متفکر شد - و انکسار بسیار در ذات مبارک او پدید آمد - در سنه ثمان و سبعین و سبعمائنه شمس دامغانی چهار لک تنگه زیادت بر محصول گجرات از وجه مطالبه و صد زنجیر فیل و دویست اسب تازی و چهار صد برده از مقدم بجگان و حبشی هر سال قبول کرد - بر ملک ضیاء الملک ملک شمس الدین ابورجا که نیابت<sup>۱</sup> گجرات داشت گفتند که مال زیادت اگر او<sup>۲</sup> قبول کند اقطاع گجرات هم برو مقرر دارند - چون دانست که قابلیت ندارد و شمس دامغانی گزاف می گوید قبول نکرد دامغانی مذکور نیز بندرز و چودول نقره<sup>۳</sup> یافت - و بنیابت گجرات از جهت ظفر خان تعیین شد - چون در گجرات رسید سودای باطل و خیال فاسد در دماغ او راه یافت - علامت<sup>۴</sup> طغیان ظاهر گردانید<sup>۵</sup> از سبب مالی که زیادت خراج و خدمتی بر محصول قدیم گجرات قبول کرده بود و حاصل کردن نتوانست - آخر الامر امیران صدۀ گجرات چنانچه ملک شیخ ملک فخر الدین خالد و سران گروه<sup>۶</sup> خروج کرده - در سنه ثمان و سبعین و سبعمائنه ملک شمس الدین دامغانی را کشتند - سر او بریده در حضرت فرستادند - این فتنه فرونشست<sup>۷</sup> - و در عهد دولت آن پادشاه نیک بخت و فرخ پی کار مملکت از فرط عدل و احسان او چنان قرار گرفته بود که از هیچ طرف فتنه سر بر نمی کرد - و کسی را مجال<sup>۸</sup> نبود که پای از دایرۀ اطاعت بیرون کشد - مگر فتنۀ دامغانی که بمجرّد بغی ورزیدن سزای خود

۱ نایب گجرات B.

۲ مذکور بر بندرز و چودول مقوله یافت M.

۳ گردانیدند M.

۴ فخر الدین نا او سران گروه خروج کرده M.

۵ فروست M.

۶ اگر قبول کند M.

۷ علامت B.

۸ محل نبود B.

یافت - از آن که سرحداتی مملکت<sup>۱</sup> با امرای بزرگ و هوا خواهان خویش داده \* مستحکم گردانیده بود - چنانچه طرف هندوستان سرحد<sup>۲</sup> بنگاله اقطاع کره و مهوبه و شق دلموه<sup>۴</sup> بحواله<sup>۳</sup> ملک الشرق مردان دولت که نصیر الملک خطاب داشت کرده<sup>۵</sup> - و اقطاع آوده و سندیله<sup>۶</sup> و شق کول بحواله<sup>۷</sup> حسام الملک<sup>۷</sup> حسام الدین نوا و اقطاع جونیپور و ظفر آباد بحواله<sup>۸</sup> ملک بهروز<sup>۸</sup> سلطانی و اقطاع بهار<sup>۹</sup> بحواله<sup>۹</sup> ملک بیر<sup>۱۰</sup> افغان گردانیده - امرای مذکور در مالیدن فساد کفار آن دیار و ضبط اقالیم سرحد تقصیر نمی کردند - چنانچه سلطان را برای ضبط<sup>۱۱</sup> و قرار آن سمت تعلقی نبود - اما سرحد خراسان بجهت سد فتنه<sup>۱۲</sup> مغل هیچ امیری درخور آن نبود - بضرورت ملک الشرق نصیر الملک را از<sup>۱۲</sup> اقطاع کره و مهوبه طلبیده در عرصه ملتان فرستاد - تا فتنه ملاعین و فساد آن سمت را مالش دهد - و اقطاع با نواحی و مضافات بحواله او گردانیده - و اقطاع هندوستان یعنی کره و مهوبه هم بر ملک الشرق ملک شمس الدین سلیمان پسر ملک مردان دولت مقرر داشتن فرمود - القصه بعد کشته شدن دامغانی نیابت<sup>۱۳</sup> اقطاع گجرات بحواله<sup>۱۳</sup> ملک مفرح ساطانی گردانید - و فرحت الملک خطاب کرد \* در سده تسع و سبعین و سبعمائه طرف اناوه

۱ مملکت امرای B.

۲ دیده B.

۳ سرحدها M.

۴ شق دلموه M.

۵ B. omits کرده

۶ سدند M.

۷ حسام الملک و حسام الدین M.

۸ بهروز M.

۹ اقطاع سار B.

۱۰ B. omits ملک مرافغان

۱۱ B. omits ضبط

۱۲ M. omits از

۱۳ M. omits نیابت

و اکحل<sup>۱</sup> سواری فرمود - رای سبیز<sup>۲</sup> و ادهرن<sup>۳</sup> مقدّمانِ اناوة که با سلطان طغیر ورزیده و یک کورت با لشکر اسلام مقابل شده منهنم گشته بودند - بتغیب و استظهار در آورده با زن و فرزند<sup>۴</sup> و خیل و تبع روان<sup>۵</sup> کرده در شهر آورده - و در اکحل<sup>۶</sup> و پتلاهی حصارها بنا کرده ملک زاده فیروز پسر ملک تاج الدین ترک را با جمعیت کثیر و امرای کبیر<sup>۷</sup> نامزدی آنجا گذاشت - و اقطاع فیروز پور و پتلاهی<sup>۸</sup> بحواله او گردانید - و اقطاع اکحل<sup>۹</sup> ملک بلی افغان را داده سمت دارالملک مراجعت فرمود - هم دران سال ملک نظام<sup>۱۰</sup> الدین نوامیر اوده که برابر سلطان بود<sup>۱۱</sup> در لشکر وفات یافت - اقطاع اودهه ملک سیف الدین پسر بزرگ او را مفوض گشت - در سنه احدى و ثمانین و سبعمانه سمت سامانه سواری فرمود - چون در سامانه رسید ملک قبول قران خوان امیر<sup>۱۲</sup> مجلس خاص مقطع سامانه خدمتهای بسیار پیش کشید - سلطان در باب او مراجع<sup>۱۳</sup> فراوان و شفقت بی پایان ارزانی فرمود - از آنجا میان قصبه انباله و شاه آباد شده در کوهپایه سانتور رفته از رای سرمور<sup>۱۴</sup> و رایان کوه خدمتی و مال ستده سمت دارالملک مراجعت فرمود - هم چنان خبر<sup>۱۵</sup> تَمَر کهرکو مقدم ولایت کیتهر<sup>۱۶</sup> رسید - ماناک سید محمد

۱ اناوة و اکحل B.

۲ رای سبیز M.

۳ ادهرن و مقدّمان M.

۴ فرزندان M.

۵ روانی کرده M.

۶ اکحل B.

۷ امرای نامزدی آنجا M.

۸ فیروز پور و پتلاهی B.

۹ اکحل B.

۱۰ حسام الدین M.

۱۱ بود هم در لشکر M.

۱۲ امیر مجلس بک خاص B.

۱۳ مراجع فراوان فرمود M.

۱۴ سرمور M.

۱۵ خبر M. omits

۱۶ مقدم کیتهر Tabakāt Akbari, p. 235 M.

مقطع شقّ بدائون و سید علاؤ الدین برادر او را کهرکو مذکور بجهت ضیافت در خانه خود برده بود و غدر کرد ایشان را بکشت - در سنه اثنین و ثمانین و سبعمائه سمت کیتهر<sup>۱</sup> سواری فرمود بانقمام سادات مذکور - ولایت کیتهر را نهب و تاراج کرد - و همه<sup>۲</sup> را اسیر کرد و دستگیر و خوار و ذلیل گردانید إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلُوا أَعْرَاجَ أَهْلِهَا أَذَلَّةً فَسَدُوا آن دیار را مالش داد - کهرکو مذکور<sup>۳</sup> فرار نمود وَالْفَرَارُ مِنْ مَا لَا يُطَاقُ مِنْ سُلَيْ الْمُرْسَلِينَ در ولایت مہترگان<sup>۴</sup> که در کوهپایه کمایون است در آمد - سلطان ایشان را نیز نهب کرد - چون از آن مهم فارغ شده افطاح بدائون بحواله ملک قبول قران خوان سر پرده دار خاص گردانید - و در شقّ سذبیل برای مالش و ضبط<sup>۵</sup> کیتهر ملک خطاب افغان را نامزد کرد - و هر سال باسم شکار هم<sup>۶</sup> در ولایت کیتهر سواری میکرد - ولایت مذکور چنان مضطر و<sup>۷</sup> خراب گشت که جز شکار دران دیار دیگر<sup>۸</sup> نبود - سنه سبع و ثمانین و سبعمائه<sup>۹</sup> در موضع بیولی هفت گروهی از خط بدائون حصار بر آورد و آن را فیروز پور نام نهاد - خلق آن را پور آخرین<sup>۱۰</sup> میگویند - بعده سلطان مرحوم پیرو ضعیف گشته<sup>۱۱</sup> و عمر قریب نود سالگی<sup>۱۲</sup> رسید - خانجهان که وزیر او بود مطلق العنان شد و همه کارهای سلطنت را قبض کرد - امرا و ملوک فیروز شاهي بتمام مستخر او

<sup>۱</sup> M. کنهیر

<sup>۲</sup> M. omits from up to همه را اسیر

<sup>۳</sup> M. مذکور گریخته در ولایت

<sup>۴</sup> M. ولایت مهنکان

مالش و ضابط M.

<sup>۵</sup> M. در

<sup>۷</sup> M. مضطر

<sup>۸</sup> که جز شکاري دیگر دران روز نبود

<sup>۹</sup> Elliot, vol. IV., p. 14 wrongly translates 754 H. (1382 A.D.). See also Tabakāt Akbari, p. 236.

<sup>۱۰</sup> بو آخرین B.

گشت M.

<sup>۱۲</sup> M. نود سالي

گشتند - و هرکرا مخالف میدید بهر طریق که می توانست پیش سلطان مرحوم گذرانیده<sup>۱</sup> بعضی را تلف میکرد - و بعضی را بی دستگه گردانیده - آخرکار بجائی رسید که هرچه خانجهان می گفت سلطان مرحوم همان می کرد - ازین سبب کار مملکت فتور می گرفت - و هر روز نقصان می شد - روزی خانجهان پیش سلطان مرحوم عرضه داشت<sup>۲</sup> که شاهزاده محمد خان بعضی امرا و ملوک چنانچه دریا خان بن ظفر خان امیر گجرات و ملک یعقوب محمد حاجی اخور بک و ملک راجو و ملک سماء الدین و ملک کمال الدین پسر<sup>۳</sup> ملک عمر عارض بندگان خاص را با خویش یار کرده می خواهد که<sup>۴</sup> فتنه انگیزد - سلطان مرحوم چون همه کارها بحواله خانجهان گذاشته بود بغیر فکر و تأمل فرمان داد تا ایشان را دست آرد - این خبر بسمع شاهزاد محمد خان رسید - چند روز در سرای نیامد - هرچند خانجهان طلب می فرستاد او عذر می کرد - خانجهان به بهانه حساب بقایا دریا خان بن ظفر خان امیر مهوبه را موقوف درون خانه خود داشته - ازین سبب شاهزاده را خوف و هراس زیاده تر گشت - پیش سلطان مرحوم کیفیت خویش باز نمود - سلطان او را نیز فرمان داد تا خانجهان را دور کند - دریا خان بن ظفر خان را خلاص دهد - شاهزاده محمد خان ساخته - ملک یعقوب اخور بک اسپان پایگاه را بتمام و ملک قطب الدین<sup>۵</sup> فرامرز شکنه پیل همه پیلان را با عمارى و برگستوان بر شاهزاده آوردند - بندگان فیروز شاهي و امرای دیگر و خلق شهر نیز بیشتری بار یار شدند - در ماه رجب سنه تسع و ثمانین

۱ M. گردانیده

۲ M. عرضه داشت کرد

۳ M. کمال الدین پسران

۴ M. omits که

۵ B. قطب الدین شیخ فرامرز



و سبعمائه مستعد شده با جمعیتی کثیر آخر شب پیش در خانجهان رفت - چون او را ازین حال خبر شد دریا خان بن ظفر خان را از بندی خانه کشیده بکشت - و خود با چند نفر معدود ساخته شده بیرون آمد - و شاهزاده محمد خان بجنگ پیوست - آخر طاقت آوردن نتوانست - باز عطف گزیده درون خانه در آمد - و وقت در آمدن زخمی شد - چون میدان مقاومت تنگ دید از راه دری دیگر بیرون آمد و با چند نفر معدود گریخت - میان میوات شده در محاربی بر کوکا چوهان رفت - و از پناه جست - شاهزاده محمد خان خانه خانجهان را از زر و مال و اسلحه و اسبان<sup>۱</sup> و اسباب بتمام غارت گذایده و از آنجا باز گشت - با جمعیت تمام پیش دربار آمد - ملک بهزاد فتح خان<sup>۲</sup> و ملک عماد الدوله و ملک شمس الدین بزبان<sup>۳</sup> و ملک مصالح<sup>۴</sup> مکرران را که با خانجهان یار بودند پیش دربار آورده گردن زد - چون کیفیت مذکور پیش سلطان مرحوم گردانیدند سلطان مرحوم عهده وزارت<sup>۵</sup> بحواله شاهزاده محمد خان گردانید - امرا و ملوک و بندگان فیروز شاهي و عامه خلق بدر رجوع آوردند - سلطان مرحوم پیر و ضعیف گشته بود - بعده ضرورت<sup>۶</sup> اسباب ملک داری از اسپ و پیل و مال و حشم بتمام تسلیم<sup>۷</sup> او کرد - و بخطاب ناصر الدین محمد شاه مشرف گردانید - و خود در خانه خویش بطاعت باری تعالی<sup>۸</sup> مشغول گشت - در مساجد جمعه به تمام بلاد ممالک<sup>۹</sup> خطبه بنام هر در بادشاه می خواندند - در ماله شعبان

۱ M. اسپ

۲ فتح خانی M.

۳ B. بریان

۴ M. ملک مصالح

۵ M. عهده و الغرض بحواله

۶ M. بعده بضرورت

۷ B. تسلیم کرد

۸ M. تعالی omits

۹ M. بلاد مملکت

سنة المذكور شاهزاده محمد خان در قصر جهان<sup>۱</sup> نما جلوس فرمود - خطاب و اقبال واقطاعات و نان و مواجب و ادرار و انعام و هرچه کسی در عهد سلطان مرحوم داشت بر ایشان مقرر و مستقیم کرد - ملک یعقوب امیر اخوریک<sup>۲</sup> را سکندر خان خطاب شد - واقطاع گجرات یافت - و ملک اجورا مبارز خان و کمال عمر را دستور خان و سماء عمر را تعیین الملک - مخاطب گردانید - و ملک سماء الدین و کمال الدین قرب و اختصاص<sup>۳</sup> گرفتند - و کارهای دیوان بهواله ایشان میشد - ملک یعقوب سکندر خان را با لشکرها در معاری<sup>۴</sup> بر خانچهان نامزد کرد - چون لشکر<sup>۵</sup> در معاری رسید کوا ملعون خانچهان را گرفته بر سکندر خان فرستاد - سکندر خان او را کشته سر او را در حضرت اعلی<sup>۶</sup> برد - هم چنان سکندر خان را در اقطاع گجرات روان کرد - و خود شاهزاده در پرداخت<sup>۷</sup> امور و کارهای ملکی مشغول شد - در ماه ذی الحجه سنة المذكور سمت کوهپایه سرمرور سواری فرمود - تا مدت دو ماه در شکار گرگ<sup>۸</sup> و گوزن مشغول بود - در اثنای آن خبر کشته شدن سکندر خان رسید که او را ملک مفرح امیر کهذبایت و امیران صد گجرات بغدر کشتند - و لشکری که با او از حضرت رفته بود بعضی مجروح و بعضی غارت شده برابر سید سالار در حضرت آمدند - شاهزاده محمد خان باستماع این خبر متامل و متفکر شده سمت دار الملک دهلی مراجعت فرمود - اما جوان بی تجربه بود در لهو و طرب مشغول گشت - و کشته شدن سکندر خان سهل پنداشت - تا مدت

۱ جهانابی

۲ امیر آخور را سکندر خان شد M.

۳ قرب اختصاص M.

۴ معاری B.

۵ لشکری بدر معاری M.

۶ اعلی M. omits

۷ در پرداخت ملکی M.

۸ کرگدن و گوزن B.

پنج ماه دیگر کار سلطنت سبب ضبط قدیم بر قانون قاعده متمشی می شد - آخر کار رخنه عظیم پیدا آمد - بندگان فیروز شاهي که موازنه یک لک دربنه<sup>۱</sup> دهلي و فیروز آباد ساکن و متوطن<sup>۲</sup> بودند به سبب مخالفت ملک سماء الدین و ملک کمال الدین از شاهزاده روی تافته با سلطان مرحوم پیوستند - و جنگ و خصومت پیدا آوردند - چون شاهزاده را ازین حال خبر شد ملک ظهیر الدین لوهري را به بندگان<sup>۳</sup> که در میدان نزول جمع شده بودند فرستاد - بندگان مذکور بزخم خشت و سنگ ملک ظهیر الدین مذکور را مجروح کرده از<sup>۴</sup> جمع خویش بیرون کشیدند - بهیچ سبیلی باصلاح<sup>۵</sup> راضی نگشتند - ملک ظهیر الدین همچنان مجروح بر شاهزاده رفت - شاهزاده مستعد<sup>۶</sup> بود با جمعیت تمام سوار و پیاده و پیل در میدان<sup>۷</sup> آمد - بندگان مذکور مقابل شدند - چون لشکر و پیلان زور آوردند<sup>۸</sup> بندگان مذکور در گوشک سلطان مرحوم در آمدند و پناه جستند - برین نبط تا دو روز جنگ میان یکدیگر قائم بود - سیوم روز نیز شاهزاده مستعد شده پیش دربار<sup>۹</sup> آمد - بندگان مذکور سلطان مذکور را از درون بیرون آوردند - چون لشکر و پیل بان همه پرورده<sup>۱۰</sup> سلطان مرحوم بودند بیکبارگی از جانب شاهزاده روی تافته بر سلطان مرحوم پیوستند - شاهزاده میدان مقامت تنگ دید روی بهزیمت نهاد - و با جمعی مختصر طرف کوه سر مور رفته - بندگان مذکور خانه او را و خانهای مختصان او را غارت کردند - آن روز میان شهر رستخیزی عظیم آمد - خلق چون قرار گرفت

۱ M. omits متوطن ۲ فیروز شاهي که دهلي and I. درتنه دهلي M.

۳ M. بر بندگان

۴ M. omits از

۵ B. بر اصلاح

۶ B. مستعد شده بود

۷ M. در امیلان نزول آمد and B. در میدان نزول آمد

۸ B. زور آوردند و پناه جستند برین نبط

۹ M. پیش باز آمد

۱۰ M. omits مرحوم

سلطان مرحوم تغلق<sup>۱</sup> شاه پسر فتح خان نبسیه خود را ولی عهد گردانید -  
 و امور مملکت و نظام<sup>۲</sup> سلطنت من کل الوجوه بعواله<sup>۳</sup> او کرد<sup>۴</sup> - هم  
 چنان امیر حسین احمد اقبال داماد سلطان<sup>۵</sup> مرحوم که از جمع شاهزاده  
 علیحدّه افتاده بود امیر هندوان<sup>۶</sup> گرفته بر تغلق شاه آوردند - تغلق شاه  
 او را پیش دخول گردن زد - و بر امیر صدّه سامانه فرمان فرستاد تا غالب<sup>۷</sup>  
 خان امیر سامانه را بند کرده در حضرت آرند<sup>۸</sup> - ملک سلطان شه خوش  
 دل مولی زاده ملک مقبول فراز خان عالی خان را بمحافظت بغیر بند  
 در حضرت آورد - تغلق شاه او را بند کرد در خطّه بهار چلا کرد<sup>۹</sup> - و انطاع  
 سامانه بعواله<sup>۱۰</sup> ملک سلطان شه مذکور گردانید - بتاریخ هژدهم ماه رمضان سنّه  
 تسعین و سبعمانه ضعف برتن سلطان مرحوم فیروز شاه طاب الله<sup>۱۱</sup> ثراه غلبه  
 کرد - برحمت حق<sup>۱۲</sup> پیوست \* روایت می کنند مخبران صادق و راویان  
 راسخ از پیران کهن سال که در مملکت دهلی بعد سلطان مرحوم  
 ناصر الدین پسر سلطان مغفور شمس الدین التمش که نوشیروان ثانی بود  
 عادل و حلیم و معمار و مشفق و خدا ترس<sup>۱۳</sup> و رعیت نواز و غریب  
 دوست بادشاهی دیگر مثل خدایگان مرحوم فیروز شاه طاب الله ثراه  
 و جعل الجنة مثواه نبود - شوکت عدل او بعدی در دلهای خلائق راه  
 یافته اگر غریبی رهگذری بتقدیر الله تعالی میان راه وفات می یافت

۱ شاهزاده تغلق شاه M.

۲ امور سلطنت M.

۳ بعواله او گردانید M.

۴ B. omits سلطان مرحوم

۵ امیر هندوان گشت گرفته M.

۶ M. Elliot and Ali Khān, Tabakāt Akbarī, p. 238

۷ غالب خان امیر سامانه را نیز بجهت موافقت محمد شاه مقید ساخته چلا وطن کرده  
 بولایت بهار فرستاد

۸ حضرت آرند تغلق شاه او را بند کرده M.

۹ B. omits الله

۱۰ جدا کرد M.

۱۱ خدا ترس تر بادشاهی دیگر M.

۱۲ حق M.

مقطعان و عهده داران و مقدمان آن حوالی - ایمة و قضات و سایر مسلمانان را جمع کرده محضر می ساختند و میت را می نمودند - و سوال با سبّ قاضی می نوشتند<sup>۱</sup> که در میت هیچ محلی اثر جراحت نیست - بعده دفن میکردند - در تفحص قضایا و تنفیذ احکام شرع اهتمام تمام داشت - مَرُّ کُلِّ الْوَجْهَةِ هیچ قوی مجال نداشت که برضعیفی در عهد دولت او زور تواند آورد -

بعد بسی گردش چرخ آزما می  
او شده آواز عدلش بجای  
خدا تبارک و<sup>۲</sup> تعالی بادشاه حلیم کریم عادل را غریق رحمت<sup>۳</sup> گرداند  
و در جوار رحمت خلدش<sup>۴</sup> جای دهد \*

و مدت ملک سلطان مرحوم فیروز شاه طاب ثراه سی و هشت<sup>۵</sup>  
سال و نه ماه بود و الله اعلم بالصواب<sup>۶</sup> \*

## ذکر سلطان تغلق شاه پسر فتح خان ملقب بغیاث الدین

تغلق شاه پسر فتح خان بن فیروز شاه<sup>۷</sup> که پسر خوانده و نبیره سلطان مرحوم سلطان فیروز بود بعد وفات سلطان مرحوم<sup>۸</sup> باتفاق بعضی امرا و ملوک و بندگان فیروز شاهی هم در روز وفات بتاریخ مذکور بر تخت سلطنت در کوشک فیروز آباد جلوس فرمود - و خود را سلطان غیاث الدین

<sup>۱</sup> م. بنیشند

<sup>۲</sup> M. omits و تبارک

<sup>۳</sup> M. رحمت حق

<sup>۴</sup> M. جوار خودش

<sup>۵</sup> M. سی هفت

<sup>۶</sup> M. omits <sup>۷، ۹</sup> وفات فیروز تاریخ او ست Tabakāt p. 238 says بالصواب

<sup>۷</sup> B. فیروز شاه پسر سلطان M. and فیروز خان پسر سلطان مرحوم بن فیروز بود

<sup>۸</sup> M. omits مرحوم

مرحوم فیروز بود

خطاب کرد - ملک زاده فیروز<sup>۱</sup> پسر ملک تاج الدین را شغل وزارت داد و به خطاب خانجehانی مشرف گردانید - و خداوند زاده غیاث الدین ترمذی<sup>۲</sup> عهده<sup>۳</sup> سرسلاحداری تعیین کرد - و ملک فیروز علی را از بندی خانه خلاص داده عهده<sup>۴</sup> سر جانداري که<sup>۵</sup> پدر او داشت مفوض گردانید - و اقطاع گجرات بهواله<sup>۶</sup> ملک مفرح سلطانی که در عهد سلطان مرحوم داشت کرد - و اقطاعات و اشغال دیگر چنانچه هر کسی را بود مقرر داشت - و ملک فیروز علی و بهادر ناهر را بقصد شاهزاده محمد خان با جمعیت انبوه نامزد کردن فرمود - و امیران اقطاعات چنانچه سلطان شه امیر سامانه و رای کمال الدولة<sup>۷</sup> و الدین متین و امرای دیگر نیز برابر ایشان نامزد شدند - در ماه شوال سنه المذکور لشکر در کوه سر مور آمد - شاهزاده محمد خان از آنجا عطف کرده بالای کوه در راههای مخالف شده در قلعه کوه بکناری<sup>۸</sup> رفته - لشکر نیز دامن کوه گرفته در دره کوه<sup>۹</sup> بکناری مذکور آمد - میان یکدیگر مقداری جنگ شده - چون کوه محکم بود شاهزاده را نکبتی رسید - از آن جانب<sup>۱۰</sup> بالای کوه شده طرف سکیت<sup>۱۱</sup> رفت - لشکر از بکناری<sup>۱۲</sup> کوچ کرده در قصبه<sup>۱۳</sup> اروبر آمد - و درین دره<sup>۱۴</sup> اروبر نزدیک چوتره<sup>۱۵</sup> قیام<sup>۱۶</sup> نزول کرده شاهزاده از سکیت در قلعه نگرکوت رفت - لشکر تا حد گوالیر در دنبال بود - بیشتر راهها<sup>۱۷</sup> مخالف دیدند - ملک فیروز علی و امرای دیگر از تعاقب مراجعت کردند - شاهزاده هم در نگرکوت قرار گرفت - اما تغلق شاه جوان و بی تجربه بود کار ملک

۱ فیروز شاه M.

۲ B. Tabakāt Akbarī, p. 242 ترمذی

۳ سر جانداري پدر M.

۴ کوه M. omits

۵ سکیته and I. طرف سکیت M.

۶ لشکر از بکناری M. and B. رفت از بکناری کوچ کرده M.

۷ چوتره (Chantara) Station M.

۸ کمال الدین مین M.

۹ از آن جا بالای کوه I.

۱۰ اروبر M.

۱۱ راه مخالف M.

داري نمی دانست و دغابازي فلک غدار ندیده در شراب و لهو<sup>۱</sup> و لعب مشغول گشت. کارهای سلطنت من کل الوجوه مهمل ماند - بندگان فیروز شاهي بحدی سرباکی و بیباکی کردن گرفتند که ضبط بادشاهي برخاست - هم چنان<sup>۲</sup> سلطان تغلق اسپدار شه<sup>۳</sup> برادر خویش بی موجبی بند کرده - و ابوبکر شه<sup>۴</sup> پسر ظفر خان ازو گنج گرفته - ملک رکن الدین جنده نایب وزیر و بعضی امرا و بندگان فیروز شاهي با او موافق شده بلغاک کردند - ملک مبارک کبیر<sup>۵</sup> را در میان کوشک فیروز آباد وقت بازگشت از در ساری بزخم تیغ یکایک شهید کردند - و میان دیوان غوغا جاست - سلطان تغلق شاه را خبر شد از راه دروازه که طرف آب جون بود بیرون آمد - ملک فیروز وزیر برابر بود - رکن جنده حرام خوار نابکار را علم شد - با جمعیت خویش و بندگان فیروز شاهي تعاقب کردند - گذارا آب جون رسیدند - سلطان تغلق شاه و ملک زاده فیروز را شهید کردند - و سرهای ایشان بریده پیش دربار آویختند - و این واقعه بیست و یکم ماه صفر سنه احدی و تسعین و سبعمانه بود -

\* بیت \*

در خاک ریخت آن گل دولت که باغ ملک

با صد هزار ناز پیرورد در برش

زهی<sup>۶</sup> قدرت خدا - بادشاهي با تاج و تخت که ازان دروازه با هزاران شوکت بیرون آمده بود بیک طرفه العین سر او را بریده هم بر آن دروازه آویختند - تَعَزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ نَذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ - اِنَّكَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ -

<sup>۱</sup> لهو مشغول گشت

<sup>۲</sup> هم چنان سلطنت سلطان

<sup>۳</sup> سالار شه 242, p. Tabakāt Akbarī, and اسرار شه

<sup>۴</sup> شه omits

<sup>۵</sup> م. کبیری

<sup>۶</sup> M. omits from زهی قدرت up to عنان بینی

## \* رباعی \*

سر الپ ارسلان دیدی ز رفعت رفت برگردون  
 بمرد آخر بخاک اندر تن الپ ارسلان بینی  
 نه او را بر کمر کوکب نه مه رویان با غنغ  
 نه اندر زیران مرکب نه در دستش عنان بینی \*

## ذکر سلطان ابوبکر شاه

بعده ابوبکر<sup>۱</sup> شه را از خانه بیرون آورده بر پیل سوار کردند - و چتر بر سر او  
 داشتند - و سلطان ابوبکر شه خطاب کردند - عهده وزارت بحواله رکن جنده<sup>۲</sup>  
 پلید مردار کشته خداوند شد - آخر میان چند روز رکن جنده بعضی  
 بندگان فیروز شاهي را با خویش یار کرد - و می خواست که ابوبکر شه  
 را بکشد - و خود بادشاه شود - ابوبکر شه را خبر شد - بعضی بندگان که با او یار  
 نبودند پیش دستی کرده رکن جنده را بکشتند - و بر دار<sup>۳</sup> کردند قَالَ النَّبِيُّ  
 عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ حَفَرَ بَنًا لِأَخِيهِ فَقَدْ وَقَعَ فِيهِ \* بیت \*

ان کس که کرد با تن دارا ستم هنوز  
 نقاش نقش او همه بردار می کنند

لاجر کشفه ولی نعمت خویش را همین بار دهد - الغرض و بعضی  
 بندگان که با آن<sup>۴</sup> حرام خوار می شوم مردار یار شده بودند ایشان را نیز<sup>۵</sup>

بعد ازین واقعه امرای بیرای ابو بکر بن ظفر Tabakāt Akbarī, p. 242 says  
 خان بن سلطان فیروز را بنیادشاهی برداشته ابو بکرشاه خطاب دادند

<sup>۲</sup> M. رکن جنده شد

<sup>۳</sup> M. omits from up to و بردار کردند بعضی بندگان. The text of M. runs thus  
 بکشتند و بندگان که با او یار شده بودند

<sup>۴</sup> M. omits ایشان نیز علف تیغ گشتند <sup>۵</sup> با آن حرام خوار می شوم مردار



علف تیغ بیدریغ گردانیدند - ابو بکر شه دهلی را قایض شد<sup>۱</sup> - پیلان و خزانه بادشاهان بر دست او آمد - روز بروز قوت می گرفت - همچنان امیران صده سامانه ملک سلطان شه خوشدل را بغد بالایی حوض سنم بیست و چهارم ماه صفر سنه المذكور بزخم کثاره و تیغ کشتند - آن روز در سامانه رستخیز شد - خانه ملک سلطان شه و خیل و تبع<sup>۲</sup> او بتمام غارت کردند - و سر ملک سلطان شه مذکوره<sup>۳</sup> بریده در نگر کوت بر شاهزاده محمد خان فرستادند - و او را استعدا نمودند - مدت ملک سلطان تغلق شاه پنج ماه و چند روز<sup>۴</sup> بود و الله اعلم \*

## ذکر سلطان محمد شاه پسر خرد سلطان فیروز شاه

سلطان محمد شاه پسر خرد سلطان مرحوم فیروز شاه بود - چون خبر کشته شدن ملک سلطان شه رسید سلطان از نگر کوت بکوچ متواتر میان قصبه جالذهر شده در خطه سامانه رفت - در ششم<sup>۵</sup> ماه ربیع الآخر سنه المذكور در خطه مذکور بار دوم بر تخت مملکت و سریر سلطنت<sup>۶</sup> جلوس فرمود - امیران صده سامانه و مقدمان ولایات کوه بتمام او را پیوستند - و بر سلطنت او بیعت تازه کردند - و بعضی امرا<sup>۷</sup> و ملوک دهلی نیز از ابو بکر شه روی تافته بر سلطان آمدند - چنانچه<sup>۸</sup> در سامانه بر سلطان<sup>۹</sup> بیست هزار سوار و پیاده بی شمار جمع آمد - از سامانه بکوچ متواتر سمت دهلی عزیمت

<sup>۱</sup> شده M.

<sup>۲</sup> و تبع M. omits

<sup>۳</sup> مذکوره M. omits

<sup>۴</sup> شش ماه و هژده روز بود M.

<sup>۵</sup> در ششم B. omits

<sup>۶</sup> تخت مملکت جلوس M.

<sup>۷</sup> امرای دیگر و ملوک دهلی I.

<sup>۸</sup> چنانچه هم در سامانه M.

<sup>۹</sup> سلطان موازنه بیست M.

فرمود - ما دام که در حوالی برسد موازنه پنجاه هزار سوار جمع شد<sup>۱</sup> - الغرض ابوبکر شه را آمدن سلطان خبر کردند - بندگان فیروز شاهي بسبب مخالفتی که با سلطان کرده بودند با او موافق شدند - بتاریخ بیست و پنجم ماه ربیع الآخر سنه احدى و تسعين و سبعمائه سلطان در کوشک جهان نما نزول فرمود - ابوبکر شه نیز بعضی حشم و بندگان در فیروز آباد داشته بود - بتاریخ دوم ماه جمادی الاول سنة المذکور بندگان مذکور کوچها و دیوارهای فیروز آباد گرفته با لشکر سلطان جنگ قائم داشتند - هم در آن روز بهادر ناهر با جمعیت خویش در شهر آمد - ابوبکر شه را<sup>۲</sup> به آمدن او تقویتی حاصل شد - روز دیگر ابوبکر شه با حشم و سوار پیاده<sup>۳</sup> بی شمار و پیلان نامدار در فیروز آباد آمد - میان یکدیگر محاربه و مقاتله بسیار رفت - آخر بتقدیر الله تعالی لشکر سلطان مغنم شده طرف اوطان خویش رفتند - سلطان با موازنه دو هزار سوار آب جون عبیره کرده سمت میان دو آب شده - از آنجا شاهزاده همایون خان پسر میانگی خود را طرف سامانه برای جمع کردن لشکر فرستاد - ملک ضیاء الملک ابور جا و رای کمال الدین مین<sup>۴</sup> و رای خلجین<sup>۵</sup> بهتی که اقطاع ایشان در آن سمت بود برابر او نامزد گردانیده<sup>۶</sup> خود گزاره گنگ در موضع جتیسر<sup>۷</sup> مقام ساخت - امرای هندوستان چنانچه ملک سرور شهنشه شهر و ملک الشرق نصیر الملک مقطع ملتان و خواص الملک مقطع بهار و ملک سیف الدین و ملک کدو و پسران ملک حسام الدین<sup>۸</sup> نوا امیر اوده و پسران ملک دولتیار کنگد<sup>۹</sup>

۱ I. جمع آمده

۲ ابوبکر شه با حشم را بآمدن B.

۳ پیاده در فیروز آباد M

۴ مین I.

۵ رای ذوالجی B.

۶ گردانید و خود M.

۷ M. See also Elliot vol. IV, p. 22, n. 3. جتیسر and I.

۸ حسام نوا M.

۹ کنگدل M.

امیر قنوج و ای سبیر و رایان و رایگان دیگر موازنه پنجاه هزار سوار و پیاده  
 بی شمار بر سلطان پیوستند - و ملک سرور را خواجه جهان خطاب  
 شد<sup>۱</sup> و شغل وزارت یافت - و ملک نصیر الملک را<sup>۲</sup> خضر خان  
 و خواص الملک را خواص خان و سیف الدین را سیف خان خطاب کرد -  
 در ماه شعبان سنه المذكور دیگر بار سمت دهلی عزیمت فرمود - ابوبکر  
 شه نیز استقبال کرد - در موضع کندلی رسید - میان یکدیگر مصاف شد -  
 مقاتله و محاربه بسیار رفت - بتقدیر الله تعالی لشکر سلطان منفرج گشت -  
 ابوبکر شه غالب آمد - بنگاه و اسباب لشکر سلطان بتمام بر دست بندگان بغارت  
 رفت - موازنه سه کروه تعاقب لشکر کردند - سلطان شکسته باز در موضع  
 جتیسر<sup>۳</sup> قرار گرفت - ابوبکر شه سمت دهلی مراجعت فرمود - بتاریخ نوزدهم  
 ماه رمضان سنه المذكور بندگان فیروز شاهی را که در خط و قصبات بودند  
 چنانچه ملتان و لوهور و سامانه و حصار فیروزه<sup>۴</sup> و هانسی بحکم فرمان سلطان  
 معتمد در<sup>۵</sup> یک روز مقطع و خلق سکنه شهرهای مذکور بنحاق شهید  
 کردند - آخر بسبب مخالفت که میان یکدیگر همه مسلمانان<sup>۶</sup> را<sup>۷</sup> برای سلطنت  
 می شد کفار هندوستان<sup>۸</sup> قوت گرفتند - و دست از ادای جزیه و خراج باز  
 کشیدند - و قصبات مسلمانان را نهب میکردند - در ماه محرم سنه اثنتین  
 و تسعین و سبعمانه شاهزاده همایون خان و امرا و ملوک را که نامزد او بودند  
 چنانچه غالب خان امیر سامانه و ملک ضیاء الملک ابورجا و مبارک خان  
 هلاجون و شمس خان امیر حصار فیروزه جمع کرده در خطه پانی پته لشکر

۱ شده و شغل M.

۲ خطاب خضر خان M.

۳ موضع جتیسر M.

۴ حصار و هانسی و بحکم M.

۵ معتمد یکدیگر در یک روز B.

۶ همه M. omits

۷ را M. omits

۸ می شد کفار دیار هند قوت M.

گاه ساخته حوالی دهلی را <sup>۱</sup> خراب میکرد - ابوبکر شه را خبر شد - ملک شاهین عماد الملک با چهار هزار سوار و پیادگان و بندگان <sup>۲</sup> بی شمار طرف پانی پنه نامزد کرد - در موضع نسیمینه <sup>۳</sup> حوالی پانی پنه مذکور میان هر دو لشکر مصاف شد - لشکر ابوبکر شه را خدای تعالی فتح بخشید <sup>۴</sup> - لشکر شهزاده منهزم شده سمت سامانه مراجعت کرد - خیمه و رخت و بنگاه بتمام بردست ایشان آمد - الغرض چون لشکرهای دهلی را هر بار از فیض ربانی فتح و نصرت روی میداد - سلطان محمد و لشکر او را طاقت مقاومت نماند - و <sup>۵</sup> بدین سبب ضعیف دل گشت - فاما امرا و ملوک و حشم و خدم <sup>۶</sup> و رعیت بلاد ممالک کلا و جمله <sup>۷</sup> با سلطان موافق بودند - ابوبکر شه نمی توانست که شهر را خالی گذاشته تعاقب کند - در ماه جمادی الاول سنه <sup>۸</sup> المذکور ابوبکر شه لشکر ساخته کرده سمت جتیسر <sup>۹</sup> سواری کرد - بیست کوهی از شهر نزول کرده بود - و سلطان را ازین حال <sup>۱۰</sup> خبر شد - لشکر و بنگاه همه <sup>۱۱</sup> در جتیسر گذاشت - با چهار هزار سوار جراره قصد دهلی کرد <sup>۱۲</sup> - بعضی بندگان که برای محافظت در شهر مانده بودند در دروازه بدآون مقداری جنگ حصار <sup>۱۳</sup> کردند - چون در دروازه آتش زدند بندگان مذکور <sup>۱۴</sup> منهزم شدند - سلطان هم از راه دروازه مذکور درون <sup>۱۵</sup> شهر در آمد - و در کوشک همایون نزول فرمود - خلق شهر از وضع و شریف و بازاری <sup>۱۶</sup> بتمام

<sup>۱</sup> حوالی دهلی که خراب

<sup>۲</sup> بیسه and I. موضع بسینه

<sup>۳</sup> نماند بدین سبب

<sup>۴</sup> کلا و جمله B. کلا او جمله

<sup>۵</sup> ازین حال علم شد

<sup>۶</sup> دهلی آمد

<sup>۷</sup> مذکور B. omits

<sup>۸</sup> بازار بتمام

<sup>۹</sup> سوار و بندگان پیاده بی شمار

<sup>۱۰</sup> فتحیاب بخشید B.

<sup>۱۱</sup> حشم و رعیت

<sup>۱۲</sup> جتیرا M.

<sup>۱۳</sup> همه B. omits

<sup>۱۴</sup> حصار <sup>۱۵</sup> شده کردند M.

<sup>۱۶</sup> مذکور در شهر

بر سلطان پیوستند - چون ابوبکر شه را ازین قصه خبر کردند - همان روز وقت چاشت یکایک با جمعیت خویش هم از راه دروازه مذکور درون شهر در آمد - ملک بهاء الدین جبکی<sup>۱</sup> که از جهت سلطان محافظت دروازه میکرد همانجا شهادت یافت - چون ابوبکر شه نزدیک کوشک همایون رسید سلطان بیغم بود - یکایک خبر شد - با چند سواران<sup>۲</sup> معدود از راه درجاک کوشک بیرون رفت - و در دروازه حوض خاص شده باز در جتیسر بر لشکر و نگاه خود پیوست - امرا و ملوک و لشکری که از شهر برابر سلطان بیرون شدن نتوانستند - بعضی اسیر و بعضی کشته شدند - چنانچه خلیل خان<sup>۳</sup> باریک و ملک آدم<sup>۴</sup> اسمعیل خواهرزاده سلطان مرحوم زنده بدست آمدند - و سیاست پیوستند - در ماه رمضان سنه المذکور<sup>۵</sup> مبشر جب<sup>۶</sup> سلطانی که اسلام خان شد بود و بیشتر بندگان<sup>۷</sup> فیروز شاهی را بسبی با ابوبکر شه مخالفتی پیدا آمد - پنهانی عرایض بر سلطان فرستادن گرفتند - آخر الامر<sup>۸</sup> آشکارا شد - ابوبکر شه را طاقت استقامت نماند - با سوار معدود و مختصان خویش چنانچه ملک شاهین<sup>۹</sup> عماد الملک و ملک بهری و صفدر خان سلطانی دهلی را گذاشته در کوته بهادر ظاهر رفت - بتاریخ شانزدهم ماه رمضان سنه المذکور<sup>۱۰</sup> مبشر جب و بندگان فیروز شاهی عرایض بر سلطان فرستاده<sup>۱۱</sup> کیفیت رفتن ابوبکر شه باز نمودند - و خانخانان پسر خرد سلطان را بر پیل سوار کرده

۱ جنکی M.

۲ چند سوار معدود B.

۳ خلیل خان نائب باریک M.

۴ آدم M. omits

۵ Elliot, vol. IV. p. 24. n. 1., says that Firishta has "Hājib".

۶ شاهی را بسبی از سبب نا ابوبکر B. and بیشتر بندگان M.

۷ فیروز شاهی بسبی ابوبکر شه M.

۸ آخر آشکارا M.

۹ ملک شاهین دهلی را B.

۱۰ ماه رمضان مذکور B.

۱۱ فرستاده و کیفیت B.

چتر بر سر او کشیدند - سیوم روز بتاریخ نوزدهم ماه رمضان سنة المذكور<sup>۱</sup> سلطان از جتیسره<sup>۲</sup> در شهر آمد - و در کوشک فیروز آباد جلوس فرمود - مبشر جب شغل وزارت یافت و خطاب اسلام خانی مقرر شد - و بندگان مذکور و خلق شهر بر سلطان پیوستند - بعد چند روز معدود از فیروز آباد درون حصار جهان پناه در کوشک همایون آمد - و پیلان از قبض بندگان فیروز شاهي ستیده تسلیم<sup>۳</sup> به پلیبانیان قدیم کردند<sup>۴</sup> - سبب این معنی بندگان مذکور فتنه انگیز شدند - چون سلطان قوی<sup>۵</sup> حال بود و پیلان بتمام<sup>۶</sup> در حوزة تسخیر خودش آورد ایشان را مجال مقاومت نماند \* بیت \*

هرکه را شبخوان خورشید است خالی چون شود

با دلی نعمت مقابل دولتش گردد تمام<sup>۷</sup>

شباشب با زن و فرزندان گریخته در کونله بهادر ناهر بر ابوبکر شه پیوستند - و هرکه از جنس بندگان مذکور در شهر مانده بود ایشان را فرمان داد تا سه روز هیچ کسی از ایشان نماند - شهر از شر آن ناپاکان<sup>۸</sup> پاک شد - چنین روایت می کنند که بیشتر بندگان مخدول بعد سیوم روز در دست شاهزاده آمده اند - هر یکی می گفتند که ما اعیلم - شاهزاده فرمود هرکه از شما کهری کرجا گوید او اویل است - سبب آن بیشتر می هندوستانیان نا چیز شدند - و بندگان فیروز شاهي علف تیغ گشتند - چنانچه این حکایت در تمام هند و سند مشهور است - همچنان امرا و ملوک و لشکرهای بلاد ممالک در حضرت

<sup>۱</sup> ماه رمضان سلطان M.

<sup>۲</sup> جتیره M.

<sup>۳</sup> به تسلیم پیل بانان M.

<sup>۴</sup> قدیم کرده M.

<sup>۵</sup> حال M. omits

<sup>۶</sup> و ملتانیان بتمام قبض آمد and پیلان بتمام قبض آمد ایشان را M.

<sup>۷</sup> بیت M. omits the

<sup>۸</sup> شهر از شر ایشان خالی شد همچنان امرا M.

اعلی<sup>۱</sup> آمدند - سلطان را شوکت و قوت و مکنت<sup>۲</sup> زیادت حاصل گشت - شاهزاده همایون خان و اسلام خان و غالب خان و رای کمال الدین و رای ذوالجی<sup>۳</sup> را با لشکرهای قاهره برای قلع و قمع<sup>۴</sup> فساد ابوبکر شه و بندگان فیروز شاهی<sup>۵</sup> نامزد کرد - امرای مذکور در قصبه مهندواری رسیده بودند - در ماه محرم سنه ثلاث و تسعین و سبعمائه ابوبکر شه و بهادر ناهر و بندگان فیروز شاهی جمعیت کردند یکایک روز روشن بر لشکر مذکور زدند - بعضی لشکر را خسته کردند - اسلام خان با جمعیت خود مستعد شده بحرب پیوست - شاهزاده و لشکر دیگر نیز سوار شدند - و هم بکمله اول ایشان را<sup>۶</sup> شکستند - لشکر سلطان تعاقب کرد - و بیشتر<sup>۷</sup> منهزم شده در حصار کوتله رفتند - و بعضی اسیر و دستگیر گشتند - چون خبر مذکور بسمع سلطان رسید سلطان نیز همان طرف سواری فرمود - نزدیک کوتله کنار دهند نزول کرد - ابوبکر شه و بهادر ناهر امان خواسته بر سلطان ملاقات کردند - بهادر را جامه داده باز گردانید - ابوبکر شه را برابر کرده در منزل کهندهی برد<sup>۸</sup> - زانجا ابوبکر شه را در خطه<sup>۹</sup> امرهه<sup>۱۰</sup> جلا کرده و حبس کردن فرمود - چنانچه هم دران حبس برحمت حق پیوست -

\* بیت<sup>۱۱</sup> \*

مار را چون دم کشی سر بیاورد کوفتن

کار مار دم گسسته نیست کاری سرسری

و مدت حکومت<sup>۱۲</sup> او یک و نیم سال بود - و خود سلطان طرف اثاره رفت -

۱ حضرت آمدند M.

۲ M. omits مکنت

۳ رای جلجین M.

۴ M. omits قمع

۵ فیروز شاهی را نامزد M.

۶ ایشان شکستند B.

۷ تعاقب کرد بیشتری منهزم M.

۸ کهندهی مردی بود M.

۹ خطه میرته جدا کرده M.

۱۰ چنانچه B.

۱۱ M. omits the whole بیت

۱۲ B & M. omits او یک و نیم سال بود و مدت حکومت

رای برسنکه ملاقات کرد<sup>۱</sup> - او را جامه داده باز گردانید - از آنجا گذاره آب  
 جون گرفته سمت دهلی مراجعت فرمود - در سنه اربع و تسعین و سبعمانه خبر  
 نمود برسنکه<sup>۲</sup> مذکور و سبیر<sup>۳</sup> و ادهرن و بیر بهان رسید - سلطان برای قلع  
 برسنکه - اسلام خان را نامزد کرد - و خود سمت اٹاوه برای قلع و قمع سبیر و  
 ادهرن و کافران دیگر لشکر کشید - برسنکه ملعون مقابل<sup>۴</sup> اسلام چنان آمد - و  
 بچنگ پیوست - بتائید الله تعالی لشکر اسلام را فتح<sup>۵</sup> شد - برسنکه ملعون  
 منہزم گشت - لشکر منصور تعاقب او کرد - بیشتر کفار را بدوزخ فرستاد و  
 ولایت او خراب و تاراج<sup>۶</sup> گردانید اِنَّ الْمُلُوكَ اِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً اَفْسَدُوهَا  
 وَ جَعَلُوا اَعْرَآءَ اَهْلِهَا اَذَلَّةً آخر برسنکه مذکور بامن و دست<sup>۷</sup> راست  
 باسلام خان ملاقات کرد - و برابر شده در حضرت<sup>۸</sup> دهلی آمد - و سبیر ملعون  
 و ادهرن قصبه بلارام را تاخندند - چون سلطان گذاره آب بیاہ رسید ایشان  
 گریخته در اٹاوه محصور گشتند - سلطان بکوچ متواتر پیش اٹاوه نزل فرمود -  
 روز اول قدری جنگ شد - چون شب افتاد - حصار<sup>۹</sup> اٹاوه را خالی کرد<sup>۱۰</sup>  
 فرار نمودند - روز دیگر حصار اٹاوه را سلطان خراب گردانیده سمت خطه  
 قنوج رفت - از<sup>۱۱</sup> گذر آب گنگ شده کفار قنوج و دلمو را گوشمال داده  
 مراجعت کرد - در جتیسر آمد و آنجا حصارى بنیاد نهاد - و محمد آباد نام  
 کرد - در ماه<sup>۱۱</sup> رجب سنه المذكور نبشته خوجه جهان که نایب غیبت در

۱ B. omits کرد

۲ Elliot, vol. IV., p. 25 n. 2 "Firishta calls him Nar Sing which is right, though Har Singh is possible".

۳ Tabakāt Akbarī, p. 248 سردادهرن و بیر بهان رسید Elliot, vol. IV, p. 26 spells سر دادهرن as Sarvādhara.

۴ ملعون منہزم مقابل B.

۵ فتح و نیروزی بخشید B.

۶ ولایت اورا خراب گردانید M.

۷ بامن و دست و راست B.

۸ حضرت M.

۹ حصار B.

۱۰ رفت از آنجا گذر آب گنگ M.

۱۱ ماه رجب قدره سنه B.



شهر بود بر سلطان رسید - بر مضمون آنکه اسلام خان می خواهد سمت ملتان و  
و لوهور رود - و آنجا فتنه انگیزد - بمجرد رسیدن<sup>۱</sup> خبر سلطان از جتیسر لشکر  
گرد<sup>۲</sup> کرده در شهر آمد - و محضر ساخت<sup>۳</sup> و اسلام خان را طلبیده<sup>۴</sup> کیفیت  
مذکور ازو استفسار کرد - او مذکر گشت - جاجر<sup>۵</sup> نام کافری برادر زاده اسلام  
خان ناپاک، بسبی ازو رنجیده بود<sup>۶</sup> بدروغ بر روی او گواهی داد - اسلام  
خان را بنحاق پیش دربار سیاست کردن فرمود - و شغل وزارت بحواله  
خواجه جهان گردانید - و ملک مقرب الملک را در محمد آباد در جتیسر  
تعیین کرد و لشکرها نیز<sup>۷</sup> نامزد او گردانید - در سنه خمس و تسعین و سبعمانه  
خبر جمع شدن سپهر و ادهرن و جیت سنگه رانهور و بیر بهان مقدم بهنو<sup>۸</sup> گانو  
و ابهیچند مقدم چندوار و فتنه انگیزختن ایشان بسمع سلطان رسانیدند -  
بعجانب<sup>۹</sup> ملک مقرب الملک<sup>۱۰</sup> فرمان فرستاد که بذوعی فتنه ایشان را  
فروشانند - ملک مقرب الملک سمت خطه قنوج سواری فرمود - کفار  
مذکور نیز باجمعیت خویش مقابل آمدند<sup>۱۱</sup> - ملک مذکور ایشان را ترغیب

۱ رسیدن این خبر M.

از جتیر کشش کرده در M. ۲

۳ محضر ساخته B.

۴ طلبید کیفیت M.

۵ M. جاجن. Tabakāt Akbarī, p. 248. Elliot, vol. IV, p. 26, n. 4 supports the latter reading. The three MSS. have practically one version, but the Tabakāt Akbarī, p. 248 gives a quite different one:

جاجو نام هندوی و برادر زاده او که از اعدای او بودند بدروغ در معرکه گواهی دادند  
Elliot, vol. IV. p. 26 also translate according to the Tabakāt.

۶ بودند B.

۷ B. omits نیز

۸ مقدم بهنو و فتنه انگیزختن B.

۹ M. omits about 2 foll. (see p. 156, line 10) from بعجانب ملک مقرب الملک to  
کوشک همایون اجلاس دادند

۱۰ B. بعجانب مقدم چندوار ملک مقرب الملک سمت خطه قنوج سواری فرمود الخ

۱۱ B. مقابل آمدند ملک مقرب الملک استظهار فرستاد که تا بنوعی فتنه ایشان  
فروشانند ملک مذکور ایشان را ترغیب الخ

کرده صورت اصلاح درمیان آورده - کفار مذکور ملاقات کردند - ملک مذکور برابر کرده در قنوج برد - و به بهانه مشورت درون حصار طلبید - همه درون رفتند - مگر سیبیر ملعون در پرده<sup>۱</sup> خویش ماند - که آخر همه را دست آورده ددو زخ فرستاد - سیبیر از بیرون گریخته سمت اثاوه رفت - ملک مقرب الملک مظفر و منصور سمت محمد آباد مراجعت کرده - در ماه شول سنه خمس و تسعين و سبعمانه - سلطان جانب میوات سوازی کرد و ولایت ایشان ناخته سمت محمد آباد جتیسر<sup>۲</sup> رفت - درین میان زحمت در تن سلطان پیدا آمد - و روز بروز زیادت شدن گرفت - هم چنان خبر رسانیدند که بهادر ناهر حوالی شهر را ناخت - سلطان اگرچه زحمتی بود در چودول سوار شده قصد کرده - بهادر ناهر نیز از کوتله بیرون آمد - با سلطان مقابل شد - آخر هم باول حمله شکسته و منهزم شده درون کوتله رفت - لشکر سلطان دنبال او کرد - او درون در آمد - بیشتر خلق کوتله اسیر<sup>۳</sup> گشتند - اسب و اسلحه و اسباب ایشان بنام غارت شده - بهادر ناهر مذکور از کوتله گریخته در کوه جهر خزید - سلطان از آنجا سمت محمد آباد مراجعت فرمود - و دنبال عمارت و آبادانی جتیسر مشغول گشت - فاما زحمت روز بروز در تن سلطان غالب می آمد - در ماه ربیع الاول سنه ست و تسعين و سبعمانه شاهزاده همایون خان را با عساکر قاهره بر شیخا کهوکه که بغی ورزیده و حصار لوهور<sup>۴</sup> را قابض شده بود نامزد کرد - شاهزاده می خواست طرف لوهور روان شود - هم چنان خبر وفات سلطان رسید - شاهزاده هم در شهر توقف کرده - و این واقعه هفدهم ماه ربیع الاول سنه المذكور بود \* بیت \*

سعدی گر آسمان بشکر پرورد ترا چون می کشد بزه ندادن تفضل

در دایره خویش B. ۱

اسیر و دستگیر I. ۸

جتیسر I. ۲

حصار لاهور I. ۴

از محمد آباد سلطان را در شهر در آوردند - و درون حظیره بدر بالای حوض  
خاص دفن کردند - مدت ملک سلطان شش سال و هفت ماه بود - و الله  
أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ \*

## ذکر سلطان علاؤ الدین سکندر شاه

سلطان علاؤ الدین سکندر شاه پسر میانگی سلطان محمد شاه بود و  
همایون خان خطاب داشت - چون سلطان محمد شاه برحمت حق پیوست  
سه روز شوط عزرا بجا آوردند - بتاریخ نوزدهم ماه ربیع الاول سنه المذكور  
باتفاق امرا و ملک و ایامه و<sup>۱</sup> سادات و قضات که در شهر بودند  
در کوشک همایون جلوس فرمود - شغل وزارت هم بر خواجه جهان  
مقرر داشت - و عهده و اشغال هرچه کسی در عهد پدر او داشتند بر ایشان  
مستقیم گردانیدند<sup>۲</sup> فرمود - همچنان ملک مقرب الملک و امرا و ملوک دیگر  
تابوت سلطان مرحوم برابر کرده در دهلی آمدند - و بر سلطنت سلطان علاؤ  
الدین بیعت کردند - بیلان و اسپان و هجه اسباب دارات بادشاهی بود بتمام  
اورا تسلیم نمودند<sup>۳</sup> - تا مدت یک ماه برین قرار در تدبیر سلطنت مشغول بود -  
بتقدیر الله تعالی زحمتی برتن سلطان پیدا شد - روز بروز زیادت  
می گشت - بتاریخ پنجم ماه جمادی الاول سنه المذكور برحمت حق  
پیوست \*

بجز خون شاهان درین طشت نیست

بجز خاک خوبان درین دشت نیست

و مدت ملک او یک ماه و شانزده روز بود و الله أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ \*

<sup>۱</sup> I. omits وسادات

<sup>۲</sup> I. گردانید

<sup>۳</sup> I. تسلیم کردند

## ذکر سلطان محمود ناصر الدین شاه

سلطان محمود ناصر الدین پسر خرد سلطان محمد شاه بود - چون سلطان علاء الدین وفات یافت بیشتر امرا و ملوک که اقطاعات ایشان سمت غرب بود چنانچه غالب خان امیر سامانه و رالی کمال الدین مین و مبارک خان هلاجور و خواص خان امیر اندری و کرنال از شهر بیرون<sup>۱</sup> آمده جوار باغ نرزل کرده می خواستند بغیر ملاقات جانب اقطاعات خویش روند - خواجه جهان را خبر شد ترغیب کرده ایشان را در شهر آورد و بر سلطنت سلطان محمود بیعت کفانید - بتاریخ بستم ماه جمادی الاول سنه المذکور باتفاق امرا و ملوک و جمهور آئمه و سادات و علما و مشایخ بر تخت سلطنت در کوشک همایون اجلاس دادند - و سلطان ناصر الدین محمود شاه خطاب کردند - عهده وزارت هم بر خواجه جهان مقرر کردند<sup>۱</sup> - مقرب الملک مقرب خان شده و ولی عهد سلطان گردانیدند<sup>۲</sup> و عبد الرشید سلطانی را سعادت خان خطاب کردند - و عهده باریگی یافت - ملک سارنگ را سارنگ خان خطاب کردند - و اقطاع دیپالپور بحواله او گشت - و ملک دولت یار دبیر را دولت خان خطاب کردند - و عهده عماد الملک دادند و عارض ممالک گشت - کار اقطاع<sup>۳</sup> هندوستان از غلبه کفار نگونسارضعف<sup>۴</sup> پذیرفته بود - خواجه جهان را سلطان الشرق خطاب کرده و کار تمام هندوستان از قنوج تا بهار بحواله او گردانیدند - در ماه رجب<sup>۵</sup> رجب قدره سنه ست و تسعین و سبعمائنه با بیست زنجیر پیل سمت هندوستان روان داشتند - کفار دیار اٹاره وکول و کمور<sup>۶</sup> و کذبل و حوالی قنوج را گوشمال داده در عرصه

۱ M. and B. مقرر داشت و مقرز کرد

۳ M. اقطاعات

۵ M. رجب سنه

۲ B. گردانید

۴ B. ضعیف

۶ M. کموره کذبل

جونپور رفت - بآهستگی اقطاع قنوج و کره و اوده و سندیه<sup>۱</sup> و دلمو و بهرایچ و بهار و ترهت را در قبض و تصرف خود آورده بیشتر کفار را قلع و قمع<sup>۲</sup> کرد - و حصارها که کانران آن دیار خراب و نهیب و تاراج<sup>۳</sup> کرده بودند از سر بنا کردند - باری تعالی اسلام را قوت و نصرت بخشید - رای جاج نگر و بادشاه لکهنوتی پیلا، که در دهلی هرسالی می رسانیدند خواجه جهان را رسانیدن گرفتند - هم دران ایام سارنگخان را طرف دیپالپور برای ضبط اقطاع و قلع و فساد شیخا کهوکر نامزد کردند - در ماه شعبان سنه المذکور سارنگخان در دیپالپور رفت - حشم دیپالپور و بندگان را استقامت داد و مستعد کرد و اقطاع دیپالپور در ضبط خود آورد - در ماه ذی القعدة سنه ست و تسعین و سبعمائنه رای ذوالحجی<sup>۴</sup> بهتی و رای داؤد کمال مین و لشکر ملتان را برابر کرده نزدیک قصبه برهاره<sup>۵</sup> آب ستلدر را عبه کرد - و نزدیک<sup>۶</sup> درهالی آب بیلا را گذارا شده در ولایت لوهور در آمد - چون شیخا کهوکر شنید که سارنگخان جانب او می آید او نیز لشکر کشیده حوالی دیپالپور تاخت - و قصبه اجودهن را محصر گردانید - هم چنان خبریانت که سارنگخان قصبه بهندویت<sup>۷</sup> را زهب کرده فرود آمده است - از اجودهن شب میان کرده در لوهور آمد - دوم روز مستعد جنگ شده پیش رفت<sup>۸</sup> - در سامونپله دوازده گروهی لوهور با یکدیگر مصاف شد - سارنگخان را خدای تعالی فتح بخشید - شیخا کهوکر منهزم شده در

<sup>۱</sup> B. and M. شددیه

<sup>۲</sup> M. omits قمع

<sup>۳</sup> M. omits تاراج

<sup>۴</sup> M. رای جلجین

<sup>۵</sup> M. ترهاره آب

<sup>۶</sup> B. نزول درهالی

<sup>۷</sup> I. Elliot, vol. IV, p. 29 "Hindupat". قصبه بهدوئی

<sup>۸</sup> M. پیش رفتن

لوهور رفت<sup>۱</sup> از آنجا شب‌شب زن و فرزندان<sup>۱</sup> خویش سنده طرف کوه  
 جمون<sup>۲</sup> رفت - دوم روز سارنگخان حصار لوهور را قابض شد - و ملک کندهو  
 برادر خویش را عادل خان خطاب کرده در حصار<sup>۳</sup> لوهور گذاشته خود  
 سمت دیبالپور مراجعت فرمود - در ماه شعبان سنه المدکور سلطان سعادت  
 خان را برابر سنده سمت بیانه سوار پی مصمم کرد - و مقرب خانی را با چند  
 پیل معدود و خیل خاص او در شهر گذاشت - چون سلطان نزدیک  
 گوالیر رسید ملک علاؤالدین دهاروال و مبارک خان پسر<sup>۴</sup> ملک راجو و  
 ملو برادر سارنگخان بر سعادت خان غدر اندیشند - بنوعی او را خبر شد -  
 ملک علاؤالدین و مبارک خان را دست آورده بکشت - ملو گریخته  
 پیش<sup>۵</sup> مقرب خان در دهلی آمد - سلطان هم از آنجا مراجعت فرموده  
 نزدیک شهر فرود آمده بود<sup>۶</sup> - مقرب خان استقبال نمود و بشرف پایوس  
 مشرف گشت - فاما به سبب خوف و هراسی که در خاطر او متمکن شده بود  
 باز گشته درون شهر در آمد - و استعداد بنیاد جنگ نهاد - دوم روز سلطان<sup>۷</sup>  
 و سعادت خان با جمیع امرا و ملوک و پیلان ساخته و مستعد<sup>۸</sup> شده پیش  
 دروازه میدان آمدند - مقرب خان حصاری شده جنگ میکرد - تا مدت سه ماه  
 بیون نمط میان ایشان جنگ<sup>۹</sup> قائم بود - همچنان سلطان را بعضی نزدیکان  
 او در ماه محرم سنه سبع و تسعین و سبعمانه درون شهر بردند - فاما پیلان<sup>۱۰</sup>

<sup>۱</sup> فرزند خویش B.

<sup>۲</sup> کوه جون M. Elliot, vol. IV. p. 29 "Jūdi," and Tabakāt, p. 251

<sup>۳</sup> حصار کوهور M.

<sup>۴</sup> مبارک خان و پسر ملک B.

<sup>۵</sup> گریخته بر مقرب خان M.

<sup>۶</sup> آمده مقرب خان M.

<sup>۷</sup> سلطان سعادت خان M.

<sup>۸</sup> و مستعد پیش M.

<sup>۹</sup> قائم مانده بود and I قائم بود ممر در آن واقعه سلطان را B.

<sup>۱۰</sup> پیل و پایگاه M.

و پایگاه و کل اسباب ملک داری در قبض سعادت خان مازد - مقرب خان را از آمدن سلطان تقویتی حاصل گشت - روز دیگر خلق شهر<sup>۱</sup> از سپاهی و بازاری جمع کرده برای جنگ از دروازه<sup>۲</sup> شهر بیرون آورد - سعادت خان را خبر شد - او نیز با کل لشکر خویش در میدان پیش آمد - میان یکدیگر محاربه شد و مقاتله بسیار رفت - آخر مقرب خان منهنم گشته درون شهر<sup>۳</sup> در آمد - و مردم شهری بیشتر<sup>۴</sup> پایمال شدند - فاما سعادت خان حصار را سندن فتوافست - مراجعت کرده بالای حوض خاص نزل کرد - چون حصار دهلی قابل فتح نبود و هوای بشکال قریب رسید سعادت خان از آنجا کوچ کرده در فیروز آباد رفت - و با امرائی که موافق او بودند اتفاق کرده که کسی را از فرزندان سلطان مرحوم فیروز شاه طاب کرامه و جعل الجنة<sup>۵</sup> مثنوا<sup>۶</sup> بر تخت سلطنت در فیروز آباد اجلاس<sup>۷</sup> دهند - نصرت خان<sup>۸</sup> بن فتح خان بن سلطان مرحوم فیروز شاه میان میوات بود - او را آورده در ماه ربیع الاول سنة المدکور بر تخت سلطان در کوشک فیروز آباد بنشانند - و ناصر الدین نصرت شاه خطاب کردند - اما او را طریق نمونه پیش<sup>۹</sup> داشتند - و کارهای ملکی تمام سعادت خان میکرد - چون چند روز برین طریق<sup>۹</sup> بگذشت بعضی بندگان فیروز شاه و بعضی پیلانان با سلطان ناصر الدین یار شدند - و سعادت خان بیغم بود - یکایک سلطان ناصر الدین را بر پیل سوار کردند و هر کسی برو جمع شدن گرفت - سعادت خان غیر

۱ شهر را از سپاهی B. and M.

۳ درون در آمد M.

۵ جعل الجنة مثنوا M.

۷ نصرت خان بن فیروز خان بن سلطان مرحوم B.

۸ پیش نداشته بودند M.

۲ دروازه شهر M.

۴ بیشتری پایمال M.

۶ جلوس دهند M.

۹ برین بگذشت M.

مستعد بود طاقتم نتوانست آورد - از راه دروازه حرم از کوشک بیرون آمد - بعضی لشکر<sup>۱</sup> نو پیوست - و بعضی یاور<sup>۲</sup> هر جانبی رفت - سعادت خان با جمعیت خویش درون دهلی در آمد و مقرب خان را ملاقات کرد - میان چند روز مقرب خان او را بغدر دست آورده بگشت - امرا و ملوک که در فیروز آباد مانده بودند چنانچه محمد مظفر<sup>۳</sup> و شهاب ناهر و فضل الله بلخی و بندگان فیروز شاهی بتمام بر سلطان ناصر الدین پیوستند - و بر سلطنت او بیعت تازه<sup>۴</sup> کردند - محمد مظفر وزیر شد و بخطاب<sup>۵</sup> تاتار خانی مشرف گشت - و شهاب ناهر را<sup>۶</sup> شهاب خان و فضل الله بلخی را قتلغ خان خطاب کردند - و عهده داری بندگان خاص ملک الماس سلطانی یافت - در دهلی و فیروز آباد<sup>۷</sup> در بادشاه گشت - مقرب خان بهادر ناهر را با جمعیت او بر خویش داشت و حصار دهلی کهنه بحواله او کرد - و ملو را اقبال خان خطاب گردانید - و حصار سیری او را داد - آخر میان دهلی و فیروز آباد هر روز محاربه و مقاتله میرفت - و میان مسلمانان یک دیگر خون ریزی می شد - هیچ یکی را از ایشان این قوت نبود که بر دیگری غلبه کند - شق میان دو آب و اقطاع<sup>۸</sup> سیپنجه و پانی پتیه و جهجر<sup>۹</sup> و هتک در قبض سلطان ناصر الدین ماند - و در ضبط سلطان محمود جز حصار دهلی مذکور مقامی دیگر نبود - امرا و ملوک بلاد ممالک بسر خویش<sup>۱۰</sup>

<sup>۱</sup> یاور هرجائی and I. بعضی تاوه هرجائی رفت. M.

<sup>۲</sup> محمد مظفر وزیر و شهاب ناهر و ملک فضل الله. M.

<sup>۳</sup> بیعت کردند. M.

<sup>۴</sup> و خطاب تاتار خانی. M.

<sup>۵</sup> B. omits را

<sup>۶</sup> فیروز آباد و بادشاه گشت. M.

<sup>۷</sup> بعضی پرگنات میان and Tabakāt Akbarī, p. 252 اقطاع سنبل و پانی پتیه. M. دو آب و یانی پت و سوریت و هتک و جهجر تا بست گروهی شهر

<sup>۸</sup> جهجر. M.

<sup>۹</sup> ممالک بسر خویش هر یکی پادشاهی شده مال. M.



بادشاهی می کردند. مال و محصول خود تصرف می گردانیدند. تا مدت سه سال برین نوع قرار گرفته بود<sup>1</sup> - و هر روز میان دهلی و فیروز آباد قتل<sup>2</sup> و قتل جنگ و جدال می شد - گاهی ایشان غالب می آمدند و دهلویان را درون حصار می انداختند - و گاهی دهلویان تا حصار<sup>3</sup> فیروز آباد می تاختند - هم چنان در سنه ثمان و تسعین و سبعمانه سارنگخان را با مسند عالی خضر خان امیر ملتان مخالفت شد - میان یکدیگر محاربه و مقاتله بسیار می رفت - آخر بعضی غلامان - مالک مردان تهی<sup>4</sup> دادند و با سارنگخان یار شدند - شق ملتان بدست سارنگخان آمد - و لشکر و جمعیت بسیار جمع<sup>5</sup> کرده در ماه رمضان سنه تسع و تسعین و سبعمانه طرف سامانه رفتند - غالب خان امیر سامانه حصارى شده جنگ و جدال<sup>6</sup> میکرد - چون طاقت مقاومت<sup>7</sup> نبود مغلوب شده با سوار و پیاده معدود در پانی پته آمد و تاتار خان را پیوست - خبر کیفیت مذکور سلطان نصرت شاه را روشن و مبرهن<sup>8</sup> گشت - ملک الماس عده دار بندگان را با ده زنجیر پیل و لشکر معدود بیاری دهی<sup>9</sup> تاتارخان نامزد کرد و فرمود تا سمت سامانه سواری کنید - سارنگخان را دور کرده سامانه را بحواله غالب خان گردانید - بتاریخ پانزدهم ماه محرم سنه ثمان مائه نزدیک موضع کوهله<sup>10</sup> میان

1 گرفته بودند B.

2 فیروز آباد قتل می شد M.

3 حصار خانه M.

4 بعضی از غلامان ملک Tabakāt Akbari, p. 253 ; ملک مردان مہی دادند M. and Elliot. بهتی با سارنگ خان پیوستند - سارنگ خان تقویت یافته ملتان را گرفت vol. IV. p. 32 translates:—At length some of the people (*ghulam*) of Malik Mardān Bhatti joined Sārang Khān, and with their assistance he got possession of the district (*shikl*) of Multan.

5 جمع M. omits

6 جنگ می کرد M.

7 طاقت استقامتش نبود M.

8 روشن گشت M.

9 بیاری برای برابر تاتار خان M.

10 نزدیک موضع کوهله Tabakāt Akbari, p. 254

ایشان مصاف شد - حق سبحانه <sup>۱</sup> و تعالی تاتار خان را نصرت بخشید - سارنگ خان گزیده سمت ملتان روی نهاد - تاتار خان - سارنگ خان مذکور را تار کرده <sup>۲</sup> سامانه بحواله غالب خان کرد - و خود بذات شریف <sup>۳</sup> تاحد تلوندی بارای کمال الدین مین در تعانب سارنگخان رفت - آخر <sup>۴</sup> از آنجا مراجعت کرد - در ماه ربیع الاول سنة المذكور پیر محمد نبیسه <sup>۵</sup> امیر تیمور بادشاه خراسان با لشکری با انبوه آب سنده <sup>۶</sup> عبور کرد - حصار اچه <sup>۷</sup> را گرد گرفت - علی ملک که از جهت سارنگ خان والی اچه بود موازنه یک ماه حصارى شده جنگ میکرد - همچنان <sup>۸</sup> سارنگخان ملک تاج الدین نایب خویش و امرا و ملوک <sup>۹</sup> دیگر را با چهار هزار سوار جرار نامدار و مرکبان آن دیار <sup>۱۰</sup> بیاری دهی در اچه نامزد گردانید - پیر محمد را از آمدن لشکر و <sup>۱۱</sup> ملک تاج الدین مذکور خبر شد - حصار اچه را گذاشته در موضع ترمه کناره آب بیا آمد <sup>۱۲</sup> - و ملک تاج الدین آنجا نزول کرده بود تاختند - لشکری غم بود - طاقت مقاومت <sup>۱۳</sup> نتوانست آورد - بعضی همانجا شهید شدند و بعضی که <sup>۱۴</sup> خود را در آب زدند بیشتی غرق گشتند - و طعمه ماهیان دریا شدند - ملک تاج الدین با سوار معدود منهنم شده در ملتان آمد - پیر محمد نیز با لشکر خویش متعاقب او در

<sup>۱</sup> M. omits سبحانه و

تاتار خان سامانه را M. ۲

<sup>۳</sup> M. omits بذات شریف

آخر M. omits ۴

<sup>۵</sup> M. omits نشه امیر تیمور

سندده را عبور M. ۶

<sup>۷</sup> M. omits را

همچنان شد سارنگخان M. ۸

<sup>۹</sup> M. omits و ملوک

سوار باری دهی در اچه M. ۱۰

<sup>۱۱</sup> M. omits از آمدن ملک تاج الدین خبر

مقاومت M. omits ۱۳

<sup>۱۲</sup> M. omits آب بیا و خانها ملک تاج الدین

غرق گشتند ملک تاج M. ۱۵

<sup>۱۴</sup> M. omits که در خود را

ملتان رسید<sup>۱</sup> - سارنگ خان طاقت مقاومت<sup>۲</sup> و مصاف میدان تنگ دید بضرورت حصارى شده - تا مدت شش ماه جنگ<sup>۳</sup> قائم داشت - آخر الامر بتاریخ نوزدهم ماه رمضان سنه ثمان مائه به سبب تنگچه علف و غله امان خواسته با پیر محمد ملاقات کرد - سارنگخان را با کل خیل و اتباع او و تمام لشکر و خلق شهرى را اسیر کردند - و حصار ملتان را پیر محمد<sup>۴</sup> قابض شده همانجا لشکرگاه ساختند - در ماه شوال سنه المذكور اقبال خان با سلطان ناصر الدین پیوست - و میان ایشان در حظیرہ شیخ المشایخ قطب<sup>۵</sup> الحق و الشرع و الدین عهد شد - سلطان ناصر الدین را با لشکر<sup>۶</sup> و پیلان برابر کرده درون حصار جهان پناه برد - سلطان محمود و مقرب خان و بهادر نادر درون دهلی کهنه حصارى شدند - سیوم روز اقبال خان غدر کرد - سلطان ناصر الدین غافل بود خود را یاد کردین نتوانست - با جمعیتی معدود و پیلان از درون حصار جهانی پناه بیرون آمد - اقبال خان با لشکر خویش تعاقب کرد - پیلان نامدار<sup>۷</sup> بتمام بر دست اقبال خان آمد - سلطان ناصر الدین منهزم شده در فیروز آباد رفت - از آنجا با کل اتباع خویش بیرون آمده<sup>۸</sup> و اب جون عبر کرده بر<sup>۹</sup> ناتار خان وزیر خویش پیوست - فیروز آباد را اقبال خان قابض گشت - بعده میان مقرب خان و اقبال خان هر روز جنگ می شد - تا مدت دو ماه میان<sup>۱۰</sup> ایشان برین نوع مقابله<sup>۱۱</sup> بود - آخر کسی از امرا و ملوک درمیان آمده

۱ M. در ملتان سارنگ خان آمد

۲ M. مقاومت جنگ میدان نبود

۳ M. جنگ

۴ M. پیر محمد

۵ M. المشایخ نظام الحق و الشرع و الدین

۶ M. لشکر پیلان

۷ M. نامدار

۸ M. آمد و آب

۹ M. کرده و ناتار خان وزیر

۱۰ M. میان

۱۱ M. مقاتله بود

اصلاح دادند - مقرب خان برابر سلطان محمود در حصار جهان پناه آمد و اقبال خان هم در سیری بود - ناگاه<sup>۱</sup> یکایک اقبال خان با جمعیت خویش رفت و خانه مقرب خان گرد گرفت - و امان داده او را<sup>۲</sup> بکشت - و سلطان محمود را نکبتی فرسائید - فاما کارهای ملکی بتمام و کمال<sup>۳</sup> خود میکرد - سلطان را بر طریق نمونه و نقش دیوار<sup>۴</sup> داشت - در ماه ذی القعدة سنة المذکور اقبال خان سمت پانی پته بقصد تاتار خان سواری کرد - چون تاتار خان را خبر شد بنگاه و بیلان و چپزی لشکر درون حصار پانی پته گذاشت - خود با لشکر<sup>۵</sup> جراره قصد دهلی کرد - اقبال خان حصار پانی پته را محصر گردانید - میان در سه روز فتح شد - بیلان و اسپان و اسباب و خیل<sup>۶</sup> و تبار تاتار خان بتمام<sup>۷</sup> بدست او آمد - تاتار خان نیز در حصار دهلی کوشش بسیار<sup>۸</sup> نموده - فاما حصار دهلی مجال<sup>۹</sup> فتح نبود - مسخر کردن<sup>۱۰</sup> نتوانست - هم درین میان خبر پانی پته شنید<sup>۱۱</sup> - از استماع این خبر می جوشیده - اما ممکن نبود که فکر حصار پانی پته بکند - بصورت از دهلی عطف کرده با لشکر جراره<sup>۱۲</sup> طرف گجرات بر پدر خویش رفت - اقبال خان با<sup>۱۳</sup> بیلان و اسپان از پانی پته شده سمت دهلی مراجعت فرمود - ملک نصیر الملک قرابت<sup>۱۴</sup> تاتار خان را که بر پیوسته بود و لشکر کشیدن سعی حصار پانی

۱ تا یکایک M.

۲ داده کشت M.

۳ و کمال M. omits

۴ و نقش دیوار M. omits

۵ خود جراره B.

۶ و خیل و تبار M. omits

۷ بتمام B. omits

۸ بسیار M. omits

۹ فاما فتح کردن نتوانست M.

۱۰ مسخر کردن نتوانست M. omits

۱۱ شنید از دهلی عطف کرده بالشکر طرف M.

۱۲ جرار M. omits

۱۳ اقبال بیلان و اسپان دیگر M.

۱۴ قریب تاتار خان M.

پته او گفته بود <sup>۱</sup> عادلخان خطاب کرده <sup>۲</sup> اقطاع سامانه میان دو آب بحواله او گردانید - و خود در پرداخت کارهای ملکی مشغول بود - همچنان در ماه صفر سنه احدی و ثمانمائنه خبر آمدن امیر تیمور بادشاه خراسان رسانیدند که قصبه طلبیه را تاخته در ملتان نزول کرده است و اسیران لشکر سارنگخان را که پیر محمد داشته بود زیر تیغ بیدریغ <sup>۳</sup> آورد - ازین جهت اقبال خان بغایت متامل و متفکر گشت - امیر تیمور بکوچ متواتر حصار بهتیر گرد کرد - رای ذو الحجی <sup>۴</sup> بهتی را اسیر گردانید - و خلقی که محصر شده بودند همه را بکشت - از آنجا در حوالی سامانه تاخت - بعضی خلق <sup>۵</sup> دیبال پور و اجودهس و سرستی که از خوف او گریخته سمت شهر می آمدند بعضی اسیر و دستگیر شدند و بیشتری بشرف شهادت مشرف گشتند - از آنجا آب چون را عبور کرده در میان دو آب در آمد - بیشتر ولایت را نهب و تاراج <sup>۶</sup> گردانید - در قصبه نمولی <sup>۷</sup> نزول فرمود - اسیرانی که از در سند تا آب گنگ بر دست لشکر او گرفتار شده بودند موازنه پنجاه هزار مرد <sup>۸</sup> کم و بیش و الله اعلم بالحقیقه همه را علف تیغ گردانید - قصبات و شهرهای مسلمانان و مردم روستا از مسلم و هندو از خوف او گریخته بعضی در کوه و بعضی در جول و بعضی در آب گیرها در آمده پناه جستند - و بعضی مردم در حصار دهلی در آمدند - در ماه جمادی الاول <sup>۹</sup> سنه احدی و ثمانمائنه آب چون را عبور کرده در فیروز آباد نزول

و لشکر کشیدن سری حصار پانی پته او گفته بود M. omits ۱

بیدریغ M. omits ۳ خطاب کرد و اقطاع میان دو آب M. ۲

رای جلبین M. ۴ خلق B. omits ۵

نهب کرد M. ۶

قصبه لونی. Tabakāt Akbarī, p. 255. قصبه نمونی M. ۷

مردم کم و بیش B. ۸ جماد الاول M. ۹

کرد - روز دیگر بالای حوض فرود آمد - اقبال خان با<sup>۱</sup> لشکر و پیلان بیرون آمده در میدان با امیر تیمور مقابل شد - و هم بحمله اول شکست خورد - چند زنجیر<sup>۲</sup> پیل بر دست لشکر امیر تیمور<sup>۳</sup> آمد - و باقی پیلان هزار حيله و زجر ثقیل<sup>۴</sup> درون شهر برد - فاما وقت در آمدن بسیار خلق شهر و لشکر<sup>۵</sup> پایمال و کشته گشت - بعدی که از کشته پشته و از مرده توده بر آمد - چون شب در آمد اقبال خان و سلطان محمود زن و بچه گذاشته از شهر بیرون آمدند - سلطان محمود<sup>۶</sup> طرف گجرات رفت - و اقبال خان آب جون<sup>۷</sup> عبیره کرده در قصبه برن در آمد - روز دیگر امیر تیمور خلق شهر را امان داده مال امانی از ایشان گرفت - چهارم روز آن فرمود تا همه خلق<sup>۸</sup> را که درون شهر بودند اسیر کنند - همچنین کردند - اَنَا لِلّٰهِ وَ رَضِیْنَا بِقَضَاءِ اللّٰهِ - بعد چند روز مسند عالی خضر خان طاب ثرا<sup>۹</sup> که از خوف امیر تیمور در کوه میوات پناه بسته بود و بهادر ناهر و مبارک خان و زیرک خان بعد و امان امیر تیمور را ملاقات کردند - جز مسند عالی خضر خان طاب ثرا<sup>۱۰</sup> دیگر همه را بند کرد - و از دهلی دامن کوه گرفته مراجعت فرمود - و<sup>۱۱</sup> خضر خان را رخصت کرد و گفت دهلی همه را گرفته بتو بخشیدم - وقت باز گشت خلقی که در کوه مانده بودند از ایشان نیز اسیر و دستگیر گشتند - چون در حد لاهور<sup>۱۲</sup> رسید شیخا کهو<sup>۱۳</sup> را

<sup>۱</sup> M. omits لشکر

<sup>۲</sup> M. omits جند بیلی بر دست

<sup>۳</sup> امیر آمد

<sup>۴</sup> M. omits حيله درون شهر

<sup>۵</sup> B. omits لشکری پایمال و کشته شد

<sup>۶</sup> M. omits محمود

<sup>۷</sup> M. omits جون را عبیره

<sup>۸</sup> M. omits همه خلاص را see also Tabakāt Akbarī, p. 255 for full details.

<sup>۹</sup> B. and M. omits from خان و خضر خان up to بخشیدم

<sup>۱۰</sup> M. omits لاهور

<sup>۱۱</sup> M. omits کهو

که از عداوت سارنگخان پیش ازین بر امیر تیمور<sup>۱</sup> پیوسته و پیشوائی کرده بامان و دست راست دست آورده و شهر میمون لاهور را نهب و تاراج نهاد - زن و بچه شیخا مذکور و مردم دیگر که در پناه او درون حصار لاهور در آمده بودند بتمام گرفتار و اسیر شدند - و مسند عالی خضر خان را اقطاع ملتان و دیپالپور مغوض گردانید - <sup>۱</sup> در اقطاعات<sup>۲</sup> مذکور فرستاد - از آنجا بکوچ متواتر میان کابل شده در دار الملک سمرقند رفت - بعد رفتن او در حوالی دهلی و تا آنجا که لشکر او گذشته بود وبا و تحط افتاد<sup>۳</sup> - بعضی مردم در وبا و بعضی بعد از گرسنگی هلاک شدند - تا مدت دو ماه دهلی خراب و ابتلا<sup>۴</sup> بود - و در ماه رجب<sup>۵</sup> قدره<sup>۶</sup> سنه المذكور سلطان ناصرالدین نصرت شاه که از غدر اقبال خان عطف کرده سمت میان دو آب رفته بود با جمعیت معدود در خطه میرت آمد - عادل خان با چهار زنجیر پیل و لشکر خویش<sup>۷</sup> با سلطان پیوست - بغدر او را دست آورد و پیلان را قابض شد - خلق میان دو آب که از دست مغل خلاص یافته بودند برو<sup>۸</sup> جمع شدن گرفت - با موازنه<sup>۹</sup> دو هزار سوار در فیروز آباد رفت - و دهلی اگرچه خراب بود قابض شد - شهاب خان از میوات با ده زنجیر پیل و جمعیت خویش و ملک الماس از میان دو آب آمده بدو<sup>۱۰</sup> پیوستند - چون لشکر بسیار گرد سلطان جمع<sup>۱۱</sup> شد - شهاب خان را در برن برای قلع و قمع<sup>۱۲</sup> اقبال خان نامزد کرد - در اثنای راه چند

۱ M. بر امیر پیوسته بود

۲ M. اقطاع مذکور

۳ M. افتاده

۴ M. خراب بود

۵ M. رجب سنه المذكور

۶ M. لشکر با سلطان پیوسته

۷ B. بدو جمع

۸ M. موازنه با دو هزار

۹ B. برو پیوستند

۱۰ M. جمع گشت

۱۱ M. قلع اقبال خان

نفر پیداده شد و بر شهاب خان شبخون زدند - شهاب خان شهادت یافت و جمعیت او متفرق<sup>۱</sup> شد - پیلان پیکار واهی<sup>۲</sup> ماندند - اقبال خان را خبر شد زود تر آنجا رسید و پیلان را دست آورد - روز بروز قوت و شوکت زیادت<sup>۳</sup> میگرفت و مرتبه اش متضاعف می شد - و از هر طرف لشکر گرد او جمع می آمد<sup>۴</sup> - و سلطان ناصر الدین را نقصان و فتور روی می نمود<sup>۵</sup> - در ماه جمادی الاول<sup>۶</sup> سنه المذکور اقبال خان از برن سمت دهلی لشکر کشید - نصرت شاه فیروز آباد را گذاشته جانب میوات رفت - و همان جا وفات یافت<sup>۷</sup> - دهلی در قبض اقبال خان آمد و در حصار سیری سکونت گرفت - بعضی خلق شهر که از مغل خلاص یافته بودند در دهلی آمده ساکن گشتند - عذریب الایام حصار سیری آبادان و معمور<sup>۸</sup> شد - شق میان دو آب و اقطاع حوالی را در ضبط خویش در آورد - فاما بلاد ممالک چنانچه در تصرف امرا و ملوک بود همچنان در قبض و تصرف<sup>۹</sup> هر یکی ماند - عزم گجرات را با تمام نواحی و مضافات ظفر خان وجیه<sup>۱۰</sup> الملک - و شق ملتان و دیپالپور و ساحت<sup>۱۱</sup> سندیه را بزدگی مسند عالی خضر خان طاب ثرا - و شق مریه و کالپی را محمود خان پسر ملک زاده فیروز - و اقطاع سمت

۱ M. مستغرق شد and I. مستغفر شد

۲ I. پیلان پیکار واهی ماندند Elliot, vol. IV., p. 3 translates: "and the elephants were abandoned."

۳ قوت می گرفت

۴ جمع می شد

۵ فتور پیدا می گشت

۶ ربیع الاول

۷ M. and B. omits همان جا وفات یافت

۸ و معمور

۹ قبض هر یکی ماند

۱۰ و حبیب الملک

۱۱ با ساحت سند



هندوستان را چنانچه قنوج و اودهه و کره و دلمو<sup>۱</sup> و سندبله و بهرائچ و بهار و جونپور خواجه جهان - و شق دهار را دلاور خان - و شق سامانه را غالب خان - و شق بیانه را شمس خان اوحدی قابض گشتند - مملکت دهلی در چندین محل قسمت شد - در ماه ربیع الاول سنه اثنین و ثمانمانه اقبال خانب سمت بیانه سواری کرده - شمس خان در قصبه نوه و بتل بود - میان ایشان جنگ شد - اقبال خان را اقبال یاری کرد - شمس خان منهزم شده در بیانه رفت - در زنجیر پیل که در قبض او بودند بر دست<sup>۲</sup> اقبال خان آمدند - از آنجا جانب کتهپیر<sup>۳</sup> لشکر کشید - از رای هوسنگه<sup>۴</sup> مال و خدمتی گرفته سمت شهر مراجعت<sup>۵</sup> فرمود - هم دران سال خواجه جهان در جونپور برحمت حق پیوست - ملک مبارک قرنفل بجای او بادشاه شد - و خود را سلطان مبارک شاه خطاب کرد و کل اقطاعات را قابض شد - در ماه جمادی الاول<sup>۶</sup> سنه ثلاث و ثمان مائه اقبال خان باز سمت هندوستان سواری کرد - شمس خان امیر بیانه و مبارک خان بهادر ناهر او را ملاقات کردند - ایشان را نیز برادر خود برد<sup>۷</sup> - در ماه جمادی الآخر<sup>۸</sup> سنه المذكور کفاره آب بیا<sup>۹</sup> نزدیک پتیالی سیر<sup>۱۰</sup> ملعون و کفار دیگر<sup>۱۱</sup> با جمعیتی کثیر مقابل اقبال خان آمدند - روز دیگر میان ایشان مصاف راست شد - بجنگ پیوستند - خدای تعالی

۱ M. دلمو

۲ M. بدست اقبال خان

۳ B. کتهپیر and I. کتهپیر

۴ M. از رای سنکه

۵ M. مراجعت نمود

۶ M. جماد الاول

۷ M. برابر خود در ماه

۸ M. جماد الاول

۹ آب سیاه نزدیک پتیالی M. See also Elliot, vol. IV., p. 37, n. 2.

۱۰ Elliot, vol., IV. p. 37, Rāi Sīr

۱۱ B. کفار ملعون دیگران با جمعیتی

که ناصر دیر، محمدی است اقبال خان را فتح بخشید - کفار نگونسار  
مقهور و منزه شدند - اقبال خان تعاقب ایشان تا حد آقاوه کرد - بعضی  
کشته گشتند - و بعضی اسیر شدند - اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلٰی ذٰلِکَ - از آنجا  
در خطّه فنوج رفت - همچنان سلطان الشرق مبارک شاه نیز از طرف  
هندوستان آمد - میان هردو لشکر آب گنگ حایل بود - هیچ یکی عبّره  
کردن نمی توانست - تا مدت دو ماه جنگ قائم ماند - آخر هر یکی سمت  
خانّه خویش مراجعت کردند - در اثنای<sup>۱</sup> راه اقبال خان از شمس  
خان<sup>۲</sup> و مبارک خان بدگمان شد - و بغدر ایشان را دست آورده کشت -  
همدیرین سال طغی خان ترک بچه سلطانی که داماد غالب خان  
امیر سامانه بود لشکریهای کثیر جمع کرده بقصد<sup>۳</sup> مسند عالی خضر خان  
طایب ثراة سمت دیپالپور سواری کرد - چون مسند عالی<sup>۴</sup> را ازین حال  
خبر شد مستعد شده با لشکریهای قاهره در خطّه اجودهن آمد - بنابرین<sup>۵</sup> نهم  
ماه رجب رَجَبٌ قَدَرٌ<sup>۶</sup> سنّه المذکور میان یکدیگر گزاره آب دهنده مضاف  
شده - خدای تعالی مسند عالی را فتح بخشید - طغی خان منزه شده  
در قصبه<sup>۷</sup> ابپهور رسید - غالب خان و امرای دیگر که برابر او بودند طغی خان  
را بغدر کُشتند - در سنّه اربع و ثمانمائمه سلطان محمود از خطّه دهار در  
دهلی آمد - اقبال خان استقبال نمود و در کوشک همایون میان جهان پناه  
فرود آورد - فاما هرچه دستگیر بادشاهی بود در قبض خویش داشت - ازین  
جهت میان او و<sup>۷</sup> میان سلطان نفاق پیدا آمد - اقبال خان را برابر کرده

۱ اثناء آن راه M.

۲ شمس خان بدگمان شد M.

۳ بقصد بندگی مسند عالی M.

۴ چون خضر خان را ازین حال M.

۵ R. omits M.

۶ قصبه اسمهر M. see Elliot, vol. IV., p. 38, n. 2.

۷ میان او و سلطان B. and M.

باز سمت قنوج سواری فرمود - درین سال سلطان<sup>۱</sup> مبارک شاه وفات یافت - برادر خرد او<sup>۲</sup> ابراهیم بجای او بادشاه شد - و خود را سلطان ابراهیم خطاب کرد - چون او را از آمدن سلطان محمود و اقبال خان<sup>۳</sup> خبر شد او نیز با جمعیت بسیار مقابل ایشان آمد - ادمیان<sup>۴</sup> هر دو لشکر قریب شده بودند که مکاربه<sup>۵</sup> شود - سلطان محمود به بهانه شکار از لشکر اقبال خان بیرون رفت و با سلطان ابراهیم ملاقات کرد - اما سلطان ابراهیم سلطان را چندان اطاعت نه کرد - از عطف کرده در خطه قنوج آمد - شاهزاده هریوی<sup>۶</sup> که از جهت مبارک شاه در قنوج بود او را بیرون آورده قنوج را قبض شد - اقبال خان سمت دهلی مراجعت فرمود - و سلطان ابراهیم در جونپور رفت - خلق قنوج از وضع و شریف با سلطان پیوستند - غلامان و متعلقان که پراگنده شده بودند گرد او جمع<sup>۷</sup> گشتند - الغرض سلطان هم بر اقطاع قنوج قانع شد - در ماه جمادی الاول سنه خمس و ثمانمائه اقبال خان سمت گوالیر سواری کرد - قلعه گوالیر<sup>۸</sup> که در شور مغل برسنگه<sup>۹</sup> ملعون از قبض مسلمانان بغدر قابض شده بود چون او<sup>۱۰</sup> در دوزخ رفت بیرم دیو پسر او بجای او بنشست - و قلعه مذکور بدست<sup>۱۱</sup> او آمد - از غایت استحکام قابل فتح نبود - از آنجا برخاست - ولایت او را خراب<sup>۱۲</sup> کرد - سمت دهلی مراجعت نمود - سال دیگر باز دران

۱ B. omits سلطان

۲ M. برادر خرد ابراهیم

۳ M. اقبال خان را

۴ B. and M. میان هر دو لشکر

۵ B. شده بود مکاربه شد

۶ Elliot, vol. IV., p. 39, Malik Zāda Harbūi.

۷ M. گرد او گشتند

۸ M. در قلعه

۹ B., M., L. and Tabaḳāt Akbarī, p. 259 برسنگه but Elliot, vol. IV., p. 39, Nar Singh.

۱۰ M. چون در دوزخ

۱۱ B. بدست

۱۲ M. خبرا کرده

طرف سوارانی کرد - بیرم<sup>۱</sup> دیو مذکور پیشتر آمده در دهولپور<sup>۲</sup> با اقبال خان  
معارضه کرد - هم در حمله اول شکسته درون حصار در آمد - پیشتری کفار  
علف تیغ بیدریغ<sup>۳</sup> شدند - چون شب افتاد حصار خالی کرده سمت گوالیر  
رفت - اقبال خان تعاقب کفار تا<sup>۴</sup> قلعه گوالیر کرد - ولایت ایشان را<sup>۵</sup>  
که در صحرا بود تاخته طرف دهلی باز گشت - در سنه سب و ثمانمانه  
تاتار خان پسر ظفر خان امیر گجرات پدر خویش را بغدر دست آورده<sup>۶</sup>  
مقید کرد - و در خطه بهرج<sup>۷</sup> فرستاد - و خود را سلطان ناصر الدین محمد  
شاه خطاب گردانید - و لشکریانی انبوه جمع کرده قصد دهلی کرد - بکوچ  
متواتر می آمد - در اثنای راه شمس خان<sup>۸</sup> او را زهر داده هم در آن  
روز وفات یافت - زهی<sup>۹</sup> دنیای غدار این چنین بادشاه شه سوار حلیم  
و کریم را بیک طرفه العین بکشت - و روح مطهر او بدار السلام پرواز کرد -  
الغرض چون آن بادشاه نیکو سیرت فرشته سیرت را بکشتند - شباشب  
ظفر خان را از بهرج<sup>۱۰</sup> در لشکر آوردند<sup>۱۱</sup> - بتمام حشم و خدم پرورده  
و برگزیده از آن بودند او را مطیع و منقاد گشتند - در سنه سبع و ثمانمانه  
اقبال خان سمت آتاه سوار<sup>۱۲</sup> کرد - رای سبیر<sup>۱۳</sup> و رای گوالیر و رای  
جالبهار<sup>۱۳</sup> و رایان دیگر در آتاه آمده محصر شدند - مدت چهار ماه کفار

۱ M. and I. سوارانی کرد پسر بیرم خان

۲ M. در حصار دهولپور

۳ M. omits بیدریغ

۴ M. omits تا

۵ M. ایشان که در

۶ B. دست آورده بود

۷ M. در اساول فرستاد

۸ B. شمسی خان او در او

۹ M. and I. omit from دنیا غدار upto زهی

سیرت را بکشتند

۱۰ M. از اساول در لشکر

۱۱ B. and لشکر آوردند - بتمام از آن او بود او را پیوست در سنه

منقاد پیوستند

۱۲ Tabakāt Akbarī, p. 259 رای سرور Elliot, vol. IV, p. 39, Rāī Sarwar.

۱۳ Tabakāt, p. 259 and Elliot. vol. IV, p. 39, Rāī of Jālghār.

نگونسار جنگ حصار قایم داشتند - آخر الامر خدمتی و چهار زنجیر پیل<sup>۱</sup> که به رای گوالیر<sup>۲</sup> بود داده اصلاح کردند - در ماه شوال سنه المذکور اقبال خان از اتاوه در قنوج رفت و با سلطان محمود<sup>۳</sup> مبارزه بسیار کرد - چون حصار محکم بود آفتی رسانیدن نتوانست بی غرض باز گشت<sup>۴</sup> \*

در ماه محرم<sup>۴</sup> سنه ثمان و ثمانمائنه اقبال خان<sup>۵</sup> طرف سامانه سوار پی فرمود - بهرام خان ترک بچه<sup>۶</sup> که با برادر زاده او پسر سازنگخان مخالف شده بود از خوف او عطف کرده در کوه هرهور<sup>۷</sup> در آمد - اقبال خان در قصبه<sup>۸</sup> اربور<sup>۹</sup> در کوه هرهور<sup>۹</sup> نزول فرمود - آخر الامر مخدوم زاده شیخ علم الدین نبیسه حضرت قطب الاقطاب<sup>۱۰</sup> مخدوم سید جلال الحق و الشرع و الدین بخاری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ در میان آمد - بهرام خان بر اعتماد او ملاقات کرد - از آنجا سمت ملتان عزیمت فرمود - چون در تلوندی رای کمال مین<sup>۱۱</sup> رسید بهرام خان و رای داود کمال مین و رای هینو

<sup>۱</sup> B. پیل زنجیر که برای

<sup>۲</sup> M. omits محمود

<sup>۳</sup> M. باز گشت در ماه محرم

<sup>۴</sup> B. adds after the following بی غرض باز گشت:—

باز گشت لاجرم حرام خوارنگو (ن) سار گردد (گردد) زبانه پیورده و برگزیده آن حضرت و سلطان مذکور التفات نمی فرمود زبانه - \* بیت \*  
چوب را آب فرو می نبرد دانی چیست شرمش آید ز فرو بودن پیورده خویش

<sup>۵</sup> M. omits اقبال خان

<sup>۶</sup> Tabakāt Akbarī, p. 260 says:—

بهرام خان ترک بچه که با سازنگ خان مخالفت ورزیده بود از ترس اقبال خان جای خود را گذاشته بکوه بدهور رفت \*

<sup>۷</sup> M. and I. هور در آمده Elliot, vol. IV., p. 40, Badhnor

<sup>۸</sup> M. قصبه روبر

<sup>۹</sup> M. هدوز

<sup>۱۰</sup> M. قطب اقطاب العالم سید

<sup>۱۱</sup> M. and I. کمال الدین

دوال جی<sup>۱</sup> بهتی را دست آورد - سیوم<sup>۲</sup> روز اقبال خان شکسته عهد پوست آن شیر غران یعنی بهرام خان کشید - دیگران را بسته و غل در گردن کرده برابر خویش برد - دران گه در کنار دهنده نزدیک<sup>۳</sup> خطه اجودهن رفت - بندگان مسند عالی خضر خان طاب ثرا با لشکری قاهره<sup>۴</sup> و حشم و خدم که هر همه شیران معرکه و مردان مجاربه بودند مقابل اقبال خان آمد - و دانست<sup>۵</sup> که آن لشکر شکسته عهد را ادبار یار شده است زیراچه عهد شکستن کار زنان است \*

گرچه زن هر یکی هزار باشد در عهد کم استوار باشد نوزدهم ماه جمادی الاول سنه ثمان و ثمانمانه میلان یکدیگر مصاف شد - چون اقبال خان را ادبار روی آورده بود هم بعمله اول شکست<sup>۶</sup> خورد - مسند عالی تعاقب آن شکسته عهد کرد - اسپی اقبال خان زخمی شد بود<sup>۷</sup> بیرون رفتن<sup>۸</sup> نتوانست<sup>۹</sup> پای در محل افتاد - شیران غران بر سر آن لعین رسیدند - اقبال خان قدری دست و پا جفبایند - آخر الامر گشته گشت - سر او را بریده در فتحپور فرستادند - الغرض دولت خان و اختیار خان و امرای دیگر از دهلی بر سلطان محمود کسان فرستادند و بجهت سلطنت استدعا نمودند - در ماه جمادی الآخر سنه المذکور سلطان از قنوج با جمعیتی اندک در شهر در آمد و سلطنت را قابض شد - و خیل

1 M. Elliot, vol. IV. p. 40, Rai Himū (son of) Khul Chain Bhatti. See also *ibid*, n. 5.

2 M. سیوم روز پوست بهرام خان کشید و ایشان را بسته برابر خویش

3 B. omits نزدیک

4 M. لشکرهای قاهره مقابل اقبال خان آمد

5 M. omits from دانست up to باشد استوار باشد

6 M. شکست تعاقب او کرد

7 M. زخمی شد بیرون

8 M. بیرون آوردن

9 M. نتوانست گشته

خانه اقبال خان را از دهلی بیرون آورد - و <sup>۱</sup> در خطه کول فرستاد <sup>۲</sup> -  
 فاما <sup>۳</sup> آن بادشاه نیکو سیرت هیچ یکی را از جمله خیل و تبار از زمینی  
 نرسانید - و فوجداری میان دو آب دولت خان را مقوض گردانید -  
 و اختیار خان را کوشک فیروز آباد داد - اقلیم <sup>۴</sup> خان بهادر ناهر دو پیل <sup>۵</sup>  
 خدمتی <sup>۶</sup> آورده بر سلطان پای بوس کرد - در <sup>۷</sup> ماه جمادی الاول سنه  
 تسع و ثمانمائه سلطان طرف قنوج سواری فرمود - و دولت خان را  
 با لشکرهای قاهره <sup>۸</sup> سمت سامانه نامزد گردانید - چون سلطان نزدیک  
 قنوج رسید سلطان ابراهیم مقابل قنوج گذارا آب <sup>۹</sup> گنگ آمده نزول  
 کرد - بعد چندگاه سلطان ابراهیم سمت جونپور باز گشت - و سلطان  
 محمود طرف دهلی مراجعت فرمود - چون سلطان در دهلی آمد  
 لشکر که برابر بود متفرق شده در اقطاع خویش رفتند - سلطان ابراهیم  
 از اثنای راه باز گشته در قنوج آمد - محمود ملک <sup>۱۰</sup> ترمیتی که از جهت  
 سلطان بود در حصار قنوج محصر گشت <sup>۱۱</sup> - تا مدت چهار ماه جنگ <sup>۱۲</sup>  
 قائم داشت - آخر الامر چون کسی بغریاد نرسید بضرورت امان خواسته  
 ملاقات کرد - اقطاع قنوج بحواله اختیار خان نویسنده ملک دولت <sup>۱۳</sup>  
 یار کنبه گردانید و هم در قنوج بشکال گذرانید - در ماه <sup>۱۴</sup> جمادی الاول

فرستاد و فوجداری میان دو آب M. <sup>۲</sup> آورد چون در خطه B. <sup>۱</sup>

نرسانید فاما آن پادشاه M. omits from <sup>۳</sup>

اقلیم خان M. <sup>۴</sup>

ناهر هر دو پیل سبب خدمتی B. <sup>۵</sup>

خدمتی آورده سلطان را پیوست M. <sup>۶</sup>

بوس کرد در سنه B. <sup>۷</sup>

قاهره M. omits <sup>۸</sup>

آب M. omits <sup>۹</sup>

ملک محمود ترمیتی از جهت M. <sup>۱۰</sup>

محصر شد M. <sup>۱۱</sup>

جنگ M. omits <sup>۱۲</sup>

ملک دولت دولت یار خان M. <sup>۱۳</sup>

در ماه جمادی الاول B. omits <sup>۱۴</sup>

سنه عشر، ثمانمائنه سمت<sup>۱</sup> دهلي عزيمت كرد - نصرت خان گرک  
 انداز و تاتار خان پسر سارنگخان و ملک مرحبا غلام اقبال خان از سلطان  
 محمود روي تافته اورا پيوستند - اسد خان لودي در حصار سنبهل محصر  
 شده - دوم روز حصار سنبهل فتح کرد و تاتار خان را داد - از آنجا بکوچ  
 متواتر نزديک<sup>۲</sup> کناره آب جون در گذر کيجه<sup>۳</sup> فرود آمد - مي خواست  
 که عبره کند - همچنان خبر يافت که ظفر خان عرصه دهار را فتح کرد -  
 و البخان پسر دلاور خان بر دست او اسير گشت - ميخواهد که در<sup>۴</sup>  
 جونيور رود - از گذر کيجه مراجعت نمود و بکوچ متواتر در جونيور  
 رفت - فاما ملک مرحبا را درون<sup>۵</sup> حصار برن گذاشت و اندکی جمعيت  
 نامزد فرمود - هم چنان در ماه ذي القعدة<sup>۶</sup> سنة المذکور سلطان  
 محمود از دهلي در برن آمد - ملک مرحبا مقابل بيرون آمد - جنگ  
 داده و هم بکمال اول شکسته درون<sup>۷</sup> حصار در آمد - لشکر سلطان نيز  
 منعاقب او درون رفت - مرحبا مذکور کشته گشت - از آنجا سلطان  
 طرف سنبهل عزيمت فرمود - هنوز کناره آب گنگ نرسیده بود که تاتار خان  
 حصار خالی کرده سمت قنوج رفت - سنبهل بحواله اسد خان لودي<sup>۸</sup>  
 گردانيد - بعده<sup>۹</sup> سلطان طرف شهر مراجعت فرمود - دولت خان که  
 جانب سامانه نامزد شده بود چون نزديک سامانه رسيد بيرم خان ترک بچه  
 که بعد شهادت يافتن بهرام خان شق سامانه را گرفته بود مخالفت بنياد

۱ B. omits سمت دهلي عزيمت کرد ۲ M. and I. نزديک شهر کناره

۳ B. کيجه

۴ M. مي خواست که در جون يور and I. مي خواهد که جون يور رود

۵ M. در حصار

۶ B. omits ماه ذي القعدة

۷ M. در حصار آمد

۸ M. گردانيده

۹ M. omits بعده

۱۰ M. فرمود القصه دولت خان



نهاد - بتاریخ<sup>۱</sup> یازدهم ماه رجب رجبِ قَدْرَه سَنَه تسع<sup>۲</sup> و ثمان مائه در  
 گروهی از سامانه میان یکدیگر معاربه شد - خدای تعالی دولت خان  
 را فتح بخشید - بیرم خان منهرم<sup>۳</sup> گشته در سرهند رفت - بعده به امان  
 و دست راست دولت خان را پیوست - فاما پیش ازین با مسند عالی  
 خضر خان بیعت کرده بود و اطاعت می نمود - چون خبر مذکور بسمع  
 مسند عالی<sup>۴</sup> رسید با لشکرهای قاهره بقصد دولت خان سواری فرمود -  
 چون در حد فتح پور<sup>۵</sup> رسید دولت خان عطف کرده گذارا آب جون  
 رفت - و امرا و ملوک که با او پیوسته بودند بتمام بزدگی مسند عالی را  
 ملاقات کردند - شق حصار فیروزه قوام خان را مغضوب کرد - و اقطاع سامانه  
 و سنام از بیرم خان کشیده بحواله مجلس عالی زیرک خان گردانید -  
 و اقطاع سرهند<sup>۶</sup> و چند برگنه دیگر بیرم خان را داد - و خود طرف  
 فتح پور مراجعت فرمود - در قبض سلطان غیر از میان<sup>۷</sup> دو آب و اقطاع  
 رهنک چیزی<sup>۸</sup> دیگر نماند - در ماه رجب رجبِ قَدْرَه<sup>۹</sup> سَنَه احدی  
 عشر و ثمان مائه<sup>۱۰</sup> سلطان محمود سمت حصار فیروزه سواری کرد - قوام  
 خان در حصار فیروزه محصر شد - بعد چند روز باصلاح پیش آمد و پسو  
 خویش را با خدمتی برابر سلطان داد - از آنجا میان دهات ترهت شده<sup>۱۱</sup>  
 سمت دهلی باز گشت - خبر مذکور در سمع مسند عالی رسانیدند<sup>۱۲</sup>

<sup>۱</sup> بتاریخ ماه رجب B.

<sup>۲</sup> Elliot, vol. IV., p. 42, n. 1 says that "the Tabakāt-i-Akbarī (p. 262) confirms this date, but Firishta makes it 810, which seems to be the more correct".

<sup>۳</sup> منهرم شده B.

<sup>۴</sup> مسند عالی خضر خان رسید M.

<sup>۵</sup> فتح آباد رسید M.

<sup>۵</sup> سیهرند B.

<sup>۷</sup> میانه دو آب M.

<sup>۸</sup> رهنک آن طرف اقطاع دیگر M.

<sup>۹</sup> رجب قدره M. omits

<sup>۱۰</sup> ثمان مائه M. omits

<sup>۱۱</sup> دهات ترهت M.

<sup>۱۲</sup> رسانید M.

بکوچ متواتر در فتح آباد آمد - خلق<sup>۱</sup> فتح آباد را که<sup>۲</sup> با سلطان پیوسته بودند گوشمال داد - بتاریخ پانزدهم ماه مبارک رمضان سنة المذكور<sup>۳</sup> ملک الشرق ملک تحفه را با لشکریهای قاهره بسبب تاختن<sup>۴</sup> میان دو آب دهاترته نامزد کرد - فتح خان با خیل خانۀ خویش عطف کرده سمت میان دو آب رفت - بعضی مردم که آنجا بودند غارت و دستگیر گشتند - بندگی<sup>۵</sup> مسند عالی میان رهنک شده در دهلی آمد - سلطان محمود در حصار سیری و اختیار خان در کوشک فیروز آباد محصر شدند - هم چنان تنگنۀ علف شد - مسند عالی آب جون را عبور کرده در میان دو آب در آمد - از آنجا مقابل اندری باز آن<sup>۶</sup> طرف آب شده بکوچ متواتر در فتح پور رفت - در شهر<sup>۷</sup> اثنی عشر و ثمانمائۀ بیرم خان ترک بچه از مسند عالی بغی ورزیده دولت خان را ملاقات کرد - بشنیدن خبر مذکور بندگی مسند عالی سمت سرهند سواری فرمود - بیرم خان خیل خانۀ خویش در کوه فرستاد - خود با لشکر گذارا آب جون رفته دولت خان را پیوست - مسند عالی تعاقب او کرده<sup>۸</sup> کفاره آب جون فزول فرمود - چون بیرم خان چاره ندید عاجز و مضطر گشته باز بر مسند عالی آمد - و برگذاتی که داشت برو مقرر و مستقیم شد<sup>۹</sup> - مسند عالی بکوچ متواتر سمت فتح پور مراجعت فرمود - و در این<sup>۱۰</sup> سال سلطان محمود هم در شهر بود - هیچ طرفی سواری نکرد - و در سنه ثلاث عشر و ثمانمائۀ مسند عالی طرف رهنک عزیمت فرمود<sup>۱۱</sup> - ملک اندریس در حصار رهنک محصر شده

۱ B. omits خلق

۳ M. المذكور و ملک

۵ M. بندگی

۷ M. در سنه اثنی عشر

۹ M. برو مقرر شد

۱۱ M. عزیمت نمود

۲ M. omits که

۴ M. تاختن دهاترته نامزد

۶ M. باز این طرف

۸ M. کرده

۱۰ M. دران سال

مدت شش ماه جنگ کرد - آخر الامر عاجز گشت - و مبلغی مال بوجه خدمتی و پسر خود را گروگان داده اصلاح کرده در بیعت در آمد - مسند عالی میان سامانه شده طرف فتح پور باز گشت - بعد باز گشتن مسند عالی سلطان محمود جانب کتهپور<sup>۱</sup> سواری کرد - چند گاه آن طرف شکار باخته<sup>۲</sup> سمت دهلی مراجعت فرمود - الغرض کار سلطنت سلطان محمود<sup>۳</sup> بکلی فتور پذیرفت - و او را مجال تدبیر ملک و قرار<sup>۴</sup> بادشاهی نماند - و مدام در لهو و عشرت مشغول می بود - در سنه<sup>۵</sup> اربع عشر و ثمانمائه مسند عالی باز سمت رهنک عزم سواری مصمم گردانید - ملک ادیس و مبارز خان برادر او در خطه هانسی بشرف پای بوس مشرف شدند - در باب ایشان مراحم فراوان فرمود - از آنجا قصبه نازنول که در قبض اقلام<sup>۶</sup> خان بهادر ناهر بود نهب و تاراج کرده در میوات در آمد - قصبه<sup>۷</sup> تجاره و سرهته و کهرول را خراب گردانید - و بیشتری مقامات میوات را نهب کرده وقت باز گشت در دهلی آمد - و حصار سیری را گرد گرفت - سلطان محمود درون حصار شده جنگ قائم داشت - همچنان اختیار خان که در کوشک فیروز آباد از جهت سلطان محمود<sup>۸</sup> بود - مسند عالی را پیوست - مسند عالی از پیش دروازه سیری سواری فرمود - و در کوشک فیروز آباد نزول کرد - و اقطاعات میان دو آب و حوالی شهر را قایض گشت - چون تنگچه غله و علف شد در ماه محرم سنه خمس عشر و ثمانمائه میان بانپیته<sup>۹</sup> شده طرف فتحپور مراجعت فرمود - در

۱ جانب کبهرة and I. محمود کبهرة M.

۲ شکار ناخته M.

۴ قرار در بادشاهی M.

۵ سنه احدى عشر B.

۶ اقليم خان و بهادر ناهر Tabakāt Akbarī, p. 263, and Elliot, vol. IV., p. 44.

۷ در قصبه M.

۸ سلطان بود B.

۹ بانپیته M.

ماه جمادی الاول سنة المذكور سلطان محمود سمت کتھیر<sup>۱</sup> سواری کرد -  
چند روز از<sup>۲</sup> اینجا شکار باخته<sup>۳</sup> جانب دهلی باز گشته<sup>۴</sup> می آمد -  
در اثنای راه ماه رجب<sup>۵</sup> رُجَبِ قَدْرَه<sup>۶</sup> سنة المذكور در اندام مبارک<sup>۷</sup>  
سلطان تکرر پیدا آمد از دار فنا بداریقا رحلت فرمود \* مصرع \*  
بقا بقای خداست ملک ملکِ خدای

مدت ملک او با این<sup>۸</sup> همه تزلزل و انقلاب بیست سال و دو ماه بود  
وَاللَّهُ أَعْلَمُ \*

بعد نقل سلطان امرا و ملوک و بندگان سلطانی<sup>۹</sup> با دولت خان  
بیعت کردند - مبارز خان و ملک ادریس با مسند عالی بغی ورزیده  
با دولتِ خانی یار شدند - درین سال بندگانِ مسند عالی هم در فتحپور  
ماند - طرف دهلی سواری نکرد - در ماه محرم سنه ست عشر و ثمانمانه  
دولت خان سمت کتھیر سواری فرمود - رای هرسنگه و رایان دیگر اورا  
ملاقات کردند - چون در قصبه پنیالی رسید مهابت خان امیر بداؤن نیز  
پیوست - هم چنان خبر سلطان ابراهیم آوردند که قادر خان پسر محمود  
خان را محصر کرده است - و میان ایشان محاربه عظیم<sup>۱۰</sup> می شود - اما  
دولت خان را جمعیت<sup>۱۱</sup> چندان نبود که با سلطان<sup>۱۲</sup> ابراهیم مقابل شود -

۱ کتھیر سواری کرد B.

۲ از آنجا M.

۳ شکار ناخنه M.

۴ می آمد B.

۵ در ماه ذیقعدة المذكور Tabakāt Akbarī, p. 264

۶ رجب قَدْرَه M. omits

۷ اندام سلطان M.

۸ با این تزلزل B.

۹ بندگان سلطان M.

۱۰ عظیم M. omits

۱۱ دولت خان جمعیت چندان نداشت M.

۱۲ نداشت با سلطان ابراهیم مقابل نشد M.

در ماه جمادی الاول سنة المذكور جانب دهلی<sup>۱</sup> مراجعت کرد - در ماه رمضان سنة المذكور مسند عالی لشکر سمت دهلی بیرون آورد - چون در حصار فیروزه رسید امرا و ملوک آن دیار بتعام پیوستند - ملک الدریس در حصار رهنک محصر شد - مسند عالی نزدیک شده طرف میوات رفت - جلال خان برادرزاده اقلام<sup>۲</sup> خان با بهادر ناهر ملاقات کرد - از آنجا باز گشته در قصبه سنبل رفت و آن را خراب گردانید - در ماه ذی الحجه سنة المذكور باز در دهلی آمد - پیش دروازه سیری نزل فرمود - دولت خان تا مدت چهار ماه محصر شده<sup>۳</sup> بود - آخر الامر ملک لونا و دولت خواه و بندگان سلطانی از درون گذر کردند - دروازه نویت خانه را قابض گشتند - چون دولت خان معاينه کرد که کار از دست رفته است امان<sup>۴</sup> خواسته بزدگی<sup>۵</sup> مسند عالی را ملاقات کرد - مسند عالی دولت خان را موقوف کرده به تسلیم قوام خان در حصار فیروزه جلا فرمود - و دهلی را قابض گشت - و این واقعه در<sup>۶</sup> ماه ربیع الاول سنة سبع عشرو ثمانمائه بود - وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِالْاَصَابِ وَاِلَيْهِ الْمَرْجِعُ وَالْمآبُ<sup>۷</sup> \*

## ذکر بندگیِ رایات اعلیٰ خضر خان طاب ثراه وَجَعَلَ الْجَنَّةَ مَثْوَاً

خضر خان پسر ملک الشرق ملک سلیمان<sup>۸</sup> بود - ملک نصیر الملک

<sup>۱</sup> سمت دهلی بیرون

<sup>۲</sup> اقلیم خان

<sup>۳</sup> محصر بود

<sup>۴</sup> اما خواسته

<sup>۵</sup> بزدگی

<sup>۶</sup> M. omits  
and ElMot, vol. I. واقعه در هفتم ماه ربیع الاول  
IV., p. 45 "on the 8th Rabī'ul-Awwal."

<sup>۷</sup> M. and I. omits و ایلہ المرجع و المآب

<sup>۸</sup> M. سلیمان را ملک

مردان دولت [ملک سلیمان را] در حال طفولگی پسرکرده پرورده بود<sup>۱</sup> - و لیکن هم چنین روایت می کنند که او سید زاده بود - ملناک<sup>۲</sup> بزدگی مخدوم سید السادات - منیع السعادات - جلال الحق و الشرع والدین بخاری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وقتی در خانه ملک مردان دولت بجهت مصلحتی قدم سعادت آورده بودند - ملک مردان طعمای پیش آورد - و ملک سلیمان را فرمود تا دست شویند - بزدگی مخدوم بزبان مبارک<sup>۳</sup> فرمودند که این سید زاده است - چنین کار مناسب حال ایشان نیست - چون بزدگی مخدوم سید السادات بر سیادت او گواهی داده باشند بی شبهه سید باشد - دلیل دیگر بر صحت سیادت او آنست که سخی<sup>۴</sup> و شجاع و حلیم و کریم و متواضع و مقبول القول<sup>۵</sup> و صادق الوعد و متقی<sup>۶</sup> بود - و این مجموع اوصاف<sup>۷</sup> حضرت مصطفی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است<sup>۸</sup> که در ذات حمیده صفات<sup>۹</sup> او معاینه می شد - الغرض در آن که ملک مردان دولت وفات یافت - اقطاع ملتان بحواله ملک شیخ پسر او شد - عنقریب الایام او نیز وفات یافت - اقطاع ملتان ملک سلیمان را دادند - او نیز نزدیک روزها برحمت حق پیوست - عرصه ملتان باضافات و نواحی بزدگانی<sup>۱۰</sup> رایات اعلیٰ اعلاّهُ اللَّهُ تَعَالٰی<sup>۱۱</sup> از خدایگان مغفور فیروز شاه یافت - حق تعالی او را برای کارهای بزرگ و دولت بسیار

۱ پرورده و لیکن B.

۲ I. ماناکه بزدگی

۳ بزدگی مخدوم فرمود که این سید است M.

۴ که شیخی و شجاع B.

۵ مقبول القبول and کریم M. omits

۶ متقی و کل خصایل معهود بود B.

۷ اوصاف و پیرهنرگار و متدین و محب علما و غریب نواز بود و این خصایل B. حضرت

۸ مصطفی است M.

۹ که ذات او معاینه M.

۱۰ بزدگی رایات M.

۱۱ اعلاه الله تعالی M. omits

داشته بود - روز بروز مرتبه اش عالی می<sup>۱</sup> شد - القصه کیفیت لشکر کشیدن<sup>۲</sup> و فتح و نصرت و فیروزی<sup>۳</sup> که پیش از گرفتن دار الملک دهلی بندگان را بایات اعلیٰ را بکرم الله تعالی روی نمود در ذکر سابق باز نموده شده است - بتاریخ پانزدهم ماه ربیع الاول سنه سبع عشر و ثمانمانه بطالع سعد در حصار سیری در آمد - و لشکر در کوشک سلطان محمود نزول فرمود - خلق شهر که پیش ازین در حوادث<sup>۴</sup> ماضیه مستأصل و مقلّ حال و فقیر<sup>۵</sup> و حقیر و بی نوا شده بودند همه را انعام داده و ارباب و مواجب تعیین فرمود - از دولت آن نیک بخت جمله مرفّه الحال<sup>۶</sup> و فارغ البال<sup>۷</sup> و آسوده و شادمان گشتند - ملک الشرق ملک تحفه را تاج الملک خطاب کرد - و عهده وزارت او را مفوض گردانید - سید السادات - منبع السعادات - سید سالم را اقطاع و شق سهارنپور عطا فرمود - و همه کارها به رأی<sup>۸</sup> او متمشی می شد - و ملک عبد الرحیم پسر خواننده ملک سلیمان مرحوم را بخطاب علاء الملک مشرف گردانید - و اقطاع و شق ملتان و فتحپور بخواست او کرد - و ملک سرور<sup>۹</sup> را عهده شحنة شهری داده و نائب غیبت شد - و ملک خیر الدین خانی عارض ممالک - و ملک کالو شحنة پیل گشتند - و ملک داؤد شغل دبیری یافت - و اختیار خان را شق میان دو آب تعیین فرمود - و بندگان سلطان از برگزیده

۱ عالی شد M.

۲ لشکر و فتح B.

۳ نصرت که پیش M.

۴ حوادث ماضیه M.

۵ فقیر شده بودند M.

۶ مسرور الحال و آسوده گشتند M.

۷ مرفّه الحال الاستیصال B.

۸ برای متمشی M.

<sup>۹</sup> The three MSS سرور Tabakāt Akbarī, p. 286, and Elliot, vol. IV., p. 47  
Malik Sarwar.

و دیه و اقطاع که در عهد سلطان محمود داشتند بر ایشان مقرر و مستقیم<sup>۱</sup> داشت - و ایشان را در پرگنات روان کرد - کارهای ملکی بتمام انتظام پذیرفت - و هم در سنه سبع عشر و ثمانمائه ملک الشرق تاج الملک را با لشکریهای هندوستان نامزد فرمود - و خود در شهر متمکن<sup>۲</sup> شد - ملک تاج الملک آب جون عبیره کرده در قصبه لاهار<sup>۳</sup> رفت - آب گنگ عبیره کرده در ولایت کتهیر<sup>۴</sup> در آمد - کفار آن دیار را نهب و تاراج کرد<sup>۵</sup> - رای هرسنگه گریخته در گهنی آنوله<sup>۶</sup> در آمد - چون لشکر اسلام نزدیک رسید عاجز گشت - محصول و مال و خدمتی ادا نمود - مهابت خان امیر بدائون نیز ملک تاج الملک را ملاقات کرد - از آنجا کفاره رهب گرفته در گذر سرگردوار<sup>۷</sup> آمد و آب گنگ عبیره کرد - و کانران کهور<sup>۸</sup> و کنپیل<sup>۹</sup> را گوشمال داده میان قصبه سکیه<sup>۱۰</sup> شده در قصبه بارهم<sup>۱۱</sup> رفت - حسن خان امیر رابری و ملک حمزه برادر او بر تاج<sup>۱۲</sup> الملک پیوستند - رای سبیر بشرف پای بوس مشرف گشت - و کفار گوالیر و سیوری و چندوار بتمام مال و محصول داده سر در رفته اطاعت کشیدند - قصبه جلیسر<sup>۱۳</sup> که در قبض کفار چندوار بود از قبض ایشان ستده مسلمانان قدیم آن مقام را

<sup>۱</sup> مقرر داشت M.

در شهر ماند M.

<sup>۳</sup> قصبه لاهار M.

<sup>۴</sup> کتهیر M.

<sup>۵</sup> تاراج گردانید B.

<sup>۶</sup> B. Tabakāt Akbarī, p. 266 در دره آنوله see also Elliot, vol. IV., p. 47, n. 1

<sup>۷</sup> Tabakāt Akbarī, p. 266 بگذر سرگردواری

<sup>۸</sup> M. کهور. Tabakāt Akbarī, p. 266

<sup>۹</sup> کنپیل Tabakāt Akbarī, p. 266

<sup>۱۰</sup> I. Tabakāt, p. 266 - بارهم and I. قصبه سکیته <sup>۱۱</sup> قصبه سکیته M.

<sup>۱۲</sup> M. ملک تاج الملک

<sup>۱۳</sup> M. قصبه جانیسر



نصب<sup>۱</sup> گردانید - و گماشته خویش تعیین کرد از آنجا آب بیا<sup>۲</sup> گرفته و کفار آثا<sup>۳</sup> را گوشمال داده سمت شهر دهلی<sup>۴</sup> مراجعت نمود - در سنه ثمان عشر و ثمانمانه شاهزاده<sup>۵</sup> معظم و مکرم ملک الشرق ملک مبارک پسر خود را که درخور سلطانی<sup>۶</sup> و لایق جهانبانی بود خطه فیروز پور سرهند<sup>۷</sup> و اقطاعات بیرم خان بتمام بعد وفات بیرم خان مرحوم<sup>۸</sup> مغوض گردانید - و فرماندهی سمت غرب بحواله او کرد - و ملک سدهو نادره را عهده نیابت شاهزاده<sup>۹</sup> معظم معین شد - چون کارهای آن سمت بکفایت رسید در ماه ذی الحجه سنه المذكور شاهزاده معظم با ملک سدهو نادره<sup>۱۰</sup> وزیرک خان امیر سامانه و امرا و ملوک آن دیار سمت شهر مراجعت نمود - و در شهر<sup>۱۱</sup> سنه تسع عشر و ثمانمانه رایات اعلی - ملک تاج الملک را با عساکر قاهره سمت بیانه و گوالیر نامزد فرمود - چون در حدود بیانه رسید ملک کریم الملک برادر شمس خان اوحدی ملاقات کرد - از آنجا در حدود گوالیر در آمد - ولایت او را نهب و تاراج کرد<sup>۱۲</sup> - و مال و خدمتی گوالیر و رایان دیگر سنده آب جون مقابل چندوار عبیره کرده سمت کنپل و پتیا<sup>۱۳</sup> رفت - رای هرسنگه ضابط کتیر<sup>۱۴</sup> اطاعت نمود - مال و خدمتی او گرفته طرف شهر مراجعت کرد - و ملک سدهو نادره را در اقطاع<sup>۱۵</sup> سرهند که از جهت<sup>۱۶</sup> شاهزاده<sup>۱۷</sup> معظم بود [فرستاد] - در ماه جمادی

بمسلمانان قدیمی آن قصبه داده شقدار تعیین نمود Tabakāt, p. 266

۲ آب سیاه M. ۳ داده شهر مراجعت M.

۴ درخور بادشاهی B.

۵ B. and M. خطه فیروز پور سرهند and I. خطه فیروز پور سیهند vol. IV, p. 48, "the khittas of Firozpur and Sirhind".

۶ بیرم خان مذکور B.

۷ سدهو ناهر Tabakāt Akbarī, p. 267 ۸ M. omite شهر

۹ تاراج نهاد M. ۱۰ کتیر M.

۱۱ سیهند B. and M. ۱۲ که جهت M.

اول همین سال بعضی ترک بچگان خیل بیرم خان [ملک سدهو نادره را] بغدر دست آورده شهید گردانیدند - و حصار سه هند را قابض گشتند -  
 رایات اعلی ملک داؤد دبیر و وزیرک خان را برای قلع و قمع<sup>۱</sup> فسدۀ ایشان فرستاد - ترک بچگان مذکور گریخته گذارا آب ستلدر<sup>۲</sup> شدند و در کوه در آمدند - لشکر نیز دنبال ایشان در کوه رفت - مدت دو ماه در کوه گرفته<sup>۳</sup> بود - چون کوه محکم بود قابلیت فتح نداشت - لشکر منصور باز گشت -  
 اثنای آن<sup>۴</sup> در ماه رجب رجب قدره<sup>۵</sup> سقۀ المذکور خبر<sup>۶</sup> آمدن سلطان احمد<sup>۷</sup> بادشاه عرمه گجرات و محصر کردن او قلعه ناگور رسانیدند - این خبر<sup>۸</sup> پیش رایات اعلی گذشت - بندگان رایات اعلی میان ترنک و توده شده سمت ناگور عزیمت مصمم کرد - چون سلطان احمد ازین حال آگاهی یافت باز گشته جانب دهار رفت - رایات اعلی در شهر نو جهان<sup>۹</sup> در آمد - الیاس خان امیر جهانیشرف پای بوس مشرف گشت - فسدۀ آن دیار را گوشمال داده طرف گوالیر آمد - رای گوالیر محصر شد - چون قلعه مذکور در غایت استحکام بود فتح نشد - اما مال و محصول از رای گوالیر سنده سمت خطۀ بیانه عزیمت کرد - شمس خان اوحدی نیز مال و خدمتی و محصول ادا نمود - از آنجا مظفر و منصور جانب دهلی مراجعت فرمود - همچنان در سنه عشرین و ثمانمائۀ خبر طغیان طوغان

<sup>۱</sup> قلع فسدۀ ایشان را فرستاد M.

<sup>۲</sup> I. ستلج

<sup>۳</sup> تا دو ماه تردد نموده Tabakāt, p. 287

<sup>۴</sup> اثناء آن ماه B.

<sup>۵</sup> رجب قدره M. omits

<sup>۶</sup> B omits. خبر

<sup>۷</sup> سلطان احمد ضابط گجرات M. and I.

<sup>۸</sup> این خبر پیش رایات اعلی گذشت B. and I omits

<sup>۹</sup> Elliot, vol. IV., p. 49, n. 1 says that "the Tabakāt-i-Akbarī says, "Shahr-i nau-ārūs Jahān". Badāūnī has simply "Jahāban". Firīshṭa says, "Shahr-i nau., known as 'ārūs-i jahān (bride of the world)".

رئیس و بعضی ترک بچگان که سدهو را کشته بودند رسید - بجهت دفع  
فتنه ایشان زیرک خان امیر سامانه با لشکریهای قاهره نامزد شد -  
چون لشکر در سامانه رسید طوغان و بعضی ترک بچگان دیگر که در حصار  
سرهند<sup>۱</sup> ملک کمال بدهی متعلق خانزاده معظم را محصر کرده بودند  
گذاشته سمیت کوه<sup>۲</sup> رفتند - زیرک خان در تعاقب ایشان در قصبه پایل<sup>۳</sup>  
رفت - آخر الامر طوغان رئیس مال غرامت قبول کرد - و ترک بچگان  
کشندگان ملک سدهو را<sup>۴</sup> از جمع خویش بیرون کرد - پسر خود را گروگان  
داد - زیرک خان پسر او را با مال غرامت در حضرت فرستاد - و خود سمت  
سامانه باز گشت - در سنه احدى و عشرين و ثمانمائه ایات اعلی - ملک  
تاج الملک را با عساکر قاهره برای قلع<sup>۵</sup> فسنده<sup>۶</sup> هرسنگه ضابط کتھیر<sup>۷</sup> فرستاد -  
چون لشکر اسلام گذرا آب گنگ شد هرسنگه مذکور ولایت کتھیر<sup>۸</sup> را  
بتمام خراب کرده در جنگل آنواله<sup>۹</sup> که بیست و چهار کوه محوطه  
اوست<sup>۱۰</sup> در آمده - لشکر اسلام متصل جنگل مذکور نزول<sup>۱۱</sup> کرد - هرسنگه  
بقوت جنگل محصر شد و بحرب پیوست - بنصرت الله تعالی لشکر  
اسلام را فتح شد - همه اسباب و ریخت و اسلحه و اسب کفار نگون سار بر  
دست لشکر اسلام آمد - هرسنگه مذکور مهتر شده سمت کوه کمایون  
رفت - روز دیگر موازنه بیست هزار سوار در تعاقب او نامزد کرد - و خود

<sup>۱</sup> B. and M. سیهند

<sup>۲</sup> M. کوه رفتند

<sup>۳</sup> M. پایل I. and Tabakāt, p. 267, and B. قصبه باید

<sup>۴</sup> M. کشندگان ملک سدهو از جمع

<sup>۵</sup> M. برای دفع

<sup>۶</sup> B. کتھیر

<sup>۷</sup> Elliot, vol. IV., p. 49, gives Katehr, and further in the n. 3 mentions, it is the Hindu name of the present province of Rohilkhand. At first, the Mohammadan conquerors called all the country to the east of the Ganges, Katehr, but subsequently, when Sambhal and Badāūn were made separate governments, the country beyond the Rāmghanga only was called by that name.

<sup>۸</sup> M. انواله

<sup>۹</sup> M. در آورده لشکر

<sup>۱۰</sup> B. نداول کرد

ملک تاج الملک با لشکر و بنگه هم در آن محل مقام کرد - لشکر اسلام آب رهب گذارا شده تا در کوه کمایون دنبال کردند - هرسنگه در کوه در آمد - لشکر اسلام غنایم بسیار دست آورده پنجم روز باز گشت - از آنجا ملک<sup>۱</sup> تاج الملک نزدیک خطه بداؤن<sup>۲</sup> آمده در<sup>۳</sup> گذاره آب گنگ آمد - و از گذر بجلانه<sup>۴</sup> گذرا شده مهابت خان امیر بداؤن را وداع داده و خود بکوچ متواتر در اثاره رفت - ولایت اثاره را زهب و تاراج کرده - رای سبیر<sup>۵</sup> ضابط اثاره محصر شد - آخر مال و خدمتی داده مصالحت شد - تاج الملک از آنجا مظفر و منصور در ماه ربیع الآخر سنة المذکور طرف شهر مراجعت نمود - مال و خدمتی که از آنجا آورده بود پیش رایات اعلی گذاریده و بمراحم خسروانه و عواطف بادشاهانه<sup>۶</sup> مخصوص گشت - [و هم] در سنه احدی و عشرين<sup>۷</sup> و ثمانمائے رایات اعلی سمت کتهیر<sup>۸</sup> عزیمت مصمم کرد - اول مفسدان ولایت کول را گوشمال داده بعده<sup>۹</sup> جنگل رهب و نبهل را قلع کرد و آن فسده<sup>۱۰</sup> را بنیاد انهدام کرد و بر انداخت - از آنجا در ماه ذی القعدة سنة المذکور طرف بداؤن عزیمت فرمود - آب گنگ را نزدیک قصبه پتیالی گذارا شد - چون مهابت خان از آمدن رایات اعلی خبر یافت خونی در خاطر او متمکن گشت - استعداد محصری کرد - در ماه ذی الحجة سنة المذکور حصار بداؤن محصر گردانید

۱ M. omits ملک

۲ M. and I. omits در

۳ M. گذر بجلانه

۴ Elliot, vol. IV., p. 50 Raf Sarwar.

۵ M. بمراحم مخصوص

۶ و هم در سنه مذکور ای سنه احدی و عشرين و ثمانمائے Tabakāt Akbarī, p. 288  
Elliot, vol. IV., p. 50 wrongly gives 822 H.

۷ B. کتهیر

۸ B. بعده در جنگل رهب در آمد و نبهل را قلع و قمع گردانید و آن فسده

۹ M. فسده را بر انداخت

قریب مدت شش ماه مهابت خان حصارى شده جنگ مى کرد - نزدیک بود که فتح شود - همچنان بعضی امرا و ملوک چنانچه قوام خان و اختیار خان و بندگان محمود شاهى که از دولت خان شکسته و رایات اعلى را پیوسته بودند غدر اندیشیدند - چون رایات اعلى ازین حال خبر یافت حصار بداؤن را گذاشته سمت شهر دهلى مراجعت فرمود - در اثنای راه کنار آب گنگ بتاریخ بیستم ماه جمادى الاول سنه اثنین و عشرين و ثمانمائه قوام خان و اختیار خان و بندگان محمود شاهى را گرفته بانقام غدري<sup>۱</sup> که کرده بودند همه را بکشت<sup>۲</sup> - و بکوچ متواتر در شهر آمد - همچنان خبر سارنگ دروغی در سمع رایات اعلى رسانیدند که مردی در کوه باجواره<sup>۳</sup> اعمال جالندهر پیدا شده - و خود را سارنگ<sup>۴</sup> میگوید - بعضی مردم نادان و کونه اندیش و جهال<sup>۵</sup> برو جمع می شوند - ملک سلطانشه بهرام لودی را اقطاع سرهند مفوض کرده بجهت تسکین و قلع فتنه سارنگ دروغی نامزد گردانید - ملک سلطانشه بهرام<sup>۶</sup> همچون بهرام چوبین در ماه رجب رجب قدره سنه المذکور با لشکر خاصه خویش در سرهند رفت - سارنگ مذکور با مردم روستائی و حشر قریات بقصد از باجواره سواری کرد - چون نزدیک لب آب ستلدر رسید خلق قصبه ارور<sup>۷</sup> نیز بدو پیوستند - در ماه شعبان سنه المذکور نزدیک سرهند فرود آمد - روز دیگر

<sup>۱</sup> غروری

<sup>۲</sup> همه را کشته

<sup>۳</sup> Elliot, vol. IV., p. 51, n. 2, Tabakāt and Badāūnī read "Bajwāra", but Firishhta makes it Machīwāra.

<sup>۴</sup> B. سافنگ. Elliot, vol. IV., p. 51, n., "He died in the time of Timūr's invasion. Firishhta."

<sup>۵</sup> M. کونه اندیش امرا لودی را اقطاع سپهرد

<sup>۶</sup> M. سلطانشه در ماه رجب سنه

<sup>۷</sup> B. ازور. Elliot, vol. IV., 51 Arūbar (Rūpar)

میان یکدیگر مصاف شد - ملک سلطان‌شاه لودی را خدای تعالی نصرت بخشید<sup>۱</sup> . سارنگ مذکور را آفتی<sup>۲</sup> رسانیدن نتوانست - منهنم شده طرف قصبه لهوری<sup>۳</sup> مضافات خطه سرهند رفت - خواجه علی مازندارانی<sup>۴</sup> امیر قصبه جهت<sup>۵</sup> نیز با لشکر خویش بدر ملاقات کرد - همچنان زیرک خان امیر سامانه و طوغان رئیس ترک بچه مقطع جالندهر برای یاری دهی ملک سلطان شاه لودی<sup>۶</sup> در سرهند آمدند - چون سارنگ مذکور را خبر شد عطف کرده طرف اروبر رفت - خواجه علی مذکور از سارنگ منصرف شده بر زیرک خان پیوست - روز دیگر لشکر منصور در تعاقب سارنگ دروغی نا قصبه اروبر ناختمند - سارنگ از اروبر گریخته در کوه در آمد - لشکر منصور همان جا مقام ساخت - در اثنای آن ملک خیر الدین خانی را با لشکرها بجهت قلع فسدۀ سارنگ مذکور نامزد فرمود - در ماه رمضان سنۀ المذکور ملک خیر الدین بکوچ متواتر در قصبه اروبر رسید - از آنجا لشکرها بتمام جمع شده دنبال او در کوه در آمدند - چون سارنگ مذکور مستاصل و بی دستک شده و کوه قابل فتح نبود بضرورت بعد چندگاه مراجعت نمودند - ملک خیر الدین خانی سمت شهر باز گشت - و زیرک خان در سامانه رفت - ملک سلطان شاه لودی را لشکر دیگر داده در تهاغه اروبر گذاشتند - چون<sup>۷</sup> لشکر جابجا شد - در ماه محرم سنۀ ثلاث و عشرين و ثمانمانه سارنگ مذکور با طوغان رئیس ترک بچه ملاقات کرد - بعد ملاقات طوغان مذکور بغدر

مذکور را اکفتی M. و مذکور اکفتی B. and I. 2

نصرت داد B. 1

لهر سری I. و طوسری M. 3

ماریدارالی M. - Elliot, vol. IV., p. 51 Indarābī, and Tabakāt, I. - 4

اندرانی p. 269

جهت I. and جهت M. 5

سلطان‌شاه لودی M. 6

چون M. omits 7

سازنگ را دست آورده مقید گردانید<sup>۱</sup> و بعده بکشت - درین سال  
 بندگان<sup>۲</sup> رایات<sup>۳</sup> اعلی در شهر ماند - ملک تاج الملک را با لشکرهای قاهره  
 سمت اثاره نامزد فرمود - لشکر منصور میان قصبه برن شده در ولایت  
 کول در آمد - و مفسدان آن<sup>۴</sup> دیار را قلع و قمع کرده در اثاره<sup>۵</sup> رفت -  
 موضع دیهلی که محکم ترین مقام<sup>۶</sup> کلان بود نهب و تاراج گردانیده  
 از آنجا قصد اثاره کرد - رای<sup>۷</sup> سپهر ملعون محصر شده آخر صلح<sup>۸</sup> جست -  
 مال و خدمتی که هر سال می داد ادا نمود - بعده<sup>۹</sup> لشکر منصور در  
 ولایت چندوار در آمد - نهب و تاراج گردانیده در کتیر<sup>۱۰</sup> رفت - رای  
 هرسنگه ضابط کتیر نیز مال و خدمتی داد - از آنجا ملک تاج الملک  
 مظفر و منصور سمت<sup>۱۱</sup> شهر مراجعت فرمود - در ماه رجب<sup>۱۲</sup> قدره<sup>۱۳</sup>  
 سده المذکور خبر طغیان طوغان رئیس دوم بار<sup>۱۴</sup> رسانیدند که حصار  
 سرهند را محصر کرده تا حد منصور<sup>۱۵</sup> و بابل تاخته است - رایات اعلی  
 باز ملک خیرالدین خانی را با لشکرها برای دفع فتنه طوغان نامزد  
 فرمود - ملک خیرالدین بکچ متواتر در سامانه رسید - از آنجا مجلس  
 عالی زیرک خان و ملک خیرالدین جمع شده تعاقب او کردند - طوغان  
 مذکور خبر یافت - در قصبه لدهیانه<sup>۱۶</sup> آب<sup>۱۷</sup> ستلدر را عبه کرده در کرانه

۱ گردانید بعده B.

۲ سال رایات M.

۳ مفسدان دیار را قلع کرده M.

۴ در ولایت اثاره M.

۵ مقام M. omits

۶ Elliot, vol. IV., p. 52 Rāi Sarwar.

۷ صلح شد جست M.

۸ بعده M. omits

۹ گایتهر M.

۱۰ منصور در شهر مراجعت نمود M.

۱۱ رجب قدره M. omits

۱۲ طغیان دوم بار طوغان رئیس رسانیدند M.

۱۳ منصور بود [پور] و مایل تاخته M.

۱۴ B. and M. لدرهانه

۱۵ لب ستلدر M.

آب مذکور مقابل لشکر منصور فرمود آمد - چون آب کم گشت لشکر گذارا شد - طوغان، انهرام نموده در ولایت جسرتبه کهوکه در آمد - اقطاع طوغان بحواله<sup>۱</sup> زیرک خان شد - ملک خیر الدین سمت شهر باز گشت - در سنه اربع و عشرين و ثمانمائه ریایات اعلی طرف میوات سواری فرمود - بعضی میواتیان<sup>۲</sup> در حصار کوتله بهادر ناهر محصر گشتند و بعضی پیوستند - ریایات اعلی نزدیک کوتله نزول کرد - میوان مذکور بجنگ پیش آمدند - هم در حمله الاول حصار کوتله فتح<sup>۳</sup> شد - میوان گریخته درون کوه در آمدند - ریایات اعلی حصار کوتله را خراب و ابتر<sup>۴</sup> گردانیده سمت گوالیر رفت - هم درین مهم بتاریخ هشتم ماه محرم سنه اربع و عشرين و ثمانمائه ملک تاج الملک وفات یافت - عهده<sup>۵</sup> وزارت بملک الشرق ملک سکندر<sup>۶</sup> پسر بزرگ او مفوض گشت - چون ریایات اعلی در حدود گوالیر رسید رای گوالیر محصر شد - ولایت اورا نهب و تاراج<sup>۷</sup> گردانیده مال و خدمتی او گرفته جانب اٹاوه آمد - رای سبیر ملعون<sup>۸</sup> در دوزخ رفته بود - پسر او اطاعت نمود - مال و خدمتی ادا کرد - همچنان زحمت بر تن مبارک ریایات اعلی غالب آمد - بکوچ متواتر سمت دهلی<sup>۹</sup> شهر مراجعت فرمود - بتاریخ هفدهم ماه جمادی الاول سنه اربع و عشرين و ثمانمائه بعد رسیدن در شهر برحمت حق پیوست \* بیت \*

از پس<sup>۱۰</sup> هر شام گهی چاشنی است

آخر برداشت فرو داشتی است

۱ M. omits بحواله

۳ B. omits شد

۵ M. and I. عمل وزارت

۷ M. نهب گردانیده

۹ M. omits دهلی

۲ M. میوان

۴ M. خراب گردانید

۶ B. ملک الشرق سکندر

۸ M. omits ملعون

۱۰ M. از سر هم شامگهی



خدای تعالی عرض مطهر<sup>۱</sup> اورا غریق رحمت گرداند - و بادشاه عالم پناه  
را تا انقراض عالم و انقطاع نسل بنی آدم باقی و پاینده دارد بحرمه  
النبی المختار وآله الابرار \*

## ذکر سلطان اعظم و خدایگان معظم معز الدنیا و الدین ابوالفتح مبارک شاه خَلْدَ اللّهُ مُلْکَهُ و سُلْطَانَهُ و اَعْلٰی اَمْرَهُ و شَانَهُ

چون رایات اعلیٰ خضر خان طاب ذرّاه را قریب شده که از دار  
غرور بدار سرور بخرامد - سه روز پیش از آن در حیات خویش این  
فرزند شایسته و خلف<sup>۲</sup> بایسته را ولیعهد خود گردانیده باتفاق همه امرا  
و ملوک بتاریخ هفدهم<sup>۳</sup> ماه جمادی الاول سنه اربع و عشرين و ثمانمانه  
بر تخت سلطنت اجلاس داد - چون رایات اعلیٰ وفات یافت عامه خلق  
بر سلطنت او بیعت تازه کردند - امرا و ملوک وایمه و سادات و قضات  
و هرچه کسی در عهد خدایگان مغفور خضر خان طاب مرقده از شغل و اقطاع  
و برگذنه و دیه و وظیفه<sup>۴</sup> محدود تعیین داشت بر همه مقرر داشتن فرمود -  
و مازلی آن خاصه خویش زیادت گردانید - اقطاع شق<sup>۵</sup> فیروز آباد و  
هانسبی از ملک رجب نادره<sup>۶</sup> تحویل کرده بحواله ملک الشرق ملک  
بده برادر زاده خود گردانید - ملک رجب اقطاع شق دیپالپور یافت - در  
اثنا آن خبر بنی ورزیدن جسر تنه شیخا کهوکهبر و طوغان رئیس رسید - و

<sup>۱</sup> عرض مطهر M.

<sup>۲</sup> خلق بایسته B.

<sup>۳</sup> نوزدهم M.

<sup>۴</sup> دیه و قطیعه و محدود داشت M.

<sup>۵</sup> شق حصار فیروزه و هانسبی M.

<sup>۶</sup> رجب نادر M.

سبب تمرن<sup>۱</sup> جسرته مذکور این بود - ماناک یک سال پیش ازین در ماه جمادی الاول سنه ثلاث و عشرين و ثمانمائة سلطان علي بادشاه کشمیر با لشکر خویش در تهنه<sup>۲</sup> آمده بود - جسرته مذکور وقت بیرون آمدن با لشکر سلطان علی مقابل شد - لشکر او متفرق بود - چیزی درون<sup>۳</sup> و چیزی بیرون آمده - طاقت نتوانست آورد مغرّم گشت - سلطان علی زنده بر دست او اسیر آمد<sup>۴</sup> - و اسباب و کالای لشکر او<sup>۵</sup> بیشتر بغارت رفت - جسرته مذکور<sup>۶</sup> کوته اندیشه و روستائی بود بر باد شد - و مشتبی حشرات گرد<sup>۷</sup> خویش جمع دید ماخلوبای شهر<sup>۸</sup> دهلی در سر او افتاد - همچنان خبر وفات بدگویی ریات اعلی شنید - با جمعی از سوار و پیاده گذارا<sup>۹</sup> آب بیا و ستلدر شده و تلوندی رای کمال<sup>۱۰</sup> مین را تاخت - رای فیروز از پیش او مغرّم شده طرف جول<sup>۱۱</sup> رفت - از آنجا جسرته مذکور در قصبه لدرهانه آمد تا حد اربور گذار<sup>۱۲</sup> آب ستلدر نهب کرد - بعد چند روز باز آب ستلدر عبور کرده طرف جالندهر لشکر راند - زیگ خان در حصار جالندهر محصر شد<sup>۱۳</sup> - جسرته سه کوهی از قصبه گذار<sup>۱۴</sup> آب پیسی<sup>۱۵</sup> نزل کرد - مذاکره اصلاح در میان آورد - آخر هر کسی از جانبین در آمده اصلاح دهانیدند - بشرط آنکه حصار جالندهر را خالی گردانیده به تسلیم طوغان کزد - و مجلس عالی زیگ خان یک نفر پسر طوغان مذکور را برادر

۱ تمر و زیدن I.

۲ در ولایت تهنه M.

۳ چیزی درون در و چیزی بیرون B.

۴ اسیر آمده M.

۵ لشکر و بیشتری M.

۶ مذکور مردی کوته M.

۷ مشتبی حشرات کرد خویش جمع M.

۸ ماخلوبای دهلی M.

۹ گذارا لب بیا B.

۱۰ کمال الدین M.

۱۱ Tabakāt, p. 271 and Elliot, vol. IV., p. 54, Rāi Fīroz fled before him towards the desert.

۱۲ محصر کرده شد B.

۱۳ آب بینی M.

کرده در حضرت برد - و جسرتنه نیز خدمتی در حضرت ارسال کرده خود باز گردد - بدین<sup>۱</sup> قرار بتاریخ دوم ماه جمادی الآخر سنه اربع و عشرين و ثمانمائه زیرک خان از حصار جالندهر بیرون آمده کناره آب<sup>۲</sup> پیسی موازنه سه گروهی از لشکر جسرتنه مذکور نزول فرمود - دوم روز آن جسرتنه مذکور با کل جمعیت خویش مستعد شده بر در<sup>۳</sup> زیرک خان آمده از قول خود برگشت - و به محافظت تمام مجلس عالی زیرک خان را برابر خود<sup>۴</sup> روان کرده - و آب ستلدر<sup>۵</sup> عبور کرده باز در قصبه لدرهانه فرود آمد - چون<sup>۶</sup> از آنجا بکوچ متواتر بتاریخ بیستم ماه جمادی الآخر سنه المذكور در سرهند میان عین بشکال رسید - و ملک سلطانشه لودی امیر سرهند درون حصار محصور شده - جسرتنه مذکور بسیار کوشش نمود و لیکن خدای تعالی محافظت کرد - در حصار سرهند آفتی<sup>۷</sup> رسانیدن نتوانست - چون کیفیت او از فریاد نامه<sup>۸</sup> ملک سلطانشه لودی خداوند عالم پناه را روشن شد بتاریخ ماه رجب سنه المذكور در عین باران از شهر بیرون آمد - سرا پرده طرف سرهند جسرتنه مذکور<sup>۱۰</sup> زد - بکوچ متواتر چون در قصبه کوهله حوالی سامانه رسید<sup>۱۱</sup> جسرتنه مذکور خبر رسیدن لشکر منصور شنید - بتاریخ بیست و هفتم ماه المذكور از گرد حصار سرهند کوچ کرده سمت لدرهانه روان شد -

<sup>۱</sup> و برین قرار M.

<sup>۲</sup> کناره آب بینی جسرتنه مذکور با کل جمعیت M.

<sup>۳</sup> مستعد شده در برو مجلس عالی زیرک خان آمد او از قول خود باز گشت M.

<sup>۴</sup> برابر خویش روان کرده و آب M.

<sup>۵</sup> آب ستلج عبور کرد باز قصبه لدرهانه I.

<sup>۶</sup> فرود آمد از آنجا M.

<sup>۷</sup> B., M., and I. آفتی رسانیدن

<sup>۸</sup> M. فریاد سلطانشه and I. آواز فریاد نام ملک سلطانشه

<sup>۹</sup> I. بخداوند عالم پناه روشن شد

<sup>۱۰</sup> M. طرف سرهند نزد بکوچ

<sup>۱۱</sup> رسید چون خبر لشکر منصور شنید B.

و مجلس عالی زیرک خان را باز گردانید - و زیرک خان در خطه سامانه آمد - خداوند عال. پناه را پایی بوس کرد - از آنجا لشکر منصور<sup>۱</sup> در قصبه لدرهانه رفت - جسرتبه مذکور آب ستلدر را عبیره کرده مقابل لشکر منصور نزول کرد - بعمر بتمام بر دست او بود - بقوت آن لشکر منصور را عبیره کردن نمی داد - قریب چهل روز مکابره کرده آن سوی<sup>۲</sup> آب مانده بود - چون<sup>۳</sup> طلوع سهیل شد آب نقصان گشت - خداوند عالم پناه سمت قصبه قبول پور مراجعت فرمود - جسرتبه مذکور نیز مقابل لشکر گزار آب گرفته می آمد - بتاریخ یازدهم ماه شوال سنه المذکور خداوند عالم - ملک سکندر تحفه و مجلس عالی زیرک خان و ملک الشرق محمود حسن و ملک کالو و امرای دیگر را با لشکری قاهره و شش زنجیر پیل بالا دست آب نزدیک قصبه اربور فرستاد - وقت باعداد لشکر منصور در پایاب عبیره کرد -<sup>۴</sup> هم دران روز خداوند عالم نیز کوچ کرده<sup>۵</sup> در محلی که لشکر عبیره کرده بودند<sup>۶</sup> رسید - جسرتبه مذکور نیز گزار آب گرفته مقابل خداوند عالم میرفت - هم چنان او را از گذارا شدن لشکر منصور خبر شد - هراسی در جمع او پیدا آمد - چهار گروهی از گذارا ایستاده ماند - خداوند عالم نیز با کل حشم و خدم<sup>۷</sup> و پیلان عبیره کرد - لشکر منصور مقابل او جنبید - چون افواج لشکر را دید بغیر جنگ روی بانهزام آورد - لشکر منصور تعاقب کرد - بنگاه او بتمام بر دست آمد - بعضی سوار و پیاده او کشته شده - چون با سواران جراره گریخته شبانشب<sup>۸</sup> قصبه جالدهدر رفت - دوم روز آن از آب بیاه نیز

کرده از سوی آن مانده<sup>۲</sup> M.

لشکر مذکور<sup>۱</sup> M.

طلوع شد سهیل آب نقصان شد و گشت<sup>۳</sup> B.

عبر کرده بود رسید<sup>۴</sup> M.

کرده بود رسید<sup>۶</sup> M.

شبانشب تا قصبه<sup>۸</sup> M.

کوچ فرموده<sup>۵</sup> M.

و خدم<sup>۷</sup> M. omits

گذشت - چون لشکر منصور کناراً آب بیاض رسید گریخته سمت آب راوی شد - خداوند عالم آب بیاض در دامن کوه و آب راوی نزدیک قصبهٔ بهوره<sup>۱</sup> در تعاقب او عبیره کرد - جسرتنه مذکور از آب جانهاؤ گذشته در تیکهر میان کوه در آمد<sup>۲</sup> - همچنان رای بهیلم<sup>۳</sup> مقدم جمون بشرف پای بوس مشرف گشت - و پیشوا شده آب جانهاؤ عبیره کنانیده - لشکر منصور تیکهر که محکم ترین جایگاه او بود خراب گردانید - و بعضی خلق را که درون<sup>۴</sup> کوه بسته بودند<sup>۵</sup> اسیر و دستگیر کرد - از آنجا سالمأ و غانماً خداوند عالم سمت شهر میمون<sup>۶</sup> لوهور مراجعت فرمود - در ماه محرم سنهٔ خمس و عشرين و ثمانمائنه سایهٔ همایون دولت و ظلّ چتر سلطنت خداوند عالم<sup>۷</sup> بر خراب آباد لوهور افتاد - در آن مرز بوم که جز بوم شوم هیچ جانوری مسکن و ماری نگرفته بود<sup>۸</sup> بعد مدتی معلوم<sup>۹</sup> روی به آبادانی آورد - و از اقبال بادشاه عمارت پدیدگشت - قریب یک ماه در مرمت حصار و دروازه‌های کناراً راوی مقام ساخت - چون عمارت مرتب شد اقطاع لوهور بحوالهٔ ملک الشرق ملک محمود حسن گردانید - و دو هزار سوار نامزد او فرمود - و استعداد لشکری و حصار گیری مهیا<sup>۱۰</sup> کرده سپرد<sup>۱۱</sup> - و خود بدولت و سعادت<sup>۱۱</sup> طرف دار الملک دهلی باز گشت - هم چنان در مالا جمادی الآخر سنهٔ المذكور جسرتنه شیخا با جمعی کثیر از سوار و پیاده

در آمده M<sup>۲</sup> نزدیک قصبهٔ بهوره I.

رای بهیم راجهٔ جمون Tabakāt, p. 272

دران کوه M.

خداوند عالم پناه M.

بعد مدتی مدید معلوم شد رو به آبادانی B.

میها و مهنا کرده B.

بدولت طرف M.

جسته بود M.

مسکن نگرفته بعد M.

مهرده M.

آب جانهاؤ و راوی عبره کرد - در شهر میمون مبارکآباد لوهور آمده در روزه<sup>۱</sup> شیخ المشائنه شیخ حسین زنجانی نزول کرد - و در<sup>۲</sup> یازدهم ماه جمادی الآخر سنة المذکور درون حصار خام میان یک دیگر معاویه شد - بکرم<sup>۳</sup> الله تعالی از اقبال بادشاه عالم پناه جسرته مذکور منهنم گشت - لشکر منصور تابیرون حصار خام تعاقب کرد - فاما پیشتر نرفت - بدین سبب جانبین فایم ماند - روز دیگر نیز<sup>۴</sup> جسرته مذکور همانجا ناخت - سیزدهم ماه مذکور کوچ کرده<sup>۵</sup> سمت فرو دست آب راوی رفت - از آنجا غلها<sup>۶</sup> جمع کرده در هفدهم ماه مذکور سه گروهی<sup>۷</sup> از شهر میمون مبارک آباد باز گشته فرود<sup>۸</sup> آمد - بیست و یکم ماه مذکور باز نزدیک حصار خام بکرب پیوست<sup>۹</sup> - بعد بکرم الله تعالی از اقبال بادشاه<sup>۱۰</sup> لشکر اسلام را فتح شد - درین کورت نیز تعاقب کردند - جسرته مذکور باز گشته<sup>۱۱</sup> هم در پرد<sup>۱۲</sup> خویش نزول کرد - بدین<sup>۱۳</sup> نط تا مدت یکماه و پنج روز<sup>۱۴</sup> بیرون حصار جنگ میشد - آخر الامر جسرته عاجز گشت - از آنجا کوچ کرده سمت کلانور رفت - رای بهیلم که بجهت یاری دهی لشکر منصور در کلانور آمده بود با او مخالفت بنیاد نهاد - چون نزدیک کلانور رسید میان ایشان جنگ شد - فاما هیچ یکی غلبه کردن نتوانست - برین<sup>۱۵</sup> نسق جنگ قائم بود - بعده در ماه

۱ M. در مقام شیخ

۲ M. نزول کرد یازدهم

۳ M. شد کرم

۴ B. دیگر برد جسرته

۵ M. مذکور سمت

۶ M. علما جمع

۷ M. یک گروهی

۸ M. باز گشته فرمود

۹ M. بکرب پیوستند

۱۰ M. بادشاه اسلام

۱۱ M. باز گشت

۱۲ M. Elliot vol. IV., p. 57 "and B. در برد خویش M. Jasarath returned to his army."

۱۳ M. برین نط

۱۴ M. پنج روز هر روز بیرون

۱۵ B. بدین نسق مدتی افدیم بود

رمضان سنة المذكور یکدیگر اصلاح کردند - جسرتہ سمت آب بیاض رفت و خلق ولایت کھوکھران که او را پیوسته بودند کوچ کفانیده بر گرد خویش جمع میکرد - ہم چنان ملک <sup>۱</sup> سکندر تحفه با لشکر انبوه که بجهت یاری دهی ملک محمود حسن که از پیش بادشاه تعیین شده بود در گذر بوهی رسید - جسرتہ مذکور را طاقت مقاومت نبود - از آب راوی و جانباز خلق خود را عبره کفانیده برابر خویش در کوه تیکہ <sup>۲</sup> برد - ملک الشرق سکندر در گذر بوهی آب <sup>۳</sup> بیاض عبره کرد - بتاریخ دراز دهم ماه شوال سنة المذكور در شهر میمون مبارک آباد لوهور نزول کرد - ملک محمود حسن از حصار سه گروہی بیرون آمده <sup>۴</sup> ملاقات کرد - پیش ازین ملک رجب امیر دیبالپور و ملک سلطانہ لودی امیر سرهند و رای فیروز مین بر ملک سکندر پیوسته بودند - لشکر مذکور کفار آب راوی شده سمت کلانور رفت - میان کلانور قصبہ بھو آب را عبره کرده <sup>۵</sup> در حد جمون <sup>۵</sup> در آمد - رای بھلم نیز با ایشان پیوست - بعدہ بعضی طایفہ کھوکھران را که در کفار جانباز از جسرتہ علیحدہ شده مانده بودند نہب کرده سمت شهر میمون مبارک آباد لوهور مراجعت نمودند - همچنان فرمان اعلیٰ ہمایون رسید کہ ملک الشرق محمود حسن در اقطاع جالندھر رود - و مستعد شدہ در حضرت پیوندد - و ملک سکندر تھانہ شهر میمون نگاہ دارد - بر حکم فرمان اعلیٰ با لشکر خویش درون حصار شهر میمون در آمده - و ملک محمود حسن و امرای دیگر را باز گردانیده - و عہدہ وزارت از ملک سکندر تحویل گشت - و بحوالہ ملک الشرق سرور الملک شخندہ شهر شد - و عہدہ شخندہ

<sup>۱</sup> M. omits ملک

<sup>۲</sup> Elliot, vol. IV., p. 57 "and proceeded to Tekhar", M. تیلہر

<sup>۳</sup> M, omits آب

<sup>۴</sup> M. ملاقات آمد

<sup>۵</sup> M. کرد در حد

<sup>۵</sup> Elliot, vol. IV., p. 58, Jammū.

شهری پسر ملک سرور الملک یافت - و در سنه ست و عشرين و ثمانمانه خداوند عالم . ناه لشکر اسلام را مستعد کرده سمت هندوستان عزیمت سوارى مصمم<sup>۱</sup> کرد - در ماه محرم سنه المذكور در ولایت کتھیر<sup>۲</sup> در آمد - مال و محصول از ایشان سنده - در اثنای آن مہایت خان امیرِ بدائون که از خدایگان مغفور خضر خان طاب ثراہ ہراس گرفته بود<sup>۳</sup> بشرف پای بوس ہمشرّف شدہ و بمراحم خسروانہ و عواطف بادشاہانہ مخصوص<sup>۴</sup> گشت - از آنجا آب گنگ عبرہ کردہ در ولایت راتھوران ناختمہ بیشتر کفارِ نگونسارِ علف تیغ شدند - چند روز گذارُ آب گنگ مقام فرمود - و در حصار کنبیل ملک میارز و زیرک خان و کمال خان با لشکر برای قلع و قمع<sup>۵</sup> فسدہ راتھوران نصب گردانیدہ - ہم چنان پسر رای سیر کہ در حضرت اعلی<sup>۶</sup> پیوستہ و برابرِ رکابِ رایات<sup>۷</sup> اعلیٰ بود بسببی خوف گرفته تھاشی<sup>۸</sup> نمود - در تعاقب او ملک الشرق ملک خیر الدین خانى با لشکرهای قاهرہ نامزد شد - لشکر منصور رسیدن نتوانست - فاما ولایت او را نہب و تاراج و یغما<sup>۹</sup> کردہ نیز در اٹاوہ فرود آمد - خداوند عالم نیز بہ کوچ<sup>۱۰</sup> متواتر عقب لشکر در اٹاوہ رفت - کفارِ نگون سار درون حصار محصر گشتند - آخر الامر عاجز شدہ پسر رای سیر<sup>۱۱</sup> پای بوس کردہ<sup>۱۲</sup> مال و خدمتی کہ می داد ادا<sup>۱۳</sup> نمود - خداوند عالم با لشکر اسلام مظفر و منصور باز گشت - در ماه جمادی الاول<sup>۱۴</sup> سنہ ست

۱ M. مصمم کردہ

۳ M. گرفته بشرف

۵ M. برای دفع فسدہ

۷ B. رکاب اعلیٰ

۹ M. ولایت او نہب کردہ

۱۱ Elliot, vol. IV., p. 59 Rāi Sarwar.

۱۳ B. ادا نمودند

۲ M. کتھیر

۴ M. بمراحم مخصوص گشت

۶ M. حضرت پیوستہ

۸ B. تھاشی and M. نجاشی نمودہ

۱۰ M. نیز کوچ کردہ متواتر

۱۲ B. پای بوس گرد

۱۴ M. جمادی الآخر



و عشرین و ثمانمانه بطالع سعد و اختر میمون در شهر دارالمایک دهلی در آمد - هم چنان ملک محمود حسن از اقطاع جالندهر با جمعیتی کثیر در حضرت اعلیٰ<sup>۱</sup> پیوست - و بمراحم هزاران مخصوص گشت - و عهده عارض ممالک از ملک خیر الدین خانجی تحویل کرده بحواله ملک الشریع محمود حسن گردانید - چون آن نیک بخت بهمه باب آراسته حق<sup>۲</sup> بود و هوا خواجه و حلال خوار<sup>۳</sup> خداوند عالم پناه بود و در کارهای عالم قرب یافتیم روز بروز مرتبه اش تضاعف می پذیرفت<sup>۴</sup> - بتاریخ ماه جمادی الاول<sup>۵</sup> سنه المذکور میان جسرته شیخا و رای بهیلم<sup>۶</sup> جنگ شده - رای بهیلم کشته گشت<sup>۷</sup> - بیشتر اسب و آسکه او بر دست جسرته آمد - از کشتن رای بهیلم - جسرته مذکور را خبر شد - چیزی لشکر<sup>۸</sup> مغل با خویش یار کرده در حد دیپالپور و لوهور تاخت - ملک سکندر مستعد شده می خواست تعاقب او کند - جسرته باز گشت - از آب جانهاؤ گذارا شد - هم درین ایام خبر وفات ملک<sup>۹</sup> علاؤ الملک امیر ملتان رسید - و آوازه شیخ علی نایب امیرزاده پسر<sup>۱۰</sup> رعتمش شد که با لشکر انبوه از کابل برای نهب اقطاع بهکهر<sup>۱۱</sup> و سیوستان<sup>۱۲</sup> می آید - خداوند عالم بجهت دفع فساد مغل و دفع فتنه ملاعین و ضبط ولایت - عرصه ملتان و بهکهر و سیوستان را بحواله ملک

آراسته حق سبحانه و تعالی و هواة خواة B. ۲ حضرت پیوست M.

حلال خوار M. omits ۳

می پذیرد B. ۴

مذکور B ۵

All three MSS بهیلم Elliot, vol. IV., p. 59 Bhīm. ۶

کشته شد M. ۷

چیزی مغل B. ۸

ملک علاء الدین که علاء الملک B. ۹

۱۰ M. and I. Elliot, vol. IV., p. 59 n. 1. says that Shaikh 'Ali was one of the nobles of Mirzā Shāh Rukh, who was established at Kābul.

All three MSS بهکهر Elliot, vol. IV., p. 59 Bhakkar. ۱۱

سیوستان می آمد B. ۱۲

الشرق ملک محمود حسن گردانیده با لشکریهای<sup>۱</sup> انبوه با خیل و تبع در انطاع ملتان روان<sup>۲</sup> کرد - چون در ملتان رسید عامه خلایق ملتان را استقامت داد - و هر یکی را انعام و اذکار و مولجبت تعیین فرمود - خلق ملتان آسوده حال و مرفه گشتند - مردم شهر و ولایت را امنی پیدا آمد - و حصار ملتان که در حادثه مغل خلل<sup>۳</sup> گرفته بود مرمت کنانید - و لشکری کثیر گرد خود جمع کرد - هم چنان خبر سوارچی الب خان امیر دهر بقصد رای گوالیر بسمع مبارک خداوند عالم رسانیدند - با لشکری قاهره سمت گوالیر عزیمت فرمود - چون نزدیک خطه بیانه رسید پسر اوحد خان امیر بیانه مبارکخان اودر خود را بغدر کشته بود - از رایات اعلی بغی ورزیده حصار بیانه خراب کرده بالای کوه برآمد - رایات اعلی در دامن کوه مذکور نزل فرمود - بعد مدتی پسر اوحد خان مذکور<sup>۴</sup> عاجز شد - و مبلغی مال و خدمتی داده سر در رقه اطاعت در آورد - رایات اعلی بدولت و سعادت<sup>۵</sup> از آنجا سمت گوالیر بقصد الب خان نهضت کرد - البخان کناره آب چنیل<sup>۶</sup> گذرها گرفته فرود آمده بود - رایات اعلی یکایک در گذری دیگر - آب مذکور را عبور کرد - و ملک محمود حسن و بعضی امرای دیگر چنانچه میوان و نصرت خان که مقدمه لشکر منصور بودند و سواران یکه تاز بنگاه البخان را غارت کردند - و بعضی سوار و پیاده او را اسیر و دستگیر گردانیدند و در حضرت آوردند - رایات اعلی سبب آنکه جانبین اسلام بود جان بخشی کرد - و هر یکی را مخلص گردانید - روز دیگر الب خان مذکور رسولان در حضرت<sup>۷</sup> فرستاد و مذاکره صلح در میان

۱ M. لشکر انبوه

۳ B. omits خلل

۵ M. omits سعادت و

۷ I. در حضرت آورد و مذاکره صلح در میان نهاد

۲ B. روان کرد

۴ M. omits مذکور

۶ M. آب جیتل

آورد - خداوند عاظم چون غایت عجز و اضطراب او معاينه کرد و قصد کردن بر اسلام مستنکر پنداشت <sup>۱</sup> برین شرط صلح کرد که البختان خدمتی در حضرت فرستند و خود از ولایت گوالیر باز گردد - روز دیگر الب خان اجناس خدمتی در حضرت اعلیٰ فرستاد - و خود بکوچ متواتر بر سمت دهار باز گشت - خداوند عالم پناه مدتی کناره آب چنبیل مقام <sup>۲</sup> کرد - و مال و محصول از کفار آن دیار بر قانون قدیم سده سالماً و غانماً <sup>۳</sup> مظفر و منصور طرف شهر مراجعت فرمود - در ماه رجب سده سبع و عشرين و ثمانمائے در دار الملک دهلی در آمد - و در پرداخت کارهای ملکی مشغول گشت - در ماه محرم سده ثمان و عشرين و ثمانمائے اتفاق سواری سمت کتیه <sup>۴</sup> مصمم کرد - چون در کناره آب گنگ رسید رای هوسنگه در حضرت پیوست - و <sup>۵</sup> بمراحم فراوان مخصوص گشت - فاماً سبب آنکه سه سال محصول باقی داشته بود او را موقوف <sup>۶</sup> کرده مدتی داشتند - الغرض لشکر منصور لب آب گنگ <sup>۷</sup> عبیره کرد و فسد آن دیار را گوشمال داده طرف کوهپایه کمابین رفت - چندگاه آنجا بود - چون هوا گرم شد کناره آب رهب گرفته مراجعت فرمود - آب گنگ را باز نزدیک قصبه کنبیل <sup>۸</sup> عبیره کرده می خواست سمت قنوج عزیمت <sup>۹</sup> فرماید - در شهرهای هندوستان قحط مهلک بود پیشتر نرفت - همچنان <sup>۱۰</sup> خبر ترمذ

۱ پنداشته M.

۳ سالم و غانم M.

۵ پیوسته بمراحم M.

۶ Tabakāt Akbarī, p. 275 says:—

نرسنگه رای کتیه در کنار آب گنگ آمده ملازمت نمود - بواسطه بقایای سه ساله چند روز در قید افتاد - آخر مال ادا نموده خلاص شد \*

۷ لب آب گنگ را عبیره M.

۹ عزیمت فرمایند M.

۲ آب چنبیل مقام و مال M.

۴ کتیه مصمم کرده M. and I.

۸ قصبه گنگ M.

۱۰ M. omits همچنان

میوان رسید - بکوچ متواتر در ولایت میوات در آمد - ولایت ایشان را  
 نهب و تاراج د<sup>۱</sup> - میوان مذکور کل ولایت<sup>۲</sup> را خراب کرده<sup>۳</sup> درون کوه<sup>۴</sup>  
 جهرة که محکم ترین جایگاه ایشانست در آمدند - چون کوه مذکور از  
 غایت استحکام قابل فتح نبود و تنگه غله و علف شد خداوند عالم پناه  
 با لشکر منصور سالم<sup>۵</sup> و غانماً سمت شهر مراجعت فرمود - بطالع سعد  
 و اختر میمون در ماه رجب<sup>۶</sup> قدره<sup>۷</sup> سنة المذكور در کوشک دولت  
 خانه نزول کرد - امرا و ملوک اطراف را وداع داده خود در عیش و عشرت<sup>۸</sup>  
 مشغول شد - سال دیگر سنة تسع و عشرون و ثمانمائه باز سمت میوات  
 سواری فرمود - جلو<sup>۹</sup> و قدر نبیسگان بهادر ناهر و بعضی میوان که با ایشان  
 پیوسته بودند مقامات خویش را خراب کرده در کوه اندور حصار<sup>۱۰</sup> گشتمند -  
 چند روز محصر شده - چون لشکر منصور زور آورد حصار اندور خالی کرده  
 در کوه الور رفتند - روز دیگر خداوند عالم حصار اندور<sup>۱۱</sup> خراب گردانیده  
 بقصد الور روان شد - چون نزدیک رفت<sup>۱۲</sup> جلو و قدر آنجا نیز حصار  
 شدند - لشکر منصور متواتر دهووه کرد - آخر الامر عاجز آمدند ریزه‌باری  
 گشتمند<sup>۱۳</sup> و امان خواستند - خداوند عالم امان داد - بعده قدر بشرف  
 یابی<sup>۱۴</sup> بوس مشرف گشت - فامامی<sup>۱۵</sup> خواست که باز گریخته در کوه  
 درآید - سبب آن او را دست آورده مقید کردند - و خدايان گيتي مدار  
 ولایت و قریات میوات را بیشتری نهب و تاراج گردانیده و چند گاهی

۲ M. کل خلق را خراب

۱ I. تاراج گردانید

۴ M. عیش و طرب

۳ M. درون جهرة

۵ M. اندور را خراب

۶ M. خلق و قدو بنکان بهادر

۸ M. گشته و امان

۷ M. omits رفت

۹ M. omits from up to فامامی خواست

See p. 207. اثناي آن

در کوهپایه مقام کرد - بعده بسبب تنگی غله و علف از آن دیار سمت دارالملک دهلی مراجعت فرمود - و در ماه شعبان سنة المذكور بطالع سعد و اختر میمون در کوشک دولتخانه نزول کرد - سال دیگر در ماه محرم سنة ثلاثین و ثمانمائه سمت بیانه عزم سواری مصمم گردانیده میان ولایت میوات شده شر و فساد ایشان را مالش داده در خطه بیانه رفت - محمد خان پسر ارحد خان امیر بیانه حصاری شده خلق بیانه را خراب کرده در حصاری که بالای کوه ساخته است بدوید<sup>۱</sup> - و شانزده روز بقوت کوه با لشکر منصور محاربه میکرد - دوم ماه ربیع الآخر سنة المذكور لشکر منصور مقابل محمد خان دهوره کرد - خداوند عالم با لشکر جرار و مردان<sup>۲</sup> نامدار از پس پشت دروازه<sup>۳</sup> کوه بالا بر آمد - چون پسر ارحد خان خبر یافت طاقت نتوانست آورد مغرور شده درون حصار در آمد - چون پیشتر پیوستند محمد خان اوحدی مذکور در جمع خود تزلزلی و در قلعه<sup>۴</sup> خود تخللی دید - دست و پای گم کرده بصورت دستار در گلو انداخته و پای از سر ساخته از درون بیرون آمد - و بشرف خاک بوس مشرف گشت - خدایگان گیتی مدار و بادشاه نوشیروان شعار جان اورا امایی و نقش را از سرجانی ارزانی<sup>۵</sup> فرمود - آنچه از جنس نقود و نغایس و اسب<sup>۶</sup> و اسلحه و رخت و کالا درون قلعه داشت - بوجه نعل بهای اسپان لشکر منصور پیش کش<sup>۷</sup> گردانید - بزدگی ریاات اعلی چند روز در خطه مذکور مقام ساخت - خیل و تبار او از قلعه مذکور بیرون کشید و بحضرت فرستاد و برای سکونت ایشان کوشک جهان<sup>۸</sup> بنه تعیین کرد - و اقطاع شق بیانه بحواله

<sup>۱</sup> برد

<sup>۲</sup> پشت در راه کوه

<sup>۳</sup> جانی فرمود

<sup>۴</sup> پیش گردانید

<sup>۵</sup> مرکبان نامدار

<sup>۶</sup> قلعه خللی دید

<sup>۷</sup> اسباب و اسلحه

<sup>۸</sup> کوشک جهان نامی

ملک مقبل خانې بنده خويش گردانیده نيابت شق مذکور و برگنده  
 سيکری ملک، خير الدين تحفه را داد - و خود بدولت<sup>۱</sup> سعادت و کامرانی  
 سمت گوالیر عزیمت مصمم گردانید - چون آنجا رسید رای گوالیر و تهذیب  
 و چندوار اطاعت کردند - و مال و محصول و خدمتی بر قانون قدیم  
~~انجام~~ نمودند - بعده سالماً و غانماً بکام دوستان سمت شهر مراجعت فرمود -  
 و در ماه جمادی الآخر سنة المذكور بطالع سعد و اختر میمون در کوشک  
 دولتخانه در آمد - و اقطاع از ملک الشرق ملک محمود حسن تحویل شد -  
 اقطاع حصار فیروزه یافت - و ملک الشرق بجنب نادره را اقطاع ملتان  
 مفوض<sup>۲</sup> گشت - بعد چند روز محمد خان مذکور از حضرت با زن و بچه  
 نکاشی نموده میان میوات رفت - بعضی مردم که خیل او جابجا متفرق  
 بودند جمع شدند - هم چنان شنید که ملک مقبل با کل لشکر سمت  
 مبره ماهون<sup>۳</sup> سواری کرده است - و ملک خير الدين تحفه را در<sup>۴</sup> قلعه گذاشته -  
 خطه<sup>۵</sup> بیانه خالی است - بر اعتماد سگان خطه و مقدمان ولایت با جمعی  
 معدود یکایک در بیانه رفت - خلق خطه و ولایت بیشتری او را پیوستند -  
 بعد چند روز قلعه را نیز قابض گشت - و لشکری که در بیانه نامزدی  
 مانده بود باز گشته در شهر آمد - خداوند عالم اقطاع بیانه از ملک مقبل  
 تحویل کرده بحواله ملک مبارز گردانید - و او را با عساکر قاهره<sup>۵</sup> برای دفع  
 شر او فرستاد - چون لشکر منصور نزدیک رسید محمد خان مذکور در  
 قلعه حصارى شد - ملک مبارز خطه<sup>۵</sup> بیانه را با کل ولایت در قبض خويش  
 آورد - محمد خان مذکور جمعیتی که داشت بتمام در قلعه مذکور گذاشته  
 خود بشرفی رفت - هم چنان ملک مبارز را نیز برای مصلحت در

مفوض گردانید 2 I.

خود بدولت کامرانی 1 I.

بجانب ماهون 3 Tabakāt, p. 277

در 4 I. omits

قاهره 5 I. omits

خطه را 6 B.

حضرت طلب شد - بکوچ متواتر باز گشت - در حضرت آمد - در ماه محرم سنه احدى و ثلاثين و ثمانمانه خداوند عالم می خواست که طرف بیانه سواری فرماید - اثنای آن رسولان قادر خان امیر کالیپ در حضرت رسیدند و کیفیت آمدن شرقی عرضه داشتند - خدایگان گیتی مدار عزم سواری بیانه فسخ کرده مقابل شرقی روان شد - هم چنان خبر رسانیدند <sup>۱</sup> که شرقی قصبه بهوگانور <sup>۲</sup> را تاخته فرود آمده است - می خواهد طرف بداون <sup>۳</sup> رود - حضرت اعلی در گذر نوه پتل <sup>۴</sup> آب جون را عبور کرده موضع <sup>۵</sup> چرتولی را تاخته و از آنجا بکوچ متواتر در قصبه اترولی رفت - در اثنای آن بسم بزدگی رایات اعلی خبر مختص خان برادر شرقی رسید که با لشکر بی شمار و پیلان بسیار در حدود اتره آمده <sup>۶</sup> است - بمجرد استماع این خبر بزدگی رایات اعلی - ملک الشرق محمود حسن را با ده هزار سوار که هر یکی بهادران جنگ آزموده بودند بر مختص خان نامزد فرمود - ملک الشرق ملک محمود حسن با جمع لشکر کشتش کرده در محلی که لشکر شرقی نزول کرده بود رسید - ازین حال مختص خان را خبر شد - پیش از رسیدن لشکر منصور عطف کرده بر شرقی پیوست - ملک محمود حسن چند روز هم دران حوالی مقام ساخت می خواست <sup>۷</sup> تا بر سر لشکر <sup>۸</sup> شرقی شبخون کند - سبب آنکه ایشان خبر دار بودند ممکن نشد - باز گشته در لشکر خویش پیوست - شرقی نیز طرف لشکر منصور گذار لب بیا

۱ I. خبر رسید

۲ I. قصبه بهیون کانون. Elliot vol. IV., p. 63. n. 1:—"Badā'uni has Bhūn-āknūn".

۳ I. بدانون

۴ B. نوه و پتل

۵ B. خرتولی

۶ M. رسیده که بمجرد and I. رسیده است

۷ I. می خواست تا بر لشکر خود پیوسته بر شرقی شبخون

۸ M. تا بر لشکر شرقی

گرفته<sup>۱</sup> در اقطاع اَناره نزدیک قصبه برهان آباد آمد - خداوند عالم پناه نیز مابل او از اتزلی کوچ کرده در قصبه باین کوه<sup>۲</sup> نزول کرد - میان هر دو لشکر مسافت اندک مانده بود - چون شرقی را شوکت و دلاوری حضرت اعلی و قوت و انبوهی لشکر منصور معاینه شد در ماه جمادی الاول سنه المذکور<sup>۳</sup> از مقابل لشکر منصور عطف کرده سمت قصبه را پری رفت - و در گذرنگ لب آب چون را عبور کرده از آنجا سمت<sup>۴</sup> بیانه کناره آب کذبیر مقام ساخت<sup>۴</sup> - خداوند عالم گیتی<sup>۵</sup> مدار نیز بکوچ متواتر دنبال او در چندوار آب چون را گذار شد - و چهار گروهی از لشکر او نزول فرمود - هر روز<sup>۶</sup> یک و افواج لشکر منصور گرد بر گرد لشکر شرقی می تاختند - و برده و مواشی و اسبان لشکر<sup>۷</sup> ایشان بدین نط می آوردند - موازنه بیست و دو<sup>۸</sup> روز هر دو لشکر برین نط قریب یکدیگر بودند - بنابرین هفتم ماه جمادی الآخر سنه المذکور شرقی با کل حشم از سوار و پیاده و پیل مستعد جنگ شد - بزدگی رایات اعلی خود سلامتی و ملک الشرق<sup>۹</sup> سرور الملک وزیر و سید السادات سید<sup>۱۰</sup> سالم و بیشتر امرای کبار هم در برده مانده - بعضی امرا چنانچه ملک الشرق ملک محمود حسن و خان اعظم فتح خان بن سلطان مظفر و مجلس عالی زیرکخان و ملک الشرق ملک<sup>۱۱</sup> سلطاناشه بخطاب اسلام

۱ کناره اب سیاه گرفته M. and I.

۲ قصبه مالی کوه B. Tabakāt Akbarī, p. 277 باین کوه

۳ کنار کیتھر M. and Tabakāt Akbarī, p. 278 از آنجا سمت کناره آب کتبیر مقام

۴ ساخته B. گیتی B. omits

۵ M. and I. هر دو یک ۷ M. بدین نط ایشان می آوردند

۶ بیست روز B. ۹ B. سرور الملک

۱۰ سید عالم سالم B. ۱۱ M. omits ملک



خان مشرف گشته بود و ملک چمن<sup>۱</sup> <sup>نیمه</sup> خان جهان مرحوم و ملک<sup>۲</sup>  
 کالو خانی شهنه پیل و ملک احمد تحفه و ملک مقبل خانی را  
 مستعد کرده مقابل شرقی فرستاد - میان یکدیگر مقاتله و محاربه از نیم  
 روز تا وقت شام رفت - هم در عین قتال بودند که سلطان سپهر از ناحیت  
 نیم روز در حدود شام تاخت - و بمنزل عین حمئه عزم نزل کرد<sup>۳</sup> - جهان  
 روشن در چشمهای شان تاریک نمود - ازین سبب افواج عساکر هر دو شاه از  
 حربگاه باز گشته در پرده خویش فرود آمدند - چون هیچ یکی رو<sup>۴</sup> از دیگری  
 نگردانید آن وقت بر بساط مقاومت بازی قائم ماند - فاما لشکر شرقی بیشتر  
 زخمی بود - و دست چمک لشکر منصور دیده روز دیگر عطف کرده سمت  
 آب چون رفت - بناریخ هفدهم ماه جمادی الآخر از گذرنگ<sup>۵</sup> گذارا گشته  
 طرف رابری شد - از آنجا بکوچ متواتر در ولایت خویش در آمد - بزدگی  
 رایات اعالی تعاقب او تا گذرنگ کرد - لیکن بسبب آنکه جانبین اسلام بود  
 تمامی امرا و ملوک بوجه شفاعت التماس کردند<sup>۶</sup> - خداوند عالم گیتی<sup>۷</sup>  
 مدار را از تعاقب او باز داشتند - مظفر و منصور طرف هتیکانت<sup>۸</sup> شده  
 مال و محصول و خدمتی از رای گوالیر و رایان دیگر بر قانون قدیم سنده  
 مراجعت فرمود - گذار<sup>۹</sup> لب چنبل گرفته در خطه بیانه آمد - محمد  
 خان اوحدی سبب آنکه با شرقی پیوسته بود در خاطر هراس داشت<sup>۱۰</sup> -  
 بالای قلعه<sup>۱۱</sup> محصور شد - بزدگی رایات اعالی قلعه مذکور را گد گرفته

۱ M. ملک حیمین

۲ M. omits ملک

۳ M. کرد و پرداخت and B. نزل پرداخت

۴ M. یکی رخ از

۵ B and M. گذرنگ

۶ M. کرد خداوند

۷ B. omits گیتی

۸ M. هستکانت and Tabakāt Akbarī, p. 278, I. هتیکانت شد

۹ M. آب چنبل

۱۰ M. داشته

۱۱ I. قلعه کوه

نزول فرمود - قلعه مذکور<sup>۱</sup> اگرچه از غایت ارتفاع سربآسمان می سود و از نهایت استحکام قابل فتح نبود - فاما از اقبال خدایگان گیتی مدار آب<sup>۲</sup> آن طایفه نگون سار<sup>۳</sup> خاکسار نقصان پذیرفت و باد غرور ایشان از آتش قهر لشکر منصور فرو نشست - نه قوت دست آویز ماند نه مجال پلای گریز - برین نمط مدت هفت روز درون قلعه محصر بودند - آخر الامر بضرورت زینهارى شده امان خواست - بذکگی رایات اعلیٰ اعلیٰ الله تعالی از فرط عاطفت خسروانی و شفقت مهر مسلمانانی از سر جرایم<sup>۴</sup> او در گذشت - و به<sup>۵</sup> تشریف امانی مشرف گردانید - لشکرا فرمان داد تا از گرد قلعه مذکور دور شوند - همچنان کردند - بتاریخ بیست و ششم ماه رجب<sup>۶</sup> قمره محمد خان<sup>۷</sup> مذکور<sup>۸</sup> از درون قلعه با خلق خویش بیرون آمده سمت میوات رفت - بذکگی رایات اعلیٰ چند روز برای استمالت آن شهر خواب همانجا مقام ساخت - چون برای ضبط اقطاع بیانیه و محافظت<sup>۹</sup> قلعه اهتمام تمام داشت ملک الشرق ملک محمود حسن را که در کارهای جهاندارى و نگاه داشتن سرحدات دلاوری و هوا خواهی معاینه کرده بود و بسی کارهای بزرگ از دست او بر آمده - چنانچه در مبدأ حال جلوس با جسرته شیخا کهوکه<sup>۱۰</sup> معاربه کرده - و تهاغه لوهور داشته با شیخ زاده نایب شاهزاده خراسان مقاومت نموده - و در اقطاع ملتان در آمدن نداده - برای محافظت قلعه مذکور و ضبط اقطاع بیانیه نامزد کرد - و اقطاع بیانیه با مضامین و نواحی آن بتمام بحواله او گردانیده خود بکام دوستان<sup>۱۱</sup> گزاره آب چون

۱ M. مذکور را اگرچه

۲ B. لب آن طایف

۳ M. omits نگون سار

۴ M. سر جرات او گذشت

۵ B and M. omits به

۶ M. مذکور داد مروی قلعه

۷ M. omits کهوکه

۸ B. دولت

۹ M. omits کهوکه

۱۰ B. دولت

گرفته<sup>۱</sup> سمت شهر مراجعت فرمود - پانزدهم ماه شعبان سنه احدى و ثلاثين و ثمانمائه بطالع سعد درون شهر در آمد - و در کوشک سیری نازل کرد - امرا و ملوک اقطاع ممالک را وداع داده خود در عیش و طرب<sup>۲</sup> مشغول گشت - از درگاه سلطان<sup>۳</sup> ازل و بادشاه لم یزل جلت قدرته و علت کلمته<sup>۴</sup> در خواست آمد که این شاه سلیمان جاه را تا انقراض عالم و بقای بنی آدم بر تخت سلطنت و سرور مملکت باقی و پاینده دارد - آمین یا رب العالمین - این دعا گوی میخواست که برسم اصحاب انشاء و ارباب املا و سخنی چند در اختتام این کتاب گوید - و ختم هم در دعای شاه عالم پناه کند - فاما چون هنوز از بستان سلطانی و گلستان جوانی او یک گل از هزار نشکفته است - و از قصه رزم و افسانه بزم او هزار<sup>۵</sup> داستان طبعم از هزار داستان یک داستان نگفته بضرورت نا تمام بگذاشت - و بر خود التزام نمود که فتوحات شوکت آینده - و قصه ارادات دولت پاینده اگر داعی را حیات وفا کند هر سال بلیغی<sup>۶</sup> رساند - و درین صحیفه ثبت گرداند - انشاء الله تعالی وَ هُوَ الْمُوفِیُّ لِلْإِثْمَامِ وَ الْمِیسِرُ لِلْإِحْتِثَامِ - در ماه شوال سنه المذكور ملک قدر میورا<sup>۷</sup> بوسمت آنکه با سلطان ابراهیم<sup>۸</sup> یار شده است تحفه و عرایض ارسال میکند گرفته درون خانه سیاست کردند - و ملک سرور الملک با لشکرها طرف میوات برای فرو نشاندن فتنه و ضبط ولایت نامزد شد - بعضی قصبات و قریات ایشان که در صحرا آبادان بود بتمام

<sup>۱</sup> گرفتند B.

<sup>۲</sup> در عیش و در طرب B.

<sup>۳</sup> از درگاه سلطان از پادشاه لم یزل M.

<sup>۴</sup> علت عزمته I.

<sup>۵</sup> هزار داستان طبعم M. omite

<sup>۶</sup> بابقا رساند M.

<sup>۷</sup> Elliot, vol. IV. and المذكور ملک قدر و ماو I. and المذكور قدر و میورا M. 7.  
p. 66 Kaddū the Mewattī.

<sup>۸</sup> سلطان یار شده M.

خراب گشته درون کوه در آمده - جلال خان برادر ملک قدور مذکور و سران دیگر چنانچه احمد خان و ملک فخر الدین و ملک علی<sup>۱</sup> و اقارب ایشان بنام با جمعیت سوار و پیاده خویش در قلعه اندور<sup>۲</sup> جمع گشتند - چون ملک سرور الملک نزدیک قلعه مذکور نزل کرد طاقت نتوانستند<sup>۳</sup> آورد - ذکر اصلاح در میان آوردند بدین نظم<sup>۴</sup> که مال بر طریق گروگان در حضرت فرستند - هم باین قرار مال و محصول و گروگان سنده ملک سرور الملک با لشکرها طرف شهر مراجعت کرد - همچنان خبر رسانیدند در ماه<sup>۵</sup> ذی القعدة سنة المذکور که جسرته کهوهر قصبه کلانور محصر کرده - ملک الشرق ملک<sup>۶</sup> سکندر تحفه امیر لوهور برای یاری دهی طرف کلانور برفت<sup>۷</sup> - جسرته مذکور حصار کلانور را گذاشته چند گروهی پیش آمد - میان او و ملک سکندر محاربه شد - بتقدیر الله تعالی جسرته غالب آمد - لشکر ملک سکندر را انهرام افتاد - ملک سکندر با لشکر خویش باز گشته در لوهور رفت - جسرته مذکور باز میان کلانور شده در حد جالندهر آب بیاه را عبور کرده تاخت - حصار جالندهر محکم بود آفتی<sup>۸</sup> رسانیدن نتوانست - مردم حوالی را اسیر و دستگیر کرده باز سمت کلانور شد - باستماع این خبر بدگویی رایات اعلیٰ بجانب مجلس عالی زیرکخان امیر سامانه و اسلام خان امیر<sup>۹</sup> سرهند فرمان فرستاد تا لشکرها را خویش ساخته کرده<sup>۱۰</sup> یاری دهی ملک الشرق ملک سکندر<sup>۱۱</sup> کنند - پیش از آنکه لشکرها را ایشان سر پرده<sup>۱۲</sup> طرف شهر میمون

۱ و ملک اقارب ایشان M.

۲ All three MSS. has اندور . Elliot, vol. IV., p. 66, says fort of Alwar.

۳ نتوانست آورد M.

۴ برین شرط M.

۵ M. omits ماه

۶ ملک الشرق سکندر B.

۷ کلانور می رفت M.

۸ M. and B. اکفتی

۹ B. and M. سپهند

۱۰ ساخته باری B.

۱۱ B. omits ملک

۱۲ سر پرده M.

لوهور زند<sup>۱</sup> ملک الشرق ملک سکندر در قصبه کلانور آمد - رای غالب کلانوری جمعیت سوار و پیاده برابر کوده مقابل جسرته در نواحی کانکره بر لب آب بیاه پیش رفت - جسرته مذکور نیز مستعد شده برای محاربه ایستاده - یک دیگر بجنگ پیوستند - بعنایت الله تعالی چون لشکر اسلام را فتح روی نمود در جمع او کسری افتاد - غنایم که از طرف<sup>۲</sup> جالندهر آورده بود بتمام گذاشته پریشان و منهزم گشته باز طرف تیکهر<sup>۳</sup> رفت - و هزیمت را غنیمت شمرد - ملک الشرق ملک سکندر مظفر و منصور طرف شهر میمون لوهور مراجعت فرمود - در ماه محرم سنه اثنین و ثلاثین و ثمانمانه ملک الشرق ملک محمود حسن فساد کفار ولایت بیانیه که با محمد خان اوحسی جمع شده بنیاد (فساد) نهاده بودند فرو نشانده - و از خطای بیانیه برای پای بوس حضرت همایون اعلی در شهر آمد - و بشرف پای بوس مشرف گشت - و بمراحم فراوان مخصوص گشت<sup>۴</sup> - و اقطاع حصار فیروزه یافت - بعده<sup>۵</sup> بندگی رایات اعلی عزیمت سواری بجانب کوهپایه میوات مصمم کرده بارگاه بالای حوض خاص نصب گردانید<sup>۶</sup> - امرا و ملوک اطراف ممالک بعضرت پیوستند - از آنجا کوچ کرده در کوشک مهندواری<sup>۷</sup> نزول فرمود - مدتی آنجا مقام ساخته - جلال خان میو و میوان دیگر عاجز شده مال و محصول و خدمتی بر قانون قدیم ادا نمودند - و بعضی بشرف پای بوس مشرف گشتند - در ماه شوال سنه المذكور بندگی رایات اعلی سالما و غانما<sup>۸</sup> طرف شهر مراجعت فرمود - درین سال هیچ طرف<sup>۹</sup> مهمی نکرد - هم در این ایام خبر وفات

۱ لوهور رسد M.

۳ M. تیلهر

۵ M. omits بعده بندگی

۷ M. هندواری

۹ M. هم در آن ایام

۲ B. غنایم که طرف

۴ M. omits گشت

۶ M. گردانیده

۸ M. هیچ طرفی

ملک رجب نادره امیر ملتان رسید - اقطاع ملتان باز بحواله ملک الشرق<sup>۱</sup> ملک محمود حسن گردانید - و عماد الملک خطاب کرده با عساکر قاهره در ملتان فرستادند - در سنه ثلاث و ثلاثین و ثمانمائنه بگذری رایت اعلی سمت گوالیر لشکر کشید - و بکوچ متواتر میان ولایت بیان شده در حوالی گوالیر رفت - فسد آن ولایت را گوشمال داده بجانب هتیکانت<sup>۲</sup> شد - رمای هتیکانت منهنز شده در کوه پایه جالبهار<sup>۳</sup> در آمد - ولایت اورا نهب و تاراج ساخت - و بیشتر کفار آن دیار اسیر و دستگیر گشت -<sup>۴</sup> از آنجا طرف رابری آمد - اقطاع رابری از پسر حسن خان تحویل کرده بحواله پسر ملک حمزه<sup>۵</sup> گردانید - و خود بکوچ متواتر سالم و غانماً در ماه رجب رجب<sup>۶</sup> قدره سنه المذكور مراجعت فرمود - در اثنا راه سید سالم را زحمتی حادث گشت - و هم دران زحمت برحمت حق پیوست - اورا بتخته نابوت انداخته هرچه تعجیل تر در تخت گاه دهلی آوردند - و آنجا دفن کردند - القصه سید سالم مرحوم<sup>۷</sup> در مدت سی سال در خدمت خان مرحوم مغفور خضر خان طاب ثراه بود - اقطاع و پرگنات خارج قلعه تبرهنده در میان دو آب بسیار داشت - و رایت اعلی ماورای<sup>۸</sup> آن خطه سرستی و اقطاع امروزه نیز مفوض کرده - سید مرحوم در جمع کردن مال بغایت حریص بود - چنانچه در مدتی اندک<sup>۹</sup> مبلغی مال و غله واقمشه بشمار در قلعه تبرهنده جمع آمده - بعد وفات سید مرحوم اقطاع و پرگنات بتمام بر پسران او تفویض کرد<sup>۱۰</sup> - پسر بزرگ او را سید خان و پسر دیگر را

۱ B. omits الشرق ملک

۲ Elliot, vol. IV., p. 68, Jalhār.

۳ بحواله ملک حمزه

۴ رایت اعلی و ما سرای آن خطه

۵ M. omits شد تفویض

۶ M. and I. هتیکانت

۷ لشکر از آنجا

۸ M. مرحوم مغفور خضر خان

۹ M. اندک

شجاع الملك خطاب گردانید - در ماه شوال سال مذکور پولاد<sup>۱</sup> ترک  
 بچه غلام سید سالم مذکور باشتغال<sup>۲</sup> پسران در حصار تبرهنده در آمد و بغی  
 ورزید و بغیاد بغی نهاد - و رایات اعلی پسران سید مذکور را مقید کرد - و  
 ملک یوسف سرور و رای هیئو<sup>۳</sup> بهتی را برای ترغیب پولاد مذکور و  
 دست آوردن مال سید مذکور فرستاد - چون<sup>۴</sup> قریب حصار تبرهنده  
 رسیدند اول روز پولاد مذکور مذاکره ملاقات کرد - و سخن اصلاح در میان  
 آورد - برای ایشان علوفه و گوشتی فرستاده<sup>۵</sup> بیغم گردانید - و دوم روز یکایک  
 با جمعیت خویش از حصار بیرون آمده بر لشکر ایشان شبخون زد - چون  
 ملک یوسف و رای هیئو از غدر و مکر او خبر داشتند مستعد جنگ پیش  
 رفتند - بتقدیر الله تعالی اگرچه لشکر بتمام در آهن غرق بود پیش پولاد  
 بدگهر مانند از زیر شکست - و هم بیک کوفتن قطره قطره گشت - تا فرسنگی  
 تعاقب ایشان کرد - لشکر مذکور منهزم گشته در خطه سرستی رفت -  
 هرچه در بنگاه از جنس خیمه و رخت و جنس جامه و نقد بود بر دست  
 او آمد - بزدگی رایات اعلی باستماع این خبر متامل شد - سرابرده خلص  
 بجانب تبرهنده زد - و بکوچ متواتر در خطه سرستی رسید - امرا و ملوک  
 آن طرف در لشکر منصور بزدگی<sup>۶</sup> رایات اعلی پیوستند - پولاد مذکور  
 استعداد و اسباب<sup>۷</sup> حصار گیری بسیار داشت - بدان<sup>۸</sup> مستحکمی و تقویت  
 در حصار تبرهنده محصر گشت - و مجلس عالی زیرکخان<sup>۹</sup> و ملک کالو

۱ پولاد B.

۲ باشتغال B.

۳ Elliot, vol. IV., p. 68, Rāi Hansī Bhattī.

۴ چون ایشان قریب M.

۵ فرستاد و بیغم M.

۶ منصور بلندگی رایات M.

۷ استعداد و حصار گیری M.

۸ برای مستحکمی M.

۹ زیرک خان و ملک و ملک کالو B.

شعنه<sup>۱</sup> و اسلام خان و کمال خان حصار تبرهذه معصر کرده فروز آمدند -  
 ف ملک الشرق عماد الملك امير ملتان برای<sup>۲</sup> تدبیر فرو نشاندن آتش فتنه پولاد  
 مذکور از ملتان طلب شد - عماد الملك در ماه ذی الحجه سنة المذكور  
 لشکریهای خویش هم در ملتان گذاشته<sup>۳</sup> جریده با جمعیت معدوده در خطه  
 سرستی آمد - بشرف پایبوس مشرف گشت - و پیش ازین پولاد مذکور  
 می گفت که مرا بر قول دوست راست<sup>۴</sup> ملک عماد الملك اعتماد  
 است - اگر مرا دست گرفته پیش برد می سر در رنقه اطاعت در آرم -  
 و بشرف خاکبوس اعلی مشرف شوم - رایات اعلی عماد الملك را برای  
 ترغیب او در تبرهذه فرستاد - پولاد از حصار بیرون آمده<sup>۵</sup> ملک عماد الملك  
 و ملک کالورا پیش دروازه ملاقات کرد - و میان یکدیگر معاهده شد که  
 فردا<sup>۶</sup> از حصار بیرون آمده پای بوس بندگی رایات اعلی بکند - آخر هم از  
 میان لشکر کسی<sup>۷</sup> او را بترسانیده که بر تو غدر است - بدین سبب باز معصر  
 شده بنیاد جنگ<sup>۸</sup> و جدال نهاد - ملک الشرق ملک عماد الملك باز گشته  
 در حضرت رایات اعلی رفت - در ماه صفر سنه اربع و ثلاثین و ثمانمائنه  
 بندگی رایات اعلی - ملک الشرق ملک عماد الملك را وداع داده سمت  
 ملتان فرستاد - و خود بسلامنی طرف شهر مراجعت فرمود - خان اعظم  
 اسلام خان و کمال خان و رای فیروز کمال مین را فرمان داده تا حصار

۱ شعنه پیل M.

۲ All three MSS. امیر ملتان را تدبیر

۳ All three MSS. وجراره see Elliot, vol. IV., p. 69, n. 1.

۴ قول و دست راس ملک M.

۵ آمده عماد الملك و ملک کالو M.

۶ هر روز افواج لشکر او مواشی up to از حصار بیرون آمده M. omits from  
 see p. 219 و غلّه خلق حوالی خطه

۷ میان لشکر ترسانیده I.

۸ بنیاد جنگ پیش نهاد I.

۹ B. omits ملک



تبرهنده<sup>۱</sup> محصر کرده فرود آیند - ملک الشرق عماد الملك باز گشته میان تبرهنده<sup>۲</sup> آمد - امرا و ملوک مذکور را قواعد و قوانین گرد کردن حصار نمود - و چنان محاصره کرده فرود آورده که هیچ کسی را مجال بیرون آمدن از درون نبود - چون قضیه<sup>۳</sup> محاصره استحکام پذیرفت خود بکوچ متواتر در ملتان رفت - بدین نمط قریب شش ماه پولاد مذکور محصر شده جنگ می کرد - پیش ازین نفران خویش را بر شیخ علی<sup>۴</sup> مغل در کابل فرستاده و مبلغی مال<sup>۵</sup> خدمتی قبول کرد - بطمع آن شیخ علی با لشکرهای بسیار از کابل برای یاری دهی پولاد در ماه جمادی الآخر سنه المذکور در آب جیلم نزدیک تلوار<sup>۶</sup> عین الدین کهوهر آمده - امیر مظفر و خاجیکا برادر زادگان او از سیور و سلونت با جمعیت کثیر برو پیوستند - از آنجا حشر ولایت سیور و مردم کهوهر برابر کرده بقصد سمت تبرهنده روان شد - در اثنای آن<sup>۷</sup> راه ملک ابو الخیر کهوهر نیز ملاقات کرد - عین الملك و ملک ابو الخیر کهوهر را پیشوا ساخته در کرانه لب آب بیا آمد - و بکوچ متواتر میان قصبه قصور شده نزدیک گذر بوهی لب آب بیا را عبور کرده ولایت رای فیروز را تاخته - رای فیروز از گرد حصار تبرهنده سبب گرد آوردن خیل و تبع بغیر اجازت امرای دیگر کوچ کرده رفت - شیخ علی مذکور خیره تر گشت - چون ده گروهی از تبرهنده رسید اسلام خان و کمال خان و امرای دیگر هر یکی از گرد حصار خاسته در اوطان خود رفتند - شیخ علی مذکور چون نزدیک تبرهنده آمد پولاد مذکور از حصار بیرون آمده باو ملاقات کرد - و مبلغ دو لکه تنکه که قبول کرده

۱ میان تبرهنده I.

۲ قصبه محاصره I.

۳ Shaikh 'Alī, Mughal Governor of Kabul on the part of Shāh Rukh Mirzā-Badā'ūnī and Firishṭa.

۴ مال بوجه خدمتی I.

۵ اثنای راه I.

بود ادا نمود - شیخ علی مذکور<sup>۱</sup> زن و بچه پولاد مذکور را برابر سنده از تبرهنده مراجعت نمود - وقت باز گشت بیشتر ولایت رای فیروز را نهب و تاراج کرد - نزدیک قصبه ترهانه لب آب ستندر<sup>۲</sup> را عبور کرد - مردم ولایت جالندهر تا جارب<sup>۳</sup> و منجهور اسیر و دستگیر گردانیده باز در کرانه لب آب بیاه رفت - در ماه رجب رجب قدره سده<sup>۴</sup> المذکور آب بیاه عبور کرده سمت لوهور شده - ملک الشرق ملک سکندر امیر لوهور خدمتی که هر سال می داد - او را داده باز گردانید - و از آنجا میان قصور شده مقابل شهر مشهور دیبالپور در تلواره<sup>۵</sup> نزول کرد - و زراعت آن دیار را تا بیست روز مقام کرده خراب ساخت - چون خبر باز گشت و خبر خراب کردن ولایت رای فیروز و اقطاع جالندهر بسمع ملک الشرق عماد الملک رسید با لشکرهای قاهره تا چهل کوه پیش رفت - و در قصبه طلبه<sup>۶</sup> لشکرگاه ساخت و نزول فرمود - شیخ علی از خوف ملک الشرق عماد الملک از طرف لب آب راوی شده نزدیک قصبه طلبه رفته آنجا نیز قرار گرفتن نتوانست - طرف خوطپور<sup>۷</sup> شده - همچنان توقیع ریاست اعلی بر ملک الشرق عماد الملک رسیده که از طلبه باز گشته در ملتان رود و با شیخ علی مقابل شود - بتاییم بیست و چهارم ماه شعبان سده<sup>۸</sup> المذکور ملک الشرق عماد الملک کوچ کرده در طرف ملتان شد - شیخ علی مذکور از عطف کردن بعضی امرا و ملوک از گرد تبرهنده و نهب کردن ولایت بغایت مغرور و پر باد شده بود - و از آتش تهر و فریب فلک غدار نمی ترسید -

آب ستلج I. ۲

مذکور B. omits ۱

تلواره شهر لوهور B. ۴

جارجن I. ۳

طلبه Elliot, vol. IV., p. 70, and Tabkāt Akbarī, p. 281 قصبه تلبن I. ۵  
Tulamba.

خطیب پور Tabkāt Akbarī, p. 281 ۶

آب راوی را نزدیک خوطپور باز عبیره کرده طرف ملتان شد - بیشتر ولایت ملتان بسبب خشکی راوی خراب بود - هرچه در کرانه آب جیل آبادانی مانده بود آن نیز خراب کرده ده گروهی از خطه ملتان فرود آمد - ملک سلیمان<sup>۱</sup> شه لودی را ملک الشرق عماد الملک بر سبیل طلایه پیش فرستاده بود - شیخ علی مغل با تمام لشکر خویش کوچ کرده می آمد - میان یکدیگر مقابله شد - از جانبین بحرب پیوستند - آخر الامر ملک سلیمان شه لودی را نیز قضائی رسید - شهادت یافت - لشکر دیگر بعضی کشته شد بعضی باز گشته<sup>۲</sup> در ملتان رفت - بتاریخ سیوم ماه مبارک رمضان سنه المذكور شیخ علی کوچ کرده از آنجا در موضع خسروآباد آمد - و آنجا مقام کرد - چهارم ماه مبارک المذكور با کل جمعیت خویش<sup>۳</sup> مستعد جنگ شده نزدیک نمازگاه خطه ملتان آمد - ملک الشرق عماد الملک نیز مستعد<sup>۴</sup> جنگ در حصار ایستاده - بعضی پیادگان برای جنگ پیش رفتند<sup>۵</sup> لشکر او را در میان باغات<sup>۶</sup> داشته تا حصار آمدن ندادند<sup>۷</sup> - بضرورت باز گشته باز در خسروآباد رفته - هر روز افواج لشکر او مواشی و غله خلق حوالی خطه و کفاره آب جیل تاخته می بردند - بتاریخ بست و پنجم<sup>۸</sup> ماه مبارک رمضان المذكور<sup>۹</sup> شیخ علی المذكور با کل حشم و خدم خویش مستعد جنگ

۱ I. ملک سلطانشه لودی

۲ I. omits باز گشته

۳ جمعیت خویش مستعد کرده بجنگ نزدیک نمازگاه خطه ملتان آمده I.

۴ مستعد شده جنگ در حصار I.

۵ می رفتند B.

۶ داشتند تا حصار B.

۷ آمدن نتوانستند I.

۸ Tabakāt Akbarī, p. 282, places this event on the 4th of the month, and the following on the "27th".

۹ I. omits المذكور

پیش دروازه خطه ملتان آمد - لشکر ملک الشرق عماد الملک و خلق سنه شهر نیز<sup>۱</sup> برون آمده در باغات جنگ داده - هرچه از جنس گاؤ سپر<sup>۲</sup> و فردبان<sup>۳</sup> آورده بودند پی سپر پیادگان ملتان گشت - منهزم و مقهور شده باز طرف دایره خویش رفت - روز جمعه بست و هفتم ماه مبارک<sup>۴</sup> رمضان مذکور کورت دیگر باستعداد تمام باز در خطه ملتان آمد - سولایان را پیاده کرده تا در دروازه چفسیده - ملک الشرق عماد الملک با سوار و پیاده بر ایشان حمله آورد - ایشان تحمّل کردن نتوانستند - جمله روی بهریمت آوردند - بعضی کشته و بعضی گریخته در فوج خویش پیوستند - آن روز نیز مقهور شده باز گشته باز دیگر گرد حصار گشتن نتوانست - القصة چون کیفیت مذکور بسمع مبارک حضرت رایات اعلی رسید مجلس عالی<sup>۵</sup> خان اعظم فتح خان بن سلطان مظفر گجراتی و مجلس عالی زیرکخان و ملک کالوشخنه پیل و خان اعظم<sup>۶</sup> اسلام خان و ملک یوسف سرور الملک و خان اعظم کمال خان و رای هینو ذوالجی<sup>۷</sup> بهتی را با لشکرهای قاهره<sup>۸</sup> برای یاری دهی ملک الشرق ملک عماد الملک فرستاد - امرای لشکر مذکور بکوچ متواتر بتاریخ بیست و ششم ماه شوال سنه<sup>۹</sup> المذکور در خطه ملتان رسیدند - چند روز آنجا مقام ساختند - بتاریخ سیوم ماه ذی القعدة روز جمعه سنه المذکور نزدیک نمازگاه لشکر منصور کوچ کرده می خواست که در کوتله علاء الملک فرود آید - شین علی را خبر شد -

۱ شهر برون آمد.

۲ گاؤ سپر I. and گاؤ سر B.

۳ نردبان M.

۴ مبارک M. omits

۵ مجلس عالی خان خان اعظم B.

۶ خان اعظم اسلام اسلام خان B.

۷ Elliot, vol. IV., p. 71, Rāi Hansū و هینو جلیجین I. - هینو جلیجین بهتی M.

رای هنر بهتی Khul Chai Bhatti and Tabakāt Akbarī, p. 282

۸ با لشکر قاهره M.

۹ سال مذکور B.

با کل سوار و پیاده خویشت صفها آراسته مقابل آمد - لشکر منصور مستعد ایستاده بود - 'ملک الشرق عماد الملک' <sup>۱</sup> از قلب و مجلس عالی فتح خان و ملک یوسف و رای هینو <sup>۲</sup> از میمنه - و مجلس عالی زبرک خان و ملک کالو و خان اعظم اسلام خان و خان اعظم کمال خان از میسره مقابل <sup>۳</sup> او روان گردیدند - چون افواج لشکر منصور معاینه کرد <sup>۴</sup> هم از دور روی به انهرام داد - مبارزان لشکر منصور به یکبارگی حمله کردند - تبعیه <sup>۵</sup> و بشکست و مغزوم گشت - و چنان پشت داده <sup>۶</sup> که باز پس ندید - بعضی سواران لشکر <sup>۷</sup> او در اثنای فرار کشته گشتند - و خود با تمام لشکر درون حصار که گرد بنگاه خویشت بر آورده بود درآمد - چون لشکر منصور نزدیک حصار رفت و زور آورد طاقت حمله آوردن نتوانستند - جمله در آب چیل <sup>۸</sup> درآمدند - و بیشتری بفرمان آلهی بلشکر فرعون رسیدند - و باقی ماندگان بعضی کشته و بعضی اسیر و دستگیر گشتند - حاجیکار <sup>۹</sup> زخمی بود در زمره غرق شدگان درآمد - شیخ علی و امیر مظفر سلامت از آب عبور کرده با سوار معدود در قصبه سیور <sup>۱۰</sup> رفتند - هرچه اسب و اسلحه و رخت و کالای ایشان بود - بتمام بردست مردم لشکر منصور آمد - این چنین حادثه صعب و واقعه تعب در ایام سالفه و عهد ماضیه بر هیچ لشکری نگذشته بود که بر ایشان گذشت - ازان روی <sup>۱۱</sup> هرکه روی به آب آورد غرق شد - و هرکه پشت بمعمرکه نهاد سر بریاد <sup>۱۲</sup> داد - بعدی که کسی را مجال پای گریز و قوت دست آویز

۱ M. عماد الملک را از قلب

۲ B. and I. رای هینو - Elliot, vol. IV. p. 71, Rāi Hansū.

۳ M. and I. از میسره او روان شدند

۴ B. معاینه کرده

۵ B. omite که بازپس ندید

۶ B. بعضی سر لشکر

۷ I. آب چیل غرق شدند

۸ B. حاجیکار

۹ B. شور Tabakāt Akbarī, p. 282 سور

۱۰ B. ازان روز

۱۱ M. سر داد

نماند - چنانچه تو گوئی<sup>۱</sup> که مگر هر همه در سوراخ اجل به یکبارگی در رفتند - اَنَا لِلّٰهِ وَاِنَّ اِلَيْهِ رَاجِعُونَ \* همگنان را بعلم یقین و تجربۀ متین روشن است که چرخ سر انداز و زمانۀ شعبده باز گونه گونه<sup>۲</sup> بازها از زیر چادر دو رنگ و پردۀ نیرنگ بیرون می آورد - و آن در نظر مردم دراز اصل<sup>۳</sup> کوتاه اندیش بازی می نماید

مکروه طلعتی<sup>۴</sup> است جهان فریب ناک<sup>۵</sup>

هر بامداد کردۀ بشوخی تجمّلی<sup>۶</sup>

فی الجملة دیدۀ بصیرت هر شاه باز که باز است بر وی پوشیده نیست که از غفلت جوانی بر بازی دادن این زال چهارده باز فریفته نباید بود - و بر لایق و فریب این مکارۀ مردم کش اعتماد نشاید کرد - و از کارهای این<sup>۷</sup> قعبه دلاله<sup>۸</sup> اعتبار باید<sup>۹</sup> گرفت - نه بینی که کدام شهسواران میدان مملکت و بادشاهان سریر سلطنت را از تختۀ<sup>۱۰</sup> تخت بتختۀ<sup>۱۱</sup> چوب تابوت تختۀ بند مرید کرده - و خندهای نوبران باغ ظرافت<sup>۱۲</sup> و نو عروسان رافع لطافت<sup>۱۳</sup> را از آوان بهار جوانی بلطمۀ تند باد خزانۀ اسیر خاک فنا گردانید -

هر آن ذره که اندر گرد بینی سلیمانان باد آورد بینی  
باز ایم بر<sup>۱۴</sup> قصه - ملک الشرق<sup>۱۵</sup> عماد الملک یعنی ملک محمود حسن

۱ چنانچه کولوی که مکر B.

۲ هر گونه بازیها M.

۳ دراز آمد B.

۴ طلعتی B.

۵ فریب رنگ I.

۶ تجملی B.

۷ آن قعبه M.

۸ قعبه ولا اعتبار باید گرفت M. and قعبه لا اعتبار اعتبار B.

۹ اعتبار نباید گرفت I.

۱۰ از تختگاه تخت B. and تخت بخت بتختۀ تابوت بتختد مرید M.

۱۱ بتختۀ تابوت

۱۲ باغ لطافت I. - چند نوبران M.

۱۳ نو عروسان لطافت M.

۱۴ بر سر قصه M.

۱۵ ملک الشرق ملک عماد الملک M.

و امرای نامزدی چهارم ملا فی القعدة سنة المذكور در تعاقب شیخ  
 علي تا قصبه سیور رفتند - امیر مظفر<sup>۱</sup> در حصار سیور<sup>۲</sup> استعداد محصری  
 مهیا داشت - بدان تقویت محصر شده و به مبارزه پیش آمد - شیخ  
 علي مذکور با جمعی معدود منهزم و مقهور<sup>۳</sup> شده طرف کابل رفت - در  
 اثنای آن ترویج همایون اعلی رسید - کل نامزدی از گرد<sup>۴</sup> حصار سیور  
 برخاسته سمت شهر آمدند - بدین<sup>۵</sup> سبب اقطاع ملتان از ملک الشرق  
 تحویل کرده بحواله ملک خیر الدین خانی گردانید - ازین سبب که  
 این تحویل بی فکر و اندیشه کرد چندان فتنه در ولایت خطه ملتان شد  
 که کیفیت سباق<sup>۶</sup> اوراق مشرّح در قلم آید - در ماه ربیع الاول سنة  
 خمس و ثلاثین و ثمانمائه بسمع مبارک رایات اعلی رسانیدند که ماناک  
 ملک سکندر تحفه سمت جالندهر سوار پی کرده بود - جسرتی شیخا کهوهر  
 با جمعیتی کثیر از کوه تیکهر<sup>۷</sup> آب جیل و راوی و بیا را عبّر کرده نزدیک  
 جالندهر کناره آب پینی آمد - ملک سکندر غافل بود با لشکر اندک  
 مقابل او شده - و هم بحمله اول منهزم گشت - چون قضای آسمانی و  
 تقدیر ربّانی بران رفته بود<sup>۸</sup> پای اسپ او در وحل افتاد - زنده بر دست  
 جسرتی مذکور گرفتار شد - مردم لشکری بعضی هم در معرکه کشته شدند  
 و بعضی گریخته سمت جالندهر رفتند - جسرتی مذکور سکندر مذکور را  
 و بعضی سران گروه لشکر که با او گرفتار شده بودند برابر کرده سمت لوهور  
 مقهور شد - حصار لوهور را محصر کرده فرود آمد - سید نجم الدین نایب

<sup>۱</sup> امیر مظفر برادر زاده شیخ علي Tabkāt Akbarī, p. 282

<sup>۲</sup> B. سور

<sup>۳</sup> B. and M. omits شده

<sup>۴</sup> از حصار سیور

<sup>۵</sup> M. سبب آن اقطاع

<sup>۶</sup> کیفیت سباق و در آخر سباق اوراق مشرّح در قلم

<sup>۷</sup> M. تیلهر

<sup>۸</sup> M. بران رفته پای او

سکندر و ملک خوشخبر غلام او در حصار بودند - هم<sup>۱</sup> بجنگ پیش آمدند - میان یکدیگر هر روز مقاتله میشد و جنگی میرفت - هم در اثنای آن شیخ علی نیز طایفه ملاعین را جمع کرده در حد ملتان تاخت - خلق خوطپور و بیشتری قریات گزاره آب جیلم اسیر و دستگیر کرده فرود آمد - بتاریخ هفدهم ماه ربیع الاول سنة المذکور در قصبه طلبنده رفت - مردم قصبه را مذاکره صلح در میان آورده دست آورد - و بعضی از ایشان که سران گروه بودند همه را مقید گردانیده - لشکر ملاعین را اجازت داده تا حصار را قابض شوند - روز دیگر به تمام مسلمانان اسیر<sup>۲</sup> کافران ناپاک و بی دینان بی باک گشتند - اگرچه بیشتر نیکان قصبه از ایمه و سادات و قضات بودند آن ملعون<sup>۳</sup> بی مهر و شوم<sup>۴</sup> چهره را هیچ درد دین مسلمانان و خوف قهریزدانی مانع نشد - هرچه از جنس عورات جوان و پسرگان خورد بودند هر همه را در خانه کشید - و از جنس مردان بعضی را علف تیغ بیدریغ گردانید - و بعضی را خلاص بخشید - حصار طلبنده را که حصن حصین و قلعه متین بر روی زمین<sup>۵</sup> کفار تیار بود خشت خشت کرد<sup>۶</sup> - از درگاه باری عز اسمہ مسألت می افتد تا بنیاد ملاعین که اساس کفر اند بر صفت و جعلنا علیها ساقطاً از بیخ برکنند - و بادشاه مسلمانان و دین اسلام را تا انقراض عالم باقی و پاینده دارد - هم در آن ایام پولاد ترک بچه از تبرهنده با جمعیت خویش در ولایت رای فیروز تاخت - رای فیروز را خبر شد - با لشکر سوار و پیاده مقابل رفت - میان یکدیگر مقابله و مقاتله شد - بتقدیر الله تعالی نیز قضا رای مذکور را رسید وفات یافت - سر او را

اسیر گشتند B. ۲

بودند بجنگ M. ۱

آن ... بی مهر B. ۳

شوم چهره را M. ۴

بر روی کفار M. ۵

خشت خشت کرد و هم در آن ایام B. ۶



بریده<sup>۱</sup> در تبرهنده برد - بیشتر اسپان و غله از ولایت بر دست پولاد مذکور آمد - باستماع این خبر<sup>۲</sup> بزدگی حضرت رایات اعلی در ماه جمادی الاول سنة المذكور سراپرد<sup>۳</sup> خاص طرف لوهور و ملتان زد -<sup>۴</sup> و ملک سروپ<sup>۵</sup> بر سبیل مقدمه با لشکریهای قاهره برای دفع فتنه مذکور نامزد شد - چون لشکر منصور در حدود سامانه رسید جسرته حرام خوار از گرد حصار طرف کوهپایه<sup>۶</sup> تیکهر رفت - ملک سکندر را برابر خویش برد - و شینگ علی نیز از خوف لشکر منصور عطف کرده طرف بار توت<sup>۷</sup> شد - اقطاع لوهور از ملک الشرق شمس الملک تحویل کرده بحواله خان اعظم نصرت خان گرگ انداز گردانید - خیلخانه شمس الملک را ملک سروپ<sup>۸</sup> از حصار لوهور بیرون آورده در شهر دار الملک فرستاد - حصار لوهور و اقطاع جالندهر را نصرت خان قابض شد - در ماه ذی الحجه سنة المذكور جسرته کهوهر از کوه با جمعیتی انبوه در لوهور آمد - میان او و نصرت خان جنگ قائم ماند - آخر جسرته مذکور عاجز شده باز گشت<sup>۹</sup> - بزدگی حضرت رایات اعلی گذار<sup>۱۰</sup> لب آب جون نزدیک خطه پانی پته<sup>۱۱</sup> لشکرگاه ساخته مدتی مقام کرد - از آنجا ملک الشرق عماد الملک را با عساکر قاهره در ماه مبارک رمضان سنة المذكور طرف بیانه و کاپور<sup>۱۲</sup> برای گوشمال فسد<sup>۱۳</sup> آن دیار و فرقه کفار نامزدی روان کردن فرمود - و خود سلامتی بطالع سعد و اختر میمون طرف شهر مراجعت فرمود - سه ست و ثلاثین و ثمانمائ

۱ سر او را بریده بردند در تبرهنده بیشتر B

۲ زد M. omits

۳ تیکهر M.

۴ ملک سروپ M.

۵ پانی پته B.

۶ این اخبار بزدگی رایات M.

۷ سروپ B. omits

۸ بار بوت B.

۹ باز گشته B.

۱۰ بیانه و گوالیر I.

در ماه محرم<sup>۱</sup> بادشاه عالم پناه را اتفاق افتاد که سمت سامانه لشکر کشد<sup>۲</sup> - و فسده آن دیار را گوشمال دهد - با عساکر قاهره بکوچ متواتر در خطه پانی پتیه رفت - در اثنای آن خبر آوردند که مخدومه جهان مادرِ رایات اعلیٰ مبارک شاه زحمت دارد - بمجرد شنیدنِ این خبر با سوار معدود سمت شهر نهضت فرمود - لشکر و بنگاه تمام با کل امرا و ملوک در خطه مذکور گذاشته - بعد چند روز مخدومه جهان<sup>۳</sup> از دار فنا بدار بقا رحلت فرمود - رایات اعلیٰ بعد بجا آوردن شرط عزا ده روز دیگر در شهر مقام کرد - بنقریب الایام از شهر باز گشته در لشکر رفت - ملک سروپ را فرمان داد تا با لشکر نامزدی در قلعه تبرهنده رود - پولاد ترک بچه استعداد حصار گیری بیشتر از<sup>۴</sup> اول داشت - بر سر آن اسباب و غله ولایت رای فیروز نیز جمع کرده در حصار انداخته بود - با لشکر منصور محصر شده بجنگ پیش آمد<sup>۵</sup> - ملک سروپ<sup>۶</sup> سرور الملک - مجلس عالی زیرکخان و اسلام خان و ملک کهون راج را چون کار استحکام پذیرفت گذاشته خود با لشکر معدود بر رایات اعلیٰ در خطه پانی پتیه پیوست - بادشاه جهان پناه<sup>۷</sup> عزیمت سواری آن طرف فسح کرد<sup>۸</sup> - اقطاع لوهور و جالندهر از نصرت خان تحویل کرده بحواله ملک آلهداد<sup>۹</sup> کاکا لودی گردانید - چون ملک آلهداد در ولایت جالندهر در آمد جسرته ساخته و مستعد بود لب آب بیاه عبیره کرده در حد باجوارة آمد - میان او و میان آلهداد جنگ شد -

۱ در ماه محرم سنه ست و ثلاثین و ثمانمائة B.

۲ کشید M.

۳ مخدومه جهان وفات یافت M.

۴ بیشتر اول B.

۵ پیش آمده B.

۶ M. and I omits سروپ

۷ M. and I. جهان پناه را

۸ فسح شد M.

M. ملک آلهداد جنگ شد خدای تعالی جسرته را

خدای تعالی جسرته را فتح بخشید - ملک آله داد<sup>۱</sup> منهنم شده سمت کوهپایه کونیه رفت - در ماه ربیع الاول سنة المذکور سلطان سراپرده طرف کوهپایه میوات زد - بکوچ متواتر نزدیک قصبه تاؤر<sup>۲</sup> رسید - چون جلال خان میو را ازین حال خبر کردند با جمعی کثیر و لشکری خطیر در حصار اندوز<sup>۳</sup> که محکم ترین قلعه‌های ایشان است محصور شده - روز دیگر بادشاه مستعد و ساخته برای قلع آن قلعه سواری فرمود - هفوز مقدمه<sup>۴</sup> لشکر منصور نرسیده بود که جلال خان درون حصار آتش داده بیرون شد - و سمت کوتله رفت - بیشتر رخت و اسباب و غله که برای استعداد محصور جمع کرده بود بردست لشکر منصور آمد - رایات اعلی از آنجا کوچ کرده در قصبه تجاره نرزل فرمود - بیشتر ولایات میوات را خراب کرد<sup>۵</sup> - چون جلال خان عاجز و مضطر گشته سر در ربه اطاعت آورده مال و محصول برقانون قدیم ادا نمود<sup>۶</sup> - خداوند عالم از سر جرأت ایشان باز آمد - و بمراحم<sup>۷</sup> خسروانه و عواطف بادشاهانه مخصوص گردانید - هم در قصبه تجاره ملک عماد الملک از اقطاع بیانه با جمعیت بسیار از سوار<sup>۸</sup> و پیاده<sup>۹</sup> بی شمار بعضرت اعلی پیوست - رایات اعلی اعلاء الله تعالی<sup>۱۰</sup> ملک کمال الملک را<sup>۱۱</sup> با کل امرا و ملوک از منزل قصبه<sup>۱۱</sup> تجاره برای ضبط کفار ولایت گوالیر و اثاره نامزد کرده خود با سوار معدود سمت شهر مراجعت فرمود - در ماه جمادی الاول سنة المذکور بطالع سعد در دار الملک آمد - و چند

۱ الله داد B.

قصبه ناور Tabakāt Akbarī, p. 284

۳ اندرون M. and I. Tabakāt Akbarī, p. 284

۴ مقدمه M. omits

۵ خراب کرده M.

۶ ادا نمود از حراره ایشان باز آمد M.

۷ بمراحم مخصوص M.

۸ از پیاده و سوار بعضرت پیوست M.

۹ اعلاء الله تعالی M. omits

۱۰ را M. omits

۱۱ قصبه M. omits

روز اینجا مقام ساخته - همچنان آواز شیخ علی شد که با لشکر بسیار و جمعیت بی‌شمار بقصد بعضی امرا ازین سبب که در قلعه تبرهنده نامزد بودند می‌آید - رایات اعلی متفکر شدند - بنابران شاید که امرای مذکور چنانچه گرت اول از خوف او از گرد حصار تبرهنده عطف کرده دوم گرت نیز کنند - ملک الشرق<sup>۱</sup> عماد الملک برای تقویت ایشان نامزد شد - چون ملک الشرق<sup>۲</sup> عماد الملک در تبرهنده رفت امرای مذکور را قراری و تقویتی پیدا آمد - الغرض شیخ علی مذکور از سیور دویده ولایت کناره لب<sup>۳</sup> آب بیاه تاخت<sup>۴</sup> - بیشتر مردم ساهنی‌وال و قریات دیگر اسیر کرده طرف شهر میمون لوهور رفت - ملک یوسف سروپ<sup>۵</sup> و ملک اسماعیل برادر زاده مجلس عالی زیرک خان<sup>۶</sup> و ملک راجا پسر بهار خان برای محافظت حصار لوهور نامزد بودند درون حصار معصر شده با او جنگ می کردند - ماناک خلیق سکنه لوهور در پاس و چوکی تقصیر نمودند - ازان سبب ملک یوسف و ملک اسماعیل یکپاس شب گذشته بود که<sup>۷</sup> از درون حصار بیرون آمده روی بانهمام آوردند - شیخ علی<sup>۸</sup> مقهور را خبر شد - لشکر تعاقب ایشان فرستاد - بعضی سواران بر دست طایفه ملاعین شهید شدند و بعضی برابر ایشان رفتند - و ملک راجا مذکور نیز اسیر گشت - روز دیگر آن ملعون مقهور یعنی شیخ علی مذکور همه مسلمانان شهر را از زن و مرد اسیر و دستگیر کرد - آن<sup>۹</sup> ملعون بی دین جز خراب گردانیدن دار اسلام و اسیر کردن مسلمانان

۱ ملک برای تقویت M.

۳ لب M. omits

۵ ملک یوسف سروپ M.

۷ که درون M.

۹ آن M. omits

۲ ملک عماد الملک M.

۴ آب بیاه تا بیشتر M.

۶ زیرک خان پسر بهار خان M.

۸ علی B. omits

کاری دیگر و شعاری بهتر نمی داشت<sup>۱</sup> - اللَّهُمَّ انْصُرْ دِينَ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ  
وَاَدْخُلْ مَنْ خَدَّاهُ دِينَ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ - خدای تعالی که ناصر دین اسلام است  
شر آن ملعون را بکفایت رسانیده - الغرض بعد اسیر کردن مردم لوهور چند  
روز آنجا مقام ساخت - حصار لوهور که جا بجا خلل آورده بود<sup>۲</sup> باز از سر  
عمارت کرده موازنه دو هزار مرد مبارز از سوار و پیاده درون حصار گذاشته  
و استعداد معصری ایشان را داده خود سمت دیپالپور شده - ملک یوسف  
سرور الملک می خواست چنانچه حصار لوهور را خالی کرده مفرزم  
شده بود حصار دیپالپور نیز خالی کرده برود - ملک الشرق عماد الملک  
در تبرهنده<sup>۳</sup> ازین حال خبر یافت - ملک الامراء ملک احمد برادر خود را  
با جمعیت برای محافظت حصار دیپال پور فرستاد - شیخ علی مذکور از  
پیش ملک الشرق بهزار حیلہ جان خویش سلامت برده و آن خوف  
هنوز در خاطر او باقی بود نتوانست که طرف دیپالپور رود - در ماه  
جمادی الآخر سنة المذكور خبر بی هنجاری آن مقهور بسمع مبارک شاه  
رسید - آن شرزه میدان<sup>۴</sup> شجاعت بغیر اندیشه با جمعیت موجود و لشکر  
<sup>۵</sup> معدود بکوچ متواتر گشش کرده در خطه سامانه رفت - آنجا سبب  
ملک الشرق کمال الملک چند روز مقام کرد - چون ملک الشرق با کل  
لشکر نامزدی بشرف پای بوس مشرف گشت از سامانه میان خطه سنام<sup>۶</sup>  
شده در حوالی تلوندي رای فیروز مین<sup>۷</sup> نزول<sup>۸</sup> فرمود - ملک الشرق  
عماد الملک و اسلام خان لودي که نامزدی در تبرهنده بودند - در رکاب

<sup>۱</sup> I and B. بهتر نمی دانست

<sup>۲</sup> آورده است B.

<sup>۳</sup> I. تبرهنده

<sup>۴</sup> M. میان شجاعت

<sup>۵</sup> I. جمعیت معدود

<sup>۶</sup> M. خطه سامانه

<sup>۷</sup> I. فیروز مین

<sup>۸</sup> B. فرموده

رایات اعلیٰ آمده پیوستند - امرای دیگر را فرمان داد تا از گرد حصار دور  
 نشوند - خود بر سبیل تعجیل در گذر بوهی رفت - چون آن <sup>۱</sup> مقهور را  
 ازین حال خبر شد بیحال گشته از دور روی بانهمزام آورده - چون لشکر  
 منصور در نواحی <sup>۲</sup> دیپالپور رسید و لب آب بیاه را عبه کرد <sup>۳</sup> در کرانه  
 راوی نزل فرمود - آن ملعون از آب جیلم نیز گذارا شد - ملک الشرق  
 سکندر تعفه <sup>۴</sup> شمس الملک خطاب شد - و <sup>۵</sup> اقطاع دیپالپور و جالندهر  
 یافت - و با عساکر قاهره بر طایفه مقهور که در حصار لوهور محصر بودند  
 نامزد کرده خود بسلامتی طرف حصار سیور که در قبض آن مقهور بود  
 روان شد - لب آب راوی نزدیک قصبه طلیفه عبه کرد - ملک الشرق را در  
 تعاقب شیخ علی فرستاد - آن مقهور از خوف چنان گریخته رفت که باز  
 پس ندید - بیشتر اسب و رخت و اسباب او که در کشتیهای او <sup>۶</sup> بود  
 بردست لشکر اسلام آمد - در حصار سیور امیر مظفر برادر زاده شیخ علی  
 مذکور بود - بقرت حصار محصر شده با بادشاه فریب یک ماه جنگ کرد -  
 آخر الامر عاجز گشته مذاکره اصلاح در میان آورده - در ماه رمضان عمت  
 برگانه سنة المذكور دختر خویش برای پسر بادشاه و مبلغی مال بوجه  
 خدمتی داده صلح کرده - و در ماه شوال سنة المذكور طایفه ملاعین که در  
 حصار لوهور محصر بودند از ملک الشرق شمس الملک امان خواسته  
 حصار خالی کردند - حصار مذکور را ملک الشرق <sup>۵</sup> شمس الملک مذکور  
 قابض گشت - چون بادشاه عالم پناه از مهم سیور <sup>۶</sup> و فتح لوهور فارغ شده

۱ M. omits آن

۲ M. عبه کرده

۳ M. جالندهر یافت محصر بودند

۴ M. در کشتیها بود

۵ M. ملک شمس الملک

۶ M. سیور فتح لوهور

خواست تا سمت دهلی مراجعت فرماید - در ماه شوال سنه المذکور مظفر و منصور یا سوار جرار<sup>۱</sup> برای زیارت مشایخ کبار جانب ملتان<sup>۲</sup> سواری فرمود - پیل و پایگاه و حشم و بنگاه برابر ملک الشرق کمال الملک در شهر مشهور دیپالپور گذاشته - بعد فراغ زیارت مشایخ کبار - و پرداخت کارهای آن دیار - میان روزهای معدود - هرچه بشتاب و زود - مرقه الحال و مسرور - در شهر دیپالپور آمد - آنجا چند روز مقام ساخته<sup>۳</sup> از اندیشه شبنم علی مقهور حصار لوهور و دیپالپور خواست تا بمبارزی ستوده - و بهادری جنگ آزموده - که بر قانون جهانداري - و قاعده حلالخواری - میان همگنان علم - و در صف<sup>۴</sup> هیجا ثابت قدم - و راسخ دم<sup>۵</sup> باشد بکواله او گردانیده باز گردد - و چون ملک الشرق عماد الملک بهمه کارها سر آمده - و بیشتر مهمات از دست او بر آمده بود<sup>۶</sup> اقطاع لوهور و دیپالپور و جالندهر را از ملک شمس الملک تحویل کرده بکواله<sup>۷</sup> ملک الشرق عماد الملک گردانید - اقطاع بیانیه از ملک عماد الملک بکواله شمس الملک کرد - و پیل و پایگاه و حشم و حاشیه و بنگاه و خدم بتمام برابر ملک الشرق کمال الملک گذاشته خود بر سبیل تعجیل - بقطع فرسنگ و میل - راه دراز و بعید - روز عید در دارالملک دهلی رسید - امرا و ملوک شهردار و مردم حشم و بازار بخاک بوس پادشاه عالم پناه مشرف گشتند - با دولت و سعادت<sup>۸</sup> و کویک<sup>۹</sup> روز افزون بوقت سعد و طالع میمون درون در آمد - در اول ماه ذی الحجه سنه المذکور<sup>۱۰</sup> ملک الشرق کمال الملک نیز بسلامت و سعادت از راه دور

۱ جراره B.

۲ ساخت M.

۳ مفر هیجا M.

۴ راسخ دم M. omits

۵ بر آمده اقطاع M.

۶ تحویل کرده ملک الشرق M.

۷ سعادت M. omits

۸ سنه المذکور M. omits

با لشکر منصور در حضرت اعلی<sup>۱</sup> پیوست - کارهای دیوان وزارت از سرور  
 الملك متمشی نمی شد - کار اشراف تحویل کرده - چون ملک الشرق  
کمال الملك در همه کارها معتمد و شایسته و هوا خواة و بایسته بود کار  
اشراف بحواله او گردانید - و وزارت بر سرور الملك مستقیم بود - کمال الملك  
دیوان<sup>۲</sup> اشراف یافته هر دو کار ملک به یک اتفاق میکردند - فاما بنفاق  
 می کردند - اصحاب مناصب و دواوین دیوان وزارت در همه کارها رجوع  
 آوردند - ازین اندیشه سرور الملك بخون بدل گشت - اگرچه پیش ازین سبب  
 تحویل اقطاع دیپالپور خار خار میداشت - در چمن دولت بی دولتی او  
 گلی دیگر بشگفت - و از قلب بی تدبیر درین<sup>۳</sup> تدبیر شد که بنوعی  
 انقلاب ملک کند - بعضی حرام خواران کافر چنانچه پسران کانکر و کجوکتری  
 که از آبا و اجداد پرورده و بر آورده این خاندان - و نهال گردانیده این  
 دودمان<sup>۴</sup> بودند و هر یکی از ایشان صاحب خدم و حشم بیشمار و ولایت  
 و دستگاه بسیار گشته و بعضی مسلمانان کافر نعمت میران صدر نایب عرض  
 ممالک و قاضی عبد الصمد خاص حاجب و مردم دیگر را با خویش یار  
 کرده درین خوض بود و استدعا می نمود - فاما فرصت نمی یافت - هیچ  
 ترس خدا و شرم خلق مانعش<sup>۵</sup> نیامد - که ازین اندیشه خام و کام  
 نا فرجام<sup>۶</sup> بازماند - القصه بادشاه عالم پناه را اتفاق شد که شهری نو در  
کرانه لب آب جون بنا کند - هفدهم ماه ربیع الاول سنه سبع و ثلاثین<sup>۷</sup>  
 و ثمانمائه شهری در خراب آباد دنیا بنیاد نهاد - و آن شهر شوم را مبارک

۱ M. omits اعلی

۲ B. omits اشراف

۳ M. قلب بی تدبیر شد

۴ M. این خاندان بودند که هر یکی

۵ M. خلق با نفس نیامد

۶ M. کار نا فرجام

۷ M. شهری در کرانه از لب آب جون



آباد<sup>۱</sup> نام نهاد - نمی دانست<sup>۲</sup> که بنیادِ عمرش سخت سست گشته -  
و می خواهد که روی بانهرام آرد<sup>۳</sup> - زمان زمان برای اتمام عمارت آن  
اهتمام می نمود - در ماه مذکور فتح قلعه تبرهنده بسمع مبارک شاه  
رسانیدند - و هم در اثنای آن امرای نامزدی برای قلع<sup>۴</sup> پولاد بد گهر  
نامزد بودند سر او را بریده بر دست میران صدر در حضرت فرستادند - دوم  
روز بر رسم سواری بشکار - برای آرام و قرار این<sup>۵</sup> دیار نهضت فرمود - بگوچ  
متواتر در قلعه تبرهنده رفت - عنقریب الایام - با خوشدلی و فرجام - از آنجا  
باز گشته در شهر مبارک آباد آمد - آیندگان طرف هندوستان خبر مقابله  
و مقاتله که در میان<sup>۶</sup> سلطان ابراهیم و البخان بسبب کالپی بود<sup>۷</sup> آوردند -  
پیش از آن عزم داشت<sup>۸</sup> که همدران سمت لشکر کشد - بشنیدن این خبر  
آن عزم جزم شد - فرمانها در اطراف فرستاد تا امرای شهر دار<sup>۹</sup> و ملوک  
هر دیار با عساکر جراره<sup>۱۰</sup> بر سبیل تعجیل مستعد ساخته در حضرت بیایند -  
چون جمع خطیر - و لشکر کثیر - گرد بادشاه - چو ستاره<sup>۱۱</sup> جمع بر گرد ماه - جمع  
آمده - ماه جمادی الآخر سنه المدکور باتفاق اکبر و جمهور سرپرده دولت -  
و اعلام نصرت - بکام<sup>۱۲</sup> دوستان - سمت هندوستان بیرون آورده - و در چبوتره<sup>۱۳</sup>  
شیرگاه نزول فرمود و چند روز مقام کرد -

۱ مبارکباد نهاد B.

۲ نهاد نمی توانست و نمی دانست B.

۳ بانهرام آرد میان زمان زمان B.

۴ نامزدی برای قلعه B.

۵ آن دیار M.

۶ مقاتله که میان M.

۷ کالپی بوده M.

۸ پیش از آن عزم داشت جزم شد که مهر دران لشکر کشد بشنیدن آن خبر B.

آن عزم جزم فرمانها در اطراف \*

۹ شهر دارالملک و ملوک M.

۱۰ جرار M.

۱۱ سیاره بر گرد ماه M.

۱۲ به کامه دوستان M.

۱۳ در چبوتره شیرگاه B. and در چوتره شیرگاه M.

## \* بیت \*

او درین تدبیر آگه نی که <sup>۱</sup> تقدیر فلک .

صفحه تدبیر را خط مشیت در کشید

از آنجا بادشاه عالم پناه گاه بیگاه بجهت عمارت شهر مبارک آباد  
با جمعی معدود بی تکلف میرفت - سرور الملک نا بکار که برای این <sup>۲</sup>  
کار فرصت می جست کفایت کردار - و میران صدر حرامخوار را بدین آورده  
پیش از آن که این کار نهایی آشکارا گردد - وقت خلوت این اندیشه بی  
اندیشه باتمام باید رسانید - روز جمعه نهم ماه رجب رجب قدره سنه سبع  
و ثلاثین و ثمانمائة بادشاه از لشکر منصور با لشکر اندک در شهر مبارک آباد  
رفته بود - و استعداد نماز جمعه میکرد که میران صدر به مکر و غدر اسرائی که  
نوبت و پلس و ترغاک ایشان بود باز گردانید - روباه صفت آن خوگان مردار -  
و شگالان خونخوار - یعنی کفره بی فلاح - مستعد باسپ و سلاح - به بهانه وداع  
دورن در آمدند - سدهارون <sup>۳</sup> کانکو با جمعیت خویش هم بر در <sup>۴</sup> در مانده -  
تا هیچ کسی از یاردهی از راه در در نیاید - چون آن شرزه شیر شکار - یعنی  
بادشاه جهاندار بر ایشان اعتماد تمام داشت هیچ ملتفت نشد - بلکه <sup>۵</sup>  
از سر رحمت و لطف و شفقت بر دشمنان خدای تعالی و دشمنان  
خویش مرحمت فراوان - و عاطفت <sup>۶</sup> و شفقت بی پایان کرد - ناگاه از  
کمین گاه سدهپال <sup>۷</sup> بد بخت <sup>۸</sup> نبیسه کچو لعین <sup>۹</sup> تیغ بیدریغ بدان  
سر کینانی - و گلدسته جوانی - چنان انداخت که خون آب حیات او بر خاک

۱ نی ز تقدیر B.

۳ سدهارون B.

۵ نشد بلکه از سر رحمت بر دشمنان M.

۷ M. and I. سدهپال

۹ M. omits لعین

۲ آن کار B.

۴ خویش ممر بر در مانده B.

۶ و عاطفت M. omits

۸ بد بخت M. omits

موت<sup>۱</sup> ریخت - رانو سیه و اعوان و انصار او که دیو سیه از دیدارِ کریمه  
شان متغیر - و زبانه دوزخ برای شان منتظر - هریکی یکایک از ان دیوان بی  
دین لعین<sup>۲</sup> - بزخم تیغ و ژوبین - آن شاه راستین را شهید کردند - اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا  
اِلَيْهِ رَاجِعُونَ - همه را به علم یقین معلوم بلکه بعین یقین معاینه است که  
که سپهر بی مهر از عقد مصادقت میگرد<sup>۳</sup> - و روزگار نا سازوار از عهد  
موافقت میگذرد - اول چون مستان بی استحقاق و آنکه بی<sup>۴</sup> موجب  
باشد می بخشد - آخر چون طفلان بی رنجش و بی آنکه شرمی حایل  
گردد باز می ستاند - هر سری را که از سروری و عزت<sup>۵</sup> سر آمده ببند خواهد  
که در پای گرد مذلت اندازد - و هر سروری را که از سری و حرمت برآمده  
یابد چون خاک ناپاک محفت یکی سازد - \* بیت \*

صحبَتِ گیتی که تمنا کند با که وفا کرد که با ما کند

غرض از تقریر این عبارت - و تحریر این استعارت آنست که اصحاب دولت -  
و ارباب حشمت بر مکر ولایت دنیای لا اعتبار مغرور نگردند - و بر لطف  
و فریب<sup>۶</sup> چرخ غدار فریفته نشوند - بهمه وجوه<sup>۷</sup> اعتبار گیرند قوله  
تَعَالٰی فَاعْتَبِرُوا يَا اُولِی الْاَبْصَارِ - \* ابیات \*

اینگ در شهنامها آورده اند رستم روئین تن و اسفندیار

تا بدانند این خدایان ملک کز بسی خلق است دنیا یادگار

مدت ملک مبارک شاه مرحوم سعید شهید سیزده سال و سه ماه و شانزده  
روز بود و الله اعلم بالصواب \*

۱ خاک صمات M.

۲ M. omits لعین

۳ مصادقت می کرد اول چون B.

۴ بی آنکه موجب M.

۵ عمرت سر آمده B.

۶ دولت گیتی I.

۷ قربت M.

۸ وجوه کمتر اعتبار B.

## ذکر سلطان العهد و الزمان محمد شاه خلد الله ملکله و سلطنته و اعلی امره و شأنه

محمد شاه بن فرید شاه بن خضر شاه بادشاهی حلیم و کریم  
همه<sup>۱</sup> اوصاف حمیده در ذات ستوده صفات او موجود - و همه خصایل  
ثم محمود از طبع گزیده او مفقود - آثار بادشاهی و جهانداری<sup>۲</sup> در ناصیه  
مبارک او ظاهر - و انوار فضل الهی و اسرارنا متناهی<sup>۳</sup> از طلعت میمون  
او باهر - چون سلطان سعید شهید مبارکشاه طاب ثراه و جعل الجنة مثواه<sup>۴</sup>  
بشرف شهادت مشرف گشت - کفر بد کردار - و میران صدرنا بکار - همان  
زمان بر سرور ملک آمده<sup>۵</sup> و خبر واقعه شهادت باز نمودند - سرور ملک<sup>۶</sup> و اعوان  
او را در خاطر سروری - و در سر غروری پیدا آمد - بعده به اتفاق امرا و ملوک و  
ایمه و سادات - و جمهور خلایق و علما و قضات بطالع میمون - و اختر همایون -  
بحکم استحقاق - و بیاری خلایق<sup>۷</sup> هم در آن روز بعد نماز جمعه نهم ماه رجب  
رجب قدره سنه سبع و ثلاثین و ثمانمائه بر تخت سلطنت - و سرور مملکت<sup>۸</sup> -  
جلوس فرمود - فاما سرور ملک اگرچه با بادشاه بیعت کرده بود خود<sup>۹</sup> را  
در میان دید - خود رائی کردن گرفت بعدی که همه خزاین و دفاین و اسپان

۱ کریم به همه

۳ و اسرارنا متناهی M. omits

۵ سرور ملک خبر واقعه B.

۷ خلایق M.

۲ پادشاهی در ناصیه M.

۴ و جعل الجنة مثواه M. omits

۶ سرور و اعوان B.

۸ سرور مملکت M. omits

۹ Elliot, vol. IV, p. 80 translates:—

“Sarwaru-l Mulk, although he gives his adhesion to the new sovereign, was still intent upon his own designs.”

و پیلان و سلاح خانه در قبض و تصرف<sup>۱</sup> خویش آورد - سرور الملک را خانجهان و میران صدر را معین الملک خطاب شد - کفره بد کردار هر یکی بخود رائی و خود نمائی گشتند<sup>۲</sup> - هرچه کردند برای خویش کردند - عاقبت<sup>۳</sup> الامر دیدند آنچه دیدند - و یافتند آنچه یافتند - القصه ملک الشریقه کمال الملک که درخور خانی و سزاوار جهانبانی است با کل امرا و ملوک و حشم و پیل و پایگاه و خدم بیرون شهر بود درون آمد و با بادشاه بیعت کرد - فاما در بند آن بود که بنوعی انتقام خون مبارک<sup>۴</sup> شاه رانی نعمت خود از کفره گمراه و اهل بطلان و سرور نابکار - و میران صدر<sup>۵</sup> حرامخور - و اعوان و انصار ایشان بکشد<sup>۶</sup> فرصت نمی یافت - آخر الامر ابن کار عظیم - بتوفیق خداوند کریم - از دست آن آصف ثانی - برگزیده حضرت ربانی - شهسوار میدان شجاعت - سرور روان گلزار<sup>۷</sup> براعت چنان بر آمده که در هیچ قصه<sup>۸</sup> مذکور - و در هیچ تاریخ مسطور نیست که بدین زودی کاری و بدین آسانی - دشواری بر آید<sup>۹</sup> - اگرچه رسم دستان از انتقام خون سیاوش خانه افراسیاب را خراب کرد و لیکن آن هم بدتی مدید - و عهدی بعید - بکوشش بسیار - و جهدی بیشمار توانست کشید - بیشتر کیفیت سباق - در سیاق اوراق - علی سبیل الاطلاق مشرح و مکیف باز نموده آید - باز آمدم بر سر حرف - دوم روز سرور الملک بعضی بندگان مبارکشاهی که هر یک صاحب مراتب و ماهی بودند به بهانه بیعت طلبیده همه را دست

۱ قبض خویش M.

خود نمائی گشت M.

۳ آخر الامر M.

مبارک خان از کفره M.

۵ میران حرام خوار M.

بکشدند M.

۷ سردار و زندگانی B. and سردار و روزگان نراعت I. سردار و زندگان نراعت M.

بداعت

که در قصه مذکور B. ۸

دشواری آید M.

آورد - ملک سورا امیر کوه را <sup>۱</sup> در میدان سیاست گردن زدن فرمود -  
 ملک کر - چند و ملک مقبل و ملک فتوح و ملک بیرو را در بند  
 انداخت - و در بر انداختن خاندان مبارکشاه آن حرام <sup>۲</sup> نمک بی راه  
 بعد وسع و امکان - و کوشش از دل و جان تقصیر نکرد - اقطاع و برگذات  
 ممالک بعضی خود ستید - و بعضی چنانچه اقطاع بیانه و امروزه <sup>۳</sup>  
 و ناز نول و کهرام و چند برگذات میان دو آب بحواله سدهیال و سدهار  
 و اقارب ایشان گردانید - رانو سیه غلام سدهیال با جمع <sup>۴</sup> کثیر و طایفه شریو  
 با کل خیل خانه برای ضبط شق بیانه <sup>۵</sup> روان شد - در ماه شعبان سنه المذكوره  
 نزدیک خطه بیانه رسید - بتاریخ دوازدهم ماه درون خطه در آمد - و شب  
 آنجا مقام کرد - و می خواست که قلعه سلطان گیر را آن <sup>۷</sup> بی تدبیر  
 قابض شود - روز دیگر با کل <sup>۸</sup> حشم و خدم مستعد با اسب و سلاح -  
 آن کافر بی فلاح سوار شد - یوسف خان اوحدی را از آمدن او خبر کردند -  
 از قصبه هندوت <sup>۹</sup> کشش و کوشش کرد - و بیدرنگ مستعد جنگ  
 با جمعیت بسیار و سوار و پیاده بشمار پیش آمد - نزدیک حظیره شاهزاده  
 هر <sup>۱۰</sup> در جانب صفها کشیده بحرب پیوستند - چون طاقت استقامت  
 نتوانست آورد هم به حمله اول <sup>۱۱</sup> گود از نهاد آن کافر حرام خوار - و شریو  
 نابکار بر آوردند - رانو سیه لعین و بیشتر لشکر او <sup>۱۲</sup> علف تیغ بیدریغ گشتند -

۱ امیر کوه در میدان سیاست گردن فرمود M.

۲ کند نمک and B. کنده نمک M.

۳ امروزه M.

۴ جمع کثیر B.

۵ شق بیانه M.

۶ سال مذکور M.

۷ سلطان گیر را اب بی تدبیر قابض M.

۸ دیگر کل حشم M.

۱۰ از هر دو جانب M.

۹ قصبه هندوان M.

۱۲ لشکر کفار او B.

۱۱ هم در حمله M.

سرپلید آن شوم را بریده در دروازه آویختند<sup>۱</sup> - و کل خیل خانه او از زن و بچه بر دست لشکر اسلام اسیر گشته - خدای تعالی که ناصر دین اسلام است یوسف خان را فتھی بخشید - و توفیق آن داد که انتقام خون مبارک شاه از آن پلید گمراه کشید - الغرض چون آواز بی هنجاری سرور الملک مذکور - و بد کرداری کافران مقهور در همه دیار شایع گشت بیشتر امرا و ملوک که پرورده و بر آورده<sup>۲</sup> رایات اعلیٰ خضر خان مرحوم بودند ازین سبب سر از اطاعت باز کشیدند - سرور الملک بی تدبیر در تدبیر ایشان بود - که اختلاف<sup>۳</sup> ملک آله داد کاکا<sup>۴</sup> لودی امیر سنبهل واهار و میان جیمین<sup>۵</sup> مقطع خطه بداون نبیسه خانجهان مرحوم و امیر علی گجراتی و امیر یک ترکیچه بسمع او رسانیدند - ملک الشرق کمال الملک و خان اعظم سید خان پسر سید سالم برای دفع فتنه مذکور تعیین شدند - ملک یوسف پسر سرور الملک و سدهارن کنگو<sup>۶</sup> برابر او نامزد گشتند - در ماه مبارک رمضان عَمَّت بَرَکَّاتُ با ترتیبی تمام مستعد و ساخته سرایده بالای حوض رانی<sup>۷</sup> نصب<sup>۸</sup> کرده - بعد چند روز معدود - و مدت معهود از آن جا کوچ کرده در کرانه لب آب چون نزول فرمود - در گذر کیچه<sup>۹</sup> گذارا شده بکوچ متواتر بی خطر و خاطر در خطه برن رفت - و در آن مقام در تدبیر کشیدن انتقام

<sup>۱</sup> M. آویخته

که بر آورده و پرورده M. <sup>۲</sup>

<sup>۳</sup> M. اختلاف و اختلال ملک الله داد

<sup>۴</sup> Tabakāt Akbarī, p. 288. کاکا لودی

<sup>۵</sup> Tabakāt Akbarī, p. 288. ملک چمن

<sup>۶</sup> M. کنگو Tabakāt Akbarī, p. 288. کیگو

<sup>۷</sup> M. رانی and I. حوض رایی

<sup>۸</sup> نصب کرده در کرانه لب آب چون بعد چند روز معدود و مدت معهود B. از آنجا کوچ کرده نزول فرمود

گذر کیچه M. <sup>۹</sup>

مقام<sup>۱</sup> کرد - چون ملک آله<sup>۲</sup> داد خبر آمدن لشکر منصور شنید خواست تا سب آب گنگ بغیر جنگ عبیره کرده جائی رود - فاما چون اورا روشن بود که ملک الشرق کمال الملک برای کشیدن انتقام اهتمام تمام دارد بدین تقویت در قصبه اهار مقام ساخت - سرور الملک ازین حال واقف گشت - ملک هشیار غلام خود را به بهانه یاری دهی بر ملک الشرق کمال الملک فرستاد - از خطه بداون ملک جیمین نیز بر سبیل اهتمام عنقریب الایام کوشش<sup>۳</sup> کرده در قصبه اهار بر ملک آله داد پیوست - ملک یوسف و هوشیار و سدهارن از کمال الملک خایف بودند - زیاده تر<sup>۴</sup> خایف گشتند - میدان مقاومت تنگ دیدند - چون گوی سرگشته بی قرار<sup>۵</sup> بودند - چوگان شجاعت از دست انداخته - و از خوف لشکر منصور ناخته در شهر رفتند - سلیم ماه مبارک رمضان مذکور - ملک آله داد و میان جیمین و امرای دیگر که با ایشان یار بودند بر ملک الشرق کمال الملک پیوستند - چون جمعی انبوه و لشکری با شکوه گرد او شد یکوچ متواتر دوم ماه شوال<sup>۶</sup> در گذر کبجه آمده سرور الملک را ازین حال خبر شد - اگرچه بیحال شده بود به همه حال استعداد حصار گیری بنیاد نهاد - روز دیگر که خسرو سپهر - خنجر مهر از غلاف<sup>۷</sup> بیخلاف بموافقت ایشان کشیده بر آمد<sup>۸</sup> ملک الشرق کمال الملک که آفتاب فلک<sup>۹</sup> ملک است تیغ انتقام از نیام بیرون آورده مقابل خصم در آمده - و در صحرائ<sup>۱۰</sup> باغات خود نزول فرمود - کفار نگوئسار - و هشیار بد کردار با جمیع اعوان

۱ M. omits مقام

۳ M. کشش کرده

۵ بی قرار نمودند B

۷ بر آمده M

۲ I. آله داد الله

۴ B. زیادت تر

۶ M. غلاف پیخلاف

۸ M. و صحرات باغات



انصار از درون محرومة<sup>۱</sup> حصار بیرون شده با لشکر منصور بحرب پیوستند -  
 چون یکدیگر رو<sup>۲</sup> با روی شدند - روی به انهرام آوردند - پشت تقویت  
 ایشان و جمع پویشان از بد کیشان چنان شکست خورد<sup>۳</sup> که آشفته حال -  
 و شکسته بال باز درون خزیدند - کسانی که از کوتاه اندیشی تبغ<sup>۴</sup>  
 زبان لاف دراز کرده و گزاف می گفتند سپر در آب<sup>۵</sup> افکندند - و بی سپر  
 ستوران لشکر منصور گشتند - و بعضی کشته گشته و بعضی زنده  
 اسیر و دستگیر شدند - روز دیگر از باغات خود کوچ کرده نزدیک  
 حصار سیری نازل کرده بیشتر امرا و ملوک اطراف بر ملک کمال الملک  
 پیوستند - در ماه شوال سنة المذکور حصار سیری چنان محصر کردند که  
 هیچ کسی را مجال بیرون شدن از درون نبود - فاما سبب استحکام حصار  
 اگرچه هر روز مبارزان لشکر منصور در حصار جفیدند - و بیشتر محل<sup>۶</sup>  
 رخنه انداختند - تا مدت سه ماه قایم ماند - در ماه ذی الحجة سنة المذکور  
 زبک خان امیر سامانه وفات یافت - اقطاع او بر پسر بزرگ محمد خان  
 مفوض شد - القصه خداوند عالم با آنکه درون حصار ظاهر با ایشان یار بود -  
 می خواست بموعی انتقام خون خان شهید مبارک شاه از ایشان بکشد - و لیکن  
 دست نمی یافت - ایشان نیز از خوف الخایف درین بند بودند که بان شاه  
 بوقت فرصت و هنگام خلوت غدیری کزد - هر یکی میان یکدیگر هشیار  
 می بودند - بتاریخ هشتم ماه مجرم سنة ثمان و ثلاثین و ثمانمائه سرور الملک  
 حرام خوار و پسران میان صدر مگار با خاطره بر مگر - باندیشه غدیری یکایک

<sup>۱</sup> M. محظنه<sup>۲</sup> M. روی با روی<sup>۳</sup> M. شکسته خرد خرد گشتند آشفته<sup>۴</sup> B. omits تبغ زبان<sup>۵</sup> M. سپر دران افکندند<sup>۶</sup> B. omits from محل رخنه

در ماه ربیع الآخر سنة المذکور سرا برده دولت و اعلام نصرت up to انداختند  
 seq p. 243.

درون سرا پرده بادشاه در آمدند - بادشاه عالم پناه هم مستعد و ساخت  
می بود - چپن کار از حد غایت - و از فرط نهایت گذشت خواست  
تا آن تیغ سیاست در حلق آن خاکساران ریزد - و بادشان را <sup>۱</sup>  
به آتش فیهر فرونشاند - سرور الملک حرامشوار را بزخم تیغ و کتاره همان جا  
کشتند - و پسران میران صدر را گرفته پیش دربار سیاست کردند - چون کفره  
بد کردار را خبر شد - درون خانه خویش محصر شده بجنگ پیش آمدند -  
خدایوند عالم ازین حال ملک الشرق کمال الملک را خبر کرد تا مستعد  
با جمعیت خویش درون شهر در آید - ملک الشرق از دروازه بغداد و امرا و  
ملوک دیگر در آمدند - آخر الامر سدهیال <sup>۲</sup> اعیان در خانه خویش آتش  
داده زن و فرزند خود را هیزم دوزخ گردانید - و خود را از خانه بیرون کرده  
بجنگ پیوست و علف تیغ گشت - سدهارن کانکر و طایفه کتیریان که زنده  
گرفتار شدند - هر همه را نزدیک حظیره خان شهید مبارک شده برده سیاست  
کردند - ملک هشیار و مبارک کوتوال را گرفته پیش دروازه لعل گردن زدند -  
الغرض <sup>۳</sup> روز دیگر ملک الشرق کمال الملک و کل امرا و ملوک که بیرون  
نمودند با بادشاه عالم پناه بیعت از سر تازه کردند - و به اتفاق یکدیگر و عامه  
خلایق بر تخت سلطنت اجلاس دادند - ملک الشرق کمال الملک عهده  
وزارت یافت - و کمال خان خطاب شده - و ملک جیمین را غازی الملک  
خطاب کردند - اقطاع امرویه و بداؤن چذلیجه بود مقبوض کردند - ملک آله  
داد لودی هیچ خطاب خانی التزام نذمود - برادر خود را دریا خان خطاب  
کنانید - ملک کهون راج مبارکخانی را اقبال خان خطاب و اقطاع حصار

و بادشاهان را M. 1

آخر الامر سدهیال M. 2

الغرض M. omits 3

فیروزه چنانچه داشت مقرر و مستقیم گردانید - کل امرا  
بتشریفات فاخر - و انعامات وافر مشرف گشتند - هر کسی از عهده  
و اقطاع و دیه و نان و مواجب چنانچه داشت برو مستقیم گشت -  
ماورای آن زیادتِ خاصه خویش تعیین کردن فرمودند - پسر بزرگ  
سید سالم<sup>۱</sup> را مجلس عالی سید خان و پسر خود را شجاع الملک  
خطاب شده - ملک مدده<sup>۲</sup> عالم خواهر زاده علاء الملک و ملک رکن الدین  
خواهر زاده نصیر الملک مخاطب<sup>۳</sup> گشتند - نیز<sup>۴</sup> بند زر و مراتب  
و دامامه و اقطاع یافتند - ملک الشرق حاجی شدنی شهنشه شریعی دار  
الملک یافت - چون کار مملکت انتظام پذیرفت - بادشاه را اتفاق سواری  
سمت ملتان مصمم شد - در ماه ربیع الآخر سنه المذکور سراپرده دولت  
و اعلام نصرت در چپوتره مبارکپور نصب کردند - و امرا و ملوک را فرمان  
دادند تا مستعد و ساخته با لشکرها متوجه حضرت شوند - ملک الشرق  
به پای بوس مشرف گشت - انعامات وافر و تشریفات فاخر یافت - و بمراحم  
خسروانه و عواطف پادشاهانه<sup>۵</sup> مخصوص شد - بیشتر امرا و ملوک که  
در آمدن توقف میکردند<sup>۶</sup> - بآمدن ملک الشرق عماد الملک متوجه  
حضرت شدند - چنانچه مجلس عالی اسلام خان و محمد خان بن  
زیرک خان و خان اعظم اسد خان و کمال خان<sup>۷</sup> و محمد خان پسر نصرت  
خان و یوسف خان اوحدی و احمد خان نبیسه بهادر خان میو و اقبال

۱ M. سید سال

۲ I. ملک بده

۳ M. مفا گشتند

۴ M. نیزها و بند زر

۵ M. بمراحم فراوان مخصوص

۶ MS. M. ends here.

۷ B. کمال خان نبیسه بهادر خان میو و اقبال

خان امير حصار فيروزه و امير علي گجراتي هر همه بملاحم خسروانه و  
عواطف پادشاهانه مشرف گشتند \*

وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِالصَّوَابِ

تَمَّ ۱ الْكِتَابُ مَبَارَكشَاهِي بِعَوْنِ الْمَلِكِ النَّهْيِ

هشتم ماه رجب رجب قدره سنة سبع و خمسين و تسعمائة (من) الهجرة النبوية

تمت B. 1



## فہرست اسماء سلاطین

۱	محمود سام غوری ... ۴	۱۵	ناصر الدین خسرو خان ... ۸۶
۲	قطب الدین ایبک المعزی ۱۳	۱۶	غیاث الدین تغلق شاہ ... ۹۲
۳	شمس الدین التمش ... ۱۶	۱۷	محمود شاہ پسر غیاث الدین ...
۴	رکن الدین فیروز شاہ .. ۲۱	۱۸	تغلق شاہ ... ۹۷
۵	سلطان رضیہ ... ۲۴	۱۹	فیروز شاہ ... ۱۱۸
۶	معز الدین ... ۲۸	۲۰	تغلق شاہ پسر فتح خان پسر ...
۷	علاء الدین مسعود شاہ ... ۳۳	۲۱	فیروز شاہ ... ۱۴۱
۸	ناصر الدین محمود شاہ ... ۳۴	۲۲	ابو بکر شاہ ... ۱۴۴
۹	غیاث الدین بلبن ... ۳۹	۲۳	محمود شاہ پسر فیروز شاہ ... ۱۴۵
۱۰	معز الدین کیقباد ... ۵۲	۲۴	علاء الدین سکندر شاہ ... ۱۵۵
۱۱	شمس الدین کیکاؤس .. ۶۰	۲۵	محمود ناصر الدین شاہ ... ۱۵۶
۱۲	جلال الدین فیروز شاہ ... ۶۱	۲۶	رایات اعلیٰ خضر خان ... ۱۸۱
۱۳	علاء الدین محمود شاہ ... ۷۱	۲۷	مبارک شاہ ... ۱۹۳
۱۴	قطب الدین مبارک شاہ ... ۸۲	۲۸	محمود شاہ پسر فرید شاہ ... ۲۳۶

## فہرست اسماء الرجال

۱

احمد ( سلطان ) ۱۸۶	آدم ۱، ۲، ۳، ۱۹۳، ۲۱۱
احمد عیاض ۹۸	آدم اسمعیل ۱۴۹
احمد فخر ۵۳	آرام شاہ ۱۶، ۱۷، ۸۴
احمد لاجین ۱۱۱	اباجی ( ملک ) ۶۲
احمد ( ملک ) ۲۲۹	ابتکین موسیٰ ۴۱
اختیار ترکی ۵۳	ابراہیم ۱۱۹، ۱۷۱، ۱۷۵، ۱۸۰، ۲۱۱، ۲۳۳
اختیار خان ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۷۹	ابراہیم بنگی ۱۱۰
۱۸۳، ۱۸۹	ابراہیم خریطہ دار ۱۰۶
اختیار الدین ۶۰، ۶۱، ۶۲	ابراہیم شاہ رجوع کن بہ رکن الدین
اختیار الدین ایتکین ۲۸	ابراہیم شاہ
اختیار الدین سنبل ۸۱، ۸۸	ابوبکر بن ابو الربیع سلیمان ۱۲۶
اختیار الدین نایب وکیلدر ۶۹	ابو بکر شہ ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷
اختیار الدین نیک ترس ۴۲	۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱
ادریس ( ملک ) ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱	ابو بکر صدیق رض ۱
ادھون ۱۳۴، ۱۵۲، ۱۵۳	ابو حنیفہ کوفی رض ۱۳
آدی سنگھ ۱۲۴	ابو الخیر کھوکھر ۲۱۷
ارسلان خان ۷۱، ۷۲	ابو مسلم ( ملک ) ۱۲۲
ارکلی خان ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۶، ۶۹، ۷۰	انبیہند ۵۳
۷۲، ۷۱	اتاجی ۶۲
ارن مہادبو ۹۳	اجو ( ملک ) ۱۳۸
اریز خان ۵۵	احمد اناز ۱۲۳
ازیر خان ۵۳، ۵۵، ۵۶	احمد تحفہ ۲۰۹
ازکلی خان ۶۲	احمد چپ ۵۶، ۶۲، ۶۹، ۷۰، ۷۲
اسباز شہ ۱۴۳	احمد خان ۱۲۹، ۱۲۲، ۲۴۳

التوسه (ملك) ۲۷، ۲۹	اسپدار رجب ۱۱۸
التون بهادر ۱۱۷	اسپدار شه ۱۴۳
التونیه (ملك) ۲۷، ۲۹	اسپدار رجب ۱۱۸
الغ خان ۳۵، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۷۱، ۷۲، ۷۶	اسد خان (لودی) ۱۷۶، ۲۴۳
۷۷، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶	اسد الدین ۶۲، ۸۴، ۹۳
الغو ۶۵، ۷۲	اسفندیار ۲۳۵
الماس بیگ ۶۴، ۷۱	اسلام خان ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۲۱۲
الماس (ملك) ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۷	۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۶، ۲۲۹
الهداد کاکا لودی ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۹، ۲۴۰	۲۴۳
۲۴۲	اسمعیل ۲۲۸
الیاس حاجی ۱۰۵، ۱۲۵، ۱۲۶	اسمعیل مخ ۱۱۱، ۱۱۲
الیاس خان ۱۸۶	اصبح ۸۳
اماجی (ملك) ۶۲، ۷۱	اعظم خان ۱۲۷
امیر حسن (شاعر) ۴۳	اعظم ملک ۹۸
امیر خسرو رجوع کن به خسرو امیر	افراسیاب ۲۳۷
امیر علی ۵۸، ۶۳	اقبال خان ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶
امیر علی گجراتی ۲۳۹، ۲۴۴	۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲
امیر کید. ترکیچه ۲۳۹	۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۲۴۲، ۲۴۴
امیر هندو ۶۶	اقبال منده ۷۴
امین خان ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۷۱	اقتال منده ۷۴
اوحید خان امیر بیانه ۲۰۲، ۲۰۵	اقلام خان (بهادر ناهر) ۱۷۵، ۱۷۹، ۱۸۱
اباز احمد ۹۸	اقلیم خان (بهادر ناهر) ۱۷۵، ۱۷۹، ۱۸۱
ایتکین ۲۹، ۴۱	البغان ۷۱، ۷۲، ۷۶، ۷۹، ۸۰، ۹۸، ۱۷۶
ایتم ۵۵، ۵۷	۲۰۲، ۲۰۳، ۲۳۳
ایتمو ۵۵، ۵۷	البغان سنجر ۸۰
ایتمو سرخه ۶۰، ۶۱	البغازی ۶۳، ۶۴
ایتمو کجهن ۵۵، ۵۶، ۵۷	الب ارسلان ۱۴۴

ب

بهاذر نافر ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱	بابک ۶۶
۱۵۴، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۷۵، ۱۷۹، ۱۸۱	بتهوز رای ۸
۱۹۲، ۲۰۴	بعری (ملک) ۱۴۹
بهار خان ۸۷، ۲۲۸	بدر الدین بوتھاری ۱۲۰
• بهاء الدین ۹۳	بدر الدین سنقر ۲۹، ۳۰
بهاء الدین تهیکره ۱۲۰	بد۹ (ملک) ۱۹۳، ۲۴۳
بهاء الدین جکی با جنکی ۱۴۹، ۱۸۹	براهیم نیکي ۱۱۰
بهاء الدین سام ۵	برسنکه ۱۵۲، ۱۷۱
بهاد الملک حسین الشعوی ۲۲	برمه شمیرین ۱۱۸
بهرام ۵۳	برهان الدین بلارامی ۱۱۲
بهرام آکنه نا آینه ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۹، ۱۰۰	بشیر ۸۱، ۱۱۹
بهرام چوبین ۱۸۹	بشیر معزی ۸۳
بهرام خان ۹۲، ۱۰۴، ۱۷۳، ۱۷۴	بغرا خان ۳، ۵۲، ۵۴، ۷۱
بهرام سراج ۸۹	بغرا کندالی یا کندانی ۶۵
بهرام غزنیدن ۱۱۹	بغرا گیلانی ۷۰
بهرن ۱۰۸	بغرش خان ۷۱
بهروز با بهروز سلطانی ۱۳۳	بغرش خلجی ۶۱
بهرزاد فتح خان ۱۳۷	بغرش خان ۷۱
بهوره ۱۰۶	بکرماجیت ۲۰
بھیرن ۱۰۸	بکرمادیت ۲۰
بهيلم (رای) ۱۴، ۶۴، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹	بکنت (ملک) ۶۰، ۶۲
۲۰۱	بلین ۳۵
بهیم دتو ۱۴، ۶۴	بلي افغان (ملک) ۱۳۴
بیرو ۲۳۸	بویکر خان ۸۷
بیر افغان ۱۳۳	بهاذر خان ۲۴۳
بیر بهان ۱۲۹، ۱۵۲، ۱۵۳	بهاذر سیلیق ۶۳
بیرم خان ۱۷۲، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۵، ۱۸۶	• بهادر شاه ۹۶
بیرم دیو ۱۷۱، ۱۷۲	بهاذر گوشاسب یا کرشنااسب ۹۹



بیگی ۷۶، ۹۸	بیسل مالک ۱۹
بیل سارق ۵۳	بیگ روز منی ۸۳
بیل میلک دبو ۱۹	بیگ سارق ۵۳

## پ

پولاد (ترک بیچه) ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۳	پنهورا ۸
پیرو محمد ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۵	پتھور رای ۸، ۹، ۱۰، ۱۱
پیرو دیو کوتله ۶۳	پندار خلجی ۹۸، ۱۰۴

## ت

تتار (ملک) ۶۵	تاتار خان ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳
تخفه ۱۷۸، ۱۸۳	۱۶۴، ۱۷۲، ۱۷۶
ترعی ۶۵، ۶۶، ۶۹	تاتار ملک ۱۲۴
ترک ۲۴	تاج الدین ۸۳، ۱۶۲، ۱۸۲
ترکی (ملک) ۵۳، ۵۴، ۵۶	تاج الدین ترک ۱۳۴
ترمتی ۴۱، ۴۲	تاج الدین طالقانی ۹۴
ترمتی طشتدار ۶۹	تاج الدین علی موسوی ۲۹، ۳۰
ترمد ۱۲۱	تاج الدین کوچی ۶۳، ۶۴، ۷۱
ترمه شیرین مغل ۱۰۱، ۱۱۳، ۱۱۸	تاج الدین مولانا ۷۱
تغلق ۷۲، ۷۳، ۷۴	تاج الدین نقیه با بیته ۱۲۷
تغلق شاه ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۵	تاج الدین یلدز ۱۵، ۱۷
تکین یا تکنی ۸۵، ۹۴	تاج الملک ۲۲، ۶۲، ۹۸، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵
تلبغه بغداد با نعوه ۸۵	۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۲
تلبغه ناگوری ۸۵	تبه ۷۶
تماچی ۵۴	تتار خرد ۱۰۶

فهرست اسماء الرجال

۲۵۰

تمر خان سنجر ۳۹، ۴۱	تمر ۴۳، ۴۵، ۴۶
تمغاچ خان ۷۱	تمر (ملک) ۸۰
تمغان ۷۶	تمرتغه ۷۶
تیمور امیر ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷	تمرتغه ۷۶

ج

جلال الدین قاضی ۶۶	جاجر ۱۵۳
جلال الدین کاشانی با کلبسانی ۶۵	جاجن ۱۵۳
جلال الدین کرمنی ۱۲۱، ۱۲۲	جاجو ۱۵۳
جلجین ۱۵۷، ۱۶۵	جام ۱۳۱
جلو ۲۰۴	جام بابنقیه ۱۳۱
جمال الدین ابو المعالی ۲۷، ۶۹	جان جهان ۴۴
جمال الدین قندزی با قندری ۴۱	جانی (ملک) ۲۵، ۲۶
جمال الدین یاقوت حبشی ۲۶، ۲۷	جاورجی (ملک) ۵۳
جوده ۴۰	جسرتغه ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶
جونانشه ۱۳۱	۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۱۰، ۲۱۲
جوهر (ملک) ۱۱۲	۲۱۳، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۶
جبجو (ملک) ۵۴، ۵۸، ۵۹، ۶۲، ۶۳	جلال خان ۱۸۱، ۲۱۲، ۲۱۳
جیت میدگه راتنور ۱۵۳	لال خان میو ۲۲۷
جی چند ۱۱	جلال الدین ۱۷، ۱۸، ۳۳، ۶۲، ۷۰
جی خیلار ۱۱	جلال الدین بغاری ۱۷۳، ۱۸۲
جیمین (ملک) ۲۴۰، ۲۴۲	جلال الدین (فیروز شاه) ۶۱، ۶۳

چ

چنگیز خان ۱۸، ۴۳	چامر دیو لعین ۳۶
چنچو ۵۸، ۶۲	چمن (ملک) ۲۰۹

ح

حسان خان ۱۸۴، ۲۱۴	حاتم خان ۸۸، ۸۹
حسن سر برهنه ۱۱۹	حاجیکار ۲۲۱
حسن گانکو ۱۱۲	حاجي (ملك) ۸۵
حسن کیتلهي ۱۰۶	حاکم بامر الله ۱۲۶
حسن (ملك) ۱۲۰	حام ۱۳۱، ۵۰
حسین ۵۸، ۶۲، ۱۲۴	حبیب الملك ۱۶۸
حسین (۴) ۲	حجا حسین ۵۶
حسین احمد اقبال ۱۴۰	حسام الدين ۵۸، ۶۰، ۸۷، ۹۴، ۱۰۴، ۱۳۴
حسین خرمیل ۹	حسام الدين ادهک ۱۲۰، ۱۲۳
حسین زنجاني ۱۹۸	حسام الدين (اعظم ملك) ۱۲۰
حسین الشعري ۲۲	حسام الدين متوادک ۱۲۰
حمزة (ملك) ۱۸۴، ۲۱۴	حسام الدين نوا ۱۳۳، ۱۴۶
حمید کوملي ۹۸	حسام نوا ۱۴۶
حمید لويکي ۹۸	حسن (۴) ۲
حوده ۴۰	حسن (شاعر) رجوع کن به امير حسن
حورم ۵۴	حسن بصري ۵۲
حيدر ۹۰	حسن بیگ ۸۳
حیمن (ملك) ۲۰۹	

خ

خان اعظم نصرت خان رجوع کن به	خاجیکا ۲۱۷
نصرت خان	خان اعظم اسد خان رجوع کن به اسد خان
خان جهان ۵۴، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۰	خان اعظم اسلام خان رجوع کن به اسلام خان
۲۰۹، ۱۳۷، ۱۳۸، ۲۰۹	خان اعظم سید خان رجوع کن به سید خان
خان خانان ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۸۷، ۹۰، ۱۰۱، ۱۴۹	خان اعظم فتح خان رجوع کن به فتح خان
خان شهید ۵۱	خان اعظم کمال خان رجوع کن به کمال خان

۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۹	خان غازي ۴۶
خواجه حاجي شب نوبس ۸۳	خسرو امير ۴۳، ۵۵، ۶۲، ۹۵
خواجه خطير الدين رجوع كن به خطير الدين	خسرو پادشاهان ۸۲
خواجه رشيد الدين مالكاني رجوع كن به رشيد الدين مالكاني	خسرو خان ۵۱، ۵۲، ۸۲، ۸۳، ۸۵، ۸۷
خواجه علي مازنداراني با مازندارانی يا مازنداراني رجوع كن به علي مازنداراني	خسرو ملك ۵، ۶، ۷
خواص خان ۱۴۷، ۱۵۶	خضر خان ۳، ۷۷، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۱۴۷
خواص الملك ۱۴۶، ۱۴۷	۱۶۱، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۳
خورم كهچوري و كيلدر جلالي ۸۴	۱۷۷، ۱۸۱، ۱۹۳، ۲۰۰، ۲۱۴، ۲۳۹
خورم ( ملك ) ۵۴، ۶۲، ۶۹، ۹۸	خطاب افغان ( ملك ) ۱۳۵
خوشخبر ( ملك ) ۲۲۴	خطير الدين ( خواجه ) ۶۲، ۵۳
خير الدين تحفه ۲۰۶	خلجين بهتي راى ۱۴۶
خير الدين خاني ۱۸۳، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲	خلجين ( ملك ) ۱۲۰
۲۲۳، ۲۰۱، ۲۰۰	خليل خان باريك ۱۴۹
	خوش ( ملك ) ۵۶، ۶۲، ۷۱، ۸۴
	خواجه جهان ۹۸، ۹۹، ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۱۱
	۱۱۳، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۴۷

## د

دولت خان ۱۵۶، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷	داؤد ۱۲۱، ۱۲۲
۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۹	داؤد كمال مين ۱۷۳، ۱۵۷
دولت خوا ۱۸۱	داؤد ( ملك ) ۱۸۳، ۱۸۶
دولتقش ( ملك ) ۵۵	داور ملك ۹۸
دولت نار كنبله ۱۴۶، ۱۵۶، ۱۷۵	دريا خان ۱۳۶، ۱۳۷، ۲۴۲
دهيلان ۱۲۰	دلور خان ۱۶۹، ۱۷۶
ديدان ( ملك ) ۱۲۰	دلکي ۳۵
ديلان ( ملك ) ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲	دنوح ۳۴
دينار ( ملك ) ۸۳	
ديو بسيل ۱۹	

## ذ

ذو الحجي بهتي ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۵۷، ۱۶۵ |

## ر

راجا علي ۶۷	رشيد الدين ( مالکاني ) ۲۲
راجا ( ملک ) ۲۲۸	رضي الملک ۹۸
راجو ( ملک ) ۱۳۶، ۱۵۸	رضيه سلطان ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸
رانو صيه ۲۳۵، ۲۳۸	۲۹، ۹۱
رجب نادره ( ملک ) ۹۳، ۱۹۹، ۲۰۶	رغمش ۲۰۱
۲۱۴	رکن جندلا ۱۴۳، ۱۴۴
رجيني يانک ۵۸	رکن الدين ابراهيم شالا ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۵
رستم ۲۳۵، ۲۳۷	۳۳، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۱۴۳، ۲۴۳
رسولدار ( سيد ) ۱۲۰، ۱۲۸	ريجان ۶۸

## ز

زهراء بقول عليها السلام ۲	۲۰۸، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۶
زيرک خان ۱۶۶، ۱۷۷، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷	۲۲۸، ۲۴۱، ۲۴۳
۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۰۰	

## س

سادعين ۱۲۹	سبیر ۱۳۴، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۹
سارین ۱۲۹	۱۷۲، ۱۸۴، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۰۰
سارنگخان ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۲	ستيدانو ۱۲۵
۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۹۱	سدھارون کانکو ۲۳۴، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰
سارنگ دروغي ۱۸۹، ۱۹۰	۲۴۲
سالار شه ۱۴۳	سدھيال ( ملک ) ۲۳۴، ۲۳۸، ۲۴۲
سالم ۱۸۳، ۲۰۸، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۳۹، ۲۴۳	سدھو نادره ( ملک ) ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷
سام ۱۳	سدھو ناهر ۱۸۵
سبليق ( ملک ) ۶۳	سرتيز ۹۸

سرداد هرن ۱۵۲	•	سليمان شه لودي ۷۱، ۲۱۹
سرعتمش ۲۰۱		سليمه ۱۳۰
سروپ ' سروت ( ملک ) ۱۸۳، ۲۲۵		سماء الدين ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹
۲۲۸، ۲۲۶		سماء عمر ۱۳۸
سرور ( رای ) ۱۷۲		سنجر حرنون ۷۱
سرور ( ملک ) ۱۴۶، ۱۴۷		سنجر خسرو پوره ۷۱ •
سرور الملک ( ملک ) ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۸		سوزا ( ملک ) ۲۳۸
• ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۲۶، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۶		سونم يا سونج ( ملک ) ۷۱
۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲		سهيديو ۱۲۵
سماعات خان ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰		سيوش ۲۳۷
سعد منطقي ۶۷		سيده خان ۲۱۴، ۲۳۹، ۲۴۳
سكندر ۴۶		سيدي موله ۶۵، ۶۷
سكندر بادشاه ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۹۹، ۲۱۲		سيير خان ۴۰
۲۱۳، ۲۱۸، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۳۰		سيف خان ۱۴۷
سكندر خان ۱۳۸		سيف الدين ۵، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۷، ۱۳۴
سلطان شه لودي ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۸۹		۱۴۶، ۱۴۷
۱۹۰، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰۸، ۲۱۹		سيف الدين كوجي ۲۲
سلطان علي ۱۹۴		سيف الملک ۱۲۴
سلطان غازي ۶		ميليقي ( ملک ) ۶۳
سليمان ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۲۱۱، ۲۱۹		

## ش

شادي بغه ۷۶		شاهين عماد الملک ۱۴۸، ۱۴۹
شادي خان ۸۱		شايبست خان ۵۶، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱
شاه ترکان ۲۱		شجاع الملک ۲۱۵، ۲۴۳
شاهک ۵۳ •		شدني حاجي ۲۴۳
شاهو لودي افغان ۱۰۱، ۱۰۶، ۱۰۷		شرف الملک ۱۲۰، ۱۲۴
شاهين بک ( ملک ) ۱۲۲		

شمس الملک ۲۲۵، ۲۳۰، ۲۳۱	شرقي ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹
شمسي خان ۱۷۲	شعبان سيليق با، سيليق ۵۴
شهاب تاج ملتاني رجوع کن به عين الملک	شکر خاتون ۱۲۹
شهاب ملتاني	شکر خان ۱۲۹
شهاب خان ۱۶۰، ۱۶۷، ۱۶۸	شمس خان ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۸۵
شهاب الدين ۸۱، ۸۲، ۹۸، ۱۰۸	شمس خان اوحدى ۱۸۶
شهاب الدين خلجي ۷۱	شمس دامستاني ۱۳۲، ۱۳۳
شهاب الدين سام ۵	شمس الدين ابورجا رجوع کن به ضياء الملک
شهاب سلطاني ۹۸، ۱۰۸	شمس الدين ( التمش ) ۱۵، ۱۶، ۱۷
شهاب ناهر ۱۶۰	۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۳۴، ۱۰۵، ۱۰۶
شهر الله ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰	۱۲۷، ۱۲۸، ۱۴۰
شيخا کبوتر ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۶۶	شمس الدين ناخروزي نا ناخروزي ۱۲۱
شيخ زاده بسطامي ۱۲۷	شمس الدين بزنان يا بزنان ۱۳۷
شيخ زاده جامي ۱۱۶	شمس الدين بهرايجي ۳۷
شهر خان ۸۳	شمس الدين سليمان ۱۳۳
	شمس الدين کیکاؤس ۶۰، ۶۱

## ص

صفدر خان سلطاني ۱۴۹	مدر جهان ۹۸
صفدر الملک ۹۸	مدر الدين شيخ زاده ۱۲۴
صلاح الدين ۵۵	مدر الملک رجوع کن به تاج الدين على
صوفي خان ۸۷، ۹۰، ۹۱	موصی
	مدر الملک نجم الدين ابوبکر رجوع کن به
	نجم الدين ابوبکر

## ض

ضياء الملک ملک شمس الدين ابورجا	ضياء الدين تولکي ۹
رجوع کن به ضياء الملک	ضياء الدين مشرف ۶۸
	ضياء الملک ( ابورجا ) ۲۲، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۴۷، ۱۴۹

ط

طغرل ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳	طوغان ( رئیس ) ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۱،
طغی خان ۱۷۰	۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴
طغی ( ملک ) ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۲	

ظ

ظفر خان ۷۱، ۷۲، ۹۳، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۲	ظفر خان محمد کر فارسی ۱۲۶
۱۴۳، ۱۷۲، ۱۷۶	ظفر خان وجیه الملک ۱۶۸
ظفر خان علائی ۱۰۸	ظهیر الدین لوهری ۱۳۹

ع

عادل خان ۱۵۸، ۱۶۵، ۱۶۷	عزیز ( ملک ) ۱۱۱
عالم خان ۱۲۸	علاء الدین جانی یا حانی ۱۹
عالم ملک ۹۸، ۱۱۱	علاء الدین جهان سوز ۵
عبد الله ۶۴	علاء الدین دهماروال ۱۵۸
عبد الرحیم ۱۸۳	علاء الدین رسولدار ۱۱۹، ۱۳۵
عبد الرشید سلطانی ۱۵۶	علاء الدین مسکنر شاه رجوع کن به علاء الدین
عبد الصمد ۲۳۲	علاء الدین ( سلطان ) ۲۲، ۳۳، ۳۴، ۶۲
عبید شاعر ۹۴، ۹۵	۶۴، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۴، ۷۹، ۸۱
عثمان بن عفان رض ۲	۸۲، ۸۷، ۸۸، ۹۱، ۱۰۵، ۱۱۲، ۱۱۳
عز الدین ۲۲، ۲۵، ۲۶، ۳۷، ۵۶، ۶۲	۱۳۵، ۱۵۵، ۱۵۶، ۲۰۱
عز الدین بغانخان ۶۵	علاء الدین محمد شاه ۷۱
عز الدین بلبن ۳۳، ۳۶	علاء الدین مسعود شاه ۳۳
عز الدین بکزی ( اعظم ملک ) ۹۸، ۱۰۴	علاء الملک ۱۸۳، ۲۰۱، ۲۲۰



فهرست اسماء الرجال

۲۵۷

علي مغل ۲۱۷، ۲۱۹	علم خان ۸۷
علي ملك ۱۶۲	علم الدين ۱۷۳
علي موسى ۲۹	علي اسماعيل ۱۶
عماد ۱۱۹	علي بك ۶۳
عماد الدولة ۱۳۷	علي بن ابي طالب ( ۴ ) ۲
عماد الدين سرتيز ۱۱۲	علي بيگ ۷۳، ۷۴
عماد الملك ۶۸، ۹۸، ۱۰۱، ۱۱۰، ۱۱۹	عليخان ۸۷، ۱۴۰
۲۱۴، ۱۲۹، ۱۵۶، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۵،	علي خططي ۹۹، ۱۰۰
۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۷،	علي سر جاندار ۱۱۱
۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۴۳	علي ( سلطان ) ۱۹۴
عماد الملك سرتيز ۱۰۷	علي شاه ۱۰۸، ۱۰۹
عماد الملك شيرم ۱۱۲	علي ( شيخ ) ۲۰۱، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹
عمر الخطاب ( رض ) ۱	۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۸
عمر ( ملك ) ۱۳۶	۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱
عوض ( ملك ) ۶۲، ۶۹	علي شير جاندار ۱۱۱
عين الدين كهكوهر ۲۱۷	علي غوري ۱۱۹
عين الملك ۸۷، ۸۹، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰	علي كرمخ يا كوناخ ۶، ۷
۱۱۹، ۱۲۱، ۲۱۷	علي گجراتي ۲۳۹، ۲۴۴
عين الملك شهاب ملتاني ۷۷، ۸۷، ۸۸	علي مازندراني يا ماربذراني با ماربذراني
۹۰	۱۹۰
عين الملك مشرف مهالك ۱۲۴	علي مبارک ۱۰۵

غ

غياث الدين ترمذي با ترمذي ۱۴۲	غازي ملك ۵۳، ۸۳، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱
غياث الدين تغلق شاه ۹۱، ۹۲، ۹۴	غالب خان ۱۴۰، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۵۶، ۱۶۱
۹۶، ۹۷، ۱۱۸، ۱۴۱	۱۶۲، ۱۶۹، ۱۷۰
غياث الدين عوض خلجي ۱۸	غالب كلانوري ( راي ) ۲۱۳
غياث الدين محمود د ۱۴، ۲۱، ۱۲۰	غز ه
	غياث الدين بلبن ۳۹، ۴۰، ۴۳، ۵۲

## ف

فتح خان ۱۲۲، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۱	فربد خان ۸۷
۱۵۹، ۱۷۸، ۲۰۸، ۲۲۰، ۲۲۱	فربدون ۱۳
فتوح (ملک) ۲۳۸	فضل اللہ بلخی ۱۶۰
فخر الدین بہراد ۱۰۶	فیروز ۱۳۴، ۱۶۸
فخر الدین خالد ۱۳۲	فیروز بغرش خلجی ۵۶
فخر الدین جونا ۸۳، ۸۸	فیروز خان ۱۰۴، ۱۴۱، ۱۵۹
فخر الدین عبد العزیز کوفی (امام) ۱۳	فیروز (رای) ۱۹۱، ۱۹۹، ۲۱۶، ۲۱۷
فخر الدین کوتوال ۵۲، ۵۷، ۵۹، ۶۹	۲۱۸، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۹
فخر الدین کوچی ۶۲، ۶۹، ۷۱	فیروز شالا ۶۶، ۱۱۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲
فخر الدین مبارکشاهی (فرخی) ۳۲	۱۴۵، ۱۵۹، ۱۸۲
فخر الدین (ملک) ۲۲، ۲۳	فیروز علی ۱۴۲
۷۳، ۹۱، ۹۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۲	فیروز کمال مین رجوع کن بہ فیروز رای
فدائی یا فلائی یا خلائی ۱۲	فیروز ملک ۹۸، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۴۳
فرعون ۲۲۱	

## ق

قآن ملک غازي ۴۵	قتلغہ ۷۶
قادر خان ۱۸۰، ۲۰۷	قتلغ خان ۳۷، ۳۸، ۶۳، ۷۱، ۹۸، ۱۰۶، ۱۰۷
قاضي بہا ۷۴	۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۶۰
قاضي عالم ۵۸	قتلغ خان نصرہ ۶۳
قبران ۶۳	قتلغ خواجہ ۷۲، ۱۰۱
قبول حلیفتی ۱۱۳	قدر خان ۶۲، ۶۸، ۹۸، ۱۰۴، ۱۰۵
قبول فرکان خوان ۹۸، ۱۲۷، ۱۳۴، ۱۳۵	قدو مبرا ۲۰۴، ۲۱۱، ۲۱۲
قتبغہ ۱۲۰	قراقش (ملک) ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۳
قتبغہ ۱۲۰	قربگ ۶۲
قتلغہ ۷۶	

قطب الدین (ایک) ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳	قطب حسن ۲۶
۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۳۲، ۷۰، ۸۶، ۸۷	قمر الدین ۱۱۹
۸۹، ۱۲۹	قوام خان ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۹
قطب الدین بغتیار اوشی ۳۲	قوام الدین (خداوند زاده) ۱۱۲، ۱۱۹
قطب الدین حسن یا حسین ۲۶، ۳۱، ۳۳	۱۲۲، ۱۲۴
قطب الدین شیخ الاسلام ۳۱، ۳۷	قوام الدین (مولانا) ۹۸
قطب الدین فرامرز ۱۳۶	قوام الملک مقبول رجوع کن به مقبول
قطب الدین مبارکشاه رجوع کن به مبارکشاه	ملک
قطب الدین محمد شاه رجوع کن به محمد شاه	قیران ۹۸
محمد شاه	قیصر ۸۳
قطب العالم ۱۰۰، ۱۰۱	قیصر خان ۸۳
	قیم ۶۲

## ک

کالو خانی (ملک) ۲۰۹	کرن رای ۷۶
کالو (ملک) ۱۸۳، ۱۹۶، ۲۰۹، ۲۱۵	کرن مهادیو ۹۳
۲۱۶، ۲۲۰، ۲۲۱	کریم الدین ۵۳
کانکو ۲۳۲	کریم الدین زاهد ۲۲
کبکی ۵۴	کریم الملک ۱۸۵
کبیر خان ۲۵	کرل خان سنجر ۳۹
کبیر (ملک) ۹۸، ۱۱۳، ۱۱۹	کستمر دیو ۷۸
کتیفه ۱۲۲	کسری ۷۶
کتیر دیو ۷۸	کسلو خان ۳۷، ۳۸
کچرو ۵۲	کلچند روز ۱۰۶
کجو کھتری ۲۳۲، ۲۳۴	کمال خان ۲۰۰، ۲۱۶، ۲۱، ۲۲۰، ۲۲۱
کدو (ملک) ۱۴۶	۲۴۳، ۲۴۲
کرشباشب (ملک) ۹۳	کمال الدوله و الدین رجوع کن به کمال الدین
کرل خان سنجر ۳۹	کمال الدین ۹۸، ۱۲۱، ۱۲۲
کرم چند (ملک) ۲۳۸	

کندھو ۱۵۸	کمال الدین بدیع ۱۸۷
کوجي يا کوچي نا کوجي ۲۶، ۲۵	کمال الدین بدر جهان ۱۱۶
کوکا چوهان ۱۳۷، ۱۳۸	کمال الدین . مفي ۸۸
کهاندي رای ۸	کمال الدین کافوزي ۶۲
کهو کو ۱۳۴، ۱۳۵	کمال الدین کرک ۷۸، ۸۰
• کهو کهیر ۱۶۶	کمال الدین ( ملک ) ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹
کهون راج مبارکخاني ۲۲۶، ۲۴۲	کمال الدین مین ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۵۶
کیخسرو ۵۲	۱۹۲، ۱۷۳، ۱۹۴
کیباد ۵۲	کمال دم ۱۳۸
کیکاؤس ۵۸	کمال الملک ( ملک ) ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۱
کیک ترک سچ ۷۴، ۲۳۹	۲۳۲، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲
	کندھو ۸، ۱۰

## گ

گویند رای ۸، ۱۰، ۱۱	گوشاسب ( ملک ) ۹۳
	گلچندر ۱۰۶

## ل

لنکي ( ملک ) ۶۵	لاتونیدھ ( ملک ) ۲۹
لولي ۱۰۰	لدر مهابدو ۹۵
لونا ۱۸۱	

## م

مبارک خان ۸۲، ۱۵۸، ۱۶۶، ۱۷۰، ۲	مبارز خان ۱۷۹، ۱۸۰
۲۳۷	مبارز ( ملک ) ۲۰۰، ۲۰۶

فهرست اسماء الرجال

۲۶۱.

مبارک خان بهادر ناهر ۱۶۹	محمود سام غوري ۱۳
مبارک خان هلاجون ۱۵۶، ۱۴۷	محمود (سلطان) ۹۷، ۹۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۴۷، ۱۴۸
مبارکشاه ۳، ۸۲، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۹۳، ۲۲۶	محمود سلطان ۴۳
۲۲۹، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸	محمود (سید) ۱۳۴
۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۲	محمود شاه ۲۱، ۷۶، ۸۸، ۸۹، ۹۷، ۱۳۷
مبارک قرنفل ۱۶۹	۱۴۰، ۱۴۵، ۱۵۵، ۱۷۲، ۲۳۶
مبارک کبیر با کبیروی ۱۲۳	محمود عماد ۱۱۹
مبارک کوتوال ۲۴۲	محمود مظفر ۱۶۰
مبارک (ملک) ۶۴، ۶۵، ۱۸۵	محمود مولی ۸۳
مبشر ۸۱	محمود ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۷۰
مبشر جب سلطانی ۱۴۹، ۱۵۰	۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷
مجلس عالی اسلام خان رجوع کن به اسلام خان	۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۸۴
مجلس عالی زیرک خان رجوع کن به زیرکخان	محمود یک ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۲
مجلس عالی سید خان رجوع کن به سید خان	محمود حسن (ملک الشرق) ۱۹۶، ۱۹۷
مجلس عالی فتح خان رجوع کن به فتح خان	۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸
مبشر الدین ابورجا ۱۰۱	۲۱۰، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۲۲
محمود صلعم ۲۲۹	محمود خان ۹۳، ۱۶۸، ۱۸۰
محمود البغیان ۹۸	محمود سالم ۶۹
محمود بلین ۶۴	محمود غازي ۵
محمود توتق ۷۳، ۷۴	محمود محمد مولی ۸۳
محمود خان ۱۲۳، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۲	محمود ملک ترمینی ۱۷۵
۱۴۵، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۴۱، ۲۴۳	محمود ناصر الدین شاه ۱۵۶
محمود خان اوحدی ۲۰۹، ۲۱۳	محمی الدین ابورجا ۱۰۱
محمود خطاب ۶۸	مخلص خان ۲۰۷
محمود دبیر ۲۲	مخدوم جهان ۹۹، ۲۲۶
محمود سالاری ۲۵، ۲۹	مخلص ۱۰۵
	مخلص الملک ۹۸
	مدد عالم (ملک) ۲۴۳
	مر افغان ۱۳۳

مقبول فراز خان ۱۴۰	مرحبا ۱۷۶
مقبول ( ملک ) ۹۸، ۱۰۱، ۱۱۳، ۱۲۲، ۱۴۰، ۱۴۴	مردان نهی یا مهی ۱۶۱
مقرب خان ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۴	مردان دولت ۱۳۳، ۱۸۲
مقرب الملک ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶	مسعود ۹۴
ملحق ۷۶	مسن ملثانی ۱۲۰، ۱۲۳
ملک عالی ۲۱۲	مشرف ممالک ۲۲، ۲۹
مل ( ملک ) ۸۵	مصالح ۱۳۷
ملو ۱۵۸، ۱۶۰	مصری ۸۴
ملیح ۱۱۹	مصطفی صلعم ۱۸۲
منتجب بلخی ۱۲۰	مصالح مکسران ۱۳۷
منتهم ۱۲۳	مظفر ( امیر ) ۲۱۷، ۲۲۱، ۲۳۰
منکونه ۳۳	مظفر ( ملک ) ۱۱۲
منگوت ۳۳	معنری ۸۳
مهاتب خان ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۸۸، ۱۸۹، ۲۰۰	معن الدین ۵، ۱۲، ۱۳، ۲۷، ۲۸، ۲۹
مها کال دیو ۲۰	۳۱، ۳۲، ۳۳، ۴۰، ۴۱، ۴۴، ۴۵، ۵۵، ۵۸
مذهب الدین ۲۸، ۳۳	۵۹، ۶۰
میان جیمن ۲۳۹	معن الدین درخشی ۳۷
میران صدر ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۷	معن الدین کیقباد ۵۲
۲۴۱، ۲۴۲	معین الملک ۱۳۸
میر خان ۸۳	مغل ۳۳، ۳۸، ۴۷
میلک دیو ۱۹	مغلثی ۵۳، ۶۴، ۸۸، ۸۹
میوا ۲۱۱	مغلطی ۸۹
میوان ۲۰۲	مفرح سلطانی ( ملک ) ۱۳۳، ۱۳۸، ۱۴۲
میورا ۲۱۱	مقبل ۱۱۱
	مقبل خانی ( ملک ) ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۳۸

۵

ناصر الدین خسرو خان ۸۶، ۸۷، ۸۹، ۱۹	ناصر الدین ۱۸، ۳۳، ۳۵، ۳۹، ۵۴، ۵۵
۹۲	۵۸، ۸۸، ۹۰، ۹۱، ۱۱۲، ۱۳۰، ۱۶۰
ناصر الدین قباچه ۱۶، ۱۷	۱۶۳، ۱۶۷، ۱۶۸

ناصر الدين محمد شاه، رجوع كن به	نصير الدين ( قاضي ) ۲۸
محمد شاه	نصير الدين كهرامى ۶۹، ۶۲
ناصر الدين محمود ۱۹، ۳۴	نصير الدين ( ملك ) ۵۸، ۶۲
ناصر الدين نصرت شاه رجوع كن به	نصير الملك ۱۳۳، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۶، ۱۸۱، ۱۸۱
نصرت شاه	۲۴۳
ناصرى ( شاعر ) ۲۴	نظام الدين ۲۶، ۲۹، ۵۳، ۱۶۳
نايب ( ملك ) ۷۳، ۷۴، ۷۹، ۸۰، ۸۱	نظام الدين كمال سرخ با سرخ ۹۸
نقبو ( خاص حاجب ) ۱۲۰	نظام الدين مولانا ۹۸
نجم الدين ۲۲۳	نظام الدين نوا ۱۳۴
نجم الدين ابوبكر ۳۳	نظام الملك ۲۵، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۵۳
نجم الدين رازى ۱۲۱، ۱۲۲	۱۳۱
نرسنگه ( راي كيتهر ) ۱۵۲، ۲۰۳	نظام الملك جنيدى ۲۲، ۲۵
نرمه شيرين ۱۱۳	نظام الملك مشرقاني ۲۲
نرمعي ۷۳	نكش خان ۷۱
نصرت خان ۷۱، ۹۳، ۱۰۴، ۱۵۹، ۲۰۲	نوا ( ملك ) ۱۰۶، ۱۱۹
۲۲۵، ۲۲۶، ۲۴۳	نوده بادشاه لكهنوتى ۹۶
نصرت خان گرگ انداز ۱۷۶	نوروز كوكز ۱۱۸
نصرت شاه ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۷، ۱۶۸	نوروز كركن ۱۱۸
نصرت ( ملك ) ۶۳، ۷۱	نوروز كركن ۱۱۸
نصير الحق و الشرع و الدين ۱۲۱	نوشيروان ۱۴۰، ۲۰۵
نصير الدين بلارامى با بدارامى ۲۴	نوعى ۶۵
نصير الدين تابسى ۲۵	نيك ترس ۴۲، ۴۳

هنبو ۱۲۱	منفيا يابك ۶۵ ۶۶
هنبو ملك ۶۵	موسنگه ۱۶۹، ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۷
هنبو جلجين ۱۷۴	۱۸۸، ۱۹۱، ۲۰۳
هنبو ۱۰۱	مرومار ملك ۶۲، ۶۴، ۶۵، ۷۱، ۷۲
هوشنگ ۵۵، ۱۰۶	مرووی ۱۷۱
هبدت الله قصوری ۹۶	مشار ملك ۲۴۰، ۲۴۲
هنبو ذوال جي نبتی ۱۷۳، ۱۷۴، ۲۱۵	ملاچون ۱۰۶
۲۲۰، ۲۲۱	همانون خان ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۵۴
	همبر دبو ۷۷

## ی

یوسف خان ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۳	یحیی بن احمد السیهرندی ۲
یوسف سروپ ۲۱۵	یعقوب سکندر خان ۱۳۸
یوسف سرور الملک ۲۲۰، ۲۲۹	یعقوب محمد حاجی آخور نک ۱۳۶، ۱۳۸
یوسف صوفي ۸۷	نک لکهي ۸۳، ۸۴، ۸۸، ۸۹، ۹۰
یوسف ملک ۲۲۱، ۲۳۹	نلجفی ۷۶
	یوسف ۷۱، ۸۱، ۱۰۵



## فهرست اسماء الاماكن و البحور

آب سر او ۴۲	آب دهنی جون ۱۲۶
آب سرتقی ۱۳۰	آب بیاض ۳۱، ۳۳، ۷۳، ۱۵۲، ۱۵۷، ۱۶۲،
آب سورو ۵۴، ۵۵	آب ۱۶۹، ۱۸۵، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۹،
آب سرور ۵۴	آب ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۳، ۲۲۶،
آب سند ۱۰۱، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۶۲	۲۳۰، ۲۳۸
آب سوتیه ۱۷	آب دهنی ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۲۳
آب سودا ۳۵	آب پنجاب ۱۷
آب سنا ۱۶۹، ۱۸۵، ۲۰۸	آب نیسی ۱۹۵، ۱۹۴
آب کنسیر ۲۰۸	آب جانهاو ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۱
آب کنسر ۲۰۸	آب جون ۲۵، ۵۶، ۷۰، ۱۲۵، ۱۴۳، ۱۴۶،
آب کلکی ۱۲۵	آب ۱۵۲، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۶، ۱۷۷،
آب گنگی ۶۳، ۶۹، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۲۵،	آب ۱۷۸، ۱۸۴، ۱۸۵، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹،
آب ۱۵۲، ۱۶۵، ۱۷۰، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۴،	۲۱۰، ۲۲۵، ۲۳۲، ۲۳۹
آب ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۴۰	آب جلهم ۶، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۴،
آب لادور ۴۳، ۴۵، ۴۷	۲۳۰
آب ایاور ۴۷	آب چنبل ۲۰۲، ۲۰۳
آب هماندری ۱۲۹	آب چینل ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۹
آب ویت ۶۳	آب دهنده ۱۷۰
آب سوری کسنهور ۶۴	آب دهنده ۱۴۵
آب سوره ۷۲، ۱۷۰	آب راوی ۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۱۸،
آب ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴،	۲۱۹، ۲۲۳، ۲۳۰
آب ۱۵۶، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۸۵، ۱۸۸،	آب رلای ۶
آب ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۸، ۲۲۷،	آب رهب ۳۷، ۳۹، ۷۳، ۱۸۸، ۲۰۳
آب ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۰۸	آب سنج ۱۹۵، ۲۱۸
آب ۵	آب سندر ۱۲۵، ۱۵۷، ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۱،
آب ۱۹	آب ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۱۸

اگرکری ۶۳	اجودھن ۱۵۷، ۱۶۵، ۱۷۰، ۱۷۴
الوز ۲۰۴	اجین ۲۰
امروہہ ۶۳، ۷۳، ۸۰، ۱۵۱، ۲۱۴، ۲۳۸	آجہ ۵، ۶، ۱۶، ۱۷، ۳۳، ۳۶، ۳۷، ۳۸
۲۴۲	۱۶۲، ۷۲
انبالہ ۱۳۴	ارامین ۱۲۶
اندینتہ ۹۱	ارنکل ۹۳، ۹۵، ۹۶
اندینتہ ۹۱	اروبر ۱۴۲، ۱۷۳، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۴، ۱۹۶
اندری ۱۰۱، ۱۵۶، ۱۷۸	ازوبتر ۱۸۹
اندور ۲۰۴، ۲۱۲، ۲۲۷	اماول ۱۷۲
انولہ ۱۸۴، ۱۸۷	اسوھر ۱۷۰
انہری کیتھور ۶۴	افغانپور ۹۶، ۹۷
اودہ ۲۱، ۲۵، ۳۷، ۴۱، ۴۲، ۵۴، ۵۵	اکجک ۱۳۳
۹۳، ۹۴، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۴۶	اکھل ۱۳۴
۱۵۷، ۱۶۹	اکدالہ ۲۵، ۱۲۸
امار ۸۴، ۲۳۹، ۲۴۰	

## ب

بجلانہ ۱۸۸	بابل ۲۶، ۱۸۷، ۱۹۱
بعر سرو ۱۴۲	بابین کوٹہ ۲۰۸
بجلانہ ۶۳، ۱۸۸	باجوارہ ۱۸۹، ۲۲۶
بحور ۳۶	بارتوت نابارتوت ۲۲۵
بداون ۱۱، ۱۶، ۱۷، ۲۲، ۳۰، ۳۷، ۶۳	بارھم ۱۸۴
۶۵، ۹۳، ۱۰۱، ۱۳۵، ۱۴۸، ۱۸۰، ۱۸۴	بانارسی ۱۴۹
۱۸۸، ۱۸۹، ۲۰۰، ۲۰۷، ۲۳۹، ۲۴۰	بانکہ گنج ۱۱۱
۲۴۲	بانی پتہ ۱۷۹
بدر ۱۰۸، ۱۱۲	بابد ۱۸۷
بدماتوی ۱۲۹	باین کوٹہ ۲۰۸
بدغور ۱۷۳	بنقل ۱۶۹
برالین ۱۲۶	بتھندہ ۲۱۷، ۲۲۹
بردار ۳۶، ۱۳۰	بتبالی ۱۶۹

بهراب ۳۹	بهنگبر ۱۶۵
برل ۱۲۸	بهذوئی ۱۵۷
برمتلاوی ۱۲۹	بهراچ ۳۴، ۷۲، ۱۵۷، ۱۶۹
برمتلاوی ۱۲۹	بهروج ۱۷۲
برن ۵۶، ۷۳، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۶	بهکسر ۱۶، ۲۰۱
۱۹۱، ۲۳۹	بهلستان ۲۰
بروار ۱۳۰	بهذووت ۱۵۷
برودرة ۱۱۱، ۱۱۲	بهنگر ۱۱
بروده ۱۱۱، ۱۱۲	بهنگیر ۱۱
برورده ۱۱۱	بهذو گانو ۱۵۳
برهارة ۱۵۷	بهوچ یور ۴۰
برهان آباد ۲۰۸	بهوگانور ۲۰۷
بسند ۱۴۸	بهوکل بهاری ۵۷
بسبه ۱۴۸	بهووة ۱۹۷
بغداد ۲۴۲	بهو۱۹۹
بکناری ۱۴۲	بهوهر ۱۹۷
بکناتنی ۱۴۲	بهلسان ۲۰
بکلی ۱۸	بهیون گانون ۲۰۷
بلا رام ۱۵۲	بیانه ۱۱۰، ۱۵۸، ۱۶۹، ۱۸۵، ۱۸۶، ۲۰۲
بلسنده ۳۵	۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۳
بنارس ۱۲۹	۲۱۴، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۳۱، ۲۳۸
بندنه ۳۵	بیاه ۲۰۷، ۲۳۸
بنکرمو ۹۳	ببجنور ۳۶
بنگاله ۵۴، ۱۳۳	ببحور ۳۶
بنیان ۲۰، ۳۵	بیلکوس ۹۱
بوهی ۲۱۷، ۲۳۰	بیلکوش ۹۱
بهار ۴۱، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۴۰، ۱۴۶	بیولی ۱۳۵
۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۹	

پ

پارهم ۱۸۴	پتلاهي ۱۳۴
پاني پتہ ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۴	پنبالی ۱۶۹، ۱۸۰، ۱۸۵، ۱۸۸
۱۶۵، ۱۷۹، ۲۲۵، ۲۲۶	پيکلانہ ۶۳
باني پنہ رجوع کن بہ پاني پتہ	پنجور ۳۶
باني پنتہ رجوع کن بہ باني پتہ	پنڈو ۱۲۸
يابلی ۲۶، ۱۸۷	

ت

تابسي ۵۵	تکنااد با تکنااد ۵
ناوڑو نا ناوڑ ۲۲۷	تلپن ۲۱۸
تبرہندہ ۷، ۹، ۲۷، ۲۸، ۵۹، ۶۵، ۱۲۳	تلنکی ۱۸
۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۴	تلنگ ۷۸، ۸۴، ۹۳، ۹۵، ۱۰۶، ۱۲۹
۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۳	تلوار ۲۱۷، ۲۱۸
نقار ۷۴، ۵۴	تلوندي ۱۶۲، ۱۷۳، ۱۹۴، ۲۲۹
تجارہ ۱۷۹، ۲۲۷	تودہ ۱۸۶
نرائی ۸	توساين ۱۲۶
نرائين ۸، ۹	تونک ۱۸۶
نرکستان ۱۲، ۱۳، ۳۸، ۷۲	تہنہ ۶، ۴۳، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۳۱، ۱۹۴
نرمتمہ ۱۶۲	تہکیر ۱۱، ۱۴
ترمارہ ۱۵۷	تہنکر ۱۱، ۱۴
نرہانہ ۲۱۸	تہنکیر ۲۰۶
ترہت ۱۵۷	تہنکر ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۱۳، ۲۲۳، ۲۲۵
تغلق آباد ۹۶، ۹۷، ۱۰۳	تہلور ۱۹۹، ۲۱۳، ۲۲۳، ۲۲۵

ت

## ج

جمن ۱۹۷، ۱۹۹	جاجگر ۹۶
جئاتی ۴۳	جاجنگر ۹۶، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۵۷
جوباد ۶۳	جارب ۲۱۸
جود (کوه) ۱۷، ۳۵	جازن ۲۱۸
جول ۱۹۴	جالبهار ۱۷۲، ۲۱۴
جون ۷۰، ۱۶۶، ۱۹۴	جالندهر ۱۴۵، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۴، ۱۹۵
جونپور ۱۲۸، ۱۳۳، ۱۵۷، ۱۶۹، ۱۷۱	۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۸
۱۷۶، ۱۷۵	۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۳۱
جهابن ۱۱، ۷۷، ۱۸۶	جالور ۷۶، ۷۸
جهابن ۷۷	جانسر ۱۸۴
جهت ۱۹۰	جایر ۱۵۴
جهنم رجوع کن نه جهت	جانبرا ۱۴۸
جهنجر یا جهنجر ۱۲۵، ۱۶۰	جانبه ۱۵۰
جهنم ۲۰۴	جانیس ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۲
جینر ۱۴۶، ۱۴۷	۱۵۳، ۱۵۴، ۱۸۹
جیسر ۱۴۶	جعبیز ۱۳۵
	جلبسر ۱۸۴

## چ

چندوال ۱۱	چدور ۷۷
چندبری ۳۶، ۹۳	چرتولی ۲۰۷
چمت ۱۹۰	چنیل ۲۰۹
چین ۱۰۳	چندوار ۱۱، ۱۵۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۱، ۲۰۶
	۲۰۸

## ح

حوض زاپری ۲۳۹	حصار نو ۴۰
حوض زانی ۲۳۹	حود ۱۷

## خ

خام ۱۹۸	خضر آباد ۷۷
خراسان ۳۴، ۳۸، ۶۴، ۷۲، ۷۳، ۱۰۱	خطا ۱۲
۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۷، ۱۲۷، ۱۳۳، ۱۶۲	خطیب پور ۲۱۸
۲۱۰	خوارزم ۱۲
خرنولی ۲۰۷	خود (کوة) ۳۵
خضرو آباد ۲۱۹	خولپور ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۴

2

دسہونٹی ۱۱۱

دلمو ۹۳، ۱۵۲، ۱۵۷، ۱۶۹

دلمو ۱۳۳، ۱۶۹

دمو ۱۳۳

دمیک ۱۲

دوآب ۳، ۱۶۱، ۱۶۰، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۸

۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۳، ۲۱۴

۲۳۸

دولت آباد ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۱

۱۱۲، ۱۱۱، ۱۱۶

دوغالی ۱۵۷

دعا ترنہ ۱۷۷، ۱۷۸

دعا ترنہ ۱۷۷، ۱۷۸

دھار ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۶، ۱۸۶

۲۰۳

دھاراگر ۱۱۲

دھاراگر ۱۱۲

دھلی ۳، ۸، ۱۱، ۱۲، ۱۴، ۱۶، ۱۷

۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵

۲۷، ۲۹، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶

۳۷، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۵، ۴۶، ۴۷

۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶

۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸

۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸

۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸

۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸

۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸

۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰

۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵

۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰

۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲

۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵

۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳

۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰

دند ۱۵۱	دندمن ۱۰۶
دندۀ ۱۷۴	دنگير ۶۸، ۷۵، ۸۳، ۸۴، ۹۳، ۹۸، ۹۹
دهولپور ۱۷۲	۱۰۰، ۱۰۶، ۱۰۸
ديبالپور ۳۴	دبلي ۱۹۱
۱۰۱، ۱۰۷، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۵۶، ۱۵۷	دسوئي ۱۱۱، ۱۱۲
۱۵۸، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۹۹	
۲۰۱، ۲۱۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲	

## ر

رايو ۱۸۴، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۴	رنتپور ۷۷
راوى ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۳۰	رنتپور ۷۷
رنتپور ۳۶	رنتپور ۱۸، ۲۶، ۷۷
رنتپور ۱۸، ۲۶	روبر ۱۷۳
رنتپور ۱۸	رهيپ ۱۸۸، ۱۸۴
رنتپور ۶۷	رھتک ۱۶۰، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۱
رنتپور ۱۲۹	

## ز

زنتپور ۶۷	زنتپور ۱۲۹
-----------	------------

## س

سار ۱۳۳	۱۵۶، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۷۰
سامانہ ۳۸، ۳۴، ۵۴، ۵۶، ۷۱، ۷۲، ۸۹	۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۵
۹۰، ۹۳، ۱۰۱، ۱۰۷، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۴	۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۱۲
۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸	۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۴۱

سموئیل ۱۶۷	سموئیل ۱۵۷
سنگانو ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۲۶، ۱۲۹	سنگانو ۱۳۴
سنگام ۶۴، ۱۰۷، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۳۰	سنگام وال ۲۲۸
سنگام ۱۴۵، ۱۷۷، ۲۲۹	سبجانی ۵۸، ۶۰
سنگیل ۱۶۰	سنگانو ۹۸، ۱۰۴
سنگیل ۱۳۵، ۱۷۶، ۱۸۱، ۲۳۹	سنگیل ۱۸۶
سنگیل ۳۷، ۴۰	سنگیل ۱۳۰، ۱۹۴
سنگیل ۲، ۱۶، ۱۸، ۱۰۱، ۱۱۹، ۱۵۰، ۱۶۵، ۱۶۸	سنگیلی ۸، ۱۰، ۳۰، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۳۰
سنگیل ۱۶۸	سنگیلی ۱۶۵، ۲۱۴، ۲۱۶
سنگیل ۱۳۳، ۱۶۹	سنگیلی ۱۰
سنگیل ۱۵۷	سنگیلی ۴۲
سنگیل ۱۲۹	سنگیل ۱۰۹
سنگیل ۲۲۳	سنگیل ۱۰۹
سنگیل ۱۶، ۸۸، ۲۰۱	سنگیل ۱۸۴
سنگیل ۱۰	سنگیل ۳۷، ۷۳، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۳۴، ۱۳۸
سنگیل ۷۶	سنگیل ۱۳۹، ۱۴۲
سنگیل ۱۶۰	سنگیل (بجری) ۹۴، ۹۶
سنگیل ۱۸۳	سنگیل ۱۷۹
سنگیل ۱۳۰	سنگیل ۷، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷
سنگیل ۵۹	سنگیل ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۱۲
سنگیل ۶، ۷	سنگیل ۷
سنگیل ۱۶۰	سنگیل ۱۰۹
سنگیل ۵۸، ۶۰	سنگیل ۹۳
سنگیل ۷۰، ۱۴۱، ۱۶۸، ۱۷۹، ۱۸۱	سنگیل ۱۴۲
سنگیل ۱۸۳، ۲۱۱	سنگیل ۱۴۲
سنگیل ۲۰۶	سنگیل ۱۴۲، ۱۸۴
سنگیل ۱۴۹	سنگیل ۱۸۴
سنگیل ۷۸	سنگیل ۱۸۴
سنگیل ۲۱۷، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۸، ۲۳۰	سنگیل ۲۱۷



سیبوری ۱۸۴ | سیهرند ۱۳۰، ۱۸۷، ۱۸۹، ۲۱۲  
سیوسستان ۱۸، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۱۱۹، ۲۰۱

## ش

شاه آباد ۱۳۴ | شیرگاه ۲۳۳  
شمس آباد ۱۸۴

## ط

طوسنوی ۱۹۰ | طلنبه ۱۶۵، ۲۱۸، ۲۲۴، ۲۳۰

## ظ

ظفرآباد ۱۲۷، ۱۳۳

## ع

عرب ۲ | عجم ۲

## غ

غزنین ۵، ۶، ۷، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳ | غوره  
۱۵، ۱۷، ۱۸، ۱۰۹، ۱۲۷ | غیاث پور ۵۶

## ف

فتم آباد ۱۲۲، ۱۷۷، ۱۷۸ | فراجل ۱۰۳، ۱۱۴  
فتم پور ۷۴، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰ | فرشور ۶  
۱۸۳ | فرغن ۱۱۷

فیروز کوه ۵	فیروز کوه ۵، ۵۷
فیروز آب ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۳	فیروزه ۱۲۶، ۱۴۷، ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۹۳، ۲۰۶
۱۴۶، ۱۵۰، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۳	۲۱۳، ۲۴۳، ۲۴۴
۱۶۵، ۱۶۸، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۹۳	فیروزه کوه ۵۷
فیروز یوز ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۸۵	

## ق

قبول یوز ۱۹۶	قصور ۲۱۷، ۲۱۸
قراجل ۱۰۳، ۱۱۴	قنجر ۱۱، ۳۵، ۵۷، ۱۱۰، ۱۴۷، ۱۵۲
قراجل ۰۳	۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۹، ۱۷۰
قروغن ۱۱۷	۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۲۰۳
قروغن ۱۱۷	قیماز ۱۴۲

## ک

کابل ۶۳	کتیهر ۱۶۹، ۲۰۳
کابل ۱۶۷، ۲۰۱، ۲۱۷، ۲۲۳	کتیهر ۳۷
کالبور ۶۷	کچ ۱۸
کالپور ۱، ۶۷، ۷۲، ۲۲۵	کدارا ۵۸
کالپی ۱۶۸، ۲۰۷، ۲۳۳	کرتولی ۲۰
کالیوان ۱۱	کردیر ۵
کالبور ۱۱، ۱۹، ۲۴، ۳۶، ۸۱	کردیز ۵
کانکوه ۲۱۳	کریک ۶۳
کالیقهر ۱۹۱	کرمان ۱۵
کتهر ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۸	کرنال ۱۵۶
کتیوار ۱۳۱	کوه ۵۹، ۶۲، ۶۴، ۶۷، ۶۸، ۹۳، ۱۰۴
کتیهر ۳۷، ۱۳۵، ۱۶۹، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۴	۱۰۸، ۱۲۷، ۱۴۹، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۵۷
۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۹، ۲۰۳	۱۸۷، ۱۶۹

کشمیر ۱۸، ۱۹۴	کهنر ۱۳۴
کلایور ۱۰۱	کهنیر ۱۶۹
کلانور ۱۰۱، ۱۲۴، ۱۶۹، ۱۹۸، ۲۱۲، ۲۱۳	کهنیسر ۲۰۰
کمایون ۱۳۵، ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۰۳	کبهه ۱۷۶
کنبل ۱۵۶، ۲۰۳	کهرام ۱۰، ۱۳، ۱۴، ۲۲، ۷۲، ۲۳۸
کنبله ۱۸۴	کهرول ۱۷۹
کنپل ۱۸۴، ۱۸۵	کهکر ۱۲۶
کنتمور ۱۳۱	کهکر ۱۲۶
کندلی ۱۴۷	کهندی ۱۵۱
کندمو ۱۵۸	کهور ۱۵۶، ۱۸۴
کوتله ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۶۱، ۱۹۲، ۲۲۷	کهوره ۱۸۴
کوتوالی ۲۰، ۷۷	کهوره کنبل ۱۵۶
کول ۱۱، ۶۳، ۱۳۳، ۱۵۶، ۱۷۵، ۱۸۸	کهوکهو ۷، ۱۹۹، ۲۱۷
۱۹۱	
کوه بردار ۲۶	کیتھر ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۸۰، ۲۰۸
کوه جمون ۵۴، ۱۵۸	کیتھل ۲۹، ۱۰۷
کوه جود ۱۲، ۴۰	کیتھه ۱۷۶
کوه جون ۱۵۸	کیچھه ۲۳۹، ۲۴۰
کوه جهر ۱۵۴	کیرک ۶۳
کوه خود ۴۰	کیلو کهری ۲۳، ۵۳، ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۶۰
کوه سرمور ۲۶	۶۱، ۶۲، ۶۵
کوهله ۱۶۱، ۱۹۵	کیلی ۷۲
کوهور ۱۵۸	کیهه ۱۷۹
کویلگیر ۴۰	کیهه ۱۷۹

## گ

گجرات ۶، ۱۴، ۷۶، ۹۸، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۹	گدرنگ ۲۰۸، ۲۰۹
۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۲	گدرنگه ۲۰۹
۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۲، ۱۸۶	گردی ۵

۱۹۲، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۴	گلبرگہ ۱۰۸
۲۲۷، ۲۲۵	گنگ ۱۱۶، ۲۰۳
کوزکپور ۱۲۴	کوالیر ۱۱، ۱۹، ۲۴، ۷۲، ۸۱، ۱۴۲، ۱۵۸
	۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶

## ل

لاہور ۶، ۷، ۱۲، ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۲۲	لکھنوی ۱۸، ۱۹، ۲۲، ۳۴، ۳۶، ۴۰، ۴۱، ۴۲
لوہور ۶، ۱۴، ۲۶، ۳۳، ۵۴، ۱۴۷، ۱۵۳	۲۷، ۳۰، ۳۱، ۳۶، ۴۰، ۵۴، ۱۰۱، ۱۰۶
۱۵۴، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۶، ۱۹۷، ۱۹۸	۱۵۴، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۸۴
۱۹۹، ۲۰۱، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۸	لدرہانہ ۱۹۱، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶
۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰	لدھیانہ ۱۹۱، ۱۹۵
۲۳۱	لکھنوی ۱۸، ۱۹، ۲۲، ۳۴، ۳۶، ۴۰، ۴۱، ۴۲
لہاورا ۴۵	۴۲، ۴۳، ۵۲، ۵۵، ۵۸، ۶۸، ۹۶، ۹۸
لہورسری ۱۹۰	۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۷
لہوری ۱۹۰	۱۲۸، ۱۲۹، ۱۵۷
	لونی ۱۶۵

## م

مٹلی ۸۵	مارکیل ۴۱
مٹاری ۱۳۷، ۱۳۸	مالوہ ۲۰، ۳۶، ۷۷، ۷۸، ۸۶
محمد آباد ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵	مالي کوتہ ۲۰۸
مرسئی ۸	مانک گنج ۱۱۱
مصر ۱۲۶	مایل ۱۹۱
مصر ۷۹، ۸۵، ۹۳، ۱۰۶	مبارک آباد ۲۳۲، ۲۳۴
مکراں ۱۸	مبارکپور ۲۴۳
	مترک ۹۱

ملفان ٦، ٧، ٩، ١٦، ١٧، ٢٠، ٢٢، ٣٦، منذرتی ١٢٥  
 ٣٧، ٣٨، ٤٣، ٥١، ٥٢، ٥٥، ٥٤، ٥٩، منذل ١٢٥  
 ٦٤، ٦٧، ٦٩، ٧٠، ٧١، ٧٢، ٧٤، ٨٨، منذور ١٩، ٦٥  
 ٨٩، ٩٠، ٩٣، ٩٩، ١٠٠، ١٠١، ١٠٦، منصور بور ٢٢، ١٣٠، ١٩١  
 ١٠٧، ١١٠، ١١٩، ١٢١، ١٢٧، ١٣٣، مینادی ١٢٩  
 ١٤٦، ١٤٧، ١٥٣، ١٥٧، ١٦١، ١٦٢، مہر مہاون ٢٠٦  
 ١٦٣، ١٦٥، ١٦٧، ١٦٨، ١٧٣، ١٨٢، مہندواری ١٥١، ٢١٣  
 ١٨٣، ٢٠١، ٢٠٢، ٢٠٦، ٢١٠، ٢١٤، مہوبہ ١٣٣، ١٦٨  
 ٢١٦، ٢١٧، ٢١٨، ٢١٩، ٢٢٠، ٢٢٣، مہوت ١١، ١٤، ١٥١، ١٦٧  
 ٢٢٢٤، ٢٢٢٥، ٢٢٣١، ٢٢٣٣  
 مہوت ٣٦، ٣٩، ١٣٧، ١٥٤، ١٥٩، ١٦٦  
 ١٦٧، ١٦٨، ١٧٩، ١٨١، ١٩٢، ٢٠٤  
 ٢٠٥، ٢٠٦، ٢١٠، ٢١١، ٢١٣، ٢٢٧  
 ٢١٨، ٢١٢، ٢١٧، منذر ٧٢

۵

نمونى ۱۶۵	نارنگه ۱۴۱، ۱۴۲
نذنه ۳۵	نارنگول ۱۷۹، ۲۳۸
نوسارى ۹۸	ناگور ۳۶، ۷۳، ۱۸۶
نوله ۱۶۹	نسل ۱۸۸
نوله يىل ۴۰۷	نوانى ۸
نورواله ۱۱، ۱۲	نسمنه ۱۴۸
نېر ۴۳	نگرگوت ۱۳۱، ۱۴۲، ۱۴۵
نېشاپور ۱۳	نمولى ۱۶۵

உ

هائسی ۱۰، ۲۲، ۷۲، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۶، هتک ۱۶۰  
۱۴۷، ۱۷۹، ۱۹۳ | هتکانت ۲۱۴

ہند ۲، ۱۱، ۱۰۳، ۱۲۶، ۱۵۰	ہتھکانون ۲۰۹، ۲۱۴
ہندواری ۲۱۳	ہتھناپور ۷، ۸۰
ہندوت ۲۳۸	ہتھکانٹ ۲۰۵، ۲۱۴
ہندوسنان ۲، ۴، ۶، ۹، ۱۳، ۱۸، ۲۴، ۳۵	ہدوز ۱۷۳
۴۰، ۴۷، ۵۰، ۵۴، ۶۲، ۷۲، ۷۴، ۷۵	ہونی کھنڈ ۱۲۶
۷، ۱۰، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۴۶	ہور ۱۷۳
۴۷، ۱۵۶، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۸۴، ۱۹۹	ہسکانٹ ۲۰۹
۲۰۳، ۲۳۳	ہل ہور ۱۷۳
	ہماچل ۱۰۳

date he writes from his own personal observation and reliable information. Whatever rank we may assign to him as a historian it cannot be doubted that he was a correct and honest chronicler. His reliability is well established by the fact that he is often quoted as an authority by reputed and careful historians such as Nizāmuddīn Aḥmad, Badā'ūnī, Firishta and others. ✓

In conclusion I gratefully acknowledge the help of Mr. Johan van Manen, C.I.E., General Secretary to the Asiatic Society of Bengal, in procuring for me the rotograph copies of the MSS. from the British Museum and the Bodleian, and in making various useful suggestions.

*Calcutta Madrasah,  
the 23rd June, 1931.*

M. HIDAYAT HOSAIN.

## FOREWORD.

At the time when Sir E. Denison Ross resided in Calcutta I had the privilege on many occasions to discuss with him matters relating to Indian history and other Oriental subjects. In the course of our discussions on these topics he pointed out to me one day that the field covering the historical period between A.H. 817-847 (A.D. 1414-1443), when the Saiyids ruled over the Indian Empire, had not yet been fully explored. This suggestion lingered in my memory till by chance I came across the rare work of Yahyā bin Ahmad bin 'Abdullāh Shihriḍī, a manuscript copy of which was sent to me by my friend Prof. Najib Ashraf, M.A., of the Shibli Academy, Azamgarh. The book was in a damaged condition, with some pages missing, yet when I studied it I came to the conclusion that this work was the only authentic source of our information concerning the time when the Saiyids ruled India. I spoke to the General Secretary to the Asiatic Society of Bengal, who succeeded in securing for me rotograph copies of the MSS. of the work in the British Museum and the Bodleian. My present work is based on these three MSS. but I have chiefly based my text on the one from the British Museum as this copy, though considerably spoiled by damp and moisture, proved to be the oldest and the most correct one.

The author of the book begins his history with the reign of Muḥammad Sām, the founder of the Ghorī dynasty, and ends abruptly in the reign of Sultān Saiyid Muḥammad up to Rabi' II, A.H. 838. The author is silent about himself and the rank and position he enjoyed, but one fact is evident, that he must have been in a position to present a gift to his sovereign. In his preface he tells us that the book was written by him as a suitable token of esteem and affection to the ruler, for "no more worthy offering can be made to a king than a record of the achievements of his predecessors". He acknowledged his obligations to different historians who wrote before him up to the time of the accession of Firūz Shāh, but from and after that



---

CALCUTTA:—Published by the Asiatic Society of Bengal, and Printed by  
P. Knight, Baptist Mission Press.

---

# TĀRĪKH-I-MUBĀRAK SHĀHĪ

OF

YAḤYĀ BIN AḤMAD BIN ‘ABDULLĀH  
AS-SĪHRINDĪ

(A HISTORY OF THE SULTANS OF DEHLI FROM THE  
TIME OF MU‘IZZ AD-DĪN MUḤAMMAD BIN  
SĀM TO A.H. 838)

EDITED BY

SHAMS-UL-‘ULAMA’ M. HIDAYAT HOSAIN, PH.D., F.A.S.B.,  
KHĀN BAHĀDUR,

*Principal, Calcutta Madrasah, Calcutta*

PRINTED AT THE BAPTIST MISSION PRESS  
PUBLISHED BY THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL

---

CALCUTTA

1931



BIBLIOTHECA INDICA

WORK No. 254

---

TĀRĪKH-I-MUBĀRAK SHĀHI

PERSIAN TEXT

# NOTICE

---

## BIBLIOTHECA INDICA

PUBLISHED BY  
THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL

---

The Bibliotheca Indica is a collection of works belonging to or treating of Oriental literatures and contains original text editions as well as translations into English, and also bibliographies, dictionaries, grammars, and studies.

The publication was started in 1849, and consists of an Old and a New Series. The New Series was begun in 1860, and is still running.

As a rule, the issues in the series consist of fascicles of 96 or 100 pages print, though occasionally numbers are issued of double, triple or larger bulk, and in a few cases even entire works have been published under a single issue number. Several different works are always simultaneously in progress. Each issue bears a consecutive issue number. The Old Series consists of 265 issues; in the New Series, till January 1st, 1931, inclusive, 1,506 issues have been published. These 1,771 issues represent 251 different works; these works again represent the following literatures :—

Sanskrit, Prakrit.

Rājasthānī, Kāshmirī, Hindi.

Tibetan.

Arabic, Persian.

Several works published are partly or wholly sold out, others are still incomplete and in progress. A few works, though incomplete, have been discontinued.

Two price-lists concerning the Bibliotheca Indica are available and may be had on application. One describes the Indian and the other the Islamic works published in the series. These lists are periodically revised.

The standard sizes of the Bibliotheca Indica are three :—

Demy (or small) octavo.

Royal (or large) octavo.

Quarto.

The prices of the Bibliotheca Indica as revised in 1923 are based (with some exceptions) on the following scale per unit of 96 or 100 pages in a fascicle as the case may be :—

**BIBLIOTHECA INDICA**  
**A COLLECTION OF ORIENTAL WORKS**

# **TARIKH-I-MUBARAK SHAHI**

OF

**YAHYA BIN AHMAD BIN ABULLAH**  
**AS-SIHRI**

(A HISTORY OF THE SULTANS OF DELHI FROM THE  
TIME OF MU'IZZ AD-DIN MUHAMMAD BIN  
SAM TO A.H. 693)

EDITED BY

**SHAMS-UL-ULAMA' M. HIDAYAT HOSAIN, Ph.D., F.A.S.E.**  
**KHAN BAHADUR,**

*Principal, Calcutta Madrasah, Calcutta*

Work  
Number  
254



Issue Number  
1542  
New Series

(Complete Work)

**CALCUTTA:**

Printed at the Baptist Mission Press  
Published by the Asiatic Society of Bengal, 1, Park Street  
1931









P6797  
(2F)

2

100

100

[illegible]





